یادداشت‌های

گات‌ها

نگارش

استاد ابراهیم پورداود



انتشارات اساطیر

یادداشتهای گاتها

نگارش

استاد ابراهیم پوُرداود



انتشارات اساطیر

۳۳۲

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

اوستا. یسنا. گاهان. فارسی ـ اوستایی.
یادداشت‌های گات‌ها / نگارش پورداود؛ ـ تهران: اساطیر، ۱۳۸۱.
بیست و چهار، ۵۲۷ ص.: جدول. (انتشارات اساطیر، ۳۳۲)
ISBN 964-331-117-1
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

۱. اوستا ـ فارسی. یسنا. گاهان. ۲. شعر اوستایی. ۳. زبان اوستایی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ فارسی. ۴. فارسی ـ ـ واژه‌نامه‌ها ـ ـ اوستایی. الف. پورداود، ابراهیم، ۱۲۶۴ ـ ۱۳۴۷، گردآورنده و مترجم. ب. عنوان.
PIR۱۴۱ ۴فا۰/۰۴۳۹۱۵
۱۳۸۱ م۸۱-۱۲۷۳



انتشارات اساطیر
یادداشت‌های گات‌ها
تألیف: ابراهیم پورداود
چاپ اول: ۱۳۸۱
لیتوگرافی و چاپ: دیبا
تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه
شابک: ۱-۱۱۷-۳۳۱-۹۶۴

آدرس: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳

اندیشه نیک — گفتار نیک — کردار نیک

گاتها : بخش دوم

یادداشتهای گاتها

نگارش

پورداود

از انتشارات انجمن ایرانشناسی

مهرماه ۱۳۳۶

چاپخانه آتشکده

فهرست نوشته ها

***

اهنَوَدگات ص ۱ ـ ۲۰۶ :

اُشتَوَدگات ص ۲۰۷ ـ ۳۰۱ :

دیباچه

بنام مزدا

پس از سر آوردن سالیان بلنددرسر آیین ایران باستان، بر آن شدم که اوستا را بزبان کنونی ایران در آورم تا همگان از دین کهنسال نیاگان وفرهنگ ایران زمین برخوردار شوند .

درسی و دوسال پیش ازین (در آبان ماه ۱۳۰٤) بگزارش آن پرداختم .

درخردادماه ۱۳۰٥ پنج سرود گاتها را که از سخنان خود پیغمبر زرتشت است از زبان اوستایی بفارسی در آوردم . درسالهای پس از آن بخشهای دیگر نامهٔ مینوی را بفارسی گردانیدم : یشتها دردوجلد ، خرده اوستا، یسنا بخش نخست .

پس از گزارش بخش بزرگ اوستا ، دریافتم که گزارش گاتهـا کم و کاستی دارد بایددگرباره بآن بپردازم بویژه که این سرودهای کهنسال بسیار دشوار است و بجاست پس از بهتر آشنا شدن بمزدیسنا ، بسر آنها برگردم . این است که باکوشش فراوان دگرباره گاتها را بفارسی گردانیدم و آنرا با یادداشتها برای چاپ در روزسیزدهم مهرماه ۱۳۱٦ خورشیدی (= ٤ نوامبر ۱۹۳۷ میلادی) از برلین به بمبئی فرستادم ، بهمان جایی که پنج جلد از گزارش اوستای نگارنده پیش از آن بچاپ رسیده بود ، خودم درهمان سال۱۳۱٦، دربهمن ماه پس ازسالیان بلند از آلمان بـایران برگشتم .

درین دومین گزارش گاتها که دردوبخش است ، دربخش نخست ،گزارش پنج سرود : اهنَوَد(اهونود) اُشتَوَد ـ سپنتمد ـ وهوخشتر ـ وهیشتوایشت آمده وچندین گفتاردیگر در آن جای داده شده : بهارومزدیسنا ـ دین دبیری ـ گاتها ـ پیشه وران ـ چینوَدپل.

درین دومین گزارش گاتها چنانکه درگزارش بخشهای دیگراوستا بهیچروی نکوشیدم که فارسی آن آراسته یاساخته وپرداخته باشد ، کوششم درین بوده که بجای هریك از واژه های اوستایی، درفارسی واژه ای بنشانم که ازهمان ریشه و بن تاکنون درزبان

ما بجای‌مانده‌است. این است که‌درین گزارش بخودی‌خودواژه‌های‌فارسی بکاررفته و از واژه‌های بیگانه که در روزگاران پسین بزبان فارسی‌راه یافته ، بی‌نیاز مانده‌است . معنی بسیاری‌ازبندهای این‌سرودها جداگانه ، ساده‌تربیان شده‌است. درسراسر گاتها بنامهای امشاسپندان یا مهین فرشتگان که در فـارسی بهمن ؛ اردیبهشت؛ شهریور؛ سپندارمذ ؛ خرداد وامرداد خوانیم برمیخوریم، بسا‌از آنهامعنیهای آنها که منش‌نیك؛ بهترین‌راستی(پاکی،درستی)؛کشوربرگزیده‌یاشهریاری‌مینوی؛ فروتنی‌پاك‌یانرمخویی پاك و بردباری پاك ؛ رسایی و بیمرگی‌یاجاودانی‌باشد ، اراده شده‌است وبسا اینان میانجی میباشند ، اهورامزدابدستیاری اینان به پیامبرش زرتشت و پیروان‌ودینداران دستورمیفرستد ، خواه ازبرای‌زندگی خوش این جهان و خواه از بـرای رستگاری جهان آینده (۱)

بخش دوم (یادداشتهای‌گاتها) همین‌نامه‌است که بدسترس خوانندگان‌ارجمند گذاشته میشود و آن دارای دوهزارو پانصد وهشتاد وشش(۲۵۸۶) یادداشت است . شمارهایی که در سربسیاری از واژه‌های اوستایی ، در بخش نخست دیده میشود ، بهمین یادداشتهای بخش‌دوم برمیگردد.

دراین یادداشتها هریك ازواژه هایی‌که درگاتها آمده ، یاد شده و واژه‌ای که از آنها درآمده و درمتن بکار رفته نیز در میان ابروان ( ) یاد شده است . چنانکه میدانیم یك رشته از واژه های اوستایی با اندك تغییری در فارسی بجای مانده ، نگارنده نیزهمان واژه را در گزارش فارسی بکار بردم و از برای نمودن مفهوم درست واژه ای‌که در گاتها آمده، بهمان جمله گاتها بسنده نگردید و بسیاری ازپاره‌های بخشهای دیگر اوستا که در همه جا همان مفهوم را دربردارد یاد گردید .

باید دراینجا گفته شود که بخشی ازگزارش اوستا (=زند) که بزبان رایج روزگارساسانیان نوشته شده یا پارسی میانه که امروزه پهلوی خوانیم ، ازدستبرد

۱ــ در یاد داشتها ، چندین بار از امشاسپندان سخن‌داشتیم، بجلدیك یشتها صفحهٔ ۶۹ــ۹۶ و بجلد فرهنك ایران باستان بخش‌نخست صفحهٔ۵۲ــ۸۴ نیز نگاه کنید .

پیش‌آمد های زشت زمانه ، رهایی یافته بمارسیده‌است. این گزارش بسیار گرانبها تا باندازه ای کلید فهم اوستاست مگر گاتها که گفتیم کهنترین ودشوارترین بخش اوستاست . دربسیاری ازجاهای گاتها درگزارش پهلوی واژه‌ای آورده شده که در بخشهای دیگراوستاهم آورده شده است . اینگونه واژه های‌فارسی میانه یاپهلوی راکه هیچگونه شك بدرستی آنها نداریم نیز دراین یادداشتها آورده ایم، بویژه که آن واژهٔ پارسی میانه درفارسی کنونی ما هم بجای مانده است،این است که درین یادداشتها صدها واژه پهلوی را یادکرده‌ایم . درگاتها ودر سراسر اوستابواژه‌هایی برمیخوریم که‌درسنگنبشتهای پادشاهان هخامنشی هم بجای‌مانده . زبان روزگاران هخامنشی را پارسی باستان (فرس هخامنشی) خوانیم، زبانی است که پارسی میانه یا زبان روزگارساسانیان از آن در آمده وپارسی نو(فارسی)هم‌ازپارسی‌میانه. این است که درین یادداشتها بیش ازصد واژه پارسی باستان را یاد کرده‌ایم.

چنانکه‌میدانیم‌ازگویش(۱)اوستایی که‌باید آنرااز زبانهای‌شرقی‌ایران‌شمرد، جز همین نامه دینی که چهاریك اوستای روزگار ساسانیان است ، نوشته دیگری دردست نیست‌وهمه واژه هایی‌که درهمین اوستا بجای مانده ، در پارسی باستان و پارسی میانه دیده نمیشود ، در اینگونه واژه ها بپیروی از دانشمندان اوستا و ودا شناس معادل‌سانسکریت آنهارایادکرده‌ایم.چنانکه میدانیم زبان‌سانسکریت Veda بسیار نزدیك بزبان اوستایی وپارسی باستان است،کم وکاست زبانهای‌دیرین‌ایران را ادبیات هنگفت (سانسکریت ودایی) برادران آریایی ماجبران میکند .

بجاست‌یادآورشویم که درفرهنگهای فارسی یك رشته از واژه‌ها یادگردیده که‌گواهی از برای درستی آنها ازگویندگان پیشین بدست داده نشده ، چون همین واژه‌های از دست رفته ، در اوستا دیده‌میشود ، هیچ‌شك بدرستی آنها نمیماند . در

---

(۱) گویش‌یا گُویش بجای واژهٔ لهجه گرفته‌شده: شهرستانی که‌گویا در سال ۵۴۸ درگذشت درکتاب الملل والنحل درسخن از آیین زرتشت ، واژه‌گویش را در ردیف منش وکنش آورده، همچنان‌صدرالدین ترکه اصفهانی در سدهٔ نهم در ترجمه فارسی خود (چاپ‌تهران ص ۲۵۳)

چندین جای این یادداشتها اینگونه واژه‌های ازدست‌رفته را نیز یاد کرده‌ایم. درین یادداشتها برخی از واژه‌های گویش‌های گوناگون ایران زمین نیزدیده میشود که‌از برای روشن کردن چندواژه اوستایی، آورده‌ایم. از آنچه گفته‌شد ، باید از برای‌روشن ساختن بسیاری از واژه‌هـای اوستایی که از برای آنها در فارسی همان واژه را نیابیم بپارسی میانه وپارسی‌باستان‌و سانسکریت‌و گویشهای‌گوناگون ایرانی بلکه بهمه زبانهای‌معروف بهند و اروپایی روی آوریم. گزارش گاتها و این‌یادداشتهانمونهٔ کوچکی است‌از این کار بسیاربزرك. امیداست‌در آینده فرزندان‌این‌مرزوبوم درین زمینه‌رستگار بدر آیند و آنچنانکه باید ارزش میراث مقدس نیاکان پارسای خود را دریابند

گفتم دومین گزارش گاتها را با « یادداشتهای گاتها » در مهرماه ۱۳۱٦ از آلمان بهند فرستادم .

سالها این دونسخه دربمبئی ماند ، آنگاه چاپ آنها را آغاز کردند که دومین جنگ بزرگ سهمگین در سال ۱۹۳۹ میلادی درگرفته بود و جهانی درین نبرد اهریمنی گرفتار شده بود . این پیکاربیش‌ازشش‌سال بپا ماند تااینکه در اردیبهشت ۱۳۲٤ = مه ۱۹٤٥ دراروپا انجام یافت .

درهنگام جنك نمونه هـای چاپی گاتها که از بـرای تصحیح بتهران فرستاده میشد چندی در راه میماند یااینکه گم میشد وبمن نمیرسید،اینچنین سالها گذشت همینکه پس از رنج فراوان کار بانجام رسید و کتابها از برای‌انتشار آماده گردید ، در ۲۸ تیر۱۳۲٤ = ۱۹ ژوئیه ۱۹٤٥ بآن چاپخانـه آتش افتاد و آنچه در آنجا بود ودرمیان آنها گزارش‌اوستای‌نگارنده،بدم آتش‌سوزان رفت واز آنهاجزمشتی‌خاکستر چیزی بجای‌نماند،چندی گذشت‌تادارنده آن چاپخانه بخود آمده دیگرباره چاپخانه خود را بکار انداخت .

از روی یگانه نسخه‌ای ازگاتهای چاپ شده که نزد یکی از پارسیان بمبئی مانده بود ، بچاپ دومی آن پرداختند و متن اوستایی گاتهارادربرابر گزارش فارسی نیزبچاپ رسانیدند. این چاپ دومی درنیمهٔ سال ۱۳۳۱ انجام گرفت‌و برای اینکه کار

زودتر پایان پذیرد دیگر نمونه‌ها از برای تصحیح برایم فرستاده نشد.

از بخت‌بد آنچنانکه من میخواستم این کار انجام نگرفت.

چنانکه دیده اید از روزی که گاتهارا از برلین برای‌چاپ به‌بمبئی فرستادم تا هنگامی که از چاپخانه بیرون آمد، بیست سال گذشت.

اما بخش دوم که «یادداشتهای گاتها» باشد (همین نامهٔ حاضر): پس‌ازسوختن دگرباره در آنجا بچاپ نرسید ومن درتهران‌فقط یك نسخهٔ ناقص آن‌را درزیردست داشتم، آنهم چاپ‌نا درستی که دربمبئی انجام داده بودند. از برای رهانیدن این‌نامه از گزندا هریمنی، نامه ای که اینهمه مایهٔ افسردگی شده، بناچار بایستی یادداشتها را ازروی نسخهٔ خطی‌پراگنده وپریشان که نزد خودم‌انباشته بود و درسفراز آلمان بایران‌بااوراق دیگر در آمیخته، درهم و برهم شده بود، دگرباره سرو رویی دهم، پیداست که پس‌ازگذشتن چندین سال براین یادداشتها، دلم راه نداد آنها راکه در هجده سال پیش نوشته شده بود، بدون مرور کردن بآنها بچاپ برسانم، «گفتار در بارهٔ برخی‌ازنامها که درگاتها آمده است» وازصفحه ۳۸٤ تا صفحه ٤٤٠ این‌نامه را گرفته، درتهران نوشته شده است.

این است سرگذشت این دو نامه که باختصار در اینجا یاد کردیم. دیباچه فرهنگ ایران باستان و مقدمه وسرآغاز وپیشگفتارو دیباچه که هریك‌بفاصلهٔ‌چند سال ازهمدیگر نوشته شده واینك درگاتها، بخش نخست، پهلوی هم دیده میشود، بخوبی گویای این داستان‌است. سالهای ده و بیست وسی از برای عمرکوتاه آدمی اهمیتی‌دارد، آنهم از برای زندگی کسی که درکار خواندن ونوشتن‌است. ناگزیر بخشی‌از عمرچنین کسی‌باید بخواندن بگذرد تابدورهٔ نوشتن‌برسد، بازجای سپاس است که پس‌از سپری‌شدن سی‌ودوسال، از آن هنگامی که دست بکارگزارش‌اوستا بردم، هنوز دستم ازین کارکوتاه نگردیده است.

چیزی که از پیش آمدن این گزندها در خوراندیشه‌است، این است که بیم این میرود عمرنگارنده سرآیدو کاراین گزارش که پس‌ازتاخت‌وتازتازیان‌نخستین باراست که بزبان‌کنونی این مرزوبوم در آمده، بسرنرسد. آری آنچه درین میان درخور

دریغ وافسوس خواهدبود همان ازدست رفتن فرصت و پایان نگرفتن کاراست .

باید گفت خوداوستا نامه‌ایست که سرگذشت دلخراشی دارد ، نامه ایست که گویای کینه وستم وخونریزی اسکندرو عرب و چنگیز است ، اگریکی از فرزندان این مرزوبوم درسرنامه‌ای که اینهمه بیداد بآن رفت ، بناخوشیهای زمانه دچار آید وبگزندها گرفتار گردد ،گوباش . اگرباپیش آمدهای بد ، بخودکار آسیبی نرسد ، آسیب کسان اهمیت ندارد. باخودمیگفتم کار گزارش اوستا را در ده جلدانجام‌خواهم داد وهیچ گمان نمیرفت اینهمه آسیب اهریمنی درپی باشد وپس از سپری شدن بیش ازسی سال هنوز کار گزارش اوستا پایان نیافته باشد .

بخش نخست یسنا که دربمبئی بچاپ رسیده، درپایان سال ۱۳۱۲ انتشاریافت، بخش دوم آن رادرهشتم ماه اردیبهشت ۱۳۱٤ (= ۲۹ آوریل ۱۹۳۵) برای چاپ از برلین به بمبئی فرستادم ، آن نسخه هم سالها در آنجا درگوشه‌ای مانـد . پس از گذشتن سیزده‌سال که دیدم دوستان آنجا بکاری که درآن رنجی نبرده و زیانی ندیده ، نباید آویزشی(۱) داشته باشند ، ناگزیرنسخه خودرا پس خواستم . آن نسخه را در ۲۷ فروردین ۱۳۲۷ برایم بتهران پس فرستادند . شایداگر آن را نخواسته بودم تا بامروز هم در آنجا بگوشه‌ای آرمیده بود یاازمیان رفته بود .

خدارا سپاس که این بخش ازاوستانیز که جلددوم یسنا باشد درتهران بچاپ رسیده ،امید است پس از افزودن چند گفتار بآن، ازچاپخانه بدر آیـد و بدست خوانندگان ارجمندسپرده شود.

همچنین امیدوارم پس از آن ویسپرد و وندیداد ، در دوجلد انتشار یابد و اینچنین گزارش اوستاپایان‌پذیرد وبخواست خدا باز در زمینهٔ مزدیسنا ، سوشیانت (موعود زرتشتی) انتشار یابد.درست‌است‌که دربن سالیان بلند کار گزارش اوستا آنچنان که‌میخواستم‌پیش‌نرفت ،اما آن اندازه ازاین گزارش که بدسترس‌خوانندگان

---

(۱) آویزش بجای علاقه واژه درستی است . در تذکرة‌الاولیاء عطار (چاپ تهران ، نیمه اول ص ۱۵۸) آمده : « سفیان گفت مرادرجان خویش چندین آویزش نیست »

گرامی گذاشته شده بی‌اثر نبوده . هزاران از مردم این سرزمین دانستندکه نیاکان پارسای آنان دارای چه دین و آیینی بودندوچگونه بااعتقاد بروزپسین، زندگی‌جهانی را خوارنگرفتند . هرچند ایرانیان بهتر کارنامه و فرهنگ و آیین پدران خود را بشناسند ، بیشتر بمرزوبوم خود دل خواهند بست . اگر نگارنده هم بتواند دامنی باین آتش مقدس بزند وشوری در دلهای فرزندان‌این کشور برانگیزد ، همین پاداش رنج سالیان بلند او خواهدبود .

این نامه که پس از آنهمه گیرودارها بدسترس همگان‌میرسد، بکوشش‌فراوان دوست جوان وشاگرد مهربانم آقای بهرام فره وشی‌انجام‌یافت.ایشان در دانشکده ادبیات ، درکور دکتری سالها با خودم‌کار کردند،بزبانهای باستانی کم و بیش آشنا هستند . چندین هزارگراور واژه‌های اوستایی و پهلوی‌که در این‌نامه دیده میشود بدست همین جوان فاضل نوشته شده است .

کسانی که ازچاپ‌کتاب آگاهند ، میدانندکه چاپ چنین کتابی‌در تهران‌کار آسانی نیست، شك‌نیست « یادداشتهای‌گاتها »که دارای پانصد و پنجاه صفحه است نخستین‌کتابی‌است که با این همه‌دشواری،نسبةً درست‌وپاکیزه درایران‌ازچاپ‌بیرون آمده است.چنانکه دیده میشود در برخی از حروف لاتینی‌که ازبرای تلفظ درست واژه‌های اوستایی‌وپارسی باستان وپهلوی بکاررفته، نیزتصرف‌شده‌است.خوشبختانه این‌کار بسیار دشوار در چاپخانهٔ آتشکده‌که خود آقای بهرام فره‌وشی با همراهی یك دوتن از دوستان خود ، ایجادکرده‌اند ،انجام‌گرفته‌است. اگر آویزش‌ودلبستگی این‌دوست‌گرامی وارجمندم‌نبود ، بانتشار این‌نامه‌کامیاب نمیشدم. با درود و سپاس فراوان رستگاری ایشان را از مزداخواستارم.

دراین نامه دوهزارو پانصدو هشتاد وشش (۲۵۸۶) واژه اوستایی و پانصد و هفتاد (۵۷۰) واژه پهلوی‌گراورشده است ویکصد و دو(۱۰۲) واژه پارسی‌باستان درفهرست آمده است .

همچنین از این نامه چهار صد وسی و هشت (۴۳۸) واژهٔ برگزیده فارسی ،

فهرست شده است.

امیداست این فهرست چهارگانه خود نمونه کوچکی باشد در آینده ازبرای فرهنگ اوستایی ـ پارسی باستان ـ پهلوی وفارسی

درپایان باید گفته شود، اگربخواست خداوند، بتوانم کارگزارش اوستا را در ده جلد بپایان برسانم، بازنمونهٔ کوچك وناچیزی است ازدین کهنسال و بزرگ نیاگان ما. مزدیسنا در میان دینهای بزرگ روی زمین، در تاریخ ادیان پایهٔ ارجمندی دارد، گذشته از اینکه با کیش هندوان پیوستگی دیرین دارد، در دینهای بزرگ چون بودایی (فرقهٔ بودایی شمالی: مهایانه Mahâyâna) ویهودی وعیسوی و اسلام کم وبیش نفوذ آن دیده میشود، این است که اوستا نزد دانشمندان جهان بسیار پرارزش است، بویژه نزد ما ایرانیان باید گرامی باشد زیرا یکی از کهنترین گویشهای سرزمین ما درهمین نامه بجای مانده و نمودار آیین پاك و فرهنگ سالخورده نیاگان ماست

پورداود

تهران، مهرگان ۲۵۶۹ مادی = ۱۰ مهرماه ۱۳۳۶ خورشیدی

فهرست نامه ها

۱ Avesta : Die Heiligen Schriften Der Parsen , im Grundtexte Sammt Der Huzvâresch Übersetzung , herausgegeben von Friedrich Spiegel. II Bände; Wien 1853-1858

۲ Avesta: Die Heiligen Schriften Der Parsen. Aus Dem Grundtexte Übersetzt, mit steter Rücksicht auf die Tradition. Von F. Spiegel III Bände; Leipzig 1852 – 1863

۳ Commentar Über Das Avesta , von F. Spiegel ; II Bände; Wien 1864-1868

٤ Zendavesta or the Religious books of the Zoroastrians , edited by N. L. Westergaard, volume I ; Copenhagen 1852 – 54.

٥ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, herausgegeben von Karl F. Geldner, III Bände, Stuttgart 1886–1895

٦ Avesta : Livre sacré du Zoroastrisme , Traduit du Texte Zend par C. De Harlez ; Paris 1881 . دیباچه این کتاب بانگلیسی گردانیده شده
Introduction to the Avesta. Translated from French of Mgr. Baron C. De Harlez by P. A. Wadia; Bombay 1922.

۷ Le Zend–Avesta. Traduction Nouvelle avec Commentaire Historique et Philologique par James Darmesteter En trois Volumes; Paris 1892-1893

۸ Avesta: Die Heiligen Bücher Der Parsen, Uebersetzt von Fritz Wolff; Auf Der Grundlage von Chr. Bartholomae Altiranischen Wörterbuch – Strassburg 1910

گزارشهای پنج سرودگاتها یا برخی از هاتهای آنها :

۹ Die Gâthâ's Des Zarathushtra, von Martin Haug; Leipzig 1858.

۱۰ Das Rufen Des Zarathushtra (Die Gathas Des Avesta) von Paul Eberhardt, Jena 1920

۱۱ Metrical Version of the Gathas by Sorabjee Pestonjee Kanga ; Bombay 1934.

۱۲ Gathâs, by K. E. Punegar (the Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12) , Bombay 1928

۱۳ The Ethical conception of the Gathas by Jotindra Mohon Chatterjee; Navsari 1932

۱٤ Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra by J. M. Chatterjee ; Navsari 1933.

۱٥ Die Gâtha's und Heiligen Gebeten des Altiranischen Volkes (Metrum, Text, Gramatik und Wortverzeichniss) Von Christian Bartholomae; Halle 1879

۱٦ Gatha's des Avesta, Zarathushtra Verspredigten, übersetzt Von Chr. Bartholomae; Strassburg 1905.

۱۷ Early Zoroastrianism by James H. Moulton; London 1913
درهمین کتاب، پنج سرود گاتها، ترجمه بارتولومه، از آلمانی بانگلیسی گردانیده شده است.

۱۸ The Eive Zoroastrian Gâthâs by Lawrence H. Mills; Leipsic 1895

۱۹ Ein Zoroastrisches Lied (Capitel 30 des Jasna) übersetzt und erklärt Von H. Hübschmann. München 1872.

۲۰ Über Yasna 31 Von Rudolf Roth; Tübingen 1876.

۲۱ Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) – Die Gâthâs S. 2–17 Von Karl Geldner, in Religionsgeschichtliches Lesebuch, herausgegeben Von Alf. Bertholet. No. I Tübingen 1926.

۲۲ Die Neunte Gâthâ des Zarathushtra (Yasna 44) und der Honover Von K. Geldner (Ausgegeben am 15 August 1904)
ندانستم از کدام مجله است که جداگانه جلد شده است.

۲۳ A Hymn of Zoroaster, Yasna 31, translated with Comment, by William Jackson; Stuttgart 1888.

۲٤ Study of the Gathas. Part I. The Gatha Ahunavaiti by D. M. Madan; Bombay 1916.

۲٥ Avesta Reader (Gâthâ's p. 81–90) by Hans Reichelt; Strassburg 1911

۲٦ Die Vierte Ghâthâ des Zura^{x}thušthro (Josno 31) Von F. C. Andreas und J. Wackernagel–In Nachrichten von der königlichen Gesellschaft der wissenschaften zu Göttingen
Philologisch – historische Klasse 1911. Heft 1, Berlin 1911, (Yosno 28, 29, 32) Von Hermann Lommel, Phil-Hist. Kl. 1913 NKGWG. Gâthâ's des Zarathustra, Yasna 43-46 Von H. Lommel; Berlin 1934; Yasna 47–51 Von H. Lommel; Berlin 1935.

۲۷ Yasna 53 by H. W. Bailey, in Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۲۸ Jasna XXIX übersetzt und erklärt Von Chr. Bartholomae Halle 1887

۲۹ Das erste Kapitel der Gâthâ Uštavatî (Jasna **43**) Von Jos. Markwart, herausgegeben Von Giuseppe Messina; Roma 1930.

۳۰ Yasna28, Kommentierte Übersetzung und Kompositions-Analyse Von Wolfgang Lentz; Wiesbaden 1955.

پس از گزارش گاتهای نگارنده، چندین گزارش دیگر از دانشمندان پارسی و اروپایی انجام گرفته و اینك زیردست نگارنده است . برخی از آنها در «گفتار دربارهٔ برخی از نامها که در گاتها آمده است» گفتاری که در تهران نوشته شده و در پایان همین نامه‌جای داده شده ، بکار آمده است :

۳۱ The Gathas of Zarathushtra, Text with a free english translation by Irach J. S. Taraporewala; Bombay 1951.

۳۲ The Divine Songs of Zarathushtra by I.J.S. Taraporewala; Bombay 1951

ایرج تارا پوروالا، در پانزدهم ژانویه ۱۹۵۶ = ۲۴ دی ۱۳۳۴ در بمبئی از جهان در گذشت

۳۳ New Light on the Gâthâs of Holy Zarathushtra by Ardeshir Framji Khabardar; Bombay 1951

اردشیر فرامجی خبردار ، شاعر پارسی در سی‌ام ژوئیه ۱۹۵۳ = ۸ امرداد ۱۳۳۲ در هفتاد و دو سالگی در مدراس Madrass در گذشت .

۳۴ The Holy Gâthâs of Zarathustra by Behramgore T. Anklesaria. Bombay 1953.

بهرام گور انکلساریا در بیست و پنجم نوامبر ۱۹۴۴ در بمبئی در گذشت.

۳۵ Songs of Zarathushtra by Dastur Framroze Ardeshir Bode; London 1952.

۳۶ Zoroastre, Etude Critique avec une traduction Commentée des Gâthâ par Jacques Duchesne Guillemin; Paris 1948.

واژه نامه‌های اوستایی

۳۷ Handbuch Der Zendsprache Von Ferdinand Justi; Leipzig 1864

۳۸ Handbuch Der Avestasprache Von Wilhelm Geiger ; Erlangen 1879.

۳۹ Manuel de la Langue de l'Avesta par C. De Harlez; Paris 1882.

۴۰ Complete Dictionary of the Avesta Language in Guzerati and English by Kavasji Edalji Kanga; Bombay 1867.

۴۱ An English – Avesta Dictionary by K. E. Kanga; Bombay 1909.

۴۲ Altiranisches Wörterbuch Von Christian Bartholomae, Strassburg 1904.

۴۳ Zum Altiranischen Wörterbuch, Nacharbeiten Und Vorarbeiten Von Christian Bartholomae; Strassburg 1906

۴۴ A Dictionary of the Gâtic Language of the Zend-Avesta by L. H. Mills; III Volumes, Leipsic 1902.

زند یا گزارش پهلوی اوستا

۴۵ Vispered und Yasna Pahlavi Von F Spiegel (بشماره ۱ هم نگاه کنید)

٤٦ Vendidâd. Avesta Text With Pahlavi Translation by Dastoor Hoshang Jamasp Vol. I – The Texts; Bombay 1907. vol. II Glossarial Index

٤٧ Pahlavi version of Yašts, Translated into english by Ervad Maneck F. Kanga; Bombay 1941.

٤٨ Pahlavi Vendidād Transliteration and Translation in english by B. T. Anklesaria; Bombay 1949.

٤٩ Pahlavi Yasna and Visperad. Edited with an Introduction and a Glossary of Select Terms, by Ervad Bahman N. Dhabhar; Bombay 1949.

٥٠ Glossary of Pahlavi Vendidad by Dinshah D. Kapadia Bombay 1953.

برخی ازنامه های پهلوی که درین نامه بکار آمده :

٥١ Sacred Books of The East (S B E) Pahlavi Texts by E.W. West edited by Max Müller :
Vol. V. Oxford 1880. بندهش ـ چیتکیهای زادسپرم ـ بهمن یشت ـ شایست نه شایست

٥٢ Vol. XVIII Oxford 1882 داستان دینیك ـ نامکیهای منوشچهر

٥٣ Vol. XXIV » 1885 دانای مینوخرد ـ شکند گمانیك ویچار ـ صد در

٥٤ Vol. XXXVII » 1892 دینکرد بخش هشتم ونهم ـ زاد سپرم ـ دینکرد
بخش سوم و چهارم ـ روایات فارسی ـ دین ویچرکرد ...

٥٥ Vol. XLVII » 1897 دینکرد بخش پنجم وهفتم ـ چیتکیهای زادسپرم

٥٦ Pahlavi Texts, edited by James–Asana, I–II; Bombay 1913

٥٧ Pahlavi Texts Series No. 2 The Pahlavi Rivâyat Edited by Ervad B. N. Dhabhar, Bombay 1913.

٥٨ Dinkard. Text and Translation volumes 1–17, by Sanjana; Bombay1874-1922.

٥٩ Bûndahisn. Edited by Ervad Tahmuras D. Anklesaria; Bombay 1908

٦٠ Bundehesh. übersetzt von F. Justi; Leipzig 1868.

٦١ Vičarkart i Dênik by Chr. Bartholomae. وچرکرت دینیك
(in Arica XIII, herausgegeben von K. Brugmann und Streitberg XI Band. Strassburg 1900, XIV Band; Strassburg 1901.

٦٢ šâyast – nê – šayast by J. Tavadia; Hamburg 1930.
جهانگیر توادیا در (دیماه ؟) ۱۳۳٤ خورشیدی درهامبورك درگذشت

٦٣ Yâtkâr – i – Zarirân von Wilhelm Geiger 1890. یادگارزریران

٦٤ Ayâtkar–žâmâspik par Guiseppe Messina ; Roma 1939.
یادگار جاماسپیك

٦٥ The Pahlavi Jâmâsp. Nâmah, in Peshotan Behramji Sanjana Memorial volume; Strassburg 1904 جاماسپ نامه

٦٦ Kâr-Nâma-i-Artakhsir–i Pâpakân, Text and Transliteration by Behramgore T. Anklesaria; Bombay 1935 کارنامك ارتخشیر پاپکان

٦٧ Kârnâmak–i– Artakhshir Pâpakân by Edelji A. Antiâ, Bombay 1900

٦٨ Arda–viraf by Hoshang and Haug, Yoshti Fryâno and Hadokht Nask by Haug and West, Bombay, London 1872
ارداویرافنامه ــ یوشت فریان ــ هادخت نسك

٦٩ An old Pahlavi – Pazand Glossary, edited by Destur H. J. Asa, revised by Martin Haug; Bombay 1870. فرهنك پهلوی‌مناختای

٧٠ Frahang i Pahlavik, edited by Heinrich F.J.Junker; Heidelberg 1912. مناختای

٧١ Hilfsbuch Des Pehlevi Von H. S. Nyberg; Uppsala 1928.

٧٢ Barthélemy, Adrien, Artâ Vîraf-Nâmak Paris, 1887.

٧٣ » Une Légende Iranienne, Traduit du Pahlavi, Paris 1888

☆☆☆

٧٤ Bartholomae, Christian : Arische Forschungen I Hefte 1882; II Hefte 1882; III Hefte 1887; Halle.

٧٥ » Avestasprache Und Altpersisch - im Grundriss der Irani. Philologie I Band, I Abt.

٧٦ » Vorgeschichte der Iranischen Sprache – im Grundriss der Irani. Philol. I Band, I Abt.

٧٧ » Zum Sassanidischen Recht, Heft I–V; Heidelberg 1918–1923.

٧٨ » Handbuch Der Altiranischen Dialekte; Leipzig 1883.
نگاه کنید بشمارههای ٨–١٥–١٦–١٧–٢٨–٤٢–٤٣–٦١ در همین فهرست

٧٩ Baunack, Johannes und Baunack, Theodor, Studien auf dem Gebiete des Griechischen und der Arischen Sprachen, Band I. Teil II; Leipzig 1888.

٨٠ Benveniste, E. Grammaire Du Vieux Perse; Paris 1931.

٨١ » Les Infinitifs Avestique, Paris 1935.

۸۲ Christensen, Art. L'Iran Sous Les Sassanides, Copenhagen 1936
۸۳ Darmesteter, James, Etudes Iraniennes; Paris 1883.
بشماره ۷ نگاه کنید
۸٤ Geldner, Karl F., Drei Yasht, Aus Dem Zendavesta Stuttgart 1884.
۸۵ » Studien Zum Avesta; Strassburg 1882
۸٦ » Beiträge Zur Kunde Der Indogermanischen Sprachen B. 14
۸۷ » Der Rig - Veda, III Volumes. Harvard University Press 1951. بشمارههای ۵ و ۱۲ نگاه کنید
۸۸ Gray, Louis H., Foundation of the Iranian Religion (The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15) Bombay 1929.
۸۹ Gray, Louis H. Indo-Iranian Phonologie. New York 1902.
۹۰ Hertel, Johannes, Die Arische Feuerlehre I Teil Leipzig 1925
۹۱ » Beiträge Zur Metrik Des Awestas Und Des Rigveda, Leipzig 1927.
۹۲ Horn, Paul, Grundriss der Neupersischen Etymologie; Strassburg 1893.
۹۳ » Neupersische Schriftsprache (im grundriss der Iranischen Philologie I B. II Abt. Strassburg.
۹٤ Hübschmann, H. Persische Studien; Strassburg 1895.
بشماره ۹۱ نگاه کنید
۹۵ Haug, Martin, Essays on the Sacred Language, Writings And Religion of the Parsis. Second Edition, edited by west, London 1878. بشماره ۹ نگاه کنید
۹٦ Jackson, Williams, Zoroaster, The Prophet of Ancient Iran; New - York 1901. بشماره ۲۳ نگاه کنید
۹۷ Justi, Ferdinand, Iranisches Namenbuch; Marburg 1895.
بشماره های ۳۷ و ٦۰ نگاه کنید.
۹۸ Kent, Roland G., Old Persian, New Haven 1950.
۹۹ König Friedrich Vilhelm, Relief Und Inschriften Des Koenigs Dareios I, Am Felsen Von Bagistan; Leiden 1938.
۱۰۰ Lommel, Herman, Die Yašt's Des Avesta, Göttingen 1927.
بشماره ٤۲ نگاه کنید

۱۰۱ Marquart (Markwart), Josef, Le Berceau des Armeniens.
بشماره ۹۲ نگاه کنید

۱۰۲ Meillet A. Trois Conférences sur les Gâthâs de l'Avesta , Paris 1925.

۱۰۳ Messina, Giuseppe, Der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion ; Roma 1930.

۱۰٤ Modi Memorial Volume; Bombay 1930.

۱۰٥ Moulton, James H. , The Treasure of the Magi, Oxford 1917.
بشمارهٔ ۷۱ نگاه کنید .

۱۰٦ Nöldeke. T. Tabari, Leyden 1879.

۱۰۷ Pavry Memorial Volume , London 1933.

۱۰۸ Poure-Davoud Memorial Volume ; No. II; Bombay 1951

۱۰۹ Reichelt, Hans, Awestisches Elementarbuch; Heidelberg 1909
بشمارهٔ ٥۲ نگاه کنید .

۱۱۰ Söderblome, Nathan, La Vie Future D'après Le Mazdeisme; Paris 1901.

۱۱۱ Sir Jamsetjee Jejeebhoy Madressa Jubilee Volume, Bombay 1914.

۱۱۲ Spiegel, Friedrich, Die Traditionelle Literatur Der Parsen; Wien 1860.

۱۱۳ " Eranisches Alterthumskunde 3 Bände Leipzig 1871-1878.

۱۱٤ " Arische Studien; Leipzig 1874

۱۱٥ " Arische Periode; Leipzig 1887
بشماره‌های ۱ و۲ و۳ و٥٤ نگاه کنید .

۱۱٦ Scheftelowitz Die Altpersische Religion und das Judentum. Giessen 1920

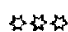
۱۱۷ West, Mainyo - i Khard, The Pazand and Sanskrit Texts, Stuttgart 1871 مینوخرد بشمارهٔ ۱٥ نگاه کنید.

۱۱۸ West, E.W. Pahlavi Literature, im Grundriss der Iranischen Philologie II Band; Strassburg 1896-1904 بشمارهٔ ٥ نگاه کنید.

۱۱۹ Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen Gesellschaft (Z D M G) Band XXXVI Leipzig 1882

۱۲۰ Band XXXVII " 1882

۱۲۱ Band XLV " 1891



۱۲۲ ابن الاثیر، تاریخ الکامل، قاهره ۱۳۰۱
۱۲۳ ابن البلخی، فارسنامه، کمبریج ۱۳۳۹
۱۲۴ ابن خرداد به، المسالك والممالك، لیدن ۱۳۰۶
۱۲۵ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه، لیپسیك ۱۹۲۳
۱۲۶ اقتداری (احمد)، فرهنگ‌لارستانی، تهران ۱۳۳٤
۱۲۷ بلعمی، تاریخ چاپ هند
۱۲۸ تاریخ سیستان تهران ۱۳۱٤
۱۲۹ تاریخ‌قم، تهران ۱۳۱۳
۱۳۰ ثعالبی، غرر اخبارملوك الفرس‌وسیرهم : ترجمه فارسی آن، شاهنامهٔ ثعالبی ترجمه محمود هدایت تهران ۱۳۲۸
۱۳۱ جاحظ، کتاب‌التاج، چاپ‌قاهره ۱۳۲۲
۱۳۲ حمزه‌اصفهانی، تاریخ سنی ملوك‌الارض والانبیاء برلین
۱۳۳ خواندمیر، حبیب‌السیر، تهران ۱۳۳۳
۱۳٤ دینوری، اخبارالطوال چاپ بغداد
۱۳۵ روایات‌داراب هرمزدیار، بمبئی ۱۹۲۲میلادی
۱۳۶ The Persian Rivayats of Hormazyar Framarz, Their Version With Introduction And Notes by E. B. N. Dhabhar; Bombay 1932.
بشماره های ٤۹ و ۵۷ نگاه کنید
۱۳۷ ستوده(منوچهر) فرهنگ گیلکی، تهران ۱۳۳۲
۱۳۸ شاهنامه بروخیم، تهران۱۳۱۳- ۱۳۱۵
۱۳۹ شهرستانی، الملل والنحل بمبئی ۱۳۱٤
۱٤۰ ترجمه‌فارسی الملل‌والنحل بدستیاری‌افضل‌الدین‌صدرترکه‌اصفهانی تهران ۱۳۲۱
۱٤۱ طبری، تاریخ‌الامم والملوك، قاهره ۱۳۵۷- ۱۳۵۸
۱٤۲ Chronique D'Abou Djafar Mohammed Tabari Traduit par Louis Dubeaux, Tome Premier; Paris 1836.
۱٤۳ صددر، بمبئی۱۹۰۹ Saddar Nasr And Saddar Bundehesh by Dahabhar.
بشمارهٔ ۱۳۶ نگاه کنید.
۱٤٤ قزوینی، (محمد) بیست‌مقاله قزوینی جلد دوم تهران ۱۳۱۳
۱٤۵ مجمل‌التواریخ، تهران ۱۳۱۸
۱٤۶ مسعودی، مروج الذهب قاهره ۱۳٤۶
۱٤۷ معین (دکترمحمد) مزدیسنا وتأثیرآن‌درادبیات فارسی تهران ۱۳۲۶
۱٤۸ میرخواند، روضة‌الصفا، چاپ هدایت طهران۱۲۷۱- ۱۲۷٤
۱٤۹ یعقوبی، تاریخ، نجف ۱۳۵۷

دین دبیری

𐬛𐬌𐬥 𐬛𐬌𐬠𐬍𐬭𐬍

حرفهای با آوا VOWELS

Transcription	مثال ازاوستا	English	اوستا
ahura	𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀.	a short	𐬀.
âdâ	𐬁𐬛𐬁.	â long	𐬁.
yazamaide	𐬫𐬀𐬰𐬀𐬨𐬀𐬌𐬛𐬈.	e short	𐬈.
daênâ	𐬛𐬀𐬉𐬥𐬁.	ê long	𐬉.
ə-vərəzika	𐬆𐬬𐬆𐬭𐬆𐬰𐬌𐬐𐬀.	ə short	𐬆.
ə̄mavant	𐬇𐬨𐬀𐬬𐬀𐬥𐬝.	ə̄ long	𐬇.
gaona	𐬔𐬀𐬊𐬥𐬀.	o short	𐬊.
nôit	𐬥𐬋𐬌𐬝.	ô long	𐬋.
åñhan	𐬂𐬢𐬵𐬀𐬥.	å = aw	𐬂.
ąsu	𐬄𐬯𐬎.	ą	𐬄.
idha	𐬌𐬜𐬀.	i short	𐬌.
išti	𐬌𐬱𐬙𐬍.	î long	𐬍.
urvarâ	𐬎𐬭𐬬𐬀𐬭𐬁.	u short	𐬎.
ûtha	𐬏𐬚𐬀.	û long	𐬏.

حرفهای بی آوا CONSONANTS

kar	𐬐𐬀𐬭.	k	𐬐.
gam	𐬔𐬀𐬨.	g	𐬔.
xratu	𐬑𐬭𐬀𐬙𐬎.	x=kh	𐬑.
ghžar	𐬖𐬲𐬀𐬭.	gh	𐬖.
čithra	𐬗𐬌𐬚𐬭𐬀.	č=ch	𐬗.
J̆âmâspa	𐬘𐬁𐬨𐬁𐬯𐬞𐬀.	J̆	𐬘.
tafnu	𐬙𐬀𐬟𐬥𐬎.	t	𐬙.
dûra	𐬛𐬏𐬭𐬀.	d	𐬛.
gâthâ	𐬔𐬁𐬚𐬁.	th	𐬚.

Transcription	مثال از اوستا	English	اوستا
baodha	[illegible]	dh	[illegible]
barat̰	[illegible]	t̰	[illegible]
pərətu	[illegible]	p	[illegible]
bar	[illegible]	b	[illegible]
fraêšta	[illegible]	f	[illegible]
awra	[illegible]	w	[illegible]
vañhu	[illegible]	ṅ ang nasal	[illegible]
daiñhu	[illegible]	n̈ ang nasal	[illegible]
nmâna	[illegible]	n	[illegible]
Haêtumant̰	[illegible]	ṇ	[illegible]
myazda	[illegible]	m	[illegible]
yasna	[illegible]	Y	[illegible]
nyâkə	[illegible]	y	[illegible]
varəz	[illegible]	V	[illegible]
hâvana	[illegible]	v	[illegible]
raoxshna	[illegible]	r	[illegible]
sarəta	[illegible]	s	[illegible]
zyâ	[illegible]	z	[illegible]
uštra	[illegible]	š = sh	[illegible]
shu	[illegible]	sh	[illegible]
šyâ	[illegible]	š(y)	[illegible]
žnâtar	[illegible]	ž	[illegible]
hunara	[illegible]	h	[illegible]
ḣyaona	[illegible]	ḣ = kh	[illegible]
x^vafna	[illegible]	x^v = kh^v	[illegible]
		Y	[illegible]

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰	۱۷	توانگزی	توانگری
۱۱	۲۳	چاشتین	چاشیتن
۱۵	۴	وخشو	وخشور
۱۵	۲۴	زبان	زبان
۳۴	۱۱	[illegible]	[illegible]
۴۰	٦	بند٤	بند١٤
۵۱	۱۱	[illegible]	[illegible]
۵۷	پاورقی سطر ۱	Yusti	Justi
۷۵	۱۳	Altiranisch	Altiranisches
۷٦	۲٤	بند ۳۱	بند۱۳
۱۱۰	۵	جز	خبر
۱٤۹	۱٤	[illegible]	[illegible]
۱۸٦	۱۸	جاشتن	چاشیتن
۱۹۵	۱۷	Anhu	Añhu
۲۰٦	سرصفحه	٦۰۲	۲۰٦
۲۷٤	۸	باجزءآ [illegible]	باجزءاً [illegible]
۲۷٤	۹	[illegible]	[illegible]
۳۱۲	۱۹	in	im
۳۱۵	۷	in	im
۳۳۷	٤	یادداشت ۱	یادداشت٦
۳۷٦	۸	رك	رگ
۳۸۰	۲۲	dəjit	dəjit
۳۹۲	۱٤	درپاره‌های ۱۱٤و ۱۱۹و۱۲۳	درپاره‌های ۱۱٤و۱۱۹و۱۲۳فروردین یشت
٤۲٤	۱۷	Roma139	Roma1939
٤۳٦	۲۰	شکاف‌ار	شکاف‌اره

یاد داشتهای پنج گاتها

اهنود گات ـ یسنا ، هات ۲۸

نخستین بند

۱ ـ خـواستن ، خواستار بودن ، خـواهشداشتن ، آرزو کـردن = یاس [illegible] yâs در زند یعنی در گزارش پهلوی اوستا این واژه نیز بهخواستن [illegible] یاخواستاربوتن [illegible] گردانیده شده است. از همین بنیاد است واژهٔ یاسه که در فرهنگهای فارسی بمعنی خواهش و آرزو یادگردیده است واژههای یاسه ویاسا و یاسون که نیز در فرهنگها یادشده وبمعنی راه ورسم وقانون مغول گرفته شده و سخنوران ما بهمین معنی بکار برده اند ، مغولی است وپیوستگی با یاس اوستایی ندارد :

آنهمه یاسهای زشت برفت یار باما هنوز در سرجنگ (نزاری‌قهستانی)

۲ ـ نماز = نمنگه [illegible] nəmanh درزند (= گزارش پهلوی) گذشته ازنماچ [illegible] به نیایشن [illegible] همگردانیده شده است.

نمنگه ازمصدر نَمْ [illegible] nam که بمعنیخمیدنوسرفرود آوردن است درآمده‌است،باجزء اَپَ [illegible] apa = اَپنَمْ [illegible] apa-nam در زامیاد یشت درپاره های ۳۵و۳۶و ۳۸ بمعنی برگشتن وبدر رفتن وروی برتافتن آمده وباجزء فرا [illegible] frâ = فرانَم [illegible] frâ nam در پارهٔ ۹۶ازهمان‌یشت‌بمعنی گریختن وبدررفتن‌است و باجزء وی [illegible] = [illegible] vî-nam در دومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۱۰ بمعنی از همدگر گشودن و فراخ شدن است .

نمیدن بر وزن رمیدن که در فرهنگهای فارسی بمعنی میل کردن و توجه

کردن نوشته شده با نَمْ اوستایی یکی است. نمنگه در اوستا ، چنانکه نماز در فارسی و پهلوی ، بمعنی پرستش و بندگی و ستایش و نیایش و درود و آفرین است.

۳ – دست بلند شده ، دست بالا کرده ، دست بنماز برداشته = اوستانَ زَسْتَ = ustána–zasta صفت است، از دو واژه ساخته شده : نخست اوستانَ ustâna اسم‌مفعول است ازمصدر تن tan که با جزء اوس us بمعنی کشیدن و بلندکردن ودراز کردن است تن tan برابر است با واژهٔ لاتین tendere که در فرانسه tendre شده است درپهلوی تنوتن tanutan ودرفارسی تنودن وتنیدن.ازهمین بنیاداست تننده درفارسی بجای عنکبوت‌تازی.

مصدرتن باجزء اوس =اوس-تن us-tan بمعنی کشیدن ودرازکردن درهات ۲۹ بنده بکاررفته‌و باجزء پئیری : پئیری- تن pairi–tan بمعنی دور کردن و برکنار کردن در پارهٔ ۷ از یسنا ۱۹ و جُز آن آمده است.

دوم زَسْتَ zasta درفرس هخامنشی دستَ dasta درپهلوی دست (درهزوارش یدمن yadman = ید) در فارسی دست گوییم. بسا «زاء» اوستا درفارسی «دال» شده چنانکه زرَیَنگه zrayanh در فارسی دریا شده در واژهٔ زره که نیز در فارسی بمعنی دریاست «زاء» بجا مانده است (زره سیستان)

در بند ۸ از هات ۵۰ نیز بصفت اُوستانَ زَسْتَ بر میخوریم ، در جا های دیگر اوستا هم بسیار آمده ، چنانکه درمهر یشت در پاره های ۵۳ و ۷۳ و ۸۳ و ۸٤ و ۸٦

۴ – رامش = رَفذْرَ rafədhra این واژه در گاتها بسیار آمده ، چنانکه در بند ۲ از هات ٤٦ و در بند ۲۰ از هات ۵۱ و جز آن

در گزارش پهلوی اوستا (= زند) به‌رامشن گردانیده شده، در بسیاری از جا های دیگر اوستا معنی یاری و پناه و نگاهداری درست تر میافتد رَفِذرائی rafədhrâi در بند ۳ از همین هات و در بند ۱۳ از هات ۳۳ و در بند ۱۲ از هات ٤٦ بمعنی پناه و یاری و رامش است، بهمین معنی است واژهٔ رَفِنَنگه rafənanh که در بند ٦ ازهمین هات و در بندهای ۸ و ۱٤ از هات ٤۳ آمده و در زند نیز به رامشن گردانیده شده است، همهٔ این واژه ها از مصدر رَپْ rap که بمعنی پناه دادن و رامش بخشیدن و یاری کردن است در آمده‌است، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند دوم همین‌هات نگاه کنید.

۵ – آفرینش یا کار و کُنش = شیَئوتهنَ shyaothana در جا های دیگر اوستا شیَئوتَهنَ shyaothna (shyaothəna) نیز آمده است. در زند یا گزارش پهلوی اوستا کنشن بسا این واژه در گاتها با واژه‌های پندار و گفتار یکجا آمده و نگارنده در همه‌جا به کنش یا کردار گردانیده‌است این واژه از مصدر شیو shyu در آمده درجاهای دیگر اوستا، شو و در فرس هخامنشی شیّو shiyu در پهلوی شوتن ودرفارسی شدن گوییم که بمعنی رفتن و نیز بمعنی کردن است:

گر بزرگی بکام شیر دراست شو خطر کن ز کام شیر بجوی (حنظله بادغیسی)

بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند سوم از هات ۲۹ نگاه کنید. بواژهٔ شیَئوُمَن shyaoman کـه نیز از همین بُنیاد و بمعنی کار و کردار و کنش و رفتار است نگاه کنید بشمارهٔ ۹ از بند سوم از هات ۳۲

٦ – سپند مینو = سپنتو مئینیو spentô-mainyu روان یا خرد پاك آفریدگار است از آن جدا گانه سخن داشتیم ریشه و بنیاد هر دو واژه را یاد کردیم بنخستین بند از هات ۳۰ و بیاد داشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ نیز نگاه کنید.

۷ – اردیبهشت : بجای این واژه اَشَ asha آمده جداگـانه

از این واژه در گفتار امشاسپندان سخن داشتیم در هر جای از گـاتها که این واژه آمده بجای آن اردیبهشت نگاشتیم یا راستی که معنی واژه است و در بسیاری از جاها بمعنی دین راستین است .

۸ - خرد = خرتو [Avestan] xratu درپهلوی خرت [Pahlavi] بساهم دراوستا خرثوَ [Avestan] Xrathwa آمده.خرتومنت [Avestan] Xratumant که در پارهٔ ۷ از هرمزدیشت آمده یعنی خردمند.خرتو در اوستا بمعنی خواست خداوندی (ارادهٔ ایزدی) و دانش دینی نیز بسیار آمده چنانکه در پـارهٔ ٤٤ از چهـارمین فرگـرد و ندیداد و در پـارهٔ ٦ از هجدهمین فرگرد وندیداد .

۹ - بهمن = وُهو مَنَنْگه [Avestan] vohu mananh امشاسپند بهمن،جداگانه از او سخن‌داشتیم، درهرجای‌ازگاتها که آمده بهمن یامعنی آن را که منش‌نیك باشد نگاشتیم .

۱۰ - خـوشنود کـردن = خشنو [Avestan] xshnu همین واژه نیز اسم است بمعنی خشنودی یـا خوشنودی چنانکه در هات۴۸ بند ۱۲ و درهات۵۳ بند ۲ ،همچنین ایـن واژه صفت است بمعنی خوشنود کننده ، چنانکه درهات٤٦ در بند های ۱ و ۱۳ و در هات ۵۱ بند ۱۲ همین صفت است که در فارسی‌خوشنود یا خشنود وخشنو (بی‌دال)گوییم :

نه‌خشنو شوم زو بتخت و کلاه نه‌آرام گیرم به‌بیگاه و گاه (فردوسی)

خوشنودساختن درگزارش‌پهلوی شنایینیتن [Pahlavi] shnâyênîtan آمده است،ازهمین بنیاداست‌واژهٔخشنوت [Avestan] xshnût که دربند۳ ازهات۳۱ ودربند۹ ازهات۵۱ آمده بمعنی سزای کردار خوب وبد .بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات۳۲ نیز نگاه کنید .

۱۱ - گوشورون = گئوش اوروَنْ [Avestan] gəus urvan از آن جداگـانه سخن داشتیم ،گوشورون فرشته ایست کـه بنگهبانـی همهٔ

چارپایان سودمند گماشته است به هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ از هات۳۱ نگاه کنید.

۱ – واژه‌ای که به روی آوردن گردانیدیم در متن

دومین بند

از مصدرگم gam (= جس Jas) که بمعنی گامیدن و گامزدن و گام برداشتن است یا در آمدن، گراییدن، دررسیدن رفتن و نزدیك شدن دراینجا باجزء پیری آمده: pairi-gam بسا درگاتها باجزءهای دیگر چون فرا frâ ؛ هام ham ؛ وی vi ؛ us ؛ آ â ؛ اوپا upâ و جز آن آمده ودرهرجا که آمده باهمان جزء یاد میکنیم. گم درگزارش پهلوی به رسیتن رسیدن گردانیده شده وچندبارهم مَتَن matan (= آمتن) آمدن. گامَ gâma که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۱۵ آمده همان است که در پهلوی و فارسی گام گوئیم، در فُرس هخامنشی نیز گم gam بمعنی آمدن است.

۲ – ارزانی داشتن = داوُئی dâvôi (Inf.) از مصدر دا dâ دادن، بخشیدن، بخشودن، ارزانی داشتن، ساختن، آفریدن نهادن، گماشتن، فرو نهادن با جزء های گوناگون بکار رفته و با هریك از آنها در معنی اندك تغییری یافته است. در فرس هخامنشی نیز دا dâ، درپهلوی داتن و در فارسی دادن، دا نیز چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۹ خواهید دید بمعنی نگهداری کردن و پرستاری کردن است دا dâ نیز صفت است یعنی داده شده یا دهنده و بخشنده که در هات ۵۳ بند ۲ آمده است. از همین بنیاد است داتر dâtar که درهات ٤٤ بند ۷ و در هات ۵۰ در بند های ٦ و ۱۱ آمده است، در پهلوی داتار ودرفارسی دادار که بمعنی بخشنده یابخشایشگر و آفریدگار است.

۳ – آبادی : آیپتَ âyapta در جا های دیگر اوستا (جز از گاتها) اَیپتَ ayapta ، درگزارش پهلوی (= زند) این واژه

در همین بند به آپاتیه ... âpâtîh (آبادی) گردانیده‌شده است،چنانکه میدانیم واژهٔ آباد درفارسی بمعنی خوش وخرم نیز آمده :

بآبان دلت از غم آزاد باد　　همیشه تن وتختت آباد باد

آبادی در اینجا بمعنی خوشی و خرمی و برخورداری و نیکبختی و کامروایی‌است.

واژه آیفت باید با همین واژه اوستایی پیوند و بستگی داشته باشد هرچند که در فرهنگها بمعنی حاجت گرفته شده در فرهنگ اسدی آمده : آیفت حاجت باشذکه از کسی خواهی ، دقیقی‌گفت :ناسزارا مکن آیفت که آبت بشوذ بسزاوار کن آیفت که ارجت دارذ. آیبت =(آیفت) ... در پهلوی نیز بمعنی سود و بهره است.دربند ۷ از همین هات‌نیزبواژهٔ آیبَت برمیخوریم.

۴ – جهان = اَهو ... ahu = (اَنگهو ... anhu) هستی، بود، زندگی ، مردمان‌گیتی، جهان ، جا ، آرامگاه،ازمصدر اه ... ah هستن وبودن‌درآمده‌است. انگهو ازبرای هردوجهان‌آمده چه‌این جهان وچه‌جهان مینوی‌آینده، درپهلوی اخو ... axᵛ گویند .

۵ – خـاکـی = استوَنت ... astvant (در تـأنیث ... astvaitî) درپهلوی استومند ... astaomand، این‌صفت ازواژهٔ استَ ... asta درآمده که درفارسی،است واسته‌وهسته واستخوان‌گوئیم،اَستوَنْت یعنی خاکی و جهانی یامادی وجسمانی در برابر مینوی یا معنوی و روحانی بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات۳۱ نگاه‌کنید.

۶ – مینوی = مَنَنْگه ... mananh ،از همین واژه است منش از مصدر من ... man که بمعنی اندیشیدن وپنداشتن است درآمده است. بیادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰ ازهات۲۹ نگاه‌کنید .

مَنَنْگه هرگاه باواژهٔ اَنگهو ... (جهان،زندگی)آید بمعنی‌مینوی یامنشی ومعنوی است در برابر اَستوَنْت‌که بمعنی مادی است،چنانکه در همین بند ودربند ۳ازهات۴۳ در گزارش پهلوی همین بند به‌منوکان ... mênûkân گردانیده شده‌است.

۷ – بدستیاری یا « از » هچا hačâ همچنین درگاتها و در جاهای دیگر و در فُرس هخامنشی هَچَ hača آمده ، درپهلوی هچ و درفارسی «از» گوییم .

۸ – بجای واژهٔ یار در متن رَپَنْت rapant آمده، اسم فاعل است از مصدر رَپ rap که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است ، در اینجا از رامش دهندگان یا یاران ، دینداران و آیین برخورداران اراده شده است.

۹ – گشایش یا آسانی و خواری = خواثْرَ xvâthra در گزارش پهلوی (= زند) خواریه xvârîh این واژه درزبان فارسی بمعنی زبون و پست بکار میرود ، اصلا بمعنی آسانی وگشایش و فراخی و رامش و خوشی است . نگاه کنید بهمجمل‌التواریخ‌ص۵۱

بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱ و بجلد خرده اوستاگزارش نگارنده صفحهٔ ١٦٢ نگاه کنید .

سومین بند

۱ – سرود گفتن ( ) = وَپْ vap سرودن، سرایبدن، نیاییدن ، در هات ٤۳ بند ۸ نیز آمده، به وَفوْ vafu در بند٦ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – واژه ای که بروش نوگردانیدیم : اَپئوُاوروْیمْ a-paourvîm یعنی نه پیش از این یـا آنچنان‌که پیش نبوده . مراد پیغمبر این است : درود و ستایش نو ، آنچنان که در دین مزد یسنا تازگی دارد و هنوز کسی این گونه سرود و نیایش نشنیده . در بند۱از همین هات بـواژهٔ پئوُاوورویـم paourvîm برخوردیم ، ازظروف زمان است : نخست ،درآغاز، دراینجا اَپئوُاورویم با اَ «a» آمده‌که ازادات نفی‌است‌یعنی «نه» درزند هردو واژه چه بهیئت مثبت و چه منفی به فرَتوم fratum گردانیده شده یعنی نخستین و پیشین نگاه کنید به :

Arische Forschungen von Bartholomae II Heft, Halle 1886 S. 138

۳ — سپندارمذ = آرمتی [illegible] ârmati یا آرمئیتی [illegible] ârmaiti یکی از امشاسپندان است. درفارسی سپندارمذ گوییم. از او جداگانه سخن رفت دربند ۷ ازهمین هات نیز آمده، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۲ ازهات۳۲ نیز نگاه کنید.

۴ — واژه ای که به کشور گردانیدیم = خشثر [illegible] xshathra آمده، درفرس هخامنشی هم این واژه بمعنی پادشاهی و شهریاری و کشور است، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات۲۹ و بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد ۷ وندیداد، گزارش نگارنده نیز نگاه کنید.

خشثر نام یکی از امشاسپندان هم هست و در فارسی شهریور گوییم، از او جداگانه سخن داشتیم. این واژه ازمصدر خشی [illegible] xshi در آمده که بمعنی توانستن و یارستن و توانایی داشتن و فرمان راندن ودست یافتن و پادشاهی کردن است. از همین بنیاداست شایستن در فارسی. بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۵ ازهات۳۲ نگاه کنید.

در اینجا، چنانکه پیداست، از خشثر کشور جاودانی و مینوی اهورا مزدا اراده شده است.

۵ — نکاستنی، کم نگردیدنی — اغژئو نومن [illegible] a·ghjaonvamna (درنسخه بدل [illegible]) یعنی جاودانی و پایدار نگاه کنید به: Altiranisches wörterbuch von Bartholomae Sp. 50

٦ — بالیدن ([illegible]) = ورد [illegible] varəd در پهلوی والیتن [illegible] vâlîtan ودرفارسی بالیدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۷ — یاری = رَفذ رائی [illegible] rafədhrâi و رسیدن گم [illegible] gam دریادداشتهای شمارهٔ ٤ از بند ۱ و شمارهٔ ۱ از بند ۲ همین هات گذشت.

۸- خواندن (...) = زَوَ ... zava در زند خوانشن (=استغاثه) دربند۳ از هات ۲۹ نیز آمده‌است از مصدر زو ... zu (= زبا ... zbâ) درآمده‌است که بمعنی خواندن و بیاری خواستن است. بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱- واژه ای که بیاد سپردن گردانیدیم درمتن مِنْ دَدِ ... m ə̄n_dadê آمده : منْ از مصدر مَنْ ... man که در یادداشت شمارهٔ ٦ از دومین بند گفتیم بمعنی پنداشتن و اندیشیدن است ؛ دَدِ ... از مصدر دا ... dâ که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازهمان بند بمعنی دادن و بخشیدن یادکردیم . در آمیزش این دو واژه با هم مصدر مَند ... mand ساخته شده بمعنی بمنش دادن و بنهاد گـذاردن یا بیاد سپردن و بخاطر نشاندن ، دربنده ازهات ۵۳ نیز آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از همان بند و بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۹ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۲- روان = اوروَنْ ... urvan درپهلوی رُوان ... در بند ۹ از هات ۳۳ از روانهای امشاسپندان خُرداد و امرداد و در بند ۲ از هات ٤٥ از روان مینویان سخن رفته است . گذشته از این یسنا در گـاتها از رَوان پس از مرگ سخن رفته چنانکه در هات ٤٤ بند ۸ و هـات ٤٥ بند ۷ و هـات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند ۱۰ و بند ۱۱ و هـات ۵۱ بند ۱۳ ، از این بند ها بخوبی پیداست که روان در دین زرتشت جاودانی است و در روز پسین روانهای مردمانی که درگیتی نیکوکار بوده‌اند دربهشت درآیند و روانهای گناهکاران بدوزخ روند . درباره های دیگر اوستا روان یکی از نیروهای پنجگانه مردمی شمرده شده اینچنین : نخست اَهـو ... ahu (= جـان) ، دوم دَئنا ... daênâ (= دین) ، سوم بئوذ ... baodha (= بوی ، دراکه) چهارم اوروَن ... urvan (= روان) پنجم فروَشی ... fravashi (= فروهر) چنانکه در یسنا ۲٦ بارهٔ ٤ و فروردین یشت پـارهٔ ۱٤۹ و جز آن

بجلد ۱ یشتها ص ۵۸۷-۵۸۹ وبجلد ۲ یشتها (گزارش نگارنده) به ها دخت نسک و بگفتار دین ص ۱۵۹- ۱۷۸ نگاه کنید .

در بارهٔ دین نگاه شود بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ از هات ۳۱

۳- باهمراهی = هَتهرا hathrâ درهات ۳۰ بند ۹ نیز آمده از قیود است بمعنی همراه ، یکجا .

۴- نگهبانی کردن ( ) = گر gar ، پاسبانی کردن ، نگریدن و بیدار ماندن . گزارندگان پارسی و اروپایی اوستا در سر این واژه ، چنانکه در سر واژه مَن mə̄n که دریادداشت شمارهٔ ۱ گذشت، بسیار اختلاف کرده اند .

برخی نخستین واژه را بجای گَرُودمانَ garô-dəmâna

(= گرزمان) دانسته و دومی را ضمیر منفصل متکلم واحد گرفته اند .

۵- پاداش = اَشی ashi ( ) بهره و بخش و پاداشی که در روز پسین بنیکوکاران بخشیده شود ، همچنین پادافراه وکیفری که بگناهکاران داده شود باین معنی در اوستا بسیار آمده و در خودگاتها : هات ۲۸ بند ۷ ؛ هات ۳۳ بند ۱۳ ؛ هات ٤۳ بند ۱ وبند ٤ و بند ۱۲ و بند ۱٦ ؛ هات ٤٦ بند ۱۰ ؛ هات ٤۸ بند ۸ و بند ۹ و جز آن اَشی نیز ایزد پاداش و فرشتهٔ آبادانی و توانگری و بهره و بخش است ، چنانکه در هات ۳۱ بند ٤ ؛ هات ۳٤ بند ۱۲ ؛ هات٤۳ بند۱۲ ؛ هات ۵۰ بند۳

اشی از مصدر اَرْ ar که بمعنی بخشیدن و بهره رسانیدن و برخوردار کردن است در آمده است . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۳ نگاه کنید .

بگفتار اَرت (=اشی) درجلد دوم یشتهاص۱۷۹-۱۸۵ نگاه کنید.

٦- کردار یا کُنش = شیَئُوتَهنَ shyaothana در یادداشت شمارهٔ ۵ از نخستین بند گذشت.

۷ــ آگاه ، شناسا ، دانا = ویدوش vîdus̆ از مصدر وید vid (بارتولومه درفرهنگ خود وَئد vaêd نوشته) که بمعنی دانستن وشناختن و وآموختن ودریافتن وآگاه بودن درگاتها بسیار آمده،در گزارش پهلوی (= زند) آگاس بوتن آگاه بودن،وید vid نیزبمعنی یافتن وپیدا کردن وجستن است بیادداشت شمارهٔ٤ازبند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید ، دربندآینده نیز باین واژه برمیخوریم .

وید باجزء نی: ni-vid در سر هریک پاره های نخستین یسنا و نخستین کردهٔ ویسپرد آمده : در زند نوذنیتن nivêdhenîtan واژه نوید ونوید دادن درفارسی بایدازهمین بنیادباشد

۸ــ واژه هایی که به « تا » و « هر چند » گردانیدیم نخستین یَوَتْ yavat̰ و دومی اَوَت avat̰ از ظروف (ظرف زمان ومکان)است .

۹ــ توانستن ، یارستن ، توانا بودن ( ) = ایس is (بارتولومه‌درفرهنگ خود aês نوشته) درگاتهابسیار باین واژه برمیخوریم چنانکه درهات ۴۳ بند۸ وبند ۹ ؛ هات۵۰بند ۱وبند۱۱وجزآن، درگزارش پهلوی(=زند) توانیک‌بوتن (توانا بودن). بیادداشت شماره٤ ازبند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ــ تاب‌وتوش‌داشتن ( ) = تو tu از همین بنیاد است توش‌درفارسی که‌،دراوستا ,تویشی təvîshi آمده،بیادداشت‌شمارهٔ ۹از بند۱هات۲۹ نگاه‌کنید. در بند۱۱ ازهات۵۰ نیزبفعل‌تو tu برمیخوریم.

۱۱ــ آموختن ( ) = خسا xsâ دربند ۲ ازهات ٤٦ با جزء «آ» آمده : â-xsâ درگزارش پهلوی آموختن و چاشتین câs̆itan

۱۳ - جُستن ( ) = ایش ish (بارتولومه اَئِش aēš نوشته) در گزارش پهلوی خواستن

در گاتها بسیار باین فعل برمیخوریم : در هات ۳۱ بند ٤ بمعنی آرزو داشتن و خواستار بودن آمده ؛ در هات ۳۰ بند ۱ و هات ٤۵ بند ۱ و هات ٤٦ بند ۹ وهات ٤۷ بند ٦ بمعنی خواستار شنیدن و آرزومند نیوشیدن آمده ؛ درهات ٤٦ بند ٦ وهات ۵۰ بند ۲ بمعنی درخواستن وخواهش کردن است ؛ درهات ٤۵ بند ۷ بمعنی دریافتن است.

ایش ish دراوستا نیز بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن وگسیل داشتن است بهمین معنی اخیر است اَیش aish در فُرس هخامنشی که در سنگ نبشتهٔ (کتیبهٔ) بیستون آمده است. بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ٤۹ نگاه کنید.

پنجمین بند

۱ - دیدن( ) = دَرِس darəs در گزارش پهلوی (= زند) دیتن دیدن .

بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شماره ۵ از بند ۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید.

۲ - توانا تر = سویشتَ səvišta در تأنیث سویشتا ( )صفت تفضیلی است از واژه سورَ sûra (در تأنیث سورا) توانا ، زبردست ، نیرومند . ازهمین واژه است نام سورن که در کارنامه ایران بسیار بآن برمیخوریم ، نام یکی ازخاندانهای بزرگ روزگار اشکانیان بوده، از نامهای رایج ارمنی کنونی است (ازایرانی گرفته شده است) نگاه کنید به: Iranisches Namenbuch von Justi s. 316 بیاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۹ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ - بارگاه = گاتو gâtu در فرُس هخامنشی گاتهو gâthu؛ در فارسی «گاه» گوییم که بمعنی جا و زمان وهم بمعنی تخت و اورنگ است.در اوستا بمعنی جا نیز آمده است . در گزارش پهلوی گاه و گاس

۴ – واژه ای که به پیرو گردانیده ایم درمتن سِرَئُوشَ səraosha آمده، همچنین در گاتها و در بخشهای دیگر اوستا سرَئوشَ sraosha آمده. همین لغت است که درفارسی سروش گوییم، در اوستا این واژه همیشه بمعنی ایـزد سروش نیست بسا بمعنی شنوایی و فرمانبری و پیروی آمده ، بویژه شنوایی و فرمانبری از گفتار ایزدی وفرمان آسمانی . باین معنی درگاتها : هات ۳۳ بنـد ۱٤ ؛ هات ٤٤ بند ۱٦ ؛ هات ٤٥ بنـد ٥ ؛ هات ٤٦ بنـد ۱۷ و جُز آن بکار رفته است . سرئوشَ (= سروش) ازمصدر سرو sru در آمده که بمعنی سرودن و خواندن و شنودن ونیو شیدن وشنوانیدن است ،در گزارش پهلوی نیوشیتن ، همچنین سرَئوشَ در بند ۱٤ از هات ۳۳، چنانکه در پاره های یسنا ٥٦ ، در گزارش پهلوی (= زند) به نیوشش یعنی شنوایی گردانیده‌شده.

اَسروشتی a-srusti که‌در گاتها ،هات٤۳ بند۱۲ ،هات٤٤ بند ۱۳ وبسا درجاهای دیگر اوستا آمده یعنی ناشنوایی ونافرمانبری ، همان واژهٔ سرئوش است کـه با حرف نفی اَ ( ) آورده شده است . صفت سروتَ srûta که بمعنی شنیده شده یا نامبردار (مشهور) است از همین بنیاد است . لغتی که در فارسی از همین ریشه و بنیاد بجا مانده واژه سرودن و سراییدن است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سروش نیز در گاتهـا نام ایزدی است ، چنانکه در هات ۳۳ بند ٥ ، هات ٤۳ بند ۱۲، دربند ٥ از هات ۲۸ سرئوشَ (= سروش) اسم جمع است یعنی پیروان، از این واژه کسانی اراده شده که گفتار ایزدی نیوشیده فرمانبر دستور وفرمان آسمانی هستند .

سروش یکی ازبزرگترین ایزدان مزد یسناست، بگفتار آن درنخستین جلد یشتها گزارش نگارنده ص ٥۱٦ ـ ٥۲٤ نگاه کنید .

٥ – مهین تر = مَزیشتَ mazista (در تأنیث مَزیشتا) صفت تفضیلی است ازواژه مَزْ maz که درفارسی

مه (= بزرگ) گوییم ، در گاتها بسیار آمده، درگزارش پهلوی مَسْ mas شده ومَزیشتَ درگزارش پهلوی مَهیست mahist یعنی مهتر، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

٦ - واژه ای کـه به گفتار گـردانیدیم در متن مانْتهر mathra آمده، درزند(= گزارش پهلوی‌اوستا) مانسر mânsr

مانتهرَ از مصدر مَن man درآمده که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند دوم همین هات گفتیم بمعنی اندیشیدن است ، مانتهرَ یعنی گفتار ایزدی وسخن ، چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۸ ، گذشته از این مانتهرَ بویژه از برای گفتار ایزدی و سخن مینوی ودستور آسمانی و آیین راستین میآید چنانکه درهات ۲۸ بند ٥ ، هات ۲۹ بند ۷ ، هات ۳۱ بند ٦ ، هات ۴۳ بند ١٤ ، هات ٤٤ بند ١٤ و بند ۱۷ ، هات ٤٥ بند ۳ و جُز آن .

درگاتها نیز بسیار بواژهٔ مانْتهرَنْ mathran بر میخوریم ، چنانکه در هات ۲۸ بند ۷ ، هات۳۲بند۱۳ ، هات ٥٠ بند ٥و بند ٦ ، هات ٥١بند ۸ مانْتهرَنْ کسی است که مانتهرَ یا گفتار ایزدی بمردم میرساند و جهانیان را ازسخن ودستور وفرمان خداوندی آگاه میسازد، بعبارت دیگر مانتهرن پیغمبر است. وخشورایران ،زرتشت دربندهایی که یادکردیم خودرا مانتهرن(=پیغمبر) میخواند واز سوی اهورا مزدا برانگیخته شده که دین راستین را بخاکیان برساند.

در اینجا یاد آور میشویم که لغت وخشور (در پهلوی وخشوَرْ vaxšvar بفتح واو دوم وراء زده) یعنی پیغمبر :

بگفتار وخشور خودراه جوی دل ازتیرگیها بدین آب شوی (فردوسی)

این واژه نیز مانند مانتهرَن دارای واژه ایست بمعنی گفتار و سخن ، چـه وخشَ vaxsha بمعنی گفتار و سخن است ، چنانکه در پارهٔ ١٥ از نوزدهمین فرگرد وندیداد آمده ، از مصدر وَچْ vac گفتن و جزء دوم که وَرْ باشد همان واژهٔ « بر » میباشد که در اوستا و فُرس هخامنشی « بَرَ » bara یعنی برنده‌ازمصدر bar بردن‌است.

نگاه کنید به : Etudes Iraniennes par Darmesteter I p. 292;
Neupers.Schriftsprache von P. Horn,im Grundriss der Iran. Philol. 1 B. 2 Abt. S. 188.

اینچنین وخشو برندهٔ گفتار ایزدی است و کسی است که پیام و گفتار مینوی را بمردم میرساند یا پیامبر و پیغمبر . بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ نگاه کنید .

۷ – گروانیدن ([اوستایی]) = وَرْ [اوستایی] . var یعنی بدین آوردن ، باعتقاد و بایمان آوردن ، باین معنی و بمعنی برگزیدن و گرویدن و دین پذیرفتن در گاتها بسیار آمده است . واژهٔ « باور » در فارسی بساید با واژهٔ اوستائی وَرْ [اوستایی] var پیوستگی داشته باشد . بیاد داشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۸– زیانکار = خرَفْستَرَ [اوستایی] . xrafstra در هات٣٤ بند ٥ و ۹ نیز آمده ، این واژه در گاتها بمعنی زیانکاران و نابکاران دیوسرشت و ددان وجانداران زیان رسان آمده.در بخشهای دیگر اوستا در برخی از پاره ها مانندگاتها از برای زیانکاران و چادرنشینان وبیابان نوردان و راهزنان و غارتگران که بدین مزدیسنان دشمنی‌ورزند وازراه راست دور باشند وبکشت وبرز و پرورش چارپایان نپردازند ، آمده است چنانکه در یسنا ۱۹ پارهٔ ۲،از این گذشته در سراسر اوستا خرَفستر بمعنی جانوران زیان آور بکار رفته، بـویژه جانوران خُرد چون حشره و هوام . در فرهنگهای فارسی این واژه خراستر نوشته شده‌است و بمعنی جانوران زیانکار چون مار و گزدم ومور وزنبور وجز آن گرفته شده است.بگفتار خرفستر در جلد دوم یسنا ،گزارش نگارنده و به فرهنگ ایران باستان نگارش نگارنده بخش نخست ، تهران ۱۳۲٦ بگفتار خرفستر ص۱۷۸-۲۰۱ نگاه کنید .

۹ – زبـان = هیزُو [اوستایی] . hizû در گـزارش پهلوی هـوزوان ۱۳۱ک۳ huzvân دربرهان قاطع هزوان بفتح اول بروزن مرجان بمعنی زبان یاد گردیده است . بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ٥١ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخشایش، دهش = داه dâh در گزارش پهلوی دهشن از مصد دا dâ دادن، بخشودن، که در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند دوم همین هات گذشت.

۲ – واژه ای که به «پایدار» گردانیدیم درمتن دَرِگایو darəgâyu آمده، ازمصدر درَج draǰ پاییدن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۳ – گفتار = اوخذَ uxdha. بویژه گفتار ایزدی و دستور آسمانی، در گزارش پهلوی گوشن و سخن، از مصدر وچ vac گفتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات نگاه کنید.

۴ – درست = ارشوَ ərəshva صفت است. ارش ərəs نیز بمعنی راست ودرست جداگانه وبساهم باواژه‌های دیگر ترکیب یافته، در گاتها بسیار آمده ودرهمه جا درزند (گزارش پهلوی) بجای آن «راست» آورده شده است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – نیرومند = اَئوجنگهونت aoǰanhvant (در تأنیث اَئوجنگهوَیتی aoǰanhvaitî) صفت است یعنی پرزور و زبردست وتوانا ازواژهٔ اَئوجنگه aoǰanh، زور، توانائی، نیرو. در گاتها اَئوگنگه aoganh چنانکه دربند ۱۰ ازهات ۲۹، بیادداشت شمارهٔ ۳ آن بند نگاه کنید.

از واژهٔ پناه = رَفنَنگه rafənanh در یادداشت شمارهٔ ٤ ازنخستین بند همین هات سخن داشتیم، دربند ۸ از هات ۴۳ نیز واژهٔ پناه باصفت نیرومند یکجا آمده است.

۶ – ستیزه و دشمنی: بجای ستیزه دوا ِشنگه dvaêshanh (دربخشهای دیگر اوستا تبِشَنگه tbaêshanh تبِش tbaêsha یعنی دشمنی وبدخواهی یا ستیزه و آزار؛ بجای دشمن

دَیبیشوَنت daibishvant (در بخشهای دیگر اوستا تَبئشوَنت tbaêshvant) یعنی بدخواه، یادشمن، این واژه‌ها ازمصدر دیبیش daibish (در بخشهای دیگر اوستا تبیش tbish = تبئش tbaêsh) درآمده که بمعنی ستیزیدن و دشمنی کردن و آزردن است، درپهلوی بشیتن bêshîtan ، بواژهٔ مُغوتبیش moghu tbish مُغ آزار که درپارهٔ ۷ از یسنا ۶۵ آمده در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

۷ – چیرشدن ( ) = تر tar چیره‌شدن شکست‌دادن، برانداختن. تَبئشوتَئوروَن tbaêshô-taurvan درپاره ۱۷ ازیسنا ۹ صفت است یعنی بستیزه چیر شونده، شکست دهنده دشمنی، همچنین تَرُوتبئشَنگه tarô tbaêshanh در پاره ۴۷ از رام یشت یعنی بدشمنی چیر شونده. دربارهٔ نام ویسپ تئوروَئیری vîspa taurvairî که در پارهٔ ۱۴۲ ازفروردین یشت یادگردیده بجلد دوم یشتها، گزارش نگارنده، ص ۱۰۸ نگاه کنید.

هشتمین بند

۱ – پاداش = اَشی ashi دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۴ گذشت.

۲ – آبادی = آیپت âyapta ، دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ گذشت.

۳ – خواهش = ایش îsh ، دربند ۹ ازهمین هات نیز آمده، در گزارش پهلوی (=زند) خواهشن ، ازمصدر ایش ish در یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۴ گفتیم بمعنی خواستن و خواهش‌داشتن است.

۴ – پادشاه = خشَیَه xshaya ازمصدر خشی xshi که در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ گفتیم بمعنی توانستن و یارستن و پادشاهی کردن است.

خشَیَه در گزارش پهلوی همین بند به پاتخشاه pâtaxshâh گردانیده شده . درفروردین یشت پارهٔ ۱۸ نیزواژهٔ خشَیَه آمده است ، نام خشَیارشَن xshayârshan چهارمین پـاد شاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ از همین واژه واز آرشَن arshan است که دراوستا بمعنی مردو نرو یل یا پهلوان بسیار آمده است. خشَیارشَن (خشیارشا) یعنی در میان پادشـاهان دلیر یا در میان شهریاران یل و پهلوان منش. دربارهٔ آرشَن arshan که جداگانه ازنامهاست بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۸ ازهات٤٤ نگاه کنید .

۵ – پیغمبر = ماثرَن mathran بیادداشت شمارهٔ٦ ازبنده نگاه کنید .

٦ – سرود ستایش : در متن سرویم srəvîm آمده از مصدر سرو sru که در یـاد داشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ گفتیم بمعنی سرودن و خواندن وشنودن است .گزارنـدگـان اوستا درین واژه و در واژهٔ پس از آن ، اختلاف کرده‌اند. بارتولومه Bartholomae آن را Sravay (=) نوشته بمعنی شنوایی گرفته است.

۷ – واژه ای کـه روا کند آوردیـم بجای آرادَنگـه âradanh میباشد بمعنی گسترانده . نگاه کنید به :

Altianisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 335 und 1643

هشتمین بند

۱ – بهتر = وهیشتَ vahišta (در تأنیث و هیشتا) صفت تفضیلی است از واژه وَنـگهو vanhu که درفارسی وه یا به گوییم، خودواژهٔوهیشتَ نیز درفارسی بجای‌مانده و آن واژهٔ بهشت است که درپهلوی وهیشت گویند، دراوستابساصفت‌وهیشتَ‌باواژهٔ‌انگهو anhu آمده که‌دریادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ گفتیم بمعنی جهان وزندگی است،ازاین صفت وموصوف : بهتر جهان یابهتر زندگی ، بهشت اراده میشود چنانکه درخودگاتهـا درهات ٤٤ بند۲ همچنین

ازواژهٔ آنگهو anhu باصفت اَچیشتَ acišta :
بتر جهان یا بدتر زندگی، دوزخ اراده میشود و بهمین معنی در اوستا بسیار آمده ودرخود گاتها درهات ۳۰ بند ٤، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازآن بند نگاه کنید وهمین صفت است که درواژهٔ اردیبهشت دیده میشود : ارد بجای اَشَ asha وبهشت بجای وهیشتَ vahišta است، ازامشاسپند اردیبهشت جداگانه سخن داشتیم

۲ - همکام = هَزَ ئوشَ ha-zaosha ، بااین صفت در بند ۷ ازهات ۲۹ ودربند ۲۰ ازهات ۵۱ و بسا در بخشهای دیگر اوستا نیز برمیخوریم. واژهٔ همکام که درشاهنامه بکاررفته : دلارام او بود همکام اوی همیشه بلب داشتی نام اوی درست معنی واژهٔ اوستایی هَزَئوشَ میباشد چه هَه ha وهَنْ han و هـام ham ( ) با واژهٔ «هم» فـارسی یکی است ؛ زَئوشَ zaosha که خود جداگـانه درگاتها و در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده بمعنی کام و خواست (اراده و میل) است چنانکه درگاتها : هات ۳۳ بند ۲ وبند ۱۰ ، هات ٤۷ بند ٥ ، هات ٤۸ بند ٤ و دربخشهای دیگر اوستا : فرگرد ۲ وندیداد پارهٔ ۱۱، کردهٔ ١٤ ویسپرد پارهٔ ۲، زامیادیشت پارهٔ ۸۲، زَئوشْ zaosh دراوستا ودَئوشْ daush درفرس هخامنشی بمعنی دوست داشتن و پسندیدن وخوش داشتن است. زوش zush یعنی نغز وخوش ودلربا ؛ زوشتَ zušta نیز صفت است بمعنی زیبا و خوش آیند ونازنین. دُوشارم در پهلوی یعنی آسایش بخش وخوشی دهنده یاموافق طبع و مطابق سلیقه و نیز بمعنی دوستی ومهراست، مرکب است از واژهٔ دوش = زَئوشْ zaosh = دئوش daush و آرَم â-ram، رَمْ ram دراوستا یعنی آسایيدن وباجزء آ : آرَم â-ram در فارسی آرامیدن شده است . دَئوشتَر daushtar درفرس هخامنشی یعنی دوست، همین واژه است که درفارسی دوست شده است.

۳ - خواهان = واٶنوش vâunus اسم فاعل است ازمصدر وَنْ van خواستن ، خواهشداشتن و پـاس حرمت داشتن؛ برابرواژهٔ

لاتین venerârî که در فرانسه vénerer شده است . وَنْ van نیز در اوستا بمعنی چیره شدن ودست یافتن وشکست‌دادن‌است، باین معنی‌در گاتها‌بآن‌برخواهیم خورد ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٤ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۴ – فر شوشتر در گاتها فِرَشَئوشْتر Fərashaoštra در جا های دیگر اوستا فِرَشَئُشْتر Frashaoštra برادر جاماسب و وزیر کی‌گشتاسب است‌ازاو جداگانه سخن داشتیم.

۵ – دلیر = نر nar در فارسی نیز نر گوییم ، دراوستا بمعنی مرد برابر زن ونیز بمعنی دلیر و یل وپهلوان است و بساهم بمعنی «کس» بکاررفته و باین معنی اخیر بهیئت نا nâ بسیار آمده چنانکه دربند۱۰ازهات۳۲ ودربند ۳ و بند۱٤ ازهات٤۳ وبند ۱۰ ازهات ٤٦ وجز آن .

۶ – آن = ایت ĭt : ای «ī» ضمیر اشاره و اسم اشاره است،درصرف‌واژه، ایت īt ؛ ایم īm ؛ ایش ish میشود،درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند٦ ، هات۳۱ بند ۱۸؛ هات ۳۲ بند ۱۳؛ هات٤٦ بند۲؛ هات۵۱ بند۱۲ ؛ هات ۵۳ بند۵ وجز آن یعنی آن ، این ، ایشان، دربند۸ ازهات٤۵ زیت zīt ازهمین واژه و زی zî ساخته شده‌است.

۷ – بخشیدن ( ) از مصدر را râ، ازهمین بنیاد است رانی râti و رائیتی râiti و راتا rātâ که دراوستا بمعنی دهش وبخشش بسیار آمده،در پهلوی راتیه ودر فارسی رادی گوییم .

ببین رادی آنکه که بی‌درد وخشم ببخشی نداری بپاداش چشم (اسدی‌طوسی)

راد یعنی بخشنده و جوانمرد (سخی)، بیاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۲۹ وبه جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص؛ ۲۸۱ نگاه کنید .

۸ – هماره ، همیشه (همه) = ویسپ vîspa بگفتار ویسپرد در جلد دوم یسنا ، گزارش نگارنده ، نگاه کنید . جاودان = یو yu

بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ۱ از هات ۵۳ نگاه کنید .

نهمین بند

۱ – نیکی = یانْ . yâna ،درفرس‌هخامنشی یان yân همچنین در اوستـا یانَ . yana آمده چنانکه دردین یشت پارهٔ ٦، در اوستابسیار باین واژه بر میخوریم،درگزارش پهلوی چند باربجای آن یان آورده شده و چند بار دیگر نوکیه nêvakîh نکویی.یانیَه . yânya یعنی‌نیکی رسان،نکویی بخش . درهرجای‌اوستاکه واژهٔ یانَ آمده معنی‌نیکی‌ونکویی ودستگیری وبخشایش بالطف ومساعدت ومرحمت از آن برمیآید ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۹ و یسنا ٦۵ پاره ۱۱ و جز آن. واژهٔ یان که در فـرهنگها بمعنی هذیان گـرفته شده و بشعر فرّخی گواه آورده شده : باسخن توهمه سخنها یان است با هنر توهمه هنر هابیکار باید همان واژه اوستایی باشد هر چند کـه معنی مخالف بآن داده شده اما معنی دومی که باین واژه داده اند : « وصوفیه آنچه در عالم غیب مشاهده میشود یان میگویند ودر عربی کشف خوانند » تااندازهٔ یاد آور معنی اصلی این‌واژه است.

این نیکی یا نکویی در این بند ، همان منش نیک است که در بند پیش داشتن آن آرزو شده است .

۲ – بهتر منش همان وُهومَنَنْکه . vohu manaṅh میباشد ، دراینجاباصفت تفضیلی وَهیشتَ . که دریادداشت‌شمارهٔ ۱ از بند ۸ گذشت آمده بجای وُ هوvohuیا وَنْگهو van hu به ، نیك .

۳ – آ زَردن(.)=زَرْ . zar ،درمهریشت پاره ٤۷ و در سروش یشت هادُخت پارهٔ ۵ نیز آمـده بمعنی آزردن و رنجانیدن باجزء آ : â zar در فروردین‌یشت پاره۳۰آمده است،همین واژه‌است که درفارسی آزاردن و آ زَردن‌گوییم و در پهلوی آزارتن

۴ – کوشیدن (.) = یَت . yat ، درگاتها همین یکبار امـا در جا های دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا ۲۷ پارهٔ ٦ ؛

ویسپرد کردهٔ ۱۱ پارهٔ ۳؛ وندیداد فرگرد ۲۱ پارهٔ ۲؛ مهریشت پارهٔ ۷۸؛ آفرینگان گهنبار پاره ۳ و جز آن بمعنی کوشیدن و شتافتن ورسیدن. در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۹ و آبان‌یشت‌پاره۶۵ باجزءفرا: فرایَت frâ-yat آمده‌بمعنی‌فرارسیدن بواژهٔ ابی‌یَستا abi-yas-tâ کوشش دریادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بنده ازهات ۵۳ نگاه کنید.

۵ – ستایش = ستوت stût در گزارش پهلوی نیز ستایشن از مصدر ستو stu ، درپهلوی ستوتن ودرفارسی ستودن گوییم. بیادداشت شماره ۵ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۶ – واژه ای که بـه پیش آوردن گردانیدیم در متن دَسَم dasəma آمده، دربخشهای دیگر اوستا، چنانکه‌دریسنا۱۱ پاره۹دَسْمَ dasma آمده ازمصدر دا dâ دادن، نهادن، بخشودن، پیشکش کردن که در یادداشت شماره۷ ازبند۲ همین هات گذشت.

۷ – آرزو یا خواهش و کام = ایش îsh بیادداشت، شماره۳ از بند۷ نگـاه کنید.

۸ – زودتر = زَویشتیَه zəvîstya صفت تفضیلی‌است: زودتر، تندتر، چست‌تر، چالاکتر، ازمصدر زو zu شتابیدن، زود بجای آوردن. ازهمین بنیاد است زود درفارسی، دربند۹ ازهات ۴۶ و دربند۷ از هات۵۰ نیز باین صفت برمیخوریم همچنین درجاهای دیگر اوستا؛ چنانکه درفروردین‌یشت پـارهٔ ۲۱ بمعنی زود تر سازنـده و چست‌تر بجا آورنـده است، بـاواژهٔ زَئوش zaosh که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۸ گذشت، پیوندی ندارد. نگاه کنید به: Altir. Wörterb. von Barthol. Sp. 1691 برخی‌ازدانشمندان صفت زویشتیَه را از واژهٔ زاور zâvar دانسته انـد که بمعنی زور دراوستا بسیار آمده اینچنین زویشتیَه یعنی زورمندتر و توانا تر و بانیروتر.

۹ – سود = سَوَنگه savaṅh در پهلوی سوت

ودرفارسی سود گوییم، ازمصدر سو ‎𐬯𐬎‎ su سودبخشیدن.بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

واژهٔ کشور = خشتهر ‎𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀‎ xshathra دریادداشت‌شمارهٔ ٤ ازبند۳ ازهمین‌هات‌سخن داشتیم.

دهمین بند

۱ – دانا یاهوشیار وبینا = داتهه ‎𐬛𐬁𐬚𐬀‎ dâtha در هات ۳۲بند ۱۰ و هات ٤٦ بند ۱۵ وبند ۱۷ وهات ۵۰ بند۲ وهات ۵۱ بند ۵ نیزآمده است ازمصدر دی ‎𐬛𐬍‎ dî دیدن، نگریستن نگاه کردن .بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۲ – سزاوار = ارتهو ‎𐬆𐬭𐬆𐬚𐬎𐬎𐬀‎ ərəthva درخور، برازنده دربند ۱۲ ازهات ٤٦ نیزآمده .

۳ – شناختن، دانستن ، آگاه بودن = وید ‎𐬬𐬍𐬛‎ vid ، دراین بند دوبار آمده : ‎𐬬𐬍𐬛𐬬𐬁𐬢𐬵𐬆𐬨‎ ؛ ‎𐬬𐬍𐬛𐬆𐬨𐬀‎. بیادداشت شماره ۷ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ – واژه ای که به « یافتن » گردانیدیم = آپن ‎𐬁𐬞𐬀𐬥𐬀‎ âpana جز همین یکبار ، دیگر در اوستا نیامده است ، از مصدر آپ ‎𐬁𐬞‎ ap که در اوستا بسیارآمده و در گاتها در هات ۳۳ بند ۵ بآن برمیخوریم،درگزارش پهلوی ایافتن ‎[illegible]‎ یافتن ، ازهمین بنیاد است یافتن .

آپن âpana اسم است بمعنی یابندگی ، از این واژه یافتن آرزو یارسیدن بمقصود اراده شده است .

۵ – کام = کام ‎𐬐𐬁𐬨𐬀‎ kâma در فرس هخامنشی نیزکام kâma در پهلوی‌کامك ‎[illegible]‎ ، درفارسی‌کام وکامه که بمعنی آرزو و خواهش است از مصدر کا ‎𐬐𐬁‎ kâ کامخواستن ،آرزوکردن ،آموزش خواستن، چنانکه دربند ٦ از هات ۳۳آمده ، در یادداشت شماره ۸ از بند ۱۳ از هات ٤٤ بمصدر کن ‎𐬐𐬀𐬥‎ kan نیز نگاه کنید.

۶ – واژه ای که به رواکردن گردانیدیم درمتن پرنَ آمده، صفت است (اسم مفعول) از مصدر پَرْ par که بمعنی parəna پُرکردن و انباردن و انباشتن است. بیادداشت شماره ۳ از بند ۱۳ از هات ٤٤ نگاه کنید.

پیداست که این مصدر باواژهٔ کام، بمعنی کامروا کردن و کامیاب کردن است.

۷ – رستگاری: بجای آن خوَرَیتهیَه x^{v}araithya آمده واین واژه صفت است، دربنیاد آن اختلاف کرده‌اند « رستگاری » معنی ای است که نگارنده از گزارش هات ۲۸ دانشمند پارسی تارا پور والا Taraporewala برگزیده‌است. نگاه کنید به : Modi Memorial Vol. Bombay 1930 p. 309

۸ – سخن یا گفتار = سرَوَنگه sravanh، بسا این واژه چون اسم جمع بکار رفته بمعنی سخنان و گفتار ها و گویشها، درگزارش پهلوی نیز همین واژه بهیئت سروب آمده است، درهات۳۲ بند ۹ و بند ۱۰ و هات ۳٤ بند ۱۵ و جز آن باین واژه بر میخوریم بمعنی آموزش دینی وستایش و نماز و درود هم آمده است. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۲ نگاه کنید.

۹ – خواهش : بجای آن از مصدر وَنْ van که در یاد داشت شماره ۳ از بند ۸ همین هات گفتیم بمعنی خواستن و خواهشداشتن است.

۱۰ – شما = خشمَ xshma و نیز در اوستا یوشمَ yûshma آمده، بیادداشت شماره ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۱ – کارساز یا نتیجه بخش و مؤثر = اَسوَنَ جز همین یکبار دراوستایی که امروزه در دست است باین واژه برنمیخوریم.

یازدهمین بند

۱ – راستی = اَشَ asha ؛ منش نیک = وُهومَنَنگه vohu manaṅh

همسان است که در آغاز بند پیش یاد شده است .

۲ – جاودان = یوئِتات yavaêtât ، یادداشت شماره ۸ از بند ۸ همین هات نیز نگاه کنید .

۳ – نگاهداشتن ، پساییدن ( ) = پا Pâ باجزء نی : نی پا ni_pâ ، دربند ۱۰ ازهات ۴۹ نیز آمده ، در گزارش پهلوی (=زند) پاییتن ، همچنین پا pâ بمعنی بازداشتن است چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳۲ و در بند های ۴ و ۸ ازهات ٤٦، یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲۰ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

۴ – بجای خرد ، مَئینیو mainyu آمده ، یادداشت شماره۲از بند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – آموزانیدن (...) = ساونگه sâṅh، دراینجا باجزء فرا (فرو)آمده چنانکه دربند ٦از هات ٤٥ . دربند ۱۲ ازهات ۳٤ : sîshâ ودر بند ۳ از هات ٤۳ sîshôit آمده،درگزارش پهلوی آموختن ،یادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۲ ازهات ۳٤ و بیادداشت شماره٦ از بند ۳ ازهات ٤۳ نگاه کنید .

این واژه را نیز میتوان بمعنی الهام کردن گرفت .

٦ – دهان = اِاِ آونگه ə̄əâṅh ،دربند ۳ازهات ۳۱ آونگه âṅh آمده ، درگزارش پهلوی دهان (= فم در هزوارش) pumman ،اِاِآونگه = اِاِآه ə̄əâh ؛ آونگه âṅh = آه . âh ، آه âh نیز دراوستا بمعنی نشستن است چنانکه درارت‌یشت پاره ۱۰و۱۱ و جز آن .

۷ – آگاهانیدن، گفتن ( ) = وَچ vac ، در گزارش پهلوی گفتن ، وَچ وواچ نیز در اوستاسخن و گفتار وگویش وسرودی است که آهسته برزبان رانند یازمزمه کنند. ازهمین بنیاد است

وَچَنْگَه vačanh بمعنی گفتار که با واژه های پندار و کردار نیز درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بنده وجز آن .

وَچَهین vačahina که درفرگردچهارم وندیداد دربارهٔ ۲ آمده، مهر وپیمان زبانی است یامعاهدهٔ که فقط باگفتار یاقول باشد .

واژه‌هایی که از همین بنیاد در فارسی بجا مانده بسیار است،از آنهاست آوا و آواز و آوازه وگواژ وگواژه که بمعنی نکوهش وسرزنش گرفته اند،همچنین واژه های باج وباز و واچ و واج و واژ و باژ

پرستندهٔ آذر زردهُشت همیرفت بابا‌ژ وبرسم بمشت (فردوسی)

لغت واژه که در فرهنگها از لغتهای زند و پازند شمرده شده بمعنی کلمه ولفظ، همان واژهٔ اوستایی وَ چَنْگَه میباشد . دریادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ همین هات گفتیم کــه واژهٔ اوخذَ uxdha بمعنی گفتار ازمصدر وَچْ vač گفتن ، درآمده است .

۸ – نخستین = پئوُ اوریَــه paourya درگــاتهــا ، در بخشهای دیگــر اوستا پئوئیریَــه paoirya ، در فُرس هخامنشی پَروویَه paruviya ، صفت است یعنی نخستین . بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۳ ازهمین هات نگاه کنید .

۹ – جهان ، زندگی، هستی = اَنگهو aňhu ،دریادداشت‌شمارهٔ ٤ ازبند۲ همین هات گذشت .

۱۰ – چگونــه = یــائیش آ yâiš â ، همین یکبــار دراوستا آمده،نگاه کنیدبه: Altiranisches Wörterb. von Bartholo. Sp. 1282

۱۱ – بودن ( ) = بُو bû ،درفرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن (در هُزوارش بهونتن) درفارسی بودن . در هات ۳۰ بند ۹ و هات ۳۳ بند۱۰ و هات ٤٥ بند ۷ و هات۳۰ بند ۱۰ باجزء اَوُ avô آمده، درجاهای دیگر اوستابسیار بکاررفته‌است .

(اَهنَود گات : یسنا ، هات ۲۹)

نخستین بند

۱ – گِله کردن ( ) = گَـرِزْ garəz ، در هات ۳۲ بند۲ و بند ۱۳ و هات ٤٦ بند ۲ نیز آمده است، در پهلوی گرزیتن garzîtan ، از همین بنیاد است گِله در فارسی و گذشته ازاین، واژه های گرزیدن که درفرهنگها بمعنی چاره کردن گرفته شده و گرزش (بفتح اول و کسر ثالث) بمعنی تظلم ودادخواهی وتضرّع وزاری نزدیك تر بهیئت قدیم اند . خسروانی گفت :

بده دادِمن زان لبانت وگرنه   سوی خواجه خواهم شدازتوبگرزش   (فرهنگ اسدی)

شمس فخری گفته :

مگـر سر گرانـی گرزش تواند   که بردارد ازمملکت رسم گرزش

چنانکه ازاین شعرها پیداست گرزش درست بهمان معنی گَـرِزْ اوستایی است یعنی گِله کردن ودادخواهی کردن .

۲ – گوشورون = گِئوش اورون gə̄uš urvan

۳ – آفـریـدن ( ) = ثهوَرِسْ ، thvarəs . درگزارش پهلوی (=زند) بریتن brîtan (بریدن)، ازاین واژه آفریدن و به پیکر هستی درآوردن اراده شده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۶ همین هات نیزنگاه کنید .

۵ – ساختن( ) = تَشْ tash درپهلوی تاشیتن tâshîtan ، ازهمین بنیاد است واژهٔ تَش یا تیشه کـه در اوستا تَشَ tasha آمده چنانکه در فرگرد ١٤ وندیداد پارهٔ ۷ . تَشْ که بمعنی

بریدن و تراشیدن وساختن است مانند واژه تهوَرِسْ بمعنی آفریدن وپدید آوردن بکار رفته است .

۵ - خشم : در گـاتها اَئِشِمَ aêshəma ، در پخشهای دیگراوستا اَئِشمَ aêshma ، درپهلوی اِشم و درفارسی خشم گوییم. بساهم درجاهای دیگر خشم دیوی است ، چنانکه در بند ۲ از همین هات و دربند ٦ ازهات ۳۰ وبند۱۲ ازهات ٤۸ و جز آن، خشم در آیین مزدیسنا یکی از پرآسیب ترین دیوها دانسته شده است.نگاه کنید به :

Foundations of the Iranian Religion by Louis H. Gray : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 15 Bombay 1929 p. 185

٦ - ستم = هَزَنگه hazaṅh ، درگزارش پهلوی ستهمَك stahmak (ستم) . دربند۱۲ ازهات ۳۳و بند ٤ از هات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم و بمعنی توانایی و زبردستی آمده ازمصدر هَزْ haz یعنی دست یافتن، از آنِ خودساختن، گرفتار کردن. بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۱۰ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - بجای سنگدل ، رِمَ rəma آمده ، در هات ٤۸ بند ۸ نیز باین واژه برمیخوریم.درهات٤۹بند٤ رامَ râma آمده،هردودرگزارش پهلوی اَریشْك arishk (رشك = حسد) شده . یوستی Justi واژهٔ رمیدن را درفارسی از همین بنیاد دانسته : Handbuch der Zendsprache s. 254 همچنین اشپیگل . Commentar über das Avesta II Band : Spiegel s. 206

رِمَ rəma دربند ۱ ازهات ۲۹ دروزن شعرزیادتی است، ناگزیراصلاتوضیحی بوده پس از آن جزء متن پنداشته شده است .

۸ - درُشتی = دِرِشْ dərəs (= دَرِشْ darəsh)، درفرس هخامنشی دَرِشْ darsh بمعنی جرأت کردن‌وجسارت‌ورزیدن است .

هورن Horn واژهٔ «درشت» را درفارسی ازهمین بنیاد دانسته است :
Grundriss der Neupersischen Etymologie Nr. 552
نظربواژهٔ دَرْش darsh در فرس هخامنشی ، میتوان دِرِش dərəsh را بمعنی گستاخی گرفت .

واژه های دیگر از همین بنیاد در اوستا بسیار آمده ، ازآنهاست دَرشی darshi یعنی گستاخ ، دلیر ، بی‌پروا ، زبردست، سخت. همیشه صفت واتَ vâta (باد) آورده شده چنانکه در تیریشت پارهٔ ۳۳ و پارهٔ ۳٤؛ اشتادیشت پاره ٥ و پاره ۷ ؛ یسنا ٤۲ پاره ۳ ؛ ویسپرد کرده ۷ پاره٤ ، بهمین معنی است دَرْشیتَ darshita دریسنا٥۷ پاره۱۱ ودَرْشیو darshyu در بهرام یشت پاره ۲ . دَرِشوَن darəshvan یعنی ستم پیشه، در تیریشت پارهٔ ٥ آمده . دَرشی‌درو darshi dru که درپاره ۲۰ ازیسنا۳وبسا درجاهای دیگر آمده نام زین افزاری (سلاح) است. بنخستین جلد یسنا ص ۱۳٦ نگاه کنید . دَرشی‌کَـئیریَه darshi kairya (دَرشی‌کَـرَ darshi kara) یعنی گستاخ در زامیادیشت پاره ۷۲ آمده است .

۹ - زور = تِویش tə̄vish در اینجا بمعنی زور است و واژهٔ تویشی təvîshi که درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات۳۳ بند۱۲؛ هات۳٤ بند۱۱ ؛ هات ٤۳ بند۱ ؛ هات ٤٥ بند۱؛ هات ٤۸ بند ٦ ؛ هات ٥۱ بند۷ درگزارش پهلوی به‌توخشیشن tuxshishn (کوشش) گردانیده شده و از برای توضیح گاهی نیروك nêrôk (نیرو) وگاهی زور افزوده شده است. توش که درفارسی بمعنی تاب و توانایی (طاقت) است با این واژه اوستایی یکی است :

چو بگسست زنجیر بی‌توش گشت بیفتاد از آن درددو بیهوش گشت (فردوسی)

این واژه ازمصدر تو tu در آمده‌که بمعنی توانستن است وخود

واژهٔ توانستن با واژهٔ «تو» tu یکی است . بیادداشت شماره ۲ ازبند۱۲ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۱۰ – بستوه آوردن ( ) ازمصدر هی . hi بستن ، بندکردن،چنانکه درپاره ۱۰۰ فروردین‌یشت آمده، همچنین بمعنی پیوستن وچارپا بگردونه بستن است . در اینجا باجزء آ : آهی . âhi یعنی بستوه آوردن ، بتنگ آوردن ، فشاردادن ، ناچار ساختن . دربند ۱۶ ازهات ۳۲ واژهٔ . نیزازهمین مصدر و بمعنی بازداشتن است.نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 1800. hâ (y) .

هیتَ . hita صفت (اسم مفعول) است از مصدر هی hi یعنی پیوسته‌و بسته شده؛ هیتوُهیزوَنگه . hitô-hizvaṅh که دریسنا ۶۵پاره ۹آمده صفت است یعنی زبان بسته ؛ هیتاسپَ . Hitâspa که دررام یشت پاره۲۸ و درزامیادیشت پاره ۴۱آمده نام‌کسی است یعنی دارندهٔ اسب بسته شده (زین شده یابگردونه بسته شده.)

۱۱ – نگهبان = . vâstra این واژه بمعنی شبان (چوپان) گرفته شده و ازآن معنی نگهبان و پاسبان اراده گردیده ، آنچنان که پیغمبران را شبان مردم دانسته اند. دردعای معروف « یتها اَهو وئیریه» زرتشت واستر یعنی شبان (= نگهبان) بینوایان خوانده‌شده‌است. بنخستین جلد یسناگزارش نگارنده‌در صفحهٔ ۲۳۲ به‌پاره ۱۳ ازیسنا ۲۷ نگاه کنید .

۱۲ – ایدون =آنها athâ ، درگزارش پهلوی (=زند)نیزایتون یعنی اینچنین .

۱۳ – نیکی: بجای‌واژهٔ وُهو . vôhu = بهی

۱۴ – کشاورز : بجای آن واستریَه . vastrya آمده،صفت است ازبرای آنچه ازکشت وورز وکاردهکانی است باکشاورز وبرزیگر.بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند آینده نگاه کنید .

۱۵ - ارزانی داشتن ( ) = سَند sand در بند ۱۱ ازهات ۴۳ ودربند ۱۹ ازهات ۴۶ ودربند ۱۴ از هات ۵۱ نیز آمده بمعنی ساختن وانجام دادن وبجای آوردن. بیادداشت شماره ۱۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

دومین بند

۱ - آنگاه اَدا adâ در فرس هخامنشی اَدَ ada، در بخشهای دیگر اوستا اَذَ adha، درگزارش پهلوی گاهی به «آنگاه» وگاهی به «ایدون» گردانیده شده است.

۲ - آفریننده یا سازنده = تَشَنْ tashan از مصدر تَش tash که دریادداشت شمارهٔ ۴ ازنخستین بند همین هات گذشت. بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید.

۳ - پرسیدن ( ) = پَرِسْ parəs (= فْرَسْ fras)، درفرس هخامنشی نیز فرس fras، درپهلوی پورسیتن درفارسی پرسیدن، درگاتها بسیار آمده، درهات ۵۱ بند ۱۱ باجزء آ ودرهات ۴۷ بند ۳ وهات ۵۳ بند ۳ باجزء هامْ ham بآن برمیخوریم. بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۶ ازهات ۳۳ نگاه کنید. فرَسَ frasa دربند ۱۳ ازهات ۳۱ یعنی پرسش یا بازخواست؛ فِرَسا fərasâ در بندهای ۷ و ۹ ازهات ۴۳ و دربند ۱۳ ازهات ۴۴ همچنین بمعنی پرسش است.

۴ - چگونه = کَتها kathâ، در هات ۴۳ بند ۷ وهات ۴۶ بند ۱ وجز آن نیز آمده یعنی کدام، چون، چگونه، درگزارش پهلوی چیگون وگاهی کَتار katâr کدام، چه.

۵ - رد = رَتو ratu، درپهلوی رت ، درفارسی رد که بمعنی دانا وخردمند وخواجه گرفته شده؛

یکی انجمن ساخت بابخردان هشیوار وکار آزموده ردان (فردوسی)

درگاتها رَتو (= رد) بمعنی داور (قاضی) است ، چنانکه دراین بند ودربند ۶

میتوان بهمین معنی گرفت. درهات ۳۱ بند ۲ خود زرتشت داورِ دادگاه (محکمه) ایزدی است، درروزشمار داوری بـا خود پیغمبر است چنانکه در هات ۳۳ بند ۱ آمده است.

از پارهٔ ٢٦ از فرگرد ٥ واز پارهٔ ۷۱ از فرگرد ۷ وندیـداد بخوبی پیداست کـه رد بمعنی داور است . اَهُو ahû در اوستا بیشتر بـا واژهٔ رَتو آمده اما در اینجا بجای اَهُو ahû آهورَ ahura آمده که از همان بنیاد و بهمان معنی است: سر و سرور وسردار و خواجه و بزرگ و خدایگان. همچنین واژهٔ رتو ratu در گـاتها بمعنی داوری است ، چنانـکه در بند ٦ از هات ٤٣،درجا های دیگر کم و بیش ازاین واژه سخن داشتیم. بجلد دوم یشتها ص ۲۸۰ ـ ۱۸۱ وبجلد دوم یسنا بگفتار ویسپرد و بجلد وندیداد بگفتار یادا فراه نگاه کنید .

٦ - خورش : بجـای این واژه واسترَ vâstra آمده،در هات۳۲ بند ۱۰؛ هات ۳۳ بند ۳ وبند٤؛ هات٤٧ بند ۳؛ هات ٥١ بند١٤وجز آن بآن برمیخوریم. درگزارش پهلوی (= زند) همین واژه، واستر vâstr بکار رفته‌است، واسترَ بمعنی چراگاه وکشت‌زار وچمن است وآنچه ازبرای‌خورش مردمان وچارپایان بکار آید یاخواربار. دریادداشتهای شمارهٔ ۱۱ و ١٤ از بند پیش ازواژه‌های‌واسترَ vâstra و واستریَه vâstrya . سخن داشتیم .

هورن Horn گمان کرده ، واژهٔ باسره‌که در فرهنگها یاد شده همان واستر اوستایی وپهلوی باشد . نگاه‌کنید به:

Grundriss der Neupersischen Etymologie S. 254 No. 122 bis

در فرهنگها باسره ، کشت زار دانسته شده و از شمس فخری این شعر گواه آورده شده :

پیوسته کِشت زار امیدش زآب‌کام   سیراب باد تـا که بود نام بـاسره

چون تبدیل شدن واو اوستایی به باء فارسی درواژه‌ها مانند بسیار دارد میتوان این حدس را پذیرفت ، بویژه که ازبرای واژهٔ باسره ریشه وبنیاد دیگری سراغ نداریم . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۷ - همچنین = هَدا . در فرس هخامنشی نیز هدا hadâ ، درجاهای دیگر اوستا هَذَ . hadha . در بند ۱۷ ازهات ٤٦ و بند ٤ از هات ٥٠ نیز بآن برمیخوریم بمعنی « همانگاه » و « همانجا » و « باهم » نیز آمده است .

۸ - واژه‌ای که به نگهداری گردانیدیم درمتن گَئوُدایَنْگه . gao-dâyanh آمده ، بهمین واژه درپارهٔ ۱۱ ازکردهٔ دوم ویسپرد هم برمیخوریم . گَئوُدایو . مرکب است از واژهٔ گَئوُ (= چارپا) و دایَنْگه . از مصدر دا . dâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۲ از هات ۲۸ گفتیم کـه دا بمعنی نگهداری کـردن و پرستاری کـردن هم آمده است . در بند ۷ از همین هات دا dâ با جزء وی vî : وی دا vî-dâ نیز بهمین معنی است . صفت گَئوُدایَنْگه را میتوان بمعنی چارپا پرور گرفت اما چنانکه پیداست از این واژه تیمار و نگهداری و نوازش نسبت بچارپایان سودمند مراد است .

۹ - واژه ای که « بسزا » آوردیم بجای تهوَخشَنْگه . thwaxshanh میباشد ، در گـزارش پهلوی این بند توخشاکیه tuxshâkîh و در بند های دیگر توخشاك tuxshâk ، این واژه از مصدر تهوَخْشْ . thwaxsh درآمده که بمعنی کوشیدن است . واژه های تخشیدن وتخشا بمعنی کوشیدن وکوشا همان تهوَخْشْ وتهوَخشَنْگه اوستایی است .

۱۰ - تواند دادن (.) از مصدر دا . dâ دادن و خشی . xshi توانستن آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

۱۱ – سردار، سرور، خدایگان = اَهورَ 𐬀𐬵𐬎𐬭𐬀 ahura . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازهمین بند و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۱۲ – برگزیده : اوشتا 𐬎𐬱𐬙𐬁 ustâ (اوشتَ 𐬎𐬱𐬙𐬀 usta)
اسم مفعول ازمصدروَس 𐬬𐬀𐬯 vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است،درگاتها بسیار آمده چنانکه دربندهای ٤و٨ و۹ازهمین هات ودرهات۴۳ بندهای ۱و۹ وجز آن . دربند۲ازهات ۲۹ آمده: کی راشما سردار وی برگزیده = کی را شما خواسته ایدکه رد اوباشد .

۱۳ – واژهٔ دروغ را نگارنده در اینجا صفت گرفته بجای واژهٔ دِرِگوَنت 𐬛𐬭𐬆𐬗𐬬𐬀𐬧𐬝 drəgvant (𐬛𐬭𐬆𐬔𐬬𐬀𐬧𐬙𐬀)که درمتن آمده، یعنی دروغمند از واژه دروگ 𐬛𐬭𐬎𐬔 drug (= دروج 𐬛𐬭𐬎𐬘 druǰ درجا های دیگر اوستا این صفت دروَنت 𐬛𐬭𐬬𐬀𐬧𐬝 drvaṇt (در تأنیث 𐬛𐬭𐬎𐬬𐬀𐬌𐬙𐬌 drvaiti)آمده، درپهلوی دروَند druvand ، بسابجای آن دروغپرست یا پیرودروغ آوردیم . واژهٔ دروند درفرهنگها هم یاد شده بمعنی بدمذهب وفاسق وبشعر زراتشت بهرام گواه آورده شده :

درود از مـا بـه بهدین خردمند   که دور است ازره و آیین دُروند
(فرهنگ جهانگیری)

دُروند دراوستاازبرای گمراهان وپیروان آیین‌دروغین آمده وبسا ازآن یکی از پیشوایان یا شهریاران دیویسنا اراده شده است در برابر اَشَوَن 𐬀𐬱𐬀𐬬𐬀𐬥 ashavan یا اشاوَن 𐬀𐬱𐬁𐬬𐬀𐬥 (اَشَونت 𐬀𐬱𐬀𐬬𐬀𐬧𐬝 ashavaṇt)
یعنی راستی‌مند یاپیرو اَشَ 𐬀𐬱𐬀 asha دین راستین زرتشتی.درگزارش پهلوی اهروب ahrob، همین‌واژه است که دربرهان قاطع‌اهلبوب وبواژهٔ زند وپازند بمعنی بهشتی گرفته شده درمقابل دوزخی.این‌واژه باید اهلوب‌باشد، همچنین واژهٔ اَشو بهمین معنی درفرهنگها یاد شده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید

۱۴ – باز داشتن یا برگردانیدن ودور داشتن ( ) = وادایـه vâdâya از مصدر وَذْ vad (= وَذ vadh) که بمعنی رهبری کردن وکشیدن وبدربردن و راندن است چنانکه درگوش یشت پارهٔ ۱۸ ودررام یشت پارهٔ ۲۵ وجز آن . باجزاوپَ : upa-vad بشوهر دادن است چنانکه در فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ٤٤، وباجزءاوس : (=) us-vad ربودن وبدربردن است چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ وباجزءوی : vi-vad گردانیدن وگردش دادن است چنانکه در فرگرد ۸ وندیداد پارهٔ ۱٦ .

سومین بند

۱ – پاسخ گفتن ( ) = مرو mrû گفتن، در گزارش پهلوی نیز گفتن . در اینجا ،چنانکه دربند ۲ از هات ۳۲ با جزء پَئیتی : paitî - mrû یعنی پاسخ گفتن، درگزارش پهلوی پسخون گفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۲ – سردار = سَرِجن sarəjan یاور، همین یکبار دراوستا آمده، درگزارش پهلوی سرداریه سرداری .

۳ – بی آزار = اَدوَاِشَنگه a-dvaêshanh ، در جا های دیگر اوستا اَتبَئیشَنگه a-tbaêshanh ، همان واژهٔ دوَاِشَنگه وتبَئیشَنگه میباشد که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٦ از هات ۲۸ گذشت وگفتیم بمعنی ستیزه ودشمنی و آزاراست ، دراینجا باحرف نفی «اَ» یعنی بی ستیزه یا بی آزار وبی گزند .

۴ – واژه ای که به « آنجا » گردانیدیم در متن اَوَئِشامْ avaêshąm آمده، مردمان جهان مراد است .

۵ – دریافتن = ویدویه viduyê (Inf.) ، در بند ۵ از هات ۳۱ و در بند ۳ از هات ٤٤ نیز آمده و در بند ۹ از هات ٤۳ با جزء

وی: وی‌ویدویه 𐬬𐬍𐬬𐬍𐬛𐬎𐬌𐬌𐬈 vî-vîduyê بازشناختن و دریافتن ازمصدر وید 𐬬𐬌𐬛 vid که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی آگاه بودن ودانستن است .

۶- زیردست = آدرَ 𐬁𐬛𐬭𐬀 âdra صفت است بمعنی خُرد (کوچك) زیردست. نگاه کنید به:

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 5-6.

۷ - درست = اِرِشْوَ 𐬆𐬭𐬆𐬱𐬎𐬀 ərəshva، دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۲۸ گذشت .

۸ - رفتار کردن (𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀𐬌𐬌) = شیو 𐬱𐬌𐬌𐬎 shyu ، در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ ازهات ۲۸ گذشت .

۹ - واژه‌ای که به «کسان» گردانیدیم درمتن 𐬵𐬀𐬌𐬙𐬌𐬱 آمده ازمصدر اَهْ ah : هستن، بودن . از این واژه کسانی کـه هستند یا آنانی که میباشند اراده شده است (درمیان کسان = درمیان مردمان)

۱۰- نیرومند تر = اَئوجیشتَ 𐬀𐬊𐬘𐬌𐬱𐬙𐬀 aoǰista ، (در تأنیث اَئوجیشتا 𐬀𐬊𐬘𐬌𐬱𐬙𐬁) صفت تفضیلی است از واژهٔ اوگرَ 𐬎𐬔𐬭𐬀، ugra (درتأنیث اوگرا 𐬎𐬔𐬭𐬁)، دربخشهای دیگر اوستا اوغرَ 𐬎𐬖𐬭𐬀 ughra یعنی نیرومند، زورمند، توانا، زبردست. درگزارش پهلوی چیر 𐭰𐭩𐭫

۱۱- خواندن (𐬰𐬀𐬬𐬈𐬨𐬌𐬌𐬈) زَونْ 𐬰𐬀𐬎𐬀𐬥 zavan خوانش (استغاثه). بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲- یاری، پناه = کِرِدوشا 𐬐𐬆𐬭𐬆𐬛𐬎𐬱𐬁 kərədushâ ، نگاه کنیدبه .

Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 35-36

۱۳- رسیدن، آمدن (𐬘𐬀𐬔𐬨𐬀𐬨) = گَمْ 𐬔𐬀𐬨 gam (= جَسْ 𐬘𐬀𐬯 ǰas)، بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ - سُخن = سَخوار 𐬯𐬀𐬑𐬬𐬁𐬭𐬆 saxᵛâr ، درگزارش پهلوی نیزسخون 𐭮𐭧𐭥𐭭 در بند ۵ ازهات ۳۵ نیزبواژهٔ ساخون

[Avestan] sâxᵛan برمیخوریم که بمعنی سخن است ازمصدرسنگه [Avestan]. sanh یعنی گفتن ، آگاهانیدن ، آموزانیدن . در فُرس هخامنشی ثَهه thah ،در گزارش پهلوی آموختن [Pahlavi] درهات ۳۱بند۱؛ هات ۳۲ بند ۷؛ هات۴۳بند ۶؛ هات ٤٤ بند۱ وبند ۹ ؛هات ٤٦ بند ۱۷بفعل سنگه [Avestan] برمیخوریم. نگـاه کـنید بـه : Commentar über das Avesta von spiegel II B. S. 210; Grundriss der Neupersische Etymologie von Horn No. 724; Arische Forschungen von Bartholomae III Heft S. 36 .

دراینجایادآور میشویم که واژهٔ سَنْگه‌درپارهٔ۷ازبیستمین‌فرگردوندیدادچندین بار باجزء پَیْتی : [Avestan] . paiti-sanh آمده بمعنی دفع بلاکردن یا برگردانیدن آسیب وگزندی بانماز ونیایش ، ازهمین واژه است‌پاسخ درفارسی . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۲ - بهتر بیاد دارد یا بهتریاددارنده = مَئیر یشتَ [Avestan] . mairista ، صفت است ازمصدر مَرْ [Avestan] . mar بیادداشتن ، چنانکه دربند ۱ازهات ۳۱ ودربند۱٤ ازهات ٤۳ آمده . مَرْ mar نیز بمعنی واج‌گرفتن وزمزمه کردن است یعنی نماز ونیایشی‌را آهسته برزبان راندن و برشمردن؛ باین معنی در اوستا بسیار آمده است . در گزارش پهلوی اُشمُرتن [Pahlavi] oshmurtan شمردن ؛ ازهمین بنیاد است واژهٔ بیمر(= بی+مر) و امار و اماره یا آمارو آماره که بمعنی شمار وشماره است . لبیبی گوید :

اگرخواهی سپاهش را شماره   برون باید شد از حد اماره   (فرهنگ‌سروری)

مَرْ [Avestan] . mar در اوستا چنانکه در فُرس هخامنشی ، نیز بمعنی مردن‌است ، درپهلوی مورتن [Pahlavi] . بیادداشت‌شمارهٔ٦ همین بندنگاه‌کنید.

۳ - واژه هایی کـه به « پیش از این » و « پس ازاین » گردانیدیم در متن پَئیری‌چیتهیت [Avestan] . pairičithit وأئیپی‌چیتهیت [Avestan] .

aipicithit آمده، مرکّب است از پَئیری pairi : پیش (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۳٤ نگاه کنید) ، اَئیپی aipi : پس، وواژهٔ چیت cit که درفارسی چه گوئیم، درجاهای دیگر اوستا چیت cit ودر فرس هخامنشی چی ciy وجزء ایت it در جاهای دیگر اوستا ایت it که ازبرای نمودن پیوستگی جمله‌ها بهمدیگر بکارمیرود. نگاه کنید به: Altira, wörterb. von Barthol. sp. 82 und 367 und 588 und 860:
Complete Dictionary of the Avesta Language by Kanga p. 309
این واژه ها را میتوان بمعنی « چه پیش وچه پس » یا « چه در گذشته و چه در آینده » گرفت .

۴ — ورزیدن ( ) =وَرِز varəz، در پهلوی ورزیتن بمعنی کردن ، ساختن ، بجای آوردن، انجام‌دادن‌و گزاردن است . در بند ۱ و ۲ از هات ۳۳ ؛ بند ۱۱ از هات ٤۳ ؛ بند ۱۹ از هات ٤٦ ؛ بند ۱۰ از هات ۵۰ ؛ بند ۱ از هات ۵۱ وجز آن بااین واژه بر میخوریم .

۵ — دیو = دَئِوَ daêva ، پروردگاران آریائی پیش از زرتشت‌چنین نامیده میشده‌اند، از آن جداگانه سخن داشتیم .

٦ — مرد = مَشیَه mashya ، همچنین در گاتها مَرِتَ marəta آمده ، در فُرس هخامنشی مرتیه martiya، درپهلوی مرتوم ، درفارسی مردم. صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی ونیست شدنی ، از مصدر مَرْ mar که دریادداشت‌شماره ۲ گفتیم بمعنی مردن‌است. بیادداشت شماره ۸ ازبند ۷ و بواژه مَشَ masha در یادداشت شماره ۳ از بند ۱۱همین‌هات وازبرای واژه های دیگر ازهمین بنیادبیادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند۱۱ ازهات ٤٦ نگاه کنید .

۷ — دادگستر بجای ویچیرَ vi-cira آمـده ، همین واژه است که درفارسی وزیر گوییم ودر زبان عربی از فارسی گرفته شده است .
ویچیرَ(درتأنیث ویچیرا vi-cirâ)صفت است بعنی تصمیم

گیرنده ، فتوی دهنده ، حکم کننده ، دانا ، بخرد ، ازمصدر چی čí یعنی برگزیدن ، بازشناختن یاانتخاب کردن وامتیاز دادن. باجزء وی : وی چی vî-či ، دربند ۱۵ وبند ۱۷ ازهات ٤٦ آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

واژه هایی که در فارسی از همین بنیاد بجا مانده بسیار است. ازآنهاست :
چیدن ، انجیدن ، گزیدن ، گزاردن ، گزارش ، گزاره ، و جر ، وجرگر ، گزیدن . درپهلوی ویچیتن viëitan ، گزاردن درپهلوی ویچارتن vičârtan ، گزارش درپهلوی ویچاریشن vičârishn. گزارش وگزاره بمعنی تفسیر است . چون امروزه از واژهٔ وزیر معنی اصلی بـرنمیآید بجای آن دادگستری آوردیم. بواژه وی‌چیتهه vî-čitha دریادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۳۰ نیز نگاه کنید .

۸ – خواستن( )=وَس vas ، بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ همین هات نگاه کنید ، از برای واژهٔ « همچنان » بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ – ما نیز برآنیم : ازمصدر اَه ah :هستن، بودن که دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ گذشت .

۱ – ایدون یا اینچنین = اَت at مانند واژهٔ اَتها athâ که دریادداشت شمارهٔ ۱۲ ازنخستین بند همین هات گذشت . درگزارش پهلوی ایتون شده‌وبساهم ترجمه نشده‌است.

پنجمین بند

۲ – برآنیم: درمتن ازمصدراَهْ ah :هستن، بودن.

۳ – دستِ بلند شده، دست بسوی بالا برداشته، بیادداشت شماره ۳ ازنخستین بند ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – آفرین‌خواندن( )=فری frî ستودن، خوشنود کردن وبمعنی دوست داشتن و بخشایش درخواستن وآمُرزش خواستار

بودن وستاییدن و نیاییدن یا آفرین خواندن در اوستا بسیار آمده چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۴۹ وبسا درجاهای دیگر اوستا باجزء آ: 𐬁𐬟𐬭𐬍. نیز دراوستا بسیار آمده وازهمین بنیاد است آفرینَ 𐬁𐬟𐬭𐬍𐬥𐬀. afrîna که در فارسی آفرین گوییم، چنانکه در گشتاسب یشت پارهٔ ۳، و آفریتی 𐬁𐬟𐬭𐬍𐬙𐬌. âfrîti و آفریونَ 𐬁𐬟𐬭𐬌𐬬𐬀𐬥𐬀. âfrivana و جُز آن و از همین بنیاد است فریَه 𐬟𐬭𐬌𐬌𐬀. frya یعنی دوست. بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند ٤ ازهات ٤٣ وبجلدخرده اوستا ص ٢٤٤-٢٢٥ نیز نگاه کنید.

۵ — درانیجا مراد از «روان من» همان گوشورون یاروان چارپایان سودمند است که در آغاز همین هات از ستم مردمان گله مند است اما جانوران بارور = 𐬔𐬀𐬊𐬱 𐬀𐬰𐬌𐬱. در بند ١٤ از هات ٣٤ و بند ٦ از هات ٤٤ وبند ١٩ از هات ٤٦ همچنین درپارهٔ ٣٧ از فرگرد۹وندیداد آمده ودرهمه جا آزی 𐬀𐬰𐬌. azi صفت گَئو آورده شده است، دریسنا۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ ۵آزی صفت آب آمده‌یا اینکه‌نام یک‌گونه مایع‌است؛ درگزارش پهلوی (=زند) همان پاره ازیسنا۳۸آزیش 𐬀𐬰𐬌𐬱. azîš (بخط اوستایی) شده و در توضیــح افزوده شده «خذوك» چنانکه میدانم‌خذوك=خدو یعنی آب دهان:

اوخدو انداخت برروی علی	افتخار هــر نبیّ و هر ولی
اوخدوانداخت برروئی که‌ماه	سجده آرد پیش‌اودرسجده‌گاه

(جلال‌الدین)

درفصل ۲۱بند هش که هفده‌گونه مایع برشمرده شده درنخستین فقره آمده: «دوازدهم خدوی جانوران و مردمان که با آن پُوس (پُس = جنین) پرورند» نریوسنگ Neriosangh دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی در گزارش سانسکریت یسنا واژه‌های آزی azi وگَئوُ gao 𐬔𐬀𐬊. را چنین گــردانیده: trivârshikî-gauḥ یعنی گاو سه ساله.

٦ — خواهش: 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬀𐬵𐬌𐬌𐬋. ،باواژهٔفرَسا 𐬟𐬀𐬭𐬀𐬯𐬁. fərasâ

یعنی پُرسش که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۲ازهمین هات گذشت ،پیوستگی ندارد .
فِرَسانگه 𐬟𐬆𐬭𐬀𐬯𐬁𐬢𐬵 . fəra-sâṅh درگاتها ودرجاهای دیگر اوستا فرَسانگه 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬁𐬢𐬵 fra-sâṅh یعنی خواهش (التماس) ازمصدر سانگه 𐬯𐬁𐬢𐬵 sâṅh یعنی فرمودن ، آموزانیدن ، چنانکه‌دربند۱۲ازهات ۳۴ وبند۳ ازهات ۴۳ وبند ۳ ازهات۴۸ وبند۶ ازهات ۵۰ ، وبا جزء آ [illegible] دربند۴از هات ۳۴ وباجزء فرا 𐬟𐬭𐬀 ([illegible])بمعنی آموزانیدن والهام کردن دربند ۱۱ازهات۲۸ودربند ۶ازهات ۴۵ آمده. ازهمین بُنیاد است ساسنا 𐬯𐬁𐬯𐬥𐬁 sâsnâ بمعنی آیین و آموزش و فرمان ودستور که در بند های ۷ و ۸ ازهمین هات ودربند ۱۸ ازهات ۳۱ ودر بند ۳ ازهات ۴۸ ودربند ۹ ازهات ۴۹ آمده ؛ ساستَر 𐬯𐬁𐬯𐬙𐬀𐬭 . sâstar دربند ۱ ازهات ۴۶ از برای فرمانگزار و حاکم ستمگر آمده ؛ فرَساستَر 𐬟𐬭𐬀𐬯𐬁𐬯𐬙𐬀𐬭 . fra-sâstar که‌درپارهٔ۸۳ ازفروردین یشت آمده یعنی فرمانگزار یا سرور و مهتر . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز نگاه کنید .

مصدر سانگه 𐬯𐬁𐬢𐬵 . sâṅh و سَنگه 𐬯𐬀𐬢𐬵 . saṅh که دریادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۴ همین هات گذشت هردو درگزارش پهلوی به‌آموختن گردانیده شده ، هردوهیئت ازیک ریشه وبنیاد است . بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند۷ ازهات ۳۴نگاه کنید .

۷ – برآن داشتن ، وادارکردن ([illegible])= دو 𐬛𐬎 du دربند ۱۰ ازهات ۳۱ بمعنی اصرارکردن وخود رنجه ساختن آمده است .

۸ – راست زندگی کننده = اِرِزِجی 𐬆𐬭𐬆𐬰𐬆𐬘𐬍 ərəzəjî دربند ۲ ازهات۵۰ ودربند۹ ازهات۳۵نیز آمده، مراد دینداری است که ازروی آیین مزدیسنا زیست کند. نخستین‌جزء‌این‌صفت اِرِز 𐬆𐬭𐬆𐬰 ərəz یا اِرِش 𐬆𐬭𐬆𐬱 . ərəš بمعنی راست ودرست‌درگاتها بسیار آمده ودربند۶ ازهات ۲۸ ودربند۳ازهمین هات بواژهٔ اِرِشوَ 𐬆𐬭𐬆𐬱𐬎𐬀 ərəshva برخوردیم،درجا های دیگر اوستا

آرش . ars آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
جزء دوم این صفت ازمصدر جی . jĭ کـه درپهلوی زیویستن zîvistan و در فـارسی زیستن گـوییم درآمده است . از همین بنیاد است جیتی . jîti یعنی زندگـی ونیز ازهمـین بنیاداست صفت جو . jva که دربند۷ ازهات ٥٤ آمده یعنی زنده، درپهلوی زیوندك zivandak ودرفرس هخامنشی جیو jîva ، ازهمین واژه است جیوه که ژیوه هم گفته شده ومعرّب آن زیبق است. بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند٤ ازهات ۳۰ نگاه کنید.همچنین واژهٔ گَـیَه . gaya بمعنی زندگی درخود گاتها بسیار آمده ، چنانکه دربند٤ ازهات ۳۰ ودربند۱ ازهات ٤۳ و دربند۱۹ ازهات ٥۱ ،جی . نیز در اوستا بمعنی جستجو کردن و جویا شدن است ، چنانکه در فرگرد ۱٥ وندیداد پارههای ۱۳ــ١٤ . همچنین جی ji دریسنا ۳۹ (هفتهات) پارهٔ ۱ بمعنی پروراندن وجان بخشیدن و زندگی دادن است .

در اینجـا یـاد آور میشویـم : گَـیَه مَرِتَن . gaya-marətan که درفارسی کیومرث گوییم در اوستا نخستین بشراست بجای آدم در مذهبهای سامی . این نام مرکب است از گَـیَه واز مصدر مَر . mar که در یـادداشت شمارهٔ ٦ از بند پیش گفتیم بمعنی مردن است.کیومرث یعنی زندهٔ درگذشتنی یاجانداری که مردنی است . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - شبان = فشویَنتْ . fshuyant اسم فاعل است از فشو . fshu یعنی پروراندن ، چارپایان پرورانیدن ، از گله پرستاری کردن ، از رمهٔ گاو و گوسفند نگهداری کردن . بهمین صفت فشویَنتْ در بند ۱۰ از هات ۳۱ نیـز بر میخوریم ، همچنین پَسو . pasu و فشو fshu بمعنـی چارپای خانگی و جانور اهلـی است ، چنانکه در بنـد ۱٥ از هات ۳۱

و در بند ۹ از هات ٤٥ و در بند ۱ از هات ٥٠، درگزارش پهلوی به پاه pâh گردانیده شده و بسا هم بجای آن گوسپند آورده شده . پسو pasu در اوستا برابر است با واژهٔ لاتین pecus . از واژهٔ فشو fshu در فارسی واژهٔ شُبان (بضم شین) که چوپان نیز گوییم بجا مانده است ، درپهلوی شوپان . دراینجا یادآور میشویم که افتادن حرف فـاء اوستایی ازسر واژه های فارسی بسیار رایج است چون فشَرِم fsharəma . درپاره‌های ۹ـ۱۱ ازفرگرد ۱۵ وندیداد که درپهلوی ( ) ودرفارسی شرم شده است. همچنین است افتادن خاء اوستایی از سر واژه هـای فارسی چون خشَپ xshap که در پهلوی ( ) شپ و شب شده ، وخشَتر xshathra درپهلوی شَترْ درفارسی شهروجز آن.

۱۰ – دروغپرست = درِگونَت . dragvant ، یادداشت شمارهٔ۳ ازبند۲ همین‌هات نگاه کنید .

۱۱ – آسیب = فرَجیائیتی . fra-jyâiti: آسیب ، گزند ، تباهی ، زیان ، شکستگی ، ازمصدر جیا . jyâ :پژمردن ،کاهیدن ناتوان‌گردیدن . همچنین جیا Jyâ در اوستا بمعنی زِه (زِه‌کمان) آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و ۱۲۸ .

۱ – آیین یادستور وداوری دربند ۹ ازهات ٤٨ نیز آمده = وَفو . vafu ازمصدر وَف . vaf که دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۸ گذشت .

ششمین بند

۲ – خودگفت = . : اِ ə ضمیر است یعنی خـود (خویش) از بنیاد آ . a : من خود ، توخود ، او خود . از همین بنیاد است واژهٔ اَس‌چیت . asčit در بند ۱۸ از هـات ٤٦ : من خـود نویـد میدهم . نگـاه کنید بـه: Awestalitteratur von Geldner , im Grundriss der Iran. Philol. II Band S. 52 N. 2 ; Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 11

گفتن = وَچ vac در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گذشت .

۳ - فرزانگی ، بخردی ، دانایی = ویانا vyânâ در گزارش پهلوی (زند) ویچاریشن vičârishn (= گزارش) بمعنی حکم و فتوی گرفته شده است، دربند ۷ ازهات ٤٤ نیز بهمین واژه برمیخوریم ودر آنجا در گزارش پهلوی آمده : که ویندینت amat vindênêt «که داند».
ریشهٔ واژهٔ ویانا vyânâ درست روشن نیست شاید از مصدر یا yâ باشد که بمعنی رفتن و پیمودن است و با جزء وی : vî-yâ یا yâû با جزء اَپَ apa درپارهٔ ۵۷ ازبهرام یشت آمده یعنی بدر رفتن و باجزء اوپَ upa در پارهٔ ۳۳ازتیریشت آمده یعنی رسیدن .

۴ - یافتن = وید vid (بارتولومه در فرهنگ خود وَئِد vaêd نوشته) یعنی جستن ، پیداکردن ، پدید آوردن ، بدست آوردن ، گرفتن ، یافتن ، رسیدن. در پهلوی وینداتن vindâtan در بند ۸ از هات ۳۰ ودربند ۱ ازهات ۴۹ ودربند ۵ ازهات ۵۱ نیز آمده وباجزء فرا: frâ-vid ، در بند ۱۱ از هات ٤٤ بآن برمیخوریم . همچنین از واژهٔ وید vid دربند ٦ ازهات ۵۱ ودربند ٤ از هات ۵۳ معنی خوشنود ساختن و خدمت کردن بر میآید . واژه های ویدیدن و ویده که در فرهنگهای فارسی بمعنی چاره جستن و چاره جسته وچاره جوینده گرفته شده باید بهمین مصدر اوستایی پیوستگی داشته باشد. دراینجا ویستَ vista آمده اسم مفعول همین مصدر است یعنی یافت شده یاپیدا شده و پدیدگشته . در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم که وید vid نیز در اوستا بمعنی آگاه بودن و شناختن و آموختن و دانستن ودریافتن است درهمین بند ٦ ازهات ۲۹ نیز اسم فاعل این مصدر اخیر بکاررفته :

vîdvanh ویـدونگه و به شناس گردانیدیم . اسم مفعول آن نیز ویستَ vista بمعنی شناخته شده و دانسته شده دربند ۸ از همین‌هات و در بند۲ ازهات ٤٨ ودربند۱ ازهات ۵۰ بکاررفته است. یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند۱۰ همین هات نیز نگاه کنید .

۵ – ونـه = نَیدا naêdâ ، دربخشهای دیگـر اوستا نَیذَ naêdha ، دربند۲ ازهات ٤٥ ودربند۲ ازهات٤٩نیز آمده.درگزارش پهلوی‌هم به«ونه»گردانیده شده‌است.

٦ – از واژهٔ سردار یاخدایگان وخواجه و بـزرگ واز واژهٔ ردکه در متن اَهو ahû ورَتو ratu آمده دریادداشت شمارهٔ۵ از بند ۲ همین هات سخن داشتیم .

۷ – بدرستی = اَشات چیت ashât-čît ازروی‌راستی ودرستی ، آنچنان‌که برابراست باداد وآیین ایزدی، ازروی اَشَ asha پاکی وپارسایی و دین راستین .

۸ – چه =زی zî درپهلوی نیز چیه وبساهم درگزارش پهلوی ترجمه نشده‌است .

۹ – آفریدگار = تهوَرشتَر thwôrəstar از مصدر تهوَرِس thwarəs که در یاد داشت شمارهٔ ۳ از نخستین بندهمین هات گفتیم بمعنی بریدن است و ازآن معنی آفریدن وپدید آوردن اراده میشود .

۱۰ – ساختن = تَش tash،یادداشت‌شمارهٔ ٤ ازنخستین‌بند نگاه‌کنید و از برای واژهٔ برزیگر یاکشاورز بیادداشت شمارهٔ ٤ از همان بند نگاه کنید .

هفتمین بند ۱ – سُخن = مانتهرَ mąthra .بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۵ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید

۲ - افزونی : آزوتی âzûti (= آزوئیتی âzûiti) ، دربند ۵ ازهات ٤٩ نیز آمده،دربخشهای دیگر اوستا هم بآن برمیخوریم چنانکه در یسنا ١٦ پارهٔ ٨ و در یسنا ٣٨ (هفت هات) پارهٔ ۲ و دریسنا ٦٨ پارهٔ ۲ و در رشن‌یشت درپاره‌های ۳-٤ و در فرگرد ۹ وندیداد در پاره های ۵۳ - ۵۷ ودرفرگرد ١٣ پارهٔ ٢٨ ودرپاره‌های ۵۲-٥٦ ازهمان فرگرد.

بـواژهٔ آزوئیتی دا azuiti-dâ بمعنی گشایش دهنده در مهریشت پـارهٔ ٦٥ بـرمیخوریم . آزوتی درگـزارش پهلوی (زند) بسا به چرپیه čarpîh (چربی) گردانیده شده و بسا هم اوزونکیه awzûn-kîh (افزونی) چنانکه در همین بند هفتم از هات ۲۹ و درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات)، درپارهٔ ٨ ازیسنا ١٦که درپارهٔ ٨ ازیسنا ٦٨ تکرارشده، همچنین در پارهٔ ۲ از یسنا ٦٨ و در پارهٔ ٢٨ از فرگرد ١٣ وندیداد آزوتی باواژهٔ خشویذ xshvîdha که بمعنی شیراست یکجا آمده‌است . خشویذ یا خشوید xshvîd در گـزارش پهلوی بـه شیرینیه shîrînîh (شیرینی)گردانیده شده‌است .

در همین بند ۷ از هات ۲۹ آزوتی âzûti با واژهٔ خشوید xshvid یکجا آمده وبمعنی فراوانی گرفتیم. دراینجا یادآورمیشویم که واژهٔ شیرین وشیرینی‌ازواژهٔ شیر درآمده است .

آزوتی اصلا بمعنی چربی است اما بسا ازآن چیزی خوردنی اراده میشود در مقابل خشویذ ،چیزی آشامیدنی وروان .

آزوتی بسا باواژهٔ ایژا îzâ آمده ، چنانکه درگاتها در هات ٤٩ بند ۵ و درجا های دیگر اوستا : در پاره های ۵۳ - ۵۷ از فرگرد ۹ وندیداد ودرپاره های ۵۲ - ٥٦ ازفرگرد ١٣وندیداد . این واژه هم درگزارش پهلوی گاهی به افزونی و گاهی به شیرینی گردانیده شده است . از بند ها وپاره هایی که ازگاتها و از بخشهای دیگر اوستا بر شمردیم برمیآیدکه از خشویذ و ایژا یك چیز اراده

میشود و نیز دیده میشود که آزوتی با خشویذ یا با ایژا آورده شده است . در سانسکریت âhuti بمعنی نذر و فدیه و ilâ بمعنی آشام بجای آزوتی و ایژا اوستامیباشد .

چنین مینماید که آزوتی و ایژا در اوستا بمعنی افزونی و فراوانی بکار رفته باشد ، چنانکه درگزارش پهلوی در بسیاری از جا ها بهمین معنی گرفته شده است . از بنده از هات ٤٩ بخوبی پیداست که آزوتی و ایژا بمعنی گشایش و فراخ روزی و افزایش و فراوانی و آبادانی و خوشبختی و بهروزی و بختیاری و کامیابی است . (بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ از هات ۳۳ نگاه کنید). همچنین در پاره های ۵۳ ـ ۵۷ از فرگرد نهم وندیداد و پاره های ۵۲ ـ ٥٦ از فرگرد سیزدهم وندیداد در ردیف واژه های تندرستی و چاره و درمان و بالندگی و پرورش و رُستن گندم و گیاه ، واژه های آزوتی و ایژا نیز آمده و باید بمعنی فراخ روزی وفراوانی باشد ، اما در پارهٔ ۲۸ از فرگرد سیزدهم وندیداد ، آزوتی و خشویذ که با واژهٔ گئوش gâus یکجا آمده بمعنی اصلی خود است و این سه واژه بمعنی چربی وشیر وگوشت است و درآنجا چنین دستور رفته که خوراک سگ باید از اینها باشد .

در نخستین جمله از بند ۷ از هات ۲۹ مقصود این است : اهورا مزدا در بارهٔ چارپایان سودمند افزایش و پرورش دستور داد ، مردمان راست که از آنها پرستاری کنند تا از برای آنان مایهٔ فراوانی وگشایش و فراخ روزی و زندگی خوش باشد .

۳ – باراستی همکام یاباَاشا (اَشَ asha)همخواست وهم اراده. بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – فرمان = ساسنا بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ همین هات نگاه کنید

۵ – فراوانی = خشوید xshvîd، بیادداشت شمارهٔ ۲ نگاه کنید.

۶ – واژه ای که « بخورش نیازمندان » گردانیده شده در متن hvôurushaêibyô آمده اما درست این است که hvôurusha . باشد بصیغهٔ جمع از برای واژهٔ هواوروش یعنی خورش خواستار یا غذا خواهنده و بخورش نیازمند، از مصدر خوار . xᵛar (باواو معدوله) یعنی خوردن ، در گزارش پهلوی نیز خوار تاران xᵛartârân خورندگان شده است .

۷ – بجای واژهٔ پاك سپنتَ spəṇta آمده ، صفت است یعنی مقدس ، از آن اهورا مزدا اراده شده است .

۸ – مردم = مَرِتَ marəta . دربند ۵ از هات ۴۵ ودربند ۱۳ ازهات ۴۶ نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۴ همین هات‌وبیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۱۱ ازهات ۴۶ نگاه کنید .

۹ – نگهداری کردن، پرستاری کردن = دا . dâ . بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ – شناخته‌شده = ویستَ . vista . بیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۶ همین ها نگاه کنید .

۲ – آیین یا آموزش وفرمان = سا سنا sâsnâ . بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۵ همین هات نگاه کنید .

۳ – شنیدن (.) گوش . gush (= گئوش . gaosh) یعنی گوشیدن ، گوشدادن ، دریافتن وپذیرفتن. در پهلوی نیوشیتن ، درفارسی نیوشیدن :

بنگر که چگویدت همی گنبد گردان گفتار جهان را بره چشمت بنیوش

(ناصر خسرو)

باین واژه دربند ۱۸ و بند ۱۹ از هات ۳۱ ودربند ۱ ازهات ۴۵ ودربند ۷

ازهات ٤٩ نیز برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .
۴ – خواستار بودن، خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن ([اوستایی])
= وَسْ [اوستایی] vas ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ همین هات نگاه کنید .
۵ – واژه ای که به« اندیشه » گردانیدیم : چَرکِرَتْهرَ [اوستایی] čarəkərəthra آمده.ازهمین واژه است سِکال درفارسی که بمعنی اندیشه وپنداراست و واژه‌های سِکالش وسکالیدن :

جهان برتو چون بدسِکالد همی تو فتنه چرایی بدین بدسِکال (ناصرخسرو)
سکالش نجـوییم جُـز با ردان خردمند و بیدار دل موبدان (فردوسی)
کسی کو بود شهریار زمین نه بازیست با او سکالید کین (فردوسی)

چَرکِرَتْهرَ از مصدر کَـرْ [اوستایی] kar درآمده که گذشته از معنی کردن بمعنی اندیشیدن ویادکردن هم میباشد .
٦ – واژه‌ای که به«بگستراند » گردانیده شده بجای سراوَینگهِ srâvayañhe [اوستایی] یعنی بشنواند وبگـوش برساند از مصدر سرو [اوستایی] sru که بمعنی شنیدن ونیوشیدن وگوش فرا دادن در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ۲۸ گذشت .
۷ – گفتار = وَخْذَرَ [اوستایی] vaxədhra گویش وسخن، ازمصدر وَچْ [اوستایی] vač گفتن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱از هات ۲۸ نگاه کنید .
۸ – دلپذیر ، شیرین ، نغز = هودِمَ [اوستایی] hudəma، همین یکبار دراوستا آمده. نگاه کنید به : Altiran-Wörterb. Sp. 1826

نهمین بند

۱ – نالیدن ([اوستایی]) = روذْ [اوستایی] rud (بارتولومه در فرهنگ خود [اوستایی] raod نوشته) در بند ۲۰ ازهات٤٤ نیز بآن برمیخوریم،دربخشهای‌دیگر اوستا روذْ [اوستایی] rudh نالیدن، گریستن،ودرگزارش‌پهلوی همین‌بند۹ازهات۲۹ گرزیتن [پهلوی] آمده. بیادداشت شمارهٔ ۱ ازنخستین بند همین‌هات نگاه کنید .

روذrudh در جاهـای دیگـر اوستا از بـرای نالیـدن آفریدگان بد

واهریمنی بکاررفته، چنانکه در یسنا۹ پارهٔ ۲٤ وفرگرد۳ وندیداد پارهٔ ۳۲ وفرگرد ۱۰ وندیداد پارهٔ٤۵، دراین دوپارهٔ پسین سخن ازنالیدن‌دیوهاست. همچنین‌رود rud بمعنی بازداشتن است ، چنانکه درهات ۵۱ بند۱۲ و دریسنا ۱۹پارهٔ ۷ باجزء اَپَ: apa-rud یعنی فروگذاشتن ، انداختن. دریسنا۷۱ پارهٔ ۱۸ باجزء اَوَ: ava-rud نیزبهمین معنی است ، سوم روذ rudh بمعنی‌روییدن است، درپهلوی روستن (رُستن)، چنانکه دریسنا ۱۰پارهٔ ۳،وباجزءوی: vî-rudh درپارهٔ۱۲ ازهمان‌یسنا بمعنی سربرزدن ورُستن است .

چهارم روذ rudh بمعنی روان شدن است (چون روان شدن آب) ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۱۱ و زامیاد یشت پارهٔ ٤ و جز آن . از همین بنیاد است رود (رودبار) درفارسی .

۲ - خوشنود شدن= خشانمن (Inf.) xshạnmāne همین یکباردراوستاآمده. نگاه‌کنیدبه: Altiran-wörterb. von Barthol. Sp. 554

۳ - آواز=وَچْ vac . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - سُست ، ناتوان = اَنَ ئِشَ an-aêsha ،باحرف نفی اَنْ an در بند ۲ از هات ٤٦ نیز آمده ، این صفت ازمصدر ایس is (aês) درآمده که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ گفتیم بمعنی توانستن ویارستن است . بیادداشت شمارهٔ ۷ همین بند نگاه‌کنید .

۵ - نگهدار = رادَ râda ، در بخشهای دیگر اوستا رادَ râdha و میتوان بمعنی سر پرست گرفت . در پارهٔ ۲۳ از یسنا ۹ رادَ râdha بمعنی شوهراست،رادَنگه râdaṅh که دربند های ۱۳ و۱۷از هات ٤٦ آمده بمعنی آمادگی بخدمت دینی است ، چون فرمانبری و پذیرفتن آنچه دربارهٔ کیش و آیین است.همچنین رادَنگه râdaṅh دربند ۷ از هات ٤۵ صفت است یعنی آماده دارنده، در دست دارنده . این واژه ها ازمصدر راد râd

درآمده که بمعنی آماده بودن وخود حاضر کردن وکامروا کردن و بجای آوردن است چنانکه دربند ۲ ازهات ۳۳ ودربند ٦ ازهات ۵۱. درفرس هخامنشی نیز راد râd بمعنی آراستن وآماده کردن وپرداختن است .

راستَ râsta صفت است (اسم مفعول) از مصدر راد ، یعنی آراسته وآماده وپرداخته ودرست شده . درفارسی صفت راست و مصدر آراستن از همین واژهٔ راد râd اوستاوفرس است . درواژهٔ «آراید» مصدرراد râd با جزء آ بهتر دیده میشود .

٦ – ناتوان = اَسورَ a-sûra با حرف نفی آ a ، سورَ sûra یعنی توانا ، زورمند ، زبردست ونیرومند . بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – شهریارتوانا،پادشاه نیرومند = ایشاخشَتهریَه ishâ-xshathrya، مُرکب است از واژهٔ خشَتهریَه xshathrya یعنی شهریار، پادشاه،ازواژهٔ خشَتهرَ xshathra (بیادداشت شمارهٔ٤از بند۳ ازهات ۲۸نگاه کنید) وازواژهٔ ایشا îshâ که صفت است‌از مصدر ایس îs که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازهمین بندگذشت .

۸ – آرزوداشتن ، خواهشداشتن ( ) = وَسْ vas .
بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۹ – کی = کَدا kadâ ، در جا های دیگر اوستا کَذَ kadha .

۱۰ – خواهدبود = ازمصدراَه ah هستن، بودن .

۱۱ – آنهنگام = یَوا yavâ ،دراینجا ازظروف‌زمان‌است.بواژهٔ yu دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۲ – ضمیر «او» = هُوئی hôi برمیگردد به چارپا .

۱۳ – اَوُ avô = اَوَنگه avanh در بند ۱۲ ازهات ٤۹ و در بند ۱ و بند ۵ و ۷ از هات ۵۰ نیز آمده ، در گزارش پهلوی

ایاریه ayârih یاری ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۴ ازهات ۳۲ بواژهٔ اَوُ avô (Inf.) بمعنی یاری کردن نگاه کنید .

این واژه از مصدر اَوْ av درآمده که بمعنی یاری کردن است و دربند ۷ ازهات ٤٤ آمده ودرآنجابمعنی کوشیدن‌وغمخواری‌کردن‌گرفتیم، ازهمین بنیاداست‌اَوَرْ avar بمعنی‌یاروپاورکه‌دربند۱۱ ازهمین هات‌آمده است .

۱۴ – زَستَوَنْت zastavant همین یکبار در اوستا آمده ، در گزارش پهلوی توان از واژهٔ زَستَ zasta (دست) درآمده‌که در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ از هات ۲۸ گذشت .

دهمین بند

۱ – شما= یوزِمْ yûzəm ،دربند ۱۱ نیز آمده و دربند ۹ از هات۲۸هم بآن‌برخوردیم، بواژهٔ خشمَ xshma در یاد داشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۲۸ و بواژهٔ یوشمَ yûshma در بند ۹ ازهات ۳۲ وبواژهٔ خشماکَ xshmâka دربند۱٤ـ۵ ازهات۳٤وبواژهٔیوشماکَ yûshmâka دربنده ازهات ۵۰ وبواژه های خشماوَنت xshmâvant و یوشماوَنت yûshmâvant در شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ همین هات نگاه‌کنید .

۲ – ضمیر آنان : برمیگردد به چارپایان .

۳ – نیرو= اَئوگَنگه aogañh ،درفروردین‌یشت‌پارهٔ۱۲ اَئوگَر بمعنی نیروتوانایی وزوراست، همچنین دراوستا اَئوجَنگه aoǰañh بهمین معنی آمده ، چنانکه درگاتها هات۵۰ بند ۳، اَئوجَنگه aoǰañh نیزصفت است‌بمعنی نیرومند و توانا ، چنانکه درگاتها هات ۳٤ بند۸،دربند٦ازهات۲۸ بصفت اَئوجَنگهوَنْت aoǰañhvant ( ) بمعنی نیرومند برخوردیم ودربند ٤ ازهات ۳۱ ودربند ٤ ازهات ۳٤ ودربند های ۸ و ۱٦ ازهات ٤۳ نیز بآن برخواهیم خورد ، در پهلوی اُوز öz و اُوزومند özòmand .

۴ – شهریاری = خشَتْرَ xshathra دربند آینده نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۳ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ – او : این ضمیر برمیگردد به راد rād که بمعنی نگهدار است ودربندپیش یادشده است .

٦ – خان و مان خوب = هوشیتی hu-shiti ، دربند ۱۰ ازهات ۳۰ و در بند های ٦و۱۱ ازهات ٤۸ نیز آمده . درگزارش پهلوی (زند) هومانیشنیه humânishnîh (خان‌ومان‌خوب)، واژهٔ هوشُوئیتِهمَنْ hu-shôithəman که در بند ٦ از هات ٤۸ آمده با واژهٔ هوشیتی یکی است .درگزارش پهلوی خواریه xᵛârîh یعنی آسانی وگشایش. بنیاد این واژه ها شی shi میباشدکه بمعنی خان ومان کردن وجای گزیدن ونشیمن ساختن و زندگی کردن وآرام گرفتن است ، چنانکه در بند ۵ از هات ۳۳ و در بند ۹ از هات ٤٤ و دربند ۱٦ ازهات ٤٦، همچنین باجزء آ : â-shi بمعنی جای گزیدن و آساییدن و نشیم کردن است ، چنانکه دربند۳ ازهات ٤۳ ودربند ۵ ازهات ٤۷ ، واژهٔ نِشیم که بمعنی جا ونشستگاه است باید ازواژهٔ شی shi باجزء نی ni : ni-shi باشد :

چنین گفت سیمرغ با پور سام که ای دیده رنج نشیم وکنام

نگاه کنیدبه: Grundriss der Iran. Philol. I. B. 2 Abt. s. 125

از همین بنیاد است نشیمن . شَیَنَ shayana از مصدر شی shi یعنی جای سرای ، گاه ، خانه ، با واژه های دیگر ترکیب یافته چون رامَ شَیَنَ râma-shayana یعنی رامشگاه . هوشَیَنَ hu-shayana یعنی خوبسرای چنانکه در پاره ۲ تیریشت و پارهٔ ٤ مهریشت . گَوَشَیَنَ gava-shayana یعنی گاوگاه ، چنانکه در پارهٔ ۱۵ مهریشت ، گَوَشَیَنَ درست بهمان معنی است که گَوُستانَ gavô-stâna یعنی گاوستان

که باواژه هـای اسپُوستانَ aspô-stâna یعنی اسبستان یـا ستورگـاه (طویلـه ، اصطبل) و اوشترُوستانَ ustrô-stâna یعنی شترستان در پاره های ۲٤ـ۳۰ از فرگرد پانزدهم وندیداد آمده است.درزبان ارمنی واژهٔ شِن shên که بمنی دهاست از شَیَنَ ایرانی گرفته‌شده‌است. این واژه درفارسی در واژهٔ گلشن بجا مانده که‌مرکب است‌ازگل و شن یعنی گلستان. بواژهٔ شوُئیتهرَ shôithra (روستا) دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱٦ ازهات ۳۱ نیز نگاه کنید .

۷ – رامش = رامَنْ râman ، در بند ۱۱ ازهات٤۸ودربند ۸از هات ۵۳ نیز آمده ، در پهلوی رامشن ، در فارسی رام و رامش و آرامش گوییم ازمصدر رَمْ ram درآمده که بمعنی آسودن‌است‌وباجزء آ: آرَم â-ram همان است که درفارسی آرمیدن و آرامیدن شده‌است، فعل رَمْ دریسنا ۱۰ پـارهٔ۱ و فعل آرَمْ در فرگرد ۵ وندیداد پارهٔ۲۱ بکار رفته است .

۸ – انـدیشیدن( ) = مَن man دریهلوی مِنیتن mênîtan . من man نیز درگاتها بمعنی ماندن است چنانـکه در بند۲ از هات ٤۹،درفرس هخامنشی نیزمَن man ، در پهلوی ماندن .

۹ – نخستین: پئُواوروِیَه paouruya ( ) صفت‌است،درجاهای‌دیگراوستاپئُوئیریَه paoirya،درفرس‌هخامنشی پَروویَه paruviya .دربند ۱۱ ازهات ۲۸ نیزباین صفت برخوردیم، دربندهای ۷ـ۸ از هات ۳۱ وبسا دربندهای دیگر ازگاتها نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

۱۰ – پدید آرنده = وَیدَ vaêda ،صفت‌است از مصدر وید vid (= وَید vaêd)که بمعنی یافتن وپیدا کردن وپدید آوردن‌است . بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦همین هات نگاه‌کنید .

وَیدَ vaêda نیزدرگاتهابمعنی یابندگی‌ورسیدگی‌است‌چنانکه

دربند ۱۱ از هات ۳۲، در بخشهای دیگر اوستا وَئِذَ vaêdha چنانکه در یسنا ۶۸ پارهٔ ۱۳ ، وَئِدیشتَ vaêdišta که در بند ۱۹ از هات ٤٦ آمده صفت تفضیلی است از وَئِذَ یعنی پدید آورنده تر ، چاره سازتر .

۱۱ – مقصود ازواژه «این» = اَهیا ahyâ این است : برانگیختن چنین توانایی و شهریاری که آسایش بخشد ورامش دهد ، از اهورامزداست وبس ، اوست نخستین کسی که آن را پدید تواند آوردن .

یازدهمین بند

۱ – کجا = کودا kudâ، همین یکبار درگاتها آمده .

۲ – بجای راستی، منش نیك، شهریاری؛ اَشَ asha ، وُهومَنَنگه vohu-manaňh، خشَثرَ xshathra آمده ، چنانکه پیداست دراینجا این واژه‌ها اسم مجرداند نه اسم خاص امشاسپندان اردیبهشت و بهمن وشهریور .

۳ – مردم = مَشَ masha ( ) بیاد داشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات نگاه کنید .

۴ – پذیرفتن ( ) = زَنْ zan، در فرس هخامنشی دَنْ dan دانستن وشناختن، همان است که در پهلوی ( ) ودرفارسی دانستن گوییم. دراینجا باجزء پَیتی : paitî-zan یعنی شناختن، پذیرفتن وباجزء فرَ : fra-zan بنیادواژهٔ فرزان وفرزانه است که بمعنی دانش ودانااست وزاء اوستا در آن بجا مانده است :

مخالفان توبی فرّهند و بی فرهنگ معادیان تو نافرّخند و نافرزان (بهرامی)

یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۵ – شناختـن ( ) از مصدر خشنا xshnâ، درفرس هخامنشی نیز خشنا xshnâ همان است که در پهلوی ( ) ودرفارسی شناختن (شناس، شناسایی) گوییم. دراینجا باجزء فرا : frâ-xshnâ یعنی فرا شناختن، بهمین واژه دربند ۱۲ از هات ٤۳ نیز برمیخوریم .

۶ – مه = مَزْ maz ، درپهلوی مس (مسمغان = مصمغان یعنی بزرگ مغان، درلهجهٔ دری: لهجهٔ زرتشتیان ایران مامس و بامس یعنی مادربزرگ و پدربزرگ)، درفارسی مه یعنی بزرگ وواژه‌های مهترومهتری ومهست ومهی ومهین یعنی بزرگتروبزرگتری وبزرگترین وبزرگی وبزرگ دربرابر که (کوچک) وکهتر وکهتری وکهی وکهین است،دربند ۲ از هات ۳۰ و دربند ۱۴ ازهات ٤٦ نیزبواژهٔ مَزْ maz(= بزرگ)برمیخوریم. مَزیشتَ mazista صفت‌عالی‌است یعنی مهست ، مهترین ، دربند ۵ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۱۳ ازهات ۳۱ ودربند ٦ ازهات ٤۵ ودربند ۸ ازهات ۵۳ باز بآن خواهیم رسید .

مَزَنگه mazaṅh یعنی مِهی وبزرگی‌وفراوانی چنانکه‌در فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ۵۱ویسنا۵۸ پارهٔ۷همین واژه صفت است یعنی بزرگتر،درگاتها مَزْیَنگه mazyaṅh چنانکه‌در بند۱۷ ازهات ۳۱، همچنین مَزَن mazan یعنی بـزرگی و بزرگواری ، چنانکه در پارهٔ ۲ از یسنا ۳۷ (هفت هات) .

مَزَنْتْ mazaṇt بمعنی مه وبزرگ در بخشهای دیگـر اوستا بسیار آمده چنانکه درمهریشت‌پارهٔ ٤٤ وجز آن . بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – واژه‌ای‌که به « آیین مُغ »گردانیدیم درمتن مَگَ maga آمده، دربند ۱٤ازهات ٤٦ ودربندهای ۱۱ و ۱٦ از هات ۵۱ ودربند ۷ از هات ۵۳ دوبار نیز یادشده است، دربند ۷ ازهات ۳۳ و دربند ۱۵ از هات ۵۱ بواژهٔ مَگَـوَنْ magavan بر میخوریم ، صفتی است‌که از واژهٔ مَگَـ maga درآمده است . باین دوواژه‌فقط درگاتهابرمیخوریم، گزارندگان (مفسّرین) اوستابآن معنی های گوناگون داده‌اند از آنهاست : کار بزرگ ، وظیفهٔ مهم = Great work[1] .

---

(۱) Haug's Essays P. 166 در ترجمه بند ۱٤ از هات ٤٦ (اشتودگات)

بزرگی، کـار بزرگ = Grosse Tat، Grösse[1] ؛ اشپیگل Spiegel نیـز بهمین معنی گرفته است[2] ؛ شغل و پیشه وکـار = enterprise [3] ؛ پونگر K.E.punegar از کانگا Kanga پیروی کرده بهمین معنی گرفته است[4] ؛ توانایی، بزرگی، شکوه = Herrlichkeit, Macht, Grösse[5] ؛ کاربزرگ، وظیفهٔ مهم، دهش، بزرگی = Grandeur , don , grand oeuvre[6]؛ برادری،انجمن،یگانگی = Brotherhood[7]؛ میلز Mills در گزارش گاتهای خود هرکجا که باین واژه رسیده بمناسبت جمله آن را بزرگـی و مقصد بـزرگ و کشور بـزرگ و مقصد مقدس تـرجمه کرده =

Great cause, greatness, holy cause, holy toils, great realm[8]

ثروت = riches[9]؛ مقصد مغ = Magian cause[10] ؛ گلدنر Geldner واژهٔ مَگَ maga را به مُغو [illegible] moghu (مُغ) که از آن سخن خواهیم داشت، پیوسته مینویسد : مُغو یکی از اعضاء مَگَ میباشد و مَگَ بمعنی جمعیت و فرقه یا انجمن است:

Moghu " ein Mitglied einer Maga, irgend eines verbandes oder einer Genossenschaft„[11]

---

(۱) Yusti, Handbuch der Zendsprache s. 222

(۲) Die Heiligen Schriften der Parsen II Band s. 118 : Commentar über Das Avesta II Band s. 217 .

(۳) Kanga، complete Dictionary of the Avesta Language , Bombay 1900 p. 388.

(٤) The Journal of the K.R. Cama Oriental Institute No. 12, Bombay 1928 p. 42.

(٥) W. Geiger, Handbuch der Avestasprache s. 395.

(٦) De Harlez, Avesta Livre sacré du Zoroastrisme p. 220؛ ibid. Manuel de la Langue de l'Avesta, Paris 1882 P. 295.

(۷) Jotindra Mohon Chatterjee, Gatha or the Hymns of Atharvan Zarathushtra,Navsari 1933 P. 14-15.

(۸) The Five Zoroastrian Gathas,Leipzig 1895.

(۹) Carnoy,Muséon IX 1909, p. 132.

(۱۰) Guthri : The Journal of the K. R. Cama Oriental Institute No. 12 p. 42.

(۱۱) Kun's Zeitschrift für vergleichende Sprachforschung 38.s.200.

همین دانشمند چندی پس از آن مَگَ را بمعنی پاداش = Belohnung گرفته [۱] و چندی پس از آن این واژه را دهش ایزدی و بخشایش مینوی = Gnadengabe (auf das Paradies) ترجمه کرده است [۲] ؛ بار تولومه Bartholomae این واژه را بمعنی مجمع دانسته بویژه مجمع دینی زرتشتی = Bund , Religionsbund , Geheimbund [۳] ؛ ریخلت Reichelt از بارتولومه پیروی کرده بمعنی جامعه و هیئت = league گرفته یعنی هیئت دینی زرتشتی [۴] ؛ اندر آس Andreas بمعنی دهش = Gabe دانسته همچنین لومل Lommel [۵] ؛ مارکوارت Markwart نیز بهمین معنی گرفته است [۶] ؛ دارمستتر واژهٔ مَگَ maga را دربند ۱۱ ازهات ۲۹ ودربند ۱۴ ازهات ۴۶ فضیلت = vertu ودربندهای ۱۱ و ۱۶ ازهات ۵۱ پاکی = pureté ترجمه کرده ، همین واژه را در بند ۷ از هات ۵۳ فساد ، هرزگی = perversité ترجمه کرده این معنی بسیار شگفت آمیز را از دو واژهٔ پهلوی در گزارش اوستا (زند) که نتوانسته درست بخواند ودریابد

---

(۱) Sitzungsberichte der Königlich Preussichen Akademie der Wissenschaften, Berlin 1904 s. 1091.

(۲) Die Zoroastrische Religion (das Avesta)Religionsgeschichtliches Lesebuch von Bertholet IB. s. 6.

(۳) Arische Forschungen von Bartholomae III H. s. 63; ibid. Altiranisches Wörterbuch sp. 1109; ibid. die Gatha's des Avesta.

(۴) Avesta Reader p. 188.

Baily نیز بهمین معنی گرفته : Covenant

H. w. Baily Yasna 53 in Modi Memorial vol. p. 589.

(۵) Ghatha des Zuraxthushthro (yosno 28,29,32) in Nachrichten von der Königlichen Gesellschaft der Wissenschaften Zu Göttingen, Phil-Hist. Kl. 1913 s. 376; Phil-Hist. Kl. Fachgruppe III. Neue Folge. Band I. Nr. 4. Gatha's des Zarathustra yasna 47-51 von H. Lommel Berlin 1935 s. 158.

(۶) Messina der Ursprung der Magier und die Zarathustrische Religion. Roma 1930 s. 67-8.

در آورده است ، چنانکه معنی فضیلت و شرافت را نیز از گــزارش پهلوی بیرون آورده است[۱].

معنی‌هایی که باین واژه داده‌شده برخی از یك واژهٔ سانسکریت که برابر این واژهٔ اوستایی شناخته شده وبرخی دیگر از گزارش پهلوی آنست و برخی هم نظر بسیاق کلام معنی مناسبی باین واژه داده اند . در سانسکریت واژهٔ مَگْهه magha بمعنی ثروت ، پاداش، دهش است. ازدیربازچندتن ازدانشمندان باین‌واژهٔسانسکریت برخورده مَگَ را باآن یکی دانسته وبهمان معنی گرفته اند اما در استعاره ومجاز معنی آیین ویاجامعه زرتشتی بآن داده‌اند باین معنی : دین زرتشتی که ازاهورا مزدا الهام شده ، پیغمبر ایــران آن را دهش ایزدی و بخشایش آسمانــی دانسته مردم را بــدریافتن این گنجینهٔ مینوی انــدرز فرمود . در گزارش پهلوی (زند) مَگَ ‌ maga به مکیه ‌ makîh گردانیده شده یعنی‌مهی و بزرگی و ازبرای توضیح افزوده شده اپیچکیه ‌ apêčakîh یا اپیچاك شپیریه ‌ apêčak_shapîrîh یعنی ویژگی و پاکی و نیکویی‌پاك وبی‌آلایش، ناگزیرازواژهٔ اویژگی، پاکی اخلاق یاتقدس اراده شده،چنانکه واژه‌های ویژ و ویژه و ویژگان و ویژش درفارسی ،گذشته ازمعنی خالص و پاك و ناآمیخته ، بمعنی تقدس ومقدس‌است .

هرمعنی که واژهٔ مَگَ دربنیاد داشته باشد و هرمعنی که گزارندگان روزگار ساسانی درگــزارش پهلوی (زند) باین واژه داده باشند وهرمفهومی که دانشمندان این روزگاران ما ازپارسیان واروپاییها ازاین اراده‌کنند ، خود بندهای گاتها بهتر از همه گویای‌معنی آنست.چون امروزه معنی سرودهای گاتهاروشنترازپارینه‌است‌ناگزیر واژه‌های آنهاهم پرتوی یافته مفهوم هریك هویداتراست.

ازپنج بندگاتهاکه‌واژهٔ مَگَ درآنها بکاررفته:هات۲۹ بند۱۱، هات ٤٦بند١٤، هات۱۵بند۱۱ وبند۱٦، هات ۵۳ بند۷،دربنداخیردوبارآمده وددردوبنددیگر که واژهٔ

---

(۱) Zend-Avesta vol. 1 par Darmesteter p. 346 N. 34.

مگَـوَنْ [Avestan script] magavan در آنها آمده: هات ۳۳ بند ۷، هات ۵۱ بند ۱۵، بخوبی پیداست که پیغمبر ایران ازاین دو واژه دین و آیین خود و پیروان دین خودرا اراده کرده است، گذشته ازاین خود واژهٔ مَگ یادآور مُغو [Avestan script] moghu اوستا و مَگو magu درفرس هخامنشی است ، واژه‌ای که در فـارسی مُغ گوییم و درعربی مجوس شده ، وموبد ،نامی که به‌پیشوایان دین زرتشتی میدهیم، هیئت اوستایی آن باید مُغو پَئیتی [Avestan script] moghupaiti باشد .

در اوستا یکبار واژه مُغو آمده آنهم درآمیزش بایك واژهٔ دیگر : مُغوتْبیش [Avestan script] moghu-tbish ،صفت است یعنی مغ آزار (بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ ازهات ۲۸ نگاه کنید) چنانکه دریسنا ٦۵ پارهٔ ۷ آمده است .

داریوش بزرگ درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) ازگماتا Gaumâta کسی که بنام بردیا Bardiya پسر کورش بزرگ درهنگام لشکرکشی کنبوجیه بمصر، بتاج وتخت هخامنشیان دست اندازی کرده وخودرا پادشاه ایران خوانـد و در دهم ماه باگَ یادیBâgayâdi (برابر ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ پیش ازمسیح[۱]) کشته‌شد، نام‌میبرد وچندین بار اورا یك مَگو magu یعنی مغ خوانده است.

بگواهی نویسندگان یونان ازقرن پنجم پیش ازمسیح ببعد پیشوای‌دینی‌ایران (مغ) mogos نامیده میشده است . چون در جای دیگر از مغ سخن داشتیم[۲] در اینجا بیش ازاین نباید (نگاه کنید به نخستین جلد یسنا صفحهٔ ۷۵ ـ ۷۹) ، درگاتها واژهٔ مَگَـوَنْ [Avestan script] magavan که صفت است ،کسی است پیرو مَگَ [Avestan script] maga یاپیرو آیین مُغ. ازاین‌واژه‌مطلق‌زرتشتی‌اراده‌میشود نه‌مانندواژهٔ

---

(۱) نزد کونیك . دهم ماه باگ یادی برابر است با ۲۸ اکتوبر :
Relief und inschrift des Koenigs Dareios I am Felsen von Bagistan von F. W. König, Leiden 1938 .S. 39.

(۲) The K. R. Kama Oriental institute Publication No. 11 Lectures delivered by Poure-Davoud Bombay 1935 p. 47-52.

موبد که بویژه نامی است از برای پیشوای دین مزدیسنا، آنچنان که واژهٔ مجوس در درنوشتهای قرون وسطی بمعنی مطلق زرتشی نزد نویسندگان ایرانی وعرب بکاررفته است درفارسی نیزواژهٔ مُغ (مُغان) درنظم و نثر بمعنی موبدان وهمه بهدینان یازرتشتیان بکار رفته است .

۸ – اکنون: nû درپهلوی چنانکه درفارسی نون نیزدرردیف کنون واکنون آمده، فرخی گوید .

مردمان را راه دشوار است نون اندرآن دشت ازفراوان استخوان
(فرهنگ جهانگیری)

۹ – یاور = آوَرْ avar از مصدر اَوْ av یساری کردن ، پاسبانی کردن. یادداشت شمارهٔ۱۳ ازبند ۹ همین هات نگاه کنید.

۱۰ – بهره = راتی râti بمعنی بخشش ودهش ازمصدر «را» râ بخشیدن، درفارسی رادی گوییم، مُعزّی گوید :

آن کامگار محتمل نیکوخصال ونیکدل شادی بطبعش متصل رادی بدستش مقترن

دربند ۷ ازهات ۳۳ نیزباین واژه برمیخوریم . دربند ۱٤ ازهات ۳۳ ودربند ۹ ازهات ٤۳ واژهٔ راتا râtâ نیز بمعنی دهش و بخشش وارمغان است. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ – مانندشما = یوشماوَنت yushmâvaṇt بسا هم در گاتها خشماوَنت xshmâvaṇt چون شما، بسان شما دربند ۲–۳ ازهات ۳٤ ودربند ۸ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند ۱۰ ازهات ٤٦ ودربند ٦ ازهات ٤۹ نیز آمده، یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۱۰ ازهات۲۹ و یادداشت شمارهٔ۳ ازبند ۱ ازهات ٤٤ نیزنگاه کنید .

۱۲– ایستاده ایم = اِهما *əhmâ* ازمصدر اَهْ هستن، یعنی هستیم ازبرای خدمت شما ، ازبرای بهره و سوددادن بشماهستیم و آماده ایم.

(اهنودگات: یسنا، هات ۳۰)

نخستین بند

۱ - سخن داشتن، گفتن ( ) = وَچ vac ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۲ - خواستار شنیدن ( ) - ایش — ish ( ) بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ - دانا، آگاه = ویدوش vîdus ، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۴ - بیاد سپردن مَزداتهه از مصدر مزدا maz-dâ که در بند ۱ از هات ٤۵ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا maz-dâ بیاد سپردن، بخاطر داشتن. مزداتهه mazdâtha که همین یکبار در اوستا آمده یعنی بیاد سپردنی، چیزی که باید بخاطر داشت. ازهمین بنیاد است هومازْدَرْ hu-mazdar یعنی کسی که خوب بیاد نگاه میدارد، نیکو بخاطر می‌سپارد و در همین بند آمده و جز همین یکبار، دیگر در اوستا نیامده است. در گزارش پهلوی هومینیتار hu-mênitâr یعنی آنکه خوب بیاد ومنش دارد.

۵ - ستایش = ستَئُوتَ staota از مصدر ستو stu که درفارسی ستودن گوییم. ستَئُوتَ دربند ۸ از هات ٤۵ و دربند ۱۲ از هات ٤۹ نیز آمده، ستَئُوتَر staotar یعنی ستایشگر، چنانکه دربند ۱۱ از هات ۵۰ بواژه ستوت stût که نیز بمعنی ستایش است در بند ۹ از هات ۲۸ برخوردیم، (بیادداشت شمارهٔ ۵ از آن بند نگاه کنید) و دربند ۲ و بند ۱۲ و بند

۱۵ از هات ۳۴ نیز بر خواهیم خورد و خود مصدر ستو که بنیاد این واژه هاست در گاتها بسیار آمده : هات ۳۴ بند ۶ ، هات۴۳ بند۸، هات ۴۵ بند۶ ، هات ۵۰ بند۴ و بند۹ .

۶ – واژه‌ای که به «درود» گردانیدیم درمتن یسنیه yesnya آمده، در بخشهای دیگر اوستا یَسنیَه yasnya از مصدر یز yaz و در فرس هخامنشی یَدْ yad یعنی پرستیدن ، ستاییدن . واژه هایی که ازاین بنیاد در فارسی بجای مانده بسیار است . چون در نخستین جلد یسنا صفحه ۲۳ــ۲۵ از واژهٔ یَسْنَ yasna که گفتیم بمعنی پرستش و نماز وستایش است سخن داشتیم دراینجا فقط واژه‌های ایزد (جمع یزدان) وجشن ویزد گرد را یاد آور میشویم . بیادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۸ ازهات ۳۳ نیز نگاه کنید .

۷ – شادمانی = اوروازا urvâzâ ازمصدر اورواز urvâz یعنی شادبودن، دربند ه ازهات ۵۰ نیز آمده . اوروازِمَنْ urvâzəman که دربند ۱ ازهات ۳۲ آمده نیز بمعنی شادمانی ورامش است، دریسنا ۱۰ پارهٔ ۸ اورواسمَن urvâsman ،اوروازیشتَ urvâzista (درتأنیث اورواز یشتا) صفت است یعنی رامش دهنده‌تر ، شادمانی بخشنده‌تر، چنانکه دربند ۸ ازهات ۴۹. اوروازیشتَ urvâzista نیز نام یکی از آتشهای پنجگانه است چنانکه دریسنا ۱۷ پارهٔ ۱۱ ودر فروردین یشت پارهٔ ۸۵ یادشده است . بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده ، ص۱۹۸ نگاه کنید .

مصدر اوروادurvâd که بمعنی شادشدن است و در فروردین یشت پارهٔ ۹۳ آمده هیئت دیگری است از مصدر اورواز urvâz ، ازاین هیئت پسین نیز چندین واژه در آمده، از آنهاست اوروادَنگه urvâdanh که نیز بمعنی رامش و شادمانی است و در بند ۲ از هات ۴۳ آمده ، اوروائیدیَنگه urvâidyanh یعنی شادمانتر دربند ۶ ازهات ۳۴ آمده است، همچنین واژهٔ اورواخش urvâxs که بمعنی شادشدن

است بامصدر اورواز urvâz و اورواد urvâd بستگی و پیوند دارد، اورواخشَت urvâxshaṱ که دربند۱۳ازهات۳٤ آمده ازهمین بنیاداست ودر بند۸ازهات٤٤ اورواخشَنْت urvâxshaṇṱ یعنی شادکننده وخوشبخت سازنده (نگاه کنید به :Altiran. Wörterb. von Barthol Sp. 1542

اورواخش‌اوختی urvâxš-uxti که دربند۱۲ ازهات ۳۲ آمده یعنی آواز یا فریاد شادمانی، درپهلوی اورواخمنیه urvâxmanîh نیز بمعنی شادمانی ورامش است .

۸ - بیادداشت شمارهٔ٤ نگاه کنید بواژهٔهومانْــزْدْرْ ،ازبرای واژهٔهو hu بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۹ - روشنایی - رَئوچَنگه raočaṅh ،درفرس هخامنشی نیز رَوچه raučah ،درپهلوی روشنیه rôshnîh در بند ۷ از هات ۳۱ ودربند ٥ ازهات ٤٤ ودربند ۱۰ از هات ٥۰ نیز آمده از مصدر روچ ruč (= رئُــوچ raoč) روشن کـردن ، درپهلوی روشنینیتن rôshanînîtan ،باجزء اَوی یااَئیوی = aivi-raoč (=)همان‌است که‌درپهلوی( )ودرفارسی‌افروختن گوییم . واژه‌های دیگر فارسی که از همین بنیاد باشد ، بسیاراست، از آنهاست روز و روزنه وجز آن .

۱۰ - نگریستن( ) - دَرِسْ darəs دیدن، نگــاه کردن؛در بند ٥ از هات ٤۳ نیز آمده و بــا جزء وی : vî-darəs در بند ۸ از هات ٤٥ ، دَرِسْ darəs نیــز بمعنی دیدار و نگاه است و باین معنی با واژهٔ دیگر ترکیب یافته چون خونگْ دَرِسَ x'əṇg-darəsa یعنی خورشید نگرش یــا خورشید سان.بیاد داشت شمارهٔ ۷ از بند ۱٦ ازهات ٤۳ نگاه‌کنید. دربند۱۳ ازهات ۳۲ دَرِسات darəsâṱ . بمعنی نگرش‌ونگاه یانگریستن است.بیادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند٥ ازهات۲۸وبیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

دومین بند

۱ ـ شنیدن( ) = سرو . sru ، دربند آینده و در بندهای ۳ و ۷ و ۸ ازهات ۳۲ ودربند ۱۱ ازهات ۳۳ ودربندهای ۱ و ٦ و ۱۰ ازهات ٤۵ ودربندهای ٦ و ۷ و ۹ از هـات ٤۹ و در بند ۱ از هـات ۵۳ و جز آن نیز آمده است . در بند ۸ از هات ۵۰ با جزء فرَ : . fra-sru نیز بآن برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ـ گوش = گئوش . găusha ، دربخشهای دیگر اوستا گـئُوش ، . gaosha ، درفرس هخامنشی گـَوُشَ gaushaهمان است که درپهلوی( ) ودرفارسی گوش گوییم ازمصدر گوش . gush (= گـئُوش . gaosh) ، یعنی شنیدن ، نیوشیدن . بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۳ ـ دیدن( ) = وین . vin (وَئِنْ . vaên)، درفرس هخامنشی وَین vain ، درگزارش پهلوی(زند) دیتن = دیدن ، درفارسی بین همان وین اوستا و وئین فرس است اما درواژه‌های مرکب آمده چون جهان بین ، خردبین و جز آن . واژه های دیگر از همین بنیاد بسیار است چون بینا ، بینایی ، بینش ، بیننده .گـذشته از این ، زمانهای مصدر دیدن برخی از روی همین مصدر و برخی ازروی مصدر «بین» صرف میشود، مثلا زمان گذشته : دیدم، دیدی، دید و جز آن از مصدر دیدن است وزمان حاضر : بینم ، بینی بیند وجز آن از «بین» برابرمصدردیدن دراوستا «دی» . dî آمده که بمعنی دیدن ونگریستن ونگاه کردن است چنانکه دربند ۱ ازهات ٤٤ ودربند ۹ ازهات ٤۹ (بارتولومه در فرهنگ خود درستون 724 چنین یاد کرده : 2 dâ(y))، گذشته ازبند ۲ ازهات ۳۰ که مصدر وین باجزء اَ (a) آمده : اَوین . a-vin (= اَوَئِن . a-vaên)در بند ۲ ازهات ٤٦ نیز باهمین جزء بکار رفته است (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ٤٦ نگاه کنید) ، دربند ۱۳ ازهات ۳۱ باجزء أئیبی . aibî آمده .

دربند ۱۰ از هات ۳۲ vaênanhe (Inf.) یعنی دیـدن از همین بنیاد است، در پهلوی واو اصلی این واژه بجامانـده : وینشن ، ویناك ، در فارسی به باء تبدیل یافته است، همچنین در پهلوی وپازند خود این مصدر بجامانده : وینستن vênastan .

۴ ـ منش = مَنَنگه manaṅh ، بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ روشن=سوچَ sûča، دربخشهای دیگر اوستا sûka ،درگزارش پهلوی (زند) روشن ، ازهمین واژه‌است «سو» که‌بمعنی روشنایی است چون چراغ کم‌سو وچشم بی‌سو وستارهٔ کم‌سو،شمس فخری گفته :

مه وخورشید برگردون گردان همی گیرد ز رای روشنت سو

سوچَ sûča از سوچْ suč (= سَئُوچْ saoč) در آمده که در پهلوی ( ) ودرفارسی‌سوختن گوییم،همچنین درپهلوی سوچینیتن sočînîtan آمده. دربند۱۴ ازهات ۳۲ همین فعل بکار رفته‌است امادر آنجا بمعنی مجازی گرفته شده یعنی گرم کردن یابغیرت وهیجان آوردن وبرانگیختن. واژهٔ سوخْرَ suxra که درپهلوی سُخر soxr ودرفارسی سرخ گوییم ازمصدر سوچ suč درآمده‌است .

sukra درسانسکریت بمعنی روشنایی است ، دربند ۱۹ ازهات ۳۱ ودربند ۹ ازهات ۵۱ همین صفت از برای آتش آورده شده ، میتوان بآذر افروزان یا آتش سرخ گردانید، دراینجا یادآور میشویم که نام سُهراب = سُرخاب یعنی دارندهٔ آب و تاب سرخ یاسرخگون .

۶ ـ جـدایی = وی‌چیتَهِ vi-čitha بمعنی دستور وامتیاز و تشخیص و تصمیم و فتوی ، از مصدر وی‌چی vî-či یعنی برگزیدن ، بازشناختن،دربند۸ ازهات۳۲ودربند ۱۸ازهات ۴۶ نیز آمده . بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۳ همین هات نگاه کنید .

۷ ـ بجای واژهٔ کیش در متن آوَرِنَ [Avestan] â-varəna آمده ، بساهم درگاتها بی جزء آ [Avestan] (â) آمده : وَرِنَ [Avestan] varəna یا وَرَنَ [Avestan] varana ، چنانکه دربند ۱۱ ازهات ۳۱ ودربند ۱ـ۲ ازهات ٤٥ودر بند ٤ ازهات ٤۸ ودربند ۳ ازهات ٤۹ بمعنی دین وکیش یاایمان واعتقاد است،برابر واژهٔ اوستا باید در فارسی گَروش یا باورباشد. وَرِنَ varəna نیز نام سرزمینی است (درطبرستان) چنانکه درفقرهٔ ۱۷ ازنخستین فرگرد وندیداد ودرفقرهٔ۳۳ آبان‌یشت آمده و در گزارش پهلوی پتیشخوارگر دانسته شده است وَرنَ بمعنی کیش و اعتقاد ازمصدر وَر [Avestan] var درآمده که بمعنی گروانیدن‌یا بمعنی‌بایمان واعتقاد آوردن است، همچنین بمعنی‌برگزیدن وگرویدن ودین‌پذیرفتن وبرتری دادن‌است. درپهلوی ورویتن [Pahlavi] varavîtan ، ورویستن [Pahlavi] varavîstan،گرویتن [Pahlavi] (= گرویدن) آمده، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ ازهات ۳۱نگاه‌کنید. گذشته ازاینکه واژهٔ‌گرویدن‌درفارسی‌همان وَرْ var اوستا و وَر var فرس‌هخامنشی است‌که مانند بسیاری ازواژه‌های دیگر واوبه‌گاف برگشته ، واژهٔ دیگری درفارسی نیز ازهمین بنیاد بجا مانده وآن واژه باور است بمعنی اعتقاد که ازواژه های رایج فارسی است :

ز سودابه گفتار باور نکرد نمیداشت زایشان کسی‌رابمرد (فردوسی)

دراوستا فعل وَرْ var بسیار آمده ، در گاتها : هات ۲۸ بند ٥ ، هات ۳۰بند ٥ و ٦ ، هات ۳۱ بند ۳ و۱۷ (در بند ۱۰ ازهات ۳۱ باجزء فرا [Avestan]) ، هات ۳۲ بند۲ و۱۲،هات ٤۳ بند ۱٦ ، هات ٤۷ بند ٦ ، هات ٥۱ بند ۱۸، هات ٥۳ بند ٤. بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ ازهات ۲۸ نیزنگاه‌کنید .

۸ ـ بجای«هریك،هریك»درمتن نَرِمْ نَرِمْ [Avestan] narəm-narəm آمده از واژهٔ نَرْ [Avestan] nar که درفارسی‌نیز نرگوییم‌دراوستابجای‌مردمیآیددر برابر نائیری [Avestan] nâirî زن، دراینجابمعنی‌هریك یاهرکس گرفته‌شده است ، درگزارش پهلوی بجای‌آن مرد وزن‌آورده شده‌است .

۹ – خویشتن = . از واژهٔ خوَ . xva

وتَنو . tanû . خوَ xva درگاتهاودربخشهای دیگر اوستا یعنی خویش همچنین در بخشهای دیگراوستا هوَ . hva یا هَوَ . hava آمده است (درتأنیث‌خوا . xvâ ،هوا . hvâ)، این واژه ها نیز دراوستا مانند واژهٔ خود درفارسی ازضمایراست. تَنو tanû همان است‌که در فارسی تن گوییم. خوَ و تَنو دراوستا درست برابرمیافتد باواژهٔخویشتن درفارسی. دربند ۷از هات ۴۳ ودربند ۸ ازهات ۴۶ و دربند ۶ ازهات ۵۳ واژهٔ تنوبمعنی خود یاکس بکار رفته اما دربند ۱۰ ازهات ۳۳ بمعنی تن و پیکر است، به‌بند ۱۴ ازهات۳۳ نیز نگاه کنید . در بند ۲۰ از هات ۳۱ ودربند ۴ و بند ۱۱ از هات ۴۶ و دربند ۴ ازهات ۴۹ ودربند ۱۳ وبند۱۴ و بند۲۲ از هات ۵۱ بواژهٔ خوَxva برمیخوریم

۱۰ – انجام : درمتن یآوْنگه . yâṅh (=یاه yâh)، در گـزارش پهلوی همین بند با صفتش که مَزْ . maz باشد به مَس‌ْکار یعنی کار بزرك گردانیده شده است و چنین توضیح داده شده : په‌پساختن په‌تن پسین، یعنی درسازیدن کار رستاخیز. چنانکه پیداست از« سرانجام‌بزرك »روزرستاخیز اراده شده، روزی که پیغمبر خواستار است پیروان‌آیین مزدیسنا چگونگی آن دریابند و بدانند که آن روز بهره و کامیابی‌کسی راست‌که دین راستین برگزیند . دربند۱۴ ازهات۴۶و در بند ۹ ازهات۴۹ نیزبواژهٔ یآوْنگه yâṅh برمیخوریم ، درجاهای دیگراوستا نیزاین واژه بمعنی سرانجام بزرگ ودادگاه روز پسین (رستاخیز) آمده ، چنانکه درپارهٔ ۲ از یسنا ۳۶ (هفت هات) و در پارهٔ ۷ از یسنا ۵۸ و درپارهٔ ۳ از سروش‌یشت هادُخت و در پارهٔ ۴۱ از فروردین یشت . یآونگه yâṅh (= یاه yâh) نیز در اوستا مصدر است بمعنی کمر بستن . بجلد خرده اوستا ،گزارش نگارنده ، ص۶۳ نگاه‌کنید.

۱۱ – بزرگ ، مه = مَزْ . maz ،بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ از

هات ۲۹ نگاه شود .

۱۲ - دریافتن (.)= بود . bud (= بئود . baod)،بوذ . budh؛درپهلوی‌بوییتن ودرفارسی بوییدن گوییم . بود درأوستا چنانکه بوی بردن درفارسی بمعنی دریافتن (درك کردن) ، وآگاه شدن نیز آمده، پارهٔ۲۱ازهات ۹ نگاه کنید درنخستین جلد یسناص ۱۶۵ ؛ در بند۲ ازهات ۳۰ این واژه باجزء پَیتی . paitî آمده .

۱۳ - پایان پذیرفتن،انجام گرفتن=سَزْدیائی . sazdyâi (Inf.) دربند ۱۶ ازهات ۵۱ نیز آمده ازمصدر سَند sand که بمعنی ساختن وبجای آوردن است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ ازبند ۱ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

برخی‌این‌واژه‌را ازمصدرسَنگه . sañh که‌بمعنی‌گفتن‌وآگاهانیدن وآموزانیدن است گرفته اند ، بیادداشت شمارهٔ ۱ازبند ٤ ازهات۲۹ نگاه‌کنید .

۱ - درآغاز = پئُو اورویه . paouruyê ازظروف زمان است، دربند۱۱ ودربند ۱۹ ازهات۴٤ ودربند ۲ از هات ٤۵ نیز آمده، بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۳ ازهات ۲۸ نگاه شود .

سومین بند

۲ - گوهر:بجای این‌واژه مَئینیو . mainyu (مَنیو . manyu)آمده ؛ درپهلوی مینوك درجمع مینوکان . مَئینیَوَ . mainyava صفت است (درتأنیث مَئینیوا)که درفارسی مینو شده بمعنی بهشت وفردوس است ، نظامی گفته :

یکی مجلس آراست ازرود و می — که مینو ز شرمش بر آورد خوی

دراوستا مینو بمعنی خرد وروان یاروح است، درزبانهای اروپایی‌چون‌فرانسه وانگلیسی وآلمانی esprit و geist ترجمه کرده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه‌کنید .

صفت مَئینیَوَ mainyava که درجاهای دیگر بمعنی روحانی ومعنوی است ، بسا باصفت گَـئیتهیَه . gaêthya (از گَـئیتها .

gaêthâ = گیتی) آمده که بمعنی مادی وجسمانی است ، چنانکه در پارهٔ ۲۰از یسنا ۱۹ودر پارهٔ ۸ ازیسناه۲ ودرپارهٔ ۱ازیسناه۳ (هفت هات) وجز آن، (بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند٤ همین‌هات‌نگاه کنید) . مینوی = مَئینیَو mainyava وجهانی = گَـئِثیه gaêthya درفارسی درست‌برابراست بامعنوی‌یاروحانی و مادی‌یاجسمانی‌عربی،بنابراین مئینیوچیزی‌که بدیده نیاید یا بچشم نیامدنی (غیرمرئی) باین معنی درپارهٔ۳سروش یشت‌ودرپارهٔ۱۷فروردین یشت آمده. درآن‌دوپاره‌سخن ازدروغ بچشم‌نیامدنی است بساهم‌صفت‌ایزدان ودیوها آمده : ایزدان‌بچشم نیامدنی‌ودیوهای‌ناپیدا ، چنانکه‌درپاره ۹۷مهریشت ودرپارهٔ۱۹ ازیسنا ۱ . درپاره‌های۱ـ۲ ازیسنا۱٦درمیان‌ایزدان‌یعنی‌کسانی که‌درخور ستایش اند ، اهورامزدا درسرایزدان مینوی وزرتشت درسر ایزدان‌جهانی یاد شده‌اند (بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۸٦ نگاه کنید)،از مینو که درفرهنگ (ادبیات) ما بمعنی بهشت گرفته شده، عالم روحانی اراده میشود.

سپنتُو مَئینیو spəṇtô. mainyu یاسپنتُو مئینیَو spəṇtô mainyava چنانکه درآغاز همین هات گفتیم نمایندهٔ خرد یاروان پاك مزداست در برابر اَنگرُو مئینیو aṅrô. mainyu یا اَنگرُومئینیَو aṅrô mainyava نمایندهٔ روان تیره که درفارسی اهریمن گوییم (بیادداشت شمارهٔ٥ ازبند۱۲ ازهات٤٤ نگاه کنید) . مَئینیو ومَنَنگه manaṅh که‌بمعنی منش‌است ازیك بنیاد است، هردوازمصدرمن man درآمده‌که بمعنی‌اندیشیدن‌است ودرپهلوی مینیتن شده است (بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید)

مئینیو ومَنَنگه هردو درفارسی « من » شده چنانکه در واژه های اهـرمن و بهمن و دشمن (بمعنی بد اندیش و بد خواه) ، به بند ۲ از هات ٤٥ نیز نگاه کنید .

چون درفارسی واژه‌ای ازبنیاد واژهٔ مئینیَو ارستاکه درست‌معنی‌آن رابرساند بجا نمانده ناگزیر بجای آن « گوهر »آوردیم وآن را بمعنی اصلی خود که تخمه

ونژاد یا ذات واصل وعنصر است گرفتیم :

ز بد گوهران بد نباشد عجب   نشاید ستردن سیاهی ز شب   (فردوسی)

« که چون مردم از گوهر بود مرکب شد یکی جسم کثیف و دیگر نفس لطیف ... »
(ناصر خسرو دروجه دین چاپ برلین ص ٤٦)

جوهر (جواهر) معرّب ازگوهریا گهر پهلوی ([Pahlavi]) وپارسی بمعنی سنگهای گرانبها ، معنی است که بعد ها بآن داده شده است .

۳ — همزاد : یِم [Avestan] yə̄ma ، درسانسکریت yama ازاین واژه همزاد اراده شده یعنی دوبچه که یکبار ازمادر زاییده شوند ، آن را درتازی توأم خوانند . زمخشری همین واژهٔ پسین را درمقدمة الادب (ص٤٦ س ۱) همشکم ترجمه کرده است ، در زبان رایج فارسی دوقلو گویند ودرزبان ادبی جُنابه بضم اول :

دولت و ملت جُنابه زاد چو جوزا   مادر بخت یگانه زای صفاهان (خاقانی)

درکتاب نهم دینکرد در فصل۳ فقرهٔ ٤ نیز ازمصدر خیر وشرّ یا این دوگوهر همزاد ازلی که نمودار نیکی وبدی جهان اند وآبشخور همهٔ نیکویی و زشتی زندگی، یاد شده است .

۴ — بجای پندارو گفتار و کردار ، مَنَنگه [Avestan] manaṅh ، وَچَنگه [Avestan] vaĉaṅh ، شیئُوتَهنَ [Avestan] shyaothna آمده است.

۵ — بهتروبتر: وَهْیَنگه [Avestan] =وَخْیَنگه [Avestan] vahyaṅh=vaḣyaṅh، درجاهای دیگر اوستا وَنْگهَنگه [Avestan] vaṅhaṅh، درپهلوی وهتر [Pahlavi] ودرفارسی بهتر گوییم ، صفت تفضیلی است از واژهٔ وَنگهو [Avestan] vaṅhu (=وُهو [Avestan] vohu) که در پهلوی وه [Pahlavi] و در فارسی به گوییم. وَهیَنگه= وَخیَنگه دربند۲ ودربند٤ ازهات۳۱ودربند۳ازهات٤۳و دربند٤ ازهات ٤۸ ودربند٦ و۱۹ ازهات ٥۱ و دربند ۹ ازهات٥۳ آمده است .

بتر : درمتن اَکَ [Avestan] aka یعنی بدوزشت،بمناسبت عطف بواژهٔ پیش بتر آوردیم. صفت تفضیلی اَکَ درگاتها اشیَنگه [Avestan] ashyaṅh میباشد چنانکه

دربند ٤ از هات ٤٨ و در بند ٦ از هات ٥١ بکار رفته است.درجاهای دیگر اوستا اَشَنگه ashaṅh چنانکه در پارهٔ ٣١ از هات ٥٩.همچنین در پارهٔ ٢٦ از مهر یشت بواژهٔ اَکَتَرَ akatara برمیخوریم بمعنی بتر ، اَکَ aka در اوستا بسیار آمده، درگاتها : هات٣٢بندهای٣ و٥و١٢، هات ٣٣ بندهای ٢ و ٤ ، هات ٤٣ بند ٥ ، هات ٤٥ بند ١ ، هات ٤٦ بند ١١ ، هات ٤٧ بند ٤ ، هات ٤٩ بند ١١ یعنی بد و بد خواه ، در فارسی نیز این واژه بجامانده، سوزنی گوید : آکی نرسید بـر تو از من صد بار مرا ز تو رسد آك درفرهنگها اك نیز یاد شده است .

٦ – دراندیشه : درمتن خْوَفْنَ x^vafna آمده ، همین واژه است که درفارسی خواب گوییم ، دربند٥ازهات ٤٤ نیز آمده ازمصدر خْوَپْ x^vap ، درپهلوی خوپتن ( ) ودرفارسی خفتن وخوابیدن وخسبیدن گوییم ، دربند ٣ ازهات ٣٠ بمعنی عالم رؤیا گرفته شده یا در عالم تصور واندیشه .

٧ – هویدا شدن( ) = سرو sru ،دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ٢٨ گفتیم که این واژه بمعنی شنیدن و نیوشیدن وسرودن وشنوانیدن است، دراینجا باجزء اَ : a-sru آمده ، مُراد شنوانیدن و بگوش رسانیدن وخودرا شناسانیدن ونمودن وهویدا ساختن است .

٨ – برگزیدن ( ) = وی چی vî-či، در بند ٦ همین هات نیز آمده، دراین دو بند با واژهٔ اِرِشْ ərəš آمده یعنی درست برگزیدن . دربند ٥ازهات ٣١ ودربند ٦ ازهات٤٩ واژهٔ وی چیدیائی vîčidyâi (Inf.) از همین بُنیاد بمعنی برگزیدن وباز شناختن نیز باواژهٔ اِرِش آمده است. بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ ازهات ٢٩ وبیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٢ همین هات نگاه کنید .

دراینجا یادآور میشویم که واژهٔ چینوَد (پُل صراط) که دربند های ١٠ — ١١ ازهات ٤٦ ودربند١٣ از هات ٥١ آمده از بُنیاد همین مصدر است، ازآن جداگانه

سخن داشتیم .

اما واژهٔ اِرِشْ ərəš . درگاتها و دربخشهای دیگر اوستا اَرِشْ ، جداگانه درگاتها بسیار آمده چنانکه درهات ٤٤ بند های ۱ ـ ۱۹ ، هات ٤٨ بند ۹ وجز آن، بساهم باواژه‌های دیگر آمیزش یافته چون اِرِشْ رَتو . ərəš-ratu یعنی درست‌رد (دربارهٔ رد بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید) چنانکه در هات ٥١ بند ٥ ؛ اِرِشْ وَچَنگه . ərəš-vačaṅh یعنی راست گفتار ، درست سخن چنانکه در بند ۱۲ از هات ۳۱ و دربند ۹ ازهات ٤۹ . در جاهای دیگر اوستا اَرِشْ وَچَنگه . arš-vačaṅh ؛ اِرِزْ . ərəz نیز همین واژه است و با واژه های دیگر درآمیخته چون اِرِزْاوخْذَنْ . ərəz-uxdhan (= اِرِزْ اوخْذَ . ərəz-uxdha) یعنی درست گفته شده چنانکه در هات ٤٤ بند ۱۹ ؛ اِرِزْ اوخذائی . ərəz-uxdhâi یعنی راست گفتن چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۹ (جزء اخیر این واژه ها ازمصدر وَچْ . vač میباشد ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید) .

در جاهای دیگر اوستا اَرش اوخذَ . arš-uxdha آمده ؛ اِرِزِجی . ərəzəǰî یعنی راست زندگی‌کننده چنانکه در هات ۲۹ بند ٥ ودرهات ٥٠ بند ۲ و در هات ٥۳ بند ۹ (بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .)

اِرِشیَه . ərəshya که‌درپارهٔ٤ ازیسنا ٤٠ (هفت‌هات) آمده یعنی درستکار یاراست کُنش ؛ اِرِشوَ . ərəshva نیز صفت است بمعنی راست ودرست یا درستکردار (بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید)

همچنین صفت اِرِزو . که بمعنی راست ودرست است ازبنیاداِرِشْ . میباشد باین واژه دربندهای ٥ و ٦ از هات ۳۳ ودر بند ۳ ازهات ٤۳ و دربند ۱۳ از هات٥١ ودر بند۲ ازهات ٥۳ برمیخوریم ودرهمه جا صفت راه‌آورده

شده است. رَزیشتَ razišta صفت عالی است از اِرِزو ərezu یعنی راست ترین ، درست ترین چنانکه در بند ۱ ازهات ۳۳ (بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۳ ازهات ۵۱ نگاه کنید.)

۹ — نیك اندیش،بداندیش یا نیکخواه ، بدخواه : هودا hu-dâ ( ) دوژدا duž-dâ ( ) در گزارش پهلوی هوداناك ، دوش داناك

درسرواژهٔ «دا» اختلاف کرده‌اند،برخی آن را ازمصدر دا dâبمعنی دانستن گرفته اند ، اما چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١١ از هات ٢٩ گفتیم مصدر زَنْ zan دراوستا بمعنی دانستن است ودرفرس هخامنشی دَنْ dan (اَدانا adânâ)چنانکه درسنك‌نبشتهٔداریوش بزرك دربهستان (بیستون)،در کُردی که یکی از لهجه های ایرانی است زانم بجای دانم فارسی است ، درواژه‌های فرزان وفرزانه که گفتیم بمعنی دانش‌وداناست ازهمین مصدر است،باجزء فرا : frâzan ، در پهلوی فرزانك frazânak و فرزانکیه frazânakîh فرزانگی، چنانکه‌دیده میشود دراین واژه زاء اوستا بجامانده است .

دربند ۳۲ از هات ۳۱ ودربند ۳ وبند ۱۳ از هات ۳٤ وبند ٦ از هات ٤٥ و بند ۳ ازهات ٤٨بواژهٔ هودا hu-dâ ودر بند۱۰ ازهات ۵۱بواژهٔ دوژدا duždâ برمیخوریم.دربخشهای‌دیگر اوستا نیز این دو واژه‌بسیار آمده امابادال: هوذا hu-dhâ ودرگزارش‌پهلوی هوداك hu-dâk شده است . ازگزارش پهلوی برمیآید که بگاه ساسانیان نیز بنیاد واژهٔ دا dâ روشن نبوده چه واژهٔ هوداhu-dâدرگاتها وهوذاhu-dhâ درجاهای دیگر اوستا که هر دو یکی است درگزارش پهلوی گاتها هوداناك شده یعنی « دا » ازمصدر دانستن گرفته شده اما دربخشهای دیگر اوستا هوداك شده، «ذا » ازمصدر دا dâ که بمعنی دادن وبخشیدن و آفریدن است گرفته شده است .

واژهٔ دُزد در فارسی باید با همین واژهٔ اوستائی دوژدا duždâ یکی

باشد ، نگارنده در گزارش اوستای خود هر جا که بواژه هوذا ... hu-dhâ برخورده آن را به نیك کُنش (= خوب کُنش) یا نیکخواه گردانیده‌و همین معنی مناسب افتاده ، بویژه در پاره هایی که صفت امشاسپندان آورده شده است چون‌دریسنا ١٦ پارهٔ ٥ ، یسنا ۳٥ (هفت‌هات) پارهٔ ١ ، هفتن یشت پارهٔ١٢، سیروزه‌بزرگ پارهٔ ٢٢ ، ویسپرد کردهٔ ٨ پارهٔ١ وجز آن و واژه دوژدا duž-dâ را به بدکنش گردانیده چنانکه درمهر یشت پارهٔ ٥٢ ، یسنا ٥٧ پارهٔ ٢٥ وجز آن. در وندیداد نیز این واژه بسیار آمده است . همچنین در گاتها بصفت هودانو ... hu-dânu (درتأنیث ... hu-dânû)بسیاربرمیخوریم چنانکه در هات ٣١ بند ١٦ ، هات ٤٤ بند ٩ ، هات ٥٠ بند ٩ ، هات ٥٣بند ٣. این واژه نیز مانند واژهٔ هودا hu-dâ درگزارش پهلوی هوداناك hu-dânâkترجمه شده است .

بار تولومه .Bartholo این واژه ها را ازمصدر دا (y) 2 dâ بمعنی دیدن گرفته است .(Altiranische Wörterbuch Sp. 757 u. 724 u. 1823).

ازاین مصدر بمعنی دیدن‌که معمولا دی ... dî ضبط شده در یادداشت شماره٣ ازبند٢ ازهات٣٠سخن‌داشتیم . صفتهای هودا (=هوذا)، هودانو هرمصدری که دربنیاد داشته‌باشند معنٖی که گزارندگان پارسی واروپایی اوستاآنها داده‌اندهمان است که گزارندگان اوستا بگاه ساسانیان بآنها داده اند یا یك معنی نزدیك بآن : هوداناك ، هوداك

نگارنده هودا ودوژدا را به‌نیك‌اندیش‌وبداندیش گردانیده میتوان‌دانا ونادان، بخردونابخردهم گفت،اماواژه‌های هو و دوژ : هو ... huیا ... hû همیشه دراوستاباواژه‌های دیگردرآمیخته، همچنین است درفُرس‌هخامنشی هو hu : هواسپ hvaspa ، هومرتیه humartiya یعنی خوب اسب و خوب مردم . داریوش بزرگ در سنگ‌نبشتهٔ پارس(تخت‌جمشید)، پارس‌رادارای‌اسبهای‌خوب‌ومردمان‌خوب‌خوانده‌است.

دراوستا مثال آن‌بسیاراست،ازآنهاست‌درگاتها: هومانزدرَ ... .

hu-mazdra یعنی خوب یاددارنده چنانکه درهات ۳۰ بند ۱ آمده ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید ؛ هوجیتی . hu-jītī خوب زندگی، درپهلوی هوزیوشنیه huzīvishnīh چنانکه درهات ۳۳ بند ۱۰ آمده، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ هوجیاتی . hu-jyātī زندگی خوب درهات ۳۲ بند ۵ و درهات ٤٦ بند ۸ آمده ؛ هوشیتی . hu-shiti خان ومان خوب چنانکه درهات ۲۹ بند ۱۰ و درهات ٤٨ بند ۱۱ ؛ هوشوئیتهمن . hu-shôithəman خان ومان خوب چنانکه درهات ٤٨ بند ٦، یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

هوچیستی . hu-čistī خوب آموزش چنانکه درهات ۳٤ بند ۱٤ و درهات ٤٦ بند ٤ ؛ هواپنگه . hv-âpaṅh خوب کنش چنانکه درهات ٤٤ بند ۵ ، یادداشت شمارهٔ ۲ آن بندنگاه کنید ؛ هوخرتو . huxratu خوب خرد چنانکه در هات ۳٤ بند ۱۰ و هات ۵۱ بند ۵ ؛ هوخشتهر . hu-xshathra خوب شهریاری کننده چنانکه درهات ٤٤ بند ۲۰ وهات ٤٨ بند ۵ وهات ۵۳ بند ۸ ؛ هونر . hu-nara (درفارسی هنر شده) چنانکه در هات ٤۳ بند ۵ ؛ هومرتی . hu-mərəti خوب پیک چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۰ ازمصدر مر . mar، یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ ازهات ۳۱ نگاه کنید ؛ هوزنتو . hu-zəntu خوب شناسا چنانکه در هات ٤۳ بند ۳ و هات ٤٦ بند ۵ وهات ٤۹ بند ۵، زنتو ازمصدر زن . zan دانستن در آمده که دریادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

هوشن . hu-shə̄na خوب ارزانی یادرخور و شایسته ازمصدر هن . han بچیزی ارزانی بودن، یادداشت شمارهٔ ۱٤ ازبند ۵ ازهات ۵۳ نگاه کنید؛ هوش هخی . hus-haxi خوب دوست چنانکه درهات ٤٦ بند ۳۱، هخی . haxi جداگانه بمعنی دوست در اوستا (جز از گاتها) بسیار

آمده است .

هو hu درسریك دسته ازواژه های فارسی بجا مانده وبسا «ها» به «خا» برگشته چون هنرکه گفتیم در اوستا هونَر hu-nara ازواژهٔ نَر nar که درفارسی نیز نرگوییم دراوستا بمعنی مرد ویل ودلیر و پهلوان است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

هژیر یعنی خوب وپسندیده و نیکو ، در اوستا هوچیتهر hu-čithra چنانکه در یسنا ۵۸ پارهٔ ۱ و درارت یشت پارهٔ ۱۵ یعنی خوب نژاد ، نیکوسرشت. چیتهر čithra دراوستا بدومعنی آمده نخست آشکار وروشن وپدیداروهویدا ، همین واژه است که درفارسی چهر شده است ، دویم نژاد و تخمه وپیوند ، دقیقی درشاهنامه گوید:

بشاه جهان گفت زرتشت پیر — که دردین ما این نباشد هُژیر

خرم ازواژهٔ هو hu ورَم ram که دراوستا بمعنی آرمیدن است آمده . همچنین واژهٔ دوش dus یا دوژ duz دراوستاهمیشه با واژه های دیگر در آمیخته و اینچنین است در فرس هخامنشی چون دوشی یار dushiyâr یعنی بدسال یا قحط سال درسنگ نبشتهٔ پارس . دراوستا مثال آن بسیار است ، از آنهاست درگاتها : دوشیتی dushiti خان و مان بد ، چنانکه درهات ۳۱بند ۱۸ ؛ دوش خرتو dus-xratu بدخرد چنانکه در هات ۴۹ بند ۴ ؛ دوش شیئوتَهنَ dus-shyaothana بدکردار ، چنانکه درهات ۳۱ بند ۱۵ و در هات ۳۴ بند ۹ ودر هات ۴۹ بند ۱۱ ، در همین بند پسین دوش خشَتهر dusə-xshathra بدشهریاری و دوژوَچَنگه duzvačanh بدگفتار و دوژدَئنا duzdaênâ بددین و دوش مَننگه dus-manaṅh بدمنش ، آمده است ؛ دوژجیاتی duzjyâti زندگی بد ، چنانکه درهات ۴۶بند۸؛ دوش سَستی dus-sasti

آموزگار بد ، ازمصدر سانگه sâṅh فرمودن و آموزانیدن ، چنانکه درهات ۳۲ بند۹ ودرهات ٤٥ بند۱، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٥ ازهات ۲۹ نگاه کنید . دوش خورِتهه dus-xᵛarətha بد خورش ازمصدر خوَر xᵛar خوردن ، چنانکه درهات۳۱ بند۲۰ ودرهات ٥۳ بند ٦ ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

دوش اَزُوبا dus-azôbâ بد خوانده‌شده ، بدنام ، از مصدر zbâ خواندن ، چنانکه درهات ٤٦ بند٤ ، بیادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٤ ازهات۳۱ نگاه کنید ؛ دوژوَرِنَ duz-varəna بدباور ، بدگمان ، بدکیش ازمصدر وَر var چنانکه درهات٥۳ بند۹، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ ازهات۳۰ نگاه کنید ؛ دوژوَرِشنَنگه duz-varəshnaṅh بدکیش، بدکردار، ازمصدر وَرِز varəz ورزیدن، چنانکه درهات٥۳ بند ۸، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید ؛ دوش اِرِتهری dus-ərəthrî بدنگهداری شده یا گمراه از مصدر هَرْ har نگهداری کردن ، پاسداشتن ، چنانکه درهات ٤۹ بند۱، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۳ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ٤۹ نگاه کنید .

دُوش dus و duz درسریك دسته ازواژه های فارسی نیز بجا مانده است . در شاهنامــه ، بنا بفرهنگ واژه های شاهنامهٔ ولف wolff یکبار واژهٔ دُشت بمعنی بد وزشت ، جداگانه درداستان کیومرث بکار رفته اما در شاهنامه ای که نگارنده‌دردست دارد آن شعررا نیافت . واژهٔ دُشت با تاء درجزء واژهٔ دُشتیاد درفرهنگها بمعنی غیبت‌یاد شده است ، دُشتیاد یعنی کسی را به بدی یادکردن،ازاین واژه گواهی درنظم و نثر بنظر نگارنده نیامده اما واژه‌های دیگر فارسی که بادُش و دُژ آمیزش‌یافته گواه درستی آن‌است چون‌دشمن دراوستا دوش‌مَنَنگه dus-manaṅh که یاد کردیم یعنی بدمنش ؛ دُشنام یعنی ناسزا از واژه دوش و نامن nâman (همچنین در فرس هخامنشی) یعنی از کسی بــزشتی نام بردن ؛ دُشخوار

(دُشوار) یعنی سخت از واژهٔ خواتهرَ xᵛâthra یعنی خوار ، آسان، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید ؛ دُژخیم یعنی بدنهاد و بدسرشت، بد خُلق از واژهٔ هَیَه haya (هَئِم haêm) در فرگرد سیزدهم وندیداد در پاره های ٤٤ ـ ٤٨ آمده که در فارسی خیم گوییم ؛ دوزخ در اوستا دوژأنگهو duž-aṅhu درزامیاد یشت پارهٔ ٤٤ آمده آنگهو یعنـی هستی و بود و زندگی وجهان بنابراین دوزخ یعنی جهان بد و زشت ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید و جز آن .

در انجام سه واژهٔ معروف را که بنیاد دین زرتشتی است یاد آور میشویم : هومَتَ humata هـوختَ hûxta ؛ هوَرْشتَ hvaršta یعنی پندار نیك ، گفتار نیك ، کردار نیك در برابر دوش مَـتَ duš-mata ؛ دوژوخـتَ dûžuxta؛ دوژوَرْشتَ dužvaršta یعنی پندار بد ، گـفتار بد ، کردار بد .

چهارمین بند

۱ ـ بهمرسیدن (...) =گـم gam (= جس jas) با جزء هام hąm در بند ۱۵ ازهات٤٤ نیز آمده یعنی بهم آمدن ، بهمرسیدن، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ ـ بجای هستی و نیستی گَـیَه gaya و اَجیاتی a-ǰyâtî ، درگزارش پهلوی(زند) زیوندکیه zîvandakîh و اَزیوندکیه a-zîvandakîh یعنی زندگی و نه‌زندگی، گَـیَه و جیاتی که در اینجا با حرف نفی اَ (a) آمده‌اند هردو از یك بنیاد واز مصدر جی ǰi (= گی gi)درآمده‌اندکه درپهلوی زیوَستن و درفارسی زیستن گوییم . بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

ازهمین بنیاداست گَـئِیتها gaêthâ، درفرس هخامنشی نیز گَـئِیتها

gaithâ ،درپهلوی گیهان gêhân و درفارسی کیهان = گیهان (= جهان) گوییم، گَـیْتها دراوستا بمعنی هستی ودارایی وزندگی وجهان و جهانی بسیار آمده، چنانکه درگاتها : هات ۳۱ بند ۱ وبند ۱۱ ، هات ۳٤ بند ۳ ، هات ٤۳ بند ٦ ،هات ٤٤ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۸ وبند ۱۲ ، هات ۵۰ بند ۳ .

دریادداشت‌شمارهٔ۸ازبند۵ازهات ۲۹ گفتیم که گَـیَه‌مَرِتَن gaya-marətan (= کیومرث) ازواژهٔ گَـیه وازمصدرمَرْ mar (مردن) آمیزش یافته یعنی زندهٔ درگذشتنی (بمقالهٔ کیومرث دردومین جلد یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ٤۱ ــ ٤۵ نگاه‌کنید و بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٤ ازهات ۲۹)، از همین بنیاد است گَـیْتهیه gaêthya که‌دریادداشت‌شمارهٔ۲ازبند۳ همین هات گذشت ، واژه‌ای که درپهلوی گیتیك gêtîk شده ودرفارسی گیتی گوییم وگفتیم برابر می افتد بالفظ تازی مادی وجسمانی .

۳ ــ بنیاد نهادن( ) = دا dâ دادن،بخشودن،نهادن.

۴ ــ همچنان = یَتها yathâ ، در فرس هخامنشی نیز یتها ، در بخشهای‌دیگر اوستایَتهَ yatha ازظروف‌زمان‌است،بسادرگزارش پهلوی به چگون گردانیده شده ، دربند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم .

۵ ــ انجام،پایان=اَپِمَ apāma (apəma) صفت است دربرابرپئوورویَه paouruya نخستین . بیادداشت‌شمارهٔ۹ از بند۱۰ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید.اَپِمَ درگاتها بسیارآمده : هات٤۳ بند۵ ، هات٤٤ بند۱۹، هات ٤۵ بند ۳ ، هات٤۸ بند٤ ، هات۵۱ بند ٦ وبند ۱٤ وجز آن . ازاین‌واژه پایان زندگی یا روز پسین اراده میشود .

٦ ــ بدترین = اچیشتَ aēista ، صفت‌عالی است‌ازواژهٔ‌اَکَ aka بدکه دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ همین هات گذشت ، دربندهای۵ و ٦ از همین هات ودر بند های ٤ و ۱۰ و۱۳ از هات ۳۲ نیزبآن برمیخوردیم. دربرابر وهیشتَ vahišta بهترین که نیزدرهمین بندآمده ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۷ – زندگی = اَنگهو anhu، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۸ – بجای پیرو راستی و پیرو دروغ اَشَوَنْ (اشاوَنْ ، همچنین دراوستا اَشَونت ashavant آمده) و درِگوَنت drəgvant آمده، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند۲ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۹ – بجای «جایگـاه» درمتن مَنو manô آمده، بارتولـومه Bartholomae آن‌را ازمَنَنگه manañh ازبنیادمصدرمَنْ (ماندن) گرفته بمعنی زیستگاه، نشیمنگاه، منزلگاه (Wohnstatt, Aufenthalt) دانشمندان دیگر، از آنان است گلدنر Geldner ازمَنَنگه manañh (منش) ازبنیاد مصدرمَنْ man (اندیشیدن) گرفته اما بمعنی آرامگاه وجایگاه یابهشت آورده، زیرا چنانکه در بند ۲ ازهات ٤۳ آمده، درآنجاست که پیروان دین راستین از شادمانی وهومننگه یا منش نیك برخوردارگردند. بواژهٔ مَنوmanô در بند ۸ ازهات ۳٤ نیز برمیخوریم. هرمصدری که این واژه دربنیاد داشته باشداز آن آرامگاه‌مینوی یا سرای برین یعنی بهشت اراده شده دربرابرجهان وهستی تیره‌یادوزخ که‌پیروان دروغ‌راست. دربارهٔ واژه مَنْ man = اندیشیدن و مَنْ man = ماندن بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ – دروغ: بجای این واژه درِگوَنت drəgvant آمده که دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند پیش گذشت، گوهر تیره یا اهریمن مراد است.

پنجمین بند

۲ – رفتار: ورزیوَ . از مصـدر وَرِز varəz ورزیدن، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۳ – برگزیدن یا باور کردن: = وَرْ var، بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ همین هات نگاه کنید.

۴ – پاکستر خرد = سپنیشتَ مَئینیـو .

spānista-mainyu ،بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۳ همین هات وبیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

۵ – آسمان = اَسَنْ . asan وهیئت دیگر آن اَشَنْ . ashan همچنین اَسْمَنْ . asman در اوستا و فرس هخامنشی همان است که در فارسی آسمان و درپهلوی نیز آسمان گوییم . اَسَنْ asan نیز در اوستا بمعنی سنگ است ، چنانکه در فرگرد ششم وندیداد پارهٔ ٥١ ودرفرگرد نهم پارهٔ ۱۱ وجز آن وبمعنی سنگ فلاخن درفرگرد هفدهم پارهٔ ۹ . اسَن asan و اَسْمَن asman بمعنی آسمان نیزدراوستا بسیار آمده ، چنانکه دریسنا٤٢(هفت‌هات) پارهٔ ۳ ودر فروردین یشت پارهٔ ۲ و درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ٣٥ وجز آن .

درسانسکریت نیز àsman بمعنی‌سنگ‌وآسمان‌است. اَسَنْ اصلا بمعنی‌سنگ است ، چون آسمان بسان سنگ‌آسیا پنداشته شده ازاین رو چنین نامزد گردیده است . این واژه نیز بمعنی سنگ در فارسی بجا مانده آس گوییم و بمعنی آرد هم گرفته اند :

آسمان آسیای گردانست   آسمان آس مان کند هزمان   (لغت اسدی)

ازهمین‌واژه آمیزش‌یافته واژه‌های آسیاب و باداس و دستاس و پاداس وخراس، بفارسنامهٔ ابن‌البلخی ص ١٤٤ نگاه کنید .

٦ – بجای استوار : خْرَئُوژدیشتَ . xraozdista آمده ، صفت عالی‌است ازواژهٔ خروژدرَ . xrûzdra که‌درگزارش پهلوی به سخت وسختتوم saxttum گردانیده شده است . خروژدَرَ در فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ٢٤ ودر پارهٔ ۸۲ آبان یشت آمده و واژهٔ خروژدا . xrûzdâ بمعنی سختی درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ٤ آمده وبواژهٔ خروژدیسمَ . xrûzdisma یعنی سخت زمین در پارهٔ۸ ازفرگرد هشتم‌وندیداد برمیخوریم همچنین‌درپارهٔ۱۱ ازفرگردنهم، ودر گزارش پهلوی سخت زمیك شده است .

۷ – پوشیدن ، جامه دربر کردن ، رخت‌پوشیدن (.)=وَنْگه

vaṅh ، بهمین معنی درپارهٔ ۱۹ ازفرگرد سوم وندیداد و پارهٔ ۱۲۹ آبان یشت و پارهٔ ۱۲۶ مهر یشت و پارهٔ ۳ فروردین یشت و جز آن آمده ، در گزارش پهلوی نهفتن . وَنگهvaṅha نیزجای گزیدن است چنانکه درگشتاسپ یشت پارهٔ ٥٤،همچنین ونگه vaṅh بمعنی درخشیدن است چنانکه درپارهٔ ۲۰ بهرام یشت و باجزء وی : vī_vaṅh درپارهٔ ۲۸ از فرگرد نوزدهم وندیداد .

۸ – بجای‌شادمانه فرَئورِتْ fraorət : ازمصدروَر var که دریادداشت شمارهٔ۳گذشت باجزء فرَ fra ، بنابراین یعنی‌ازروی ایمان واعتقاد. دربند۲ ازهات۵۳نیز آمده‌ومیتوان‌بمعنی‌بخوشی‌وبمیل‌وبرغبت گرفت .

۹ – آشکار = هَئیتهیَه haithya ، درگزارش پهلوی نیز آشکارك . درفرس هخامنشی هشییه hasiya بمعنی آشکار و راست و درست‌است، این‌صفت ازواژهٔ هَنت haṇt درآمده یعنی باشنده اسم فاعل‌آه ah هستن ، بودن . درهات۳۱ بند ٦ وبند ۸ ، هات ۳٤ بند های٦ و١٥، هات ٤۳ بند ۳ ، هات ٤٤ بند ٦ ، هات٤٦ بند ٦ ، هات ۵۳ بند ٦ نیز آمده ، درهمه جا صفت نیست ، بسا دراین بند ها ازقیود است بمعنی بدرستی ، براستی . هَئیتهیاوَرشتَ haithyâvarəsta که‌دربند ۱۱ ازهات ۵۰ آمده اسم‌است از هَئیتهیَه haithya وازصفت وَرِشْتَ varəsta ( ) از مصدر وَرِزْ varəz ورزیدن که دریادداشت شمارهٔ ۲ گذشت ، هَئیتهیاوَرشتَ یعنی درستکاری یا نیك ورزیدن و درست بجای آوردن . بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ۵۰ نگاه‌کنید .

هَئیتهیُودوَاِشَنگه haithyô-dvaêshaṅh که دربند ۸ازهات٤۳ آمده یعنی دشمن آشکار . دربارهٔ دوَاِشَنگه بیادداشت‌شمارهٔ ٦ ازبند ٦ ازهات ۲۸ نگاه‌کنید .

۱۰ – خوشنودکردن( )=خشنو xshnu ،

یادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱ - دَئِوَ daêva : پروردگاران آریایی چنین نامیده میشده، درپندهای ۳-۵ ازهات ۳۲ ودربند ۲۰ ازهات ۴۴ نیز یاد شده اند، ازدیو جداگانه سخن داشتیم .

ششمین بند

۲ - باز شناختن یا برگزیدن ( ) ، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۳ - باهم درپرسش وپاسخ بودن یامشورت کردن ( ) = پَرِسْ parəs ، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۲ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۴ - فریب: آدِبَئومَنْ â-dəbaoman ازمصدر دبو dəbu فریفتن، دربند ۱۷ ازهات ۳۱ باین فعل باجزء ائیپی aipî برمیخوریم ، دِبو هیئت دیگری است ازمصدر دَب dab (دَوْ dav) که دربند ۶ از هات ۴۳ ودربند ۵ ازهات ۳۲ آمده .

صفت دَفشْنْیَه dafshnya که در بند ۸ ازهات ۵۳ آمده بمعنی فریفته شده ازهمین بنیاد است . درگزارش پهلوی فریفتن

۵ - فرا رسیدن یا دررسیدن ( ) = جس ǰas باجزء اوپا: (= اوپاگام upâ-ǰas (upâ-gâm) یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۶ - برگزیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت شماره ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۷ - خشم = آئِشْمَ aêshəma بسا در گاتها نام دیوی است ، نمایندهٔ خشم . یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۱ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ - شتافتن ( ) = دْوَرْ dvar رفتن ، این فعل ازبرای رفتن اهریمنی بکارمیرود دربرابرجَسْ ǰas یا گَم gam که ازبرای رفتن ورسیدن وخرامیدن آفریدگان پاک میآید، درپهلوی دواریستن

[illegible] گویند، درلهجهٔ گیلکی نیز دوارستن بمعنی رفتن و گذشتن است. دراینجا باجزء هَن [illegible] han-dvar آمده یعنی باهم دوارستن یا باهم رفتن و فرا رسیدن وشتافتن .

۹ – زندگی=اَهو [illegible] ahu هستی. بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – تباه کردن([illegible]) =بَن [illegible] baṇ ناخوش کردن ، تیره ساختن، درگزارش پهلوی ویمارینیتن [illegible] vîmarênîtan یعنی بیمار کردن. بَنْتَ [illegible] banta(درتأنیث بنتا [illegible])صفت است (اسم مفعول) از مصدر بَن baṇ یعنی بیمار چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ٢٤ آمده درگزارش پهلوی ویمار [illegible]

هفتمین بند

۱ – ضمیر«او» بمردم برمیگردد .

۲ – اندام: کِهرپ [illegible] kəhrp (کِرِف [illegible] kəɹəf) ، در گزارش پهلوی نیز کرپ [illegible] karp اندام ، تن ، پیکر ، کالبد دربند ۱۷ ازهات ۵۱ نیز آمده ، کِرِفش خوَر [illegible] kərəfš-xᵛar که چندین بار درونديداد آمده ودرگزارش پهلوی کرپ خوار [illegible] شده یعنی لاشه خوار .

۳ – ازبرای واژه‌های پایداری واستواری درمتن اوتَ یُوتی [illegible] uta-yûti (اوتَ یُوئیتی [illegible] uta-yûitî)وآنْمَن [illegible] ąnman آمده است . اوتَ یُوتی در هات ۳۳ بند ۸ ، هات ۳٤ بند۱۱. هات ٤۳ بند ۱ ، هات ٤٥ بند ۷ وبند ۱۰ ، هات ٤۸ بند ٦ ، هات ٥۱ بند ۷ آمده ، دربرخی ازاین بند ها بمعنی همیشه ودربرخی دیگر صفت است بمعنی پایدار. درگزارش پهلوی توخششن [illegible] tuxšishn یعنی کوشش ، بسا درگاتها با واژهٔ تِویشی [illegible] təvishî آمده و با هم در گزارش پهلوی به توخششن و توانایی گردانیده شده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۲ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

واژهٔ آنمن anman در بند ۲۰ از هات ٤٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤٥ بمعنی همیشه وجاودان گرفته شده است .

۴ – پاداش = آدانَ â-dâna ، هیئت دیگری از این واژه در گاتها ودربخشهای دیگر اوستا آدا â-dâ و أدا a-dâ وبساهم أذا a-dhâ آمده چنانکه دریسنا ۵۲ پارهٔ ۳ .

در بند های ۱۱-۱۲ ازهات ۳۳ ودربند ۱ ازهات ٤۸ بواژهٔ آدا â-dâ وأدا a-dâ بر میخوریم ، چنین مینماید که دربند ۱ ازهات ٤۹ آدا â-dâ نام فرشته ای باشد ، در یسنا ٦۸ پارهٔ ۲۱ و در کردهٔ چهارم ویسپرد پارهٔ ۱ با چند فرشته دیگر یاد شده است ، نگاه کنید به : Foundations of the Iranian Religion, by Gray, p. 130

آدانَ و آدا هردواز مصدر دا dâ دادن وبخشودن در آمده وهردودر گزارش پهلوی (زند) به دهشن گردانیده شده و دهش یا پاداش روز شمار مراد است ، این واژه هم ازبرای پاداش نیکوکاران بکاررفته وهم ازبرای پادافراه گناهکاران .

۵ – آهن = آیَنگه ayaṅh ، درسانسکریت âyas ، درپهلوی آسِن ، درهات ۳۲ بند ۷ ودرهات ۵۱ بند ۹ نیز آمده . از آهن گداخته که درروز آزمایش بکار آید وپاك از ناپاك باز شناساند ، جداگانه سخن داشتیم .

٦ – ضمیر «آنان» برمیگردد به دیویسنان

هشتمین بند

۱ – آنهنگام ، آنگاه = یَدا yadâ ، دربندهای ٤ و ۱٦ ازهات ۳۱ و در بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، دربخشهای دیگر اوستا یَذَ yadha از ظروف زمان است .

۲ – سزا یاکین و کیفر = کَئِنا kaenâ ، درپهلوی (۱ و ۲) ودرفارسی کین ، در گزارش پهلوی ازبرای توضیح افزوده شده پادْفراس که در فارسی پادافراه گوییم :

بجای هر بهی پاداش نیکی بجای هر بدی پادافراهی (دقیقی)

دراوستا همین یکبار باین واژه برمیخوریم ، اما بصفتی که از آن در آمده کَئِنَن ‌ kaenan یعنی کین‌کشنده یاکین جوی و کین‌خواه درگوش‌یشت (=در واسپ یشت) پارهٔ ۱۸ ودر رام یشت پارهٔ ۲۸ بآن برمیخوریم .

۳ – گناهکار=آئِنَنگه âênaṅh صفت است یعنی بزهکار ، بدکنش ، زشتکردار ، زیانکار. دربند ۸ از هات ۳۲نیز آمده ، همین واژه نیز بمعنی ستم وزور وگناه وکین درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ وبند ۱۵ ، ودرهات ۳۲ بندهای۶–۷. مصدر این in (= أئِن aen) بنیاداین واژه‌است . اینیتَ inita اسم‌مفعول آن است که درگزارش پهلوی ازپارهٔ ۶۱ ازفرگرد‌هجدهم وندیداد به کینینیتن kînînîtan گردانیده‌شده‌است یعنی کین توختن، کین ورزیدن . ازهمین بنیاداست اِنیتی ənitî بمعنی دردو رنج که دربند۱۱ ازهمین هات آمده‌است، همچنین ازاین ریشه وبن‌است آئِنَنگه âênaṅh بمعنی آزار و آسیب و زیان که دربند ۱۶ از هات ۳۲ و دربندهای ۷–۸ ازهات ٤٦ آمده‌است .

۴ – بجای کشور ، خشَتهرَ Xshathra آمده ، کشور جاودانی‌مزدا یا بهشت مراد است .

۵ – پایان=سَستَ sasta، دربند۱۲ ازهات ٤٦ نیز آمده ازمصدرسَند saṇd ساختن ، بجای‌آوردن ، انجام دادن . به سَزدیائی sazdyâi دریادداشت شمارهٔ ۱۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۶ – بر پا کردن ( ) = وید vid (= وَئِد vaêd) یافتن ، فراهم ساختن ، پیدا کردن . بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۶ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید .

۷ – یعنی دینداراني که بادیو دروغ ستیزیده ، اورا دربندکرده بدست فرشتهٔ راستی سپردند . دربند۱٤ ازهات ٤٤نیز ازسپردن یا دادن دروغ بدست راستی‌سخن رفته‌است .

نهمین بند

۱ – ... از مصدر اَه ... ah هستن ، بودن .

۲ – زندگی = آهو ... ahu هستی ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٦ همین‌هات نگاه کنید .

۳ – واژه‌ای که بجای «تازه» آمده، فِرَش ... fərasha میباشد، دربخشهای دیگر اوستافرَش ... frasha یعنی برازنده وشایسته یا تازه ونووخرم، دربند ۱۵ ازهات ۳٤ نیز آمده و در آنجا با واژهٔ اَهو ahu آورده شده است ، روز پسین و آغاز زندگی مینوی مراد است . در نامهٔسوشیانت از آن سخن خواهیم‌داشت .

۴ – کردن(...)=کر ... Kar،درفرس‌هخامنشی نیز کر kar درپهلوی‌کرتن ... ، در فارسی‌کردن ؛ در اوستا بسیار بکاررفته چنانکه درگاتها : هات ۳٤ بند۷ ، هات ٤٤ بند۷ وجز آن . دربند۱ از هات ۵۱ باجزء اَنتَر ... aṇtara آمده بمعنی ساختن ، فراهم‌کردن ، آماده کردن .

۵ – بجای سروران ... آمده ، همچنان در بند ٤ از هات ۳۱ واژهٔ اهورَ ... ahura بمعنی سر و سرور و بزرگ و خواجه و خدایگان است ؛ درتأنیث اَهورانی ... ahurânî ، این واژه گذشته ازاینکه نام آفریدگاریکتاست ، مانند واژهٔ مزدا در اوستا بمعنی سرور و خدایگان وبمعنی‌داوروفرمانگزار نیز بسیارآمده چنانکه‌درگاتها : هات ۲۹ بند ۲ (یادداشت های شمارهٔ ۵ و۱۱ ازآن بند نگاه‌کنید) ، هات ۳۱ بند ۸ وبند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۹ ، هات ۵۳ بند۹ . اَهوئیریَه ... ahûirya صفت است یعنی ازاهورا یا آنچه باهورامزدا پیوندد ، اهورایی ، وهمین واژه نیز بمعنی بزرگ نژاد وسرورزاده وآزاده آمده یا کسی‌که گوهر و تخمه اش به بزرگ و فرمانگزاری پیوسته است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ۳۹ .

٦ – بجای « همراهی ارزانی داشتن » در متن ... .

آمده، باید مَیَسْترا بَرَن [Avestan] myastrâ-barana باشد واین صفت است یعنی همراهــی دهنده، پناه یا یاوری بخشنده. نخستین پارهٔ این واژه را برابر واژهٔ سانسکریت medî بمعنی همدم ویار و انباز گرفته‌اند ودر آمیزش با واژهٔ بَرَن بمعنی انجمن ارزانی دهنده یا آمیزش وپیوند دهنده است. جزءبَرَن ازمصدر بَر [Avestan] bar همان است که درفارسی بردن گوییم. در یادداشت بند ۱۲ ازهات ۳۱ این مصدر را یاد خواهیم کرد، نگاه کنید به:

Avestisches Elementarbuch, von Reichelt, Heidelberg 1909 s. 71 § 141

۷ – اندیشه = مَنَنگه [Avestan] manaṅh منش، اندیشه.

۸ – باهم = هتهرا [Avestan] hathrâ دربند٤ ازهات۲۸ بآن برخوردیم. بیادداشت شمارهٔ۳ آن بند نگاه کنید.

۹ – بودن ([Avestan]) = بو [Avestan] bû در فرس هخامنشی نیز بو bu، درپهلوی بوتن [Pahlavi] در فارسی بودن، در بند ۱۱ ازهات ۲۸ نیز باین فعل برخوردیم، در بند۱۰ همین هات باجزء اَوْ [Avestan] avô بآن برمیخوریم اما این اَوْ نظر بوزن شعر زیـادتی است، بعد ها افزوده شده است باید برداشته شود

Bartholomae : Altira. Wörterbuch, Sp. 932

۱۰ – آنجا = یَتهرا [Avestan] yathrâ ،ازظروف‌مکان است یعنی کجا، دربند۱۲ ازهات۳۱نیز بهمین معنی است اما دربند۱۱ ازهمان هات بایدازحروف ربط دانسته شود بمعنی «تا»

۱۱ – شناسایی = چیستی [Avestan] čistî بمعنی دانش و آگهش و بینایی و شناسایی‌است همچنین‌بمعنی آیین‌ودستوردینی‌است،بمصدرچیته [Avestan] čith که‌بنیاد این واژه‌است بمعنی اندیشیدن‌و آگاهانیدن و آموزانیدن درگاتهابسیار برمیخوریم.از چیستی = چیستا [Avestan] čistâ درجلد دوم یشتها سخن داشتیم، بمقالهٔ آن در صفحهٔ ۱۵۷ ـ ۱۵۸ نگاه کنید و بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱.

۱۲ – واژه ای‌که به پریشان گردانیدیم درمتن مَئِتَهَ maêtha (در تأنیث مَئِتها maêthâ) آمده است یعنی سر گشته یا متزلزل و متردد.

مَئِتها maêthâ نیز اسم است بمعنی سرگشتگی وپریشانی و سرگردانی وتردید یاتغییر وتبدیل وبرگشتگی چنانکه دربند ۱۲ ازهات ۳۱ و بند ۹ ازهات ۳۳ وبند ٦ ازهات ۳٤.

دربنیاد این‌واژه اختلاف‌کرده اند، برخی آنرا از ریشهٔ مصدر میثه mith (=میت mit، بارتولومه مَئِتْ maêt نوشته) که بمعنی جای‌گزیدن و منزل کردن است گرفته، پیوسته وبهم آمده و گرد هم آمده معنی کرده اند وبرخی دیگر بمعنی پریشان‌وسرگردان‌وسرگشته گرفته، بواژهٔ سانسکریت methete پیوسته اند چنانکه بارتولومه:

Bartholomae : Altiranisches Wörterbuch, Sp. 1106; zum Altiran. Wörterb. Nacharb. u. vorarb. s. 202

گلدنر Geldner این صفت را با واژهٔ چیستی که یاد کردیم، ایمان غلط یا کیش دروغین falsche glaube ترجمه‌کرده است.

Die Zoroastrische Religion (Das Avesta) Religions. Lesebuch, Berthold I s. 8

در بند هایی که ازگاتها برشمردیم همین دو معنی که بارتولومه Barthol. و گلدنر Geldner برگزیده‌اند درست میافتد وبامفهوم آن بندها میسازد.

دهمین بند

۱ – آری=زی zî: پس ازنخستین واژه یك جمله میآید ازبرای اثبات آن جمله در بند ٤ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و در بسیاری ازبندهای دیگر خواهیم برخورد، درگزارش پهلوی چیه آمده و بسا هم ترجمه نشده است.

۲ – بجای کامیابی یا شادمانی و بختیاری سپیتهر spayathra آمده، جزهمین یکبار، دیگردراوستا باین واژه برنمیخوریم، درگزارش

پهلوی به‌سپاه گـردانیده شده است ، در اوستاسپادَ .
یا سپاذَ . spâdha بمعنی سپاه است . چون سپیتَهر اندك شباهتی با
سپاذَ دارد ، در گزارش پهلوی‌مایهٔ اشتباه شده است ، نگاه‌کنید به :

Altiran . Wörterb, Sp. 1612

۳ – شکست سکندَ . skənda ازمصدر سکند
(،) در پهلوی و در فارسی شکستن
گوییم . سکَـند skand بمعنی شکستن و برانداختن ونابود کردن در اوستا بسیار
آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۴۲ وپارهٔ۷٦ وباجزء اوپَ . upa درپارهٔ
۱۸ وبا جزء فرا . frâ در پارهٔ ۳٦ از همان یشت و جز آن . واژهٔسکَـندَ
skənda در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ نیز آمده است .

۴ – از پی رسد یا بُوَدْ (.) ازمصدر بو . bû
بودن . بیادداشت شمارهٔ ۹ بند پیش نگاه‌کنید .

۵ – ایدون = اَتْ . at ، درپهلوی اِتون êtôn.

٦ – پیمان شده یاپاداش پیمان‌گردیده : أسیشتی . a-sištî
دربند ۹ ازهات ٤٤ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازآن بند نگاه‌کنید . میتوان هم
أسیشتی‌رابمعنی نوید گرفت ازمصدر سیش . sîsh که بمعنی آموزانیدن
والهام‌کردن است . بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۷ – سرای نیك یا خان‌ومان خوب = هوشیتی . hu-shiti ،
بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

۸ – ازسرای نیك بهمن (وهومنگه = منش‌نیك) وسرای مزدا و اَشَ (راستی)
بهشت اراده شده است .

۹ – پیوستن (.) = یوج . yuǰ (یَئوگ
. yaog)، اسم مفعول آن یُوخْتَ . yûxta که دربند۹
ازهات ٤۹ آمده یعنی پیوسته . یوج yuǰ اصلا بمعنی اسب یا چارپای دیگر بگردونه

بستن است . دربند۷ ازهات ۵۰ بمعنی مجازی است یعنی بر انگیختن ودربند ٤ از هات ٤٤ بمعنی بهم پیوستن ودربند۱۱ ازهات ٤٦ میتوان‌بمعنی برانگیختن‌وواداشتن و آغالیدن گرفت .

ازیوج yuǰ درفارسی واژهٔ یوغ که یوخ هم در فرهنگها یاد شده بجا مانده است ودر فرهنگ اسدی چنین تعریف شده : « یوغ » آن بوذکه برگردن‌گاو نهند بوقت زمین‌کندن ، بوشکور گفت :

ور ایذونك پیش تو گویم دروغ دروغ اندر آرذ سر مـن بیوغ

یوغ در پهلوی یوگ ، در سانسکریت yôga ، درلاتینی jugum ، در زبانهای آلمانی وفرانسه وانگلیسی yoch، joug، yoke ، ازیوختَ yûxta که دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۵۰ و در مهـر یشت پارهٔ ۱۳٦ صفت جفت در فارسی بجای مانـده است . بر گشتن یـاء در سر واژه های اوستا بـه جیم در فارسی مانند بسیار دارد چـون ییم . yima = جم ، یاتو . yâtu = جادو ، یامَ . yâma = جـام ، یاکـَر . yâkar = جگر وجز آن .

۱۰ - نام و آوازه یا شهرت که از آن نام و آوازهٔ نیك اراده شده همان واژهٔ سرَوَنگه . sravaṅh میباشد که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ ازهات ۲۸ گفتیم بمعنی سخن و گفتار است . هَئوسرَوَنگه . haosravaṅh که در فارسی خسروگوییم یعنی نیکنام = هو . hu خوب + سرَوَنگه . sravaṅh.

۱۱ - جستن(.) ازمصدر هزْ . haz ،درگزارش پهلوی پارهٔ٤ازیسنا٤۱ (هفت‌هات)واژهٔ . که ازهمین مصدراست ، گرفتن ترجمه شده است،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ ازهات۲۹وبه :

Altiranisches Wörterbuch، von Bartholomae, Sp. 1795

۱ - آیین ، فرمان ، دستور = اوروات urvâta ، دربند۱ از هات۳۱ ودربند ۸ ازهات ۳٤ ودربنده۱ ازهات ٤٤ نیز آمده. درگزارش پهلوی واوَریکانیه vâvarîkânîh

یازدهمین بند

هیئت های دیگر این واژه اوروَتَ urvata دربند ۳ از هات ۳۱ ، اورواتی urvâti دربنده ازهات ٤٦ ، اورواتها urvâthâ دربند۱٤ ازهات۵۱ نیز بمعنی پیمان وروش وفرمان ودستور و آموزش است .

۲ - بجای فرو فرستاد آمده از مصدر دا dâ دادن ، نهادن ، بخشیدن .

۳ - دریافتن ( )ازمصدرسچ sac بیاد داشتن ، آموختن ، درگزارش پهلوی نیز آموختن ، دربند۱ ازهات۵۳ نیز آمده است .

۴ - آسایش = خْویتی x^{v}îti : مرکب است ازهو hu خوب و ایتی iti ازمصدرئی (i) شدن ، رفتن ، آمدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۱ نگاه کنید ، بنا براین « خْویتی » یعنی خوش روش ، همچنین واژهٔ دوژیتَ duzita که درپارهٔ ۲۰ از فروردین یشت ودرپارهٔ۱۹ از رام یشت آمده از دوژ duz و ایتَ ita اسم مفعول ئی آمیزش یافته یعنی بدگذر یاراهی که از آن بدشواری گذرند ، دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

۵ - رنج اِنیتی ( )، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ همین هات نگاه کنید .

۶ - زیان = رَشَنگه rashanh ، همین واژه است که در فارسی ریش rêsh گوییم بمعنی زخم (دلریش) ، درپهلوی نیز ریش ازمصدر رَش rash ، درپهلوی rêsîtan یعنی زخم زدن یاآسیب زدن و زیان آوردن ، از همین بنیاد است راشَینگَه

râshayeṅhê که در بند ۳ ازهات ٤۹ ودربند ۹ ازهات ۵۱ آمده ونیز بمعنی رنش وزیان وگزند است .

درگاتها ازاین واژه ، بویژه زیان و آسیبی که در روز پسین به پیروان کیش دروغین وبزهکاران رسد اراده شده است ، در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ زیان در اوستا زیانا zyânâ و زیانی zyâni از مصدر zyâ است ، درفرس هخامنشی دیا diya یعنی زیان رسانیدن .

۷ - دیر پایا = دَرِگَ darəga، در بخشهای دیگر اوستا دَرِغَ darəgha ، درفرس هخامنشی دَرْگَ darga یعنی دراز، بلند، درپهلوی dêr ودرفارسی دیر، واژهٔ درنگ درپهلوی‌وفارسی باواژهٔ اوستایی دَرِگَ = دَرِغَ یکی است وازهمین بنیاد است دراَجَنگه drâǰaṅh که‌درفارسی‌درازگوییم.دربند۶ ازهات۲۸ بصفت دَرِگایو darəgâyu برخوردیم‌وبمعنی‌پایدارگرفتیم،درَج draǰ که‌بمعنی‌پاییدن است ریشه این واژه هاست ، واژه‌های دیگر که بااین‌صفت‌آمیزش‌یافته دراوستابسیار است ، ازآنهاست‌دَرِگُوجیاتی darəgô-ǰyâti که در بند ۵ ازهات ۳۳ ودربند۲ ازهات ٤۳ آمده یعنی زندگی بلند یا زندگی جاودانی و دیر پایا ، دَرِگُو بازو darəgô-bâzu که درپارهٔ ۵ از هات ۳۸(هفت‌هات) آمده‌یعنی‌درازبازو ، دَرِغواَنگوشتَ darəghô-aṇgušta که در پارهٔ ۱۱ از ارت یشت آمده یعنی دراز انگشت ، در مجمل‌التواریخ دراز انگل (ص ۳۰)

۸ - سود ، بخشایش = سَوَ sava ، همچنین در گاتها سَوا savâ آمده ، درپهلوی سوت ودرفارسی سودگوییم ، دربند۹ ازهات ۲۸ نیزبواژهٔ سَوَنگه savaṅh برخوردیم‌که نیزبهمین معنی است‌ودریادداشت شمارهٔ۹ ازهمان بندگفتیم که مصدراین واژه سو su میباشد یعنی سود بخشیدن ، بسا دراوستا واژهٔ سَوَ sava بمعنی بخشایش است ، یادداشت

شمارهٔ ٥ از بند ۱۲ ازهات ٤٤ نگاه کنید.

۹ - پس آنگاه = أئیپی تائیش aipî-taiś، دربند ۱۱ از هات ۳٤ تائیش آ tâiś-â آمده و در بند ۷ ازهات ٤٤ تائیش tâiś یعنی پس آنگاه ، اینچنین ، اینگونه ، همانا.

۱۰ - بکام یاخوش = اوشتا ustâ، این واژه بسا در اوستا بمعنی بخواهش و بکام و بآرزو آمده و بساهم بمعنی خوشی و نیکویی و رستگاری. اوشتی usti که دربند٤ ازهات ٤۸ آمده بمعنی کام و خواهش نیز مانند اوشتا ازمصدر وس vas در آمده که بمعنی خواستن ، خواهشداشتن ، آرزو کردن است. یادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۲ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ نگاه کنید.

(اهنودگات : یسنا، هات ۳۱)

نخستین بند

۱ - یاد آوردن = ( ) ، از مصدر مر . mar . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند٤ ازهات۲۹ نگاه کنید .

از همین بنیاد است هومِرتی . hu-mərəti (خوب پیاك) که در بند۱۰ همین هات آمـده است .

۲ - فرمان ، دستور = اورواتَ . urvâta، دوبار دراین بند آمده . یادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - ضمیر «تان» برمیگردد باهورامزدا و امشاسپندانش .

۴ - آگاهانیدن ، آموزانیدن (.) = سَنگـه . sanh ، یادداشت شمارهٔ۱ ازبند ٤ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ - ناشنیده = اَگوشتَ . a-gusta صفت است ، از آ که ازادوات نفی‌است یعنی نَه و ازگوشتَ . gusta اسم مفعول‌مصدر گوش . gush گوشدادن ، شنیدن . یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ ازهات ۲۹ نگاه کنید ، صفت ناشنیده بمعنی تلخ و ناگوار و ناخوش ودشوار است .

٦ - از دروغ = دروج . druj کیش دروغ یا دیو یسنا اراده شده دربرابر دین راستین = اَش . asha .

۷ - جهان ، گیتی = گَیتها . gaêthâ، یادداشت شمارهٔ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - تبـاه کردن (.) = مَرنچ . marəṇc میرانیدن، نیست‌کردن ، نابودکردن ، کشتن ، تباه‌کردن.درگزارش پهلوی

(=زند)مورنجینیتن murnǰênîtan درتوضیح افزوده شده تپاهنیتن tapâhênîtan تباه‌کردن چنانکه در بند ٦ ازهات ۵۳ ودربند۱ از هات ٤۵ ودربند ۱۰ ازهات ۵۱ نیز بفعل مرنج برمیخوریم ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که در یادداشت‌شمارهٔ ۳ از بند ۹ ازهات۳۲ سخن داشتیم ، از برای واژه های دیگرازهمین بنیاد بیادداشت شمارهٔ ٦ازبند۱۱ ازهات٤٦ نگاه‌کنید.

۹ – بجای « بسیار خوش » وَهیشتَ vahišta = بهتر آمده ،بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۱۰ – دلداده : بجای این واژه زَرَزْدا zaraz-dâ آمده ، درنسخه بدل zraz صفت است ، برخی آنرا ازاسم زِرِدْ aərəd (=زِرِزْ zərəz) که بمعنی دل است ودربند ۱۲ از همین‌هات آمده واز مصدردا dâ (دادن) دانسته اند، بارتولومهBartholomaeآنرا برابر واژهٔ سانسکریت śraddhâ دانسته بمعنی مؤمن و معتقد گرفته است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی zarazdâiti (zrazdâiti)که دربند۱۱ ازهات٤۳آمده‌بمعنی‌ایمان‌واعتقاد است ، زَرَزْدیشتَ zarazdišta (zrazdišta)صفت تفضیلی است‌که دربند ۷ از هات ۵۳ آمده یعنی با ایمانتر وبا اعتقادتر ومخلصتر یا دلداده تر وبا وفاتر . زَرَزْدا و واژهٔ هایی‌که ازآن در آمده از هر بنیادی که باشد ، معنیهایی که بآن داده شده مناسب می افتد.

واژه هایی که بیگمان از زِرِدَ zərəda (دل) در آمده : زِرِذَیه zərədhaya بمعنی دل یا میان ومرکز درپارهٔ۳ ازنخستین فرگرد وندیداد ؛ زَرَذَ غنیائی zaradha-ghnyâi یعنی شکستن یا بدل‌آسیب زدن درپارهٔ۱٤ ازهمان فرگرد وجز آن آمده‌است. بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات ٤۳ نگاه‌کنید .

دومین بند

۱ – چون = یِزی yezi هشت بار در گاتها آمده : هات ۳۱ بند ۲ ، هات۳۲بند ٦ ، هات۳٤ بند٦،هات٤٤بند

٦ و بند ۱۵، هات٤۸ بند ۱ و بند۹ ، هات۳ه بند۱، ازحروف ربطاست بمعنی چه ، که ، چون ،پس ، آیا ، آری ، هرچند ، اگرچه . درگزارش پهلوی : «آن»، «اگر» ، «که».

یزی yezi با یای کوتاه دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ودرهمه جا درگزارش پهلوی (هَت)= هکر hakar (= اگر) شده ، باین معنی درگاتها درست نمیآید ، درگزارش پهلوی درمیان هشت بند ازگاتها که برشمردیم دوبار هکر = اگر ترجمه شده ، درشش بند دیگر بجای آن در پهلوی « که » و « آن » آورده شده است .

۲ – راه = اَذْوَنْ advan ،دربخشهای دیگر اوستا اَذْوَنْ adhwan ، در گزارش پهلوی همین بندازهات۳۱، راس یعنی راه در اوستا باین واژه بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات۳٤ بند۱۳ هات ٤٤ بند ۳ .

۳ – بهتر = وَخْیَنگه vahyanh ، بیادداشت شمارهٔ ه از بند۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – برگزیدن =وَرْ var ،بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

ه – دیدار = أئیبی دِرِشتَ aibî-dərəšta : از جزء أئیبی . وازمصدر دَرِسْ darəs دیدن (بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ه از هات ۲۸ نگاه کنید) ، این واژه در این بند اسم است اما دربند ه از هات ۵۰ چون صفت بکار رفته بمعنی پدیدار ، نمودار ، بدیده آمدنی ، دیدنی ، آنچه بچشم آید ، آنچه بادیده توان نگریستن . این صفت دربخشهای دیگر اوستا أئیوی دَرِشتَ aiwi-darəšta آمده چنانکه درفروردین یشت پارهٔ ۱٤٦ . دِرِشتَ dərəšta اسم مفعول است ازمصدر دَرِسْ darəs (دیدن) در تأنیث دِرِشتا dərəštâ

٦ – ازینرو = آئیش âiš دربند۱۱ ازهات۲۸ بآن برخوردیم ودر بند ۱۱ از هات ٤٤ خواهیم برخورد : ازاینرو ، ازبرای اینکه ، چون .

۷ ــ آمــدن (...) : از مصدر ئی ... آمدن ، رفتن ، شدن دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات۳۰ گذشت ، در فرس هخامنشی نیز ئی (i)، دراین بند چنانکه در بند ۲۰ از همین هات‌ودربند های ٥ ـ٦ از هات ٤٦ با جزء آ ... آمده و در بند ۳ ازهات ٥۱ با جزء آ و باجزء هام آمده ... â. ham. i و با جزء پئیتی ... paitî دربند٦ از هات ۳٤ ودربند ۱۱ ازهات ٤۹ و در بند ۹ از هات ٥۰ آمده بمعنی پذیره شدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ از هات ٤٦ نگاه کنید . مصدر ئی ... بسا با جزءهای دیگر که هریك اندك تغییری بآن میدهد در اوستا بسیار آمده وبسا هم بی این جزء ها آمده ، در خودِ گاتها : بند ١٤ همین هات و بند های ۱ و١٦ از هات ٤٦ .

۸ ــ داور یا رد = رتو ... ratu ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ ــ بجای گروه آنْسَ ... asa دسته، فرقه، دوگروه یا دوفرقه و دو دستهٔ دینی مراد است : مزدیسنا و دیگر دیویسنا .

واژهٔ آنْسَ asa با واژهٔ رانَ ... râna که دربند ۳همین هات‌آمده بیگمان یکی است ، چون ریشه و بُن این واژه پسین روشن است از دریافتن معنی آن که بزودی یاد خواهیم کرد بمفهوم آنْسَ پی خواهیم برد .

۱۰ ــ شناختن (...)=وید ... vid، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۱۱ ــ زندگی کردن (...) = جی ... ji ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ٥ از هات ۲۹ نگاه کنید .

سومین بند

۱ ــ سزا = خشنوتَ ... xshnûta ، در بند ۹ ازهات٥۱ نیز آمده از مصدر ... xshnu خوشنود کــردن (بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید) ، در این بند چنانکــه در بند ۹ از هات ٥۱ از خشنوتَ ، سزا اراده شده،آنچه در خور است و

سزاوار است ، خواه پاداش کردار نیك وخواه بادافراه کردار بد زیرا در هردو بند سخن ازسزای دوگروه است ، چه مزد پسنان نیکوکار وچه دیو پسنان بزهکار .

۲ — خرد : بجای این واژه مَینیو mainyu آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ — آذر= آتْهر âthr ؛ آتَر âtar آتش ، از آزمایش روز پسین که از آهن گداخته و آتش خواهد بود دربند ۹ از همین هات و دربند ۷ از هات ۳۰ ودر بند ٤ از هات ۳٤ ودربند ٤ ازهات ٤۳ ودر بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ از هات ۵۱ نیز یاد شده است .

۴ — آموزانیدن ( )=چیش čish یا چیش čîsh (= کَیْش kaêsh)، دربسیاری ازبندهای گاتها از آن معنی نوید دادن و پیمان کردن یابشارت دادن و وعده کردن برمیآیدچنانکه در هات ۳٤ بند ۱۳ ، هات ٤٤ بند ۱٦ ، هات ٤۵ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ۱۸ ، هات ٤۷ بند ۵ ،هات ۵۰ بند ۳ ، هات ۵۱ بند ۵ . همچنین دربند ٦ از هات ٤٤ معنی باز شناختن وازآن کسی دانستن از آن بر می آید ، در بند ۱۵ از هات ۵۱ با جـزء پَرا آمده : parâ-čish بمعنی پیمان دادن وپیش بینی کردن وامیدوار بودن. مصدر چیتْه čith (= کَیْتَه kaêth)که در بند۲ ازهات۳۳ودر بند۹ ازهات٤٦ آمده بمعنی آموزانیدن است ومصدرچیت čit (= کَـیْتْ kaêt) که در بند ۱۱ ازهات ۳۲ و در بند۱۱ ازهات ۵۱ (دراین بند پسین با جزء آ) آمده بمعنی اندیشیدن و آگاهاندن است و با مصدر چیش čis یکی است و بمعنی آموزانیدن در بند ۵ از هات ۳۲ با جزء فْرَ : fra-čit آمده است . واژه هایی که از این مصدرها درآمده دراوستا بسیار است ، از آنهاستدرگاتها چیستی بمعنی اندیشه و شناسایی در بند۹ ازهات۳۰، در بند ۲ ازهات٤۷ ، دربند۱۱ ازهات ٤۸ ، در بند ۲۱ ازهات ۵۱ . چیستیčisti بمعنی آموزش و آگهش ودانش و آیین ودستوردینی وکیش دربند۱۰ از

هات ٤٤ ، دربند ٥ ازهات ٤٨ ، در بند های ٦ و ١٨ ازهات ٥١ . درفارسی از این بنیاد واژهٔ کیش بجا مانده که در خود اوستا تْکَئِش tkaêsha آمده و بسیار بکار رفته ، در گاتها : در بند ۳ از هات ٤۹ نیز بآن بر میخوریم اما از برای کیش دروغین بکار رفته در برابر وَرِنَ varəna دین و آیین راستین (بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) ، گذشته از گاتها در بخشهای دیگر اوستا تْکَئِش tkaêsha بهمان معنی کیش در فارسی بکار رفته یعنی دین چنانکه در یسنا ۲۰ پارهٔ ۱ و جز آن . تکئش = کیش نیز در اوستا بمعنی آموزگار آمده، بویژه آموزگار دینی ، چنانکه درگاتها : هات ٤۹ بند۲ ، دراینجا این واژه ازبرای آموزگاردین دروغین آورده شده اما درجاهای دیگر اوستا از برای همهٔ آموزگاران دینی بکاررفته چنانکه درواژهٔ پَئُوئیریُوتکَئِش paoiryô-tkaêsha یعنی نخستین آموزگاران کیش . این واژه‌دراوستا همیشه ازبرای نیکان و پارسایان که‌مردم‌را براه راست خوانده و آیین نیك نهاده ، بکار رفته است. بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، صفحه ٥۹ نگاه کنید .

تکئش tkaêsha = کیش از مصدر چیش čish (= کَئِش kaêsh) درآمده است . بنام پوروچیستا pouručistâ دختر زرتشت یعنی « پردانا یا بسیاردان » در بند ۳ از هات ٥۳ بر میخوریم . بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ٤۹ نگاه کنید و بگفتار چیستی = چیستا درجلد دوم یشتها صفحه ۱٥۷ – ۱٥۸ .

٥ – هماورد : درمتن رانَ râna آمده ، دربند۱۲ از هات ٤۳ و در بند ٦ ازهات ٤۷ ودر بند ۹ ازهات٥۱ نیز بآن برمیخوریم ، دربند ۱۹ از همین هات رانَ rąna آمده ، این واژه ناگزیر با واژهٔ آنْسَ asa که دربند پیش درشمارهٔ۹ گذشت درمعنی‌یکی است وازآن دو دستهٔ دینی یا دو گروه مزدیسنا و دیویسنا اراده‌شده یادو فرقه که در سر دین راستین وکیش دروغین

باهمدیگر در ستیزه ونبرداند . رِنَ rāna که در پارهٔ ۲۵ از فرگرد هفتم وندیداد آمده یعنی پیکار، جنگ، چنانکه در گزارش پهلوی همان پاره‌نیز به پتکار patkâr (پیکار) گردانیده شده‌است،همچنین‌واژهٔ رانَن‌در گاتها در بندهایی که برشمردیم ، درگزارش‌پهلوی پتکار تاران patkârtârâm شده است .

هَمْ اَرِنَ ham-arəna در پارهٔ ۳۱ فروردین یشت بمعنی پیکار و رزم و نبرد است ، چنانکه در فرس هخامنشی (در سنگ نبشتهٔ بیستون) هم‌اَرَنَ ham-arana بهمین معنی است ؛ هم‌اِرِتَه ham-ərətha در پارهٔ ۱۲ ارت یشت و در پارهٔ ۴۸ مهریشت و بسا در پاره های دیگر یشتها بمعنی هماورد و دشمن است . در فرس هخامنشی نیز هَمْ‌اَرَ ham-ara بهمین معنی است ، در سانسکریت rāna یعنی جنك . مصدر اَرْ ar کـه در اوستا و فرس هخامنشی بمعنی جنبیدن وبگردش درآمدن و در رسیدن ودرآمدن است ریشهٔاین واژه هاست . باجزء آ در بند ۱۰ از هات ۴۳ بمعنی در رسیدن ودرآمدن است و با جزء فرا : frâ-ar دربند۳ ازهات۴٦ یعنی فرازآمدن ، وبا جزء پئیتی : paiti-ar دربند۱۲ازهات ٤٤یعنی‌بستیزه درآمدن ویا پذیره شدن وپذیره آمدن . همین‌واژه است‌که در پتیرك patirak پهلوی وپذیره فارسی دیده میشود «کنارنگ پسررا پذیرهٔ اوفرستاد بنشابور» دیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری در بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم ص ٦٢ . بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ ازهات ٤٦ نیز نگاه کنید .

مصدر اَرْ ar با جزء اوس (= اوز uz) و آ â در بند ۱۲ ازهات۳۳یعنی خویشتن بکسی نمودن یابسوی‌کسی رفتن، در این بند نظر بوزن شعر اوز uz زیادتی است ، افزوده شده است . مصدر اَرْ ar با جزء های گوناگون که با هر یك اندك تغییری درمعنی داده شده ، در اوستا بسیار آمده است . همچنین واژهٔ اَرْ ar بمعنی بخشودن وبهره رسانیدن و برخوردارکردن

وارزانی داشتن در اوستا بسیار آمده چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹، هات ۳٤ بند ۳، هات ۵۰ بند ۵.

۶ – برگزیده: چَزدَنگهوَنت cazdaṅhvaṇt ( ) در بند ۵ از هات ٤٤ نیز آمده، میتوان آن را بمعنی فرزانه یا هوشمند گرفت چنانکه در گزارش پهلوی به ویچارتار vîcârtâr گردانیده شده است، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ۲۹ نگاه کنید.

۷ – آموزش، فرمان، دستور = اوروَتَ urvata، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ نگاه کنید.

۸ – گفتن ( ) = وچ vac، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۹ – بدانیم: ویدوَنوئی vîdvanôi ازمصدر وید vid دانستن، دریافتن. بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید.

۱۰ – از برای واژه های زبان و دهان بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱۱ ازهات ۲۸ نگاه کنید.

۱۱ – زنده یاجاندار = جْوَنْتْ ǰvaṇt، ازاین واژه مردم اراده شده ازمصدرجو ǰu = ǰi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۵ ازهات ۲۹ ودریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گذشت. دربند ۱ ازهمین هات و دربندهای ۱۱–۱۲ ازهات ۳۲ جیُوتو ǰyôtu بمعنی زندگی ازهمان بنیاد است، همچنین است جیاتو ǰyâtu که در بند های ۹ و ۱۵ از هات ۳۲ و دربند ٤ ازهات ٤۶ ودر بند ۹ از هات ۵۳ آمده و جیتی ǰîti که در پارهٔ ۵ از یسنا ۳۸ (هفت هات) آمده است.

۱۲ – گروانیدن ( ) = وَرْ var، بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۱ – خوانده‌شده = zəvîm از صفت زَئُویَه zaoya (اسم مفعول) درتأنیث زَئُویا zaoyâ ازمصدرزو zu که بمعنی خواندن و یاری خواستن (استغاثه کردن) است

چهارمین بند

زو zu و زبا zbâ باین معنی در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ۳۳ بند ۵ ، هات ۴۳ بند ۱۰ ، هات ٤٦ بند ١٤ ، هات ٤٩ بند ۱۲ ، هات ۵۱ بند ۱۰. ازهمین بنیاد است زَوَنْ zavan بمعنی خوانش (استغاثه) که دربند ۳ ازهات ۲۸ ودربند ۳ ازهات ۲۹ آمده است ، صفت دوش اَزُوبا dus-azôbâ یعنی بدخوانده شده یا بد نام در بند ٤ از هات ٤٦ آمده است .

مصدر زبا zbâ = زو zu در گزارش پهلوی به خواندن گردانیده شده ، زبایشن درپهلوی و پا زند بمعنی استغاثه است (بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده ، ص ۱۰۷ نگاه کنید) ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ – نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ .

۳ – دربارهٔ اشی (ashi) ایزدِ پاداش، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وازبرای آرمئیتی بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۳ همان هات نگاه کنید .

۴ – آرزو داشتن( )=ایش ishدرخواستن ، خواستاربودن ، ایش ish نیز دروستا بمعنی برانگیزانیدن وشتابانیدن و گسیل کردن است چنانکه در بند ٦ ازهات ۴۹ ، در فرس هخامنشی اَیشaish نیز بمعنی گسیل داشتن است چنانکه در سنگ نبشته داریوش بزرك در بهستان (= بیستون) ، بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۵ – بجای شهریار خشَتْهرَ xshathra آمده ، بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۳ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

٦ – نیرومند : نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۷ - بالندگی یا بالش و فره و فزایش (ترقی ونمو) =وِرِدْ varəd از مصدر وَرِدْ varəd ، درپهلوی والیتن درفارسی بالیدن گوییم ، در بند ۳ ازهات ۲۸ بآن بر خوردیم و دربند ۳ از هات ٤٦ ودربند ٤ از هات ٤۹ و در بند ۳ از هات ۵۰ نیـز بآن خواهیم بر خورد ، بواژهٔ وَرِدِمانْمْ varədəmąm در بند ١٦ از هات ٤٦ نیز نگاه کنید .

۸ - چیره شدن ، دست یافتن ، شکست دادن ، پیروزی یافتن ، برتری یافتن ( )=وَنْ van در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ٤۸ بند ١ و بند ٢ ، هات ٤۹ بند ٤ ، هـات ۵۳ بند ۵ . از همین بنیاد است وَنَنا vananâ که در بند ١۵ از هات ٤٤ آمده بمعنی پیروزی (فتح) . وَنْ van در اوستا ، چنانکه در فرس هخامنشی بمعنی خواستن و خواهشداشتن ودوست داشتن است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۸ ازهات ٢۸ گـذشت . در سنگ نبشتهٔ بیستون باجزء پَتی patiy وجزء آ â بمعنی درخواستن آمده است، همچنین وَنْ van بمعنی سود بردن وبدست آوردن است ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ٤۹ نگاه کنید .

پنجمین بند | ١ - آگاهانیدن یاگفتن ( )= وَچْ vac ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ همین هات نگاه کنید .

٢ - بهتری =وَهْیَنگه vahyanh پاداش بهی مُراد است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بازشناختن ( )از مصدر وی چی vî-či ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - دریـافتن ( ) ازمصدر وید vid ،بیادداشت شمارهٔ۵ از بند ۳ از هات ٢۹ نگاه کنید .

۵ - بیاد سپردن =مِنْدائیدیائی mə̄ṇdâidyâi (Inf.) دربند۸ازهات ٤٤ نیز آمده : ازواژهٔ مِنْ (از مصدرمَن man

اندیشیدن) و دائیدیائی dâidyâi (ازمصدر دا . dâ دادن)،
دَئیدیائی . daidyâi (.Inf) بمعنی دادن و بخشودن در بند ۲ ازهات ۱ ٥
آمده ،همچنین دربند ٥ ازهات ۳ ٥ واژهٔ مِنْ mōn بامصدر دا dâ بمعنی بمنش دادن یا بیاد
سپردن بکار رفته است ، بیادداشت شمارهٔ ۱ـ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نیزنگاه کنید .

٦ – رشك = اِرِشی . ərəshi ، درمعنی این واژه اختلاف کرده‌اند
چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته ، باید بمعنی رشك باشد و اَرِشْیَنْت
. arəšyant که در یسنا ۲ ٥ پارهٔ ۲ آمده صفت است یعنی
رشکناك یا رشکن (حسود)، بنا براین اِرِشی ərəshi هیئت دیگری است از اَرَسکَ
. araska که دریسنا ۹ پارهٔ ٥ آمده و در پارهٔ ۱٦ رام یشت تکرار
شده است ، در فارسی رشك یا ارشك و در پهلوی اریشك arišk ،
درکتاب نهم دینکرد در فصل ۳۰ که ازمندرجات هات ۳۱ سخن رفته در فقرهٔ ٦ از
دیو اَرِش araš یعنی دیورشك یاد شده ، بجای واژهٔ اِرِشی ərəshi که در
بند ٦ ازهات ۳۱ آمده . نگاه کنید بیادداشت وست West در S. B. E. vol. 37 p. 246
در فصل ۲۸ بند هش فقرهٔ ۱٤ دیوارشك « دشمن کینه ورِ بد چشم » تعریف شده است .

ششمین بند

۱ – دانا = ویدْوَنگه . vîdvaṅh از مصدر وید vid دانستن ، آگاه بودن ، بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید .

۲ – آشکارا = هَئیتیه . haithya ، بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٥ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – سخن = مانْتهر . mąthra ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ – واژه هایی که به رسایی و جاودانی گردانیدیم : نخستین هَئورْوَتات
. haurvatâț ، همان است که در فارسی خرداد گوییم ؛
دومین اَمِرِتات . amərətâț یا اَمِرتاتات .

amərətâtدرفارسی مرداد یا امرداد ، چنانکه میدانیم خرداد وامرداد از امشاسپندان
یا از مهین فرشتگانند مانند چهار امشاسپند دیگر : اردیبهشت و بهمن و شهریور
وسپندارمذ ، جداگانه‌از آنان‌سخن داشتیم. دراینجاچنانکه پیداست از خرداد وامرداد
معنی آنها اراده شده یعنی رسایی و بیمرگی = جاودانی . در اوستا ، در هرجا که
هَئوروَتات haurvatât و اَمرتات amərətâtنام امشاسپندان خرداد وامرداد آمده در
گزارش پهلوی نیز هروَتات وامردات آورده شده ودرهرجاکه معنی آنهااراده شده
درگزارش پهلوی به هماك روبشن hamâk-robišn (همه روش)
و امرك روبشنیه amark-robišnîh (بیمرگ روش) گردانیده
شده ، چنانکه در همین بند از هات ۳۱ هَئوروَتات یعنی رسایی (کمال) . هَئوروَ
haurva . در تأنیث هَئوروا haurvâ که جداگانه
دراوستا بسیار آمده ، چنانکه درپارهٔ ۱٤ از یسنا ۱۹ ودرپاره های ٦ و ۸ از یسنا
۵۸وجز آن صفت است یعنی رسا ، همه، درست (تمام،کامل) . هَئوروَ درسانسکریت
sàrva ودرفرس هخامنشی هروَ haruva همان است که درفارسی «هر» شده است.
فَرَهَرَوَم fraharavam در فرس هخامنشی ، چنانکه در سنك نبشتهٔ بهستان
(کتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون) آمده یعنی روبهم .
اَمِرتات amərətâtکه حرف نفی اَ در سر آن جای گرفته، یعنی بیمرگی
یا جاودانی . درگفتار امشاسپندان از خرداد و امرداد سخن داشتیم .
۵ - بر افراختن ( ) = وَخشْ vaxsh
رستن ، روییدن، بر آمدن ، افزودن، در انگلیسی to wax در آلمانیwachsen،بهمین
معنی در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ٦ از هات ٤۸ از افزودن ماه و رستن گیاه
سخن رفته است ، گذشته ازاین ، معنی بر افراشتن یا افراختن وبلند کردن وبالیدن
وسر برزدن از آن بر میآید چنانکه درهمین بند از هات ۳۱ ودر بند ۷ همین هات
و در بند ۱۰ از هات ۳۳ و در بند ۱۱ ازهات ۳٤ و در بند ۱ از هات ٤۸. وخش
vaxshدرگزارش پهلوی وخشیتن vaxšîtan آمده وتوضیح داده‌شده

اوزوتن avzûtan (افزودن) در بارهٔ وخش و نام ایرانی رود جیحون = آمویه که بایستی وخشو vaxshu باشد یعنی فزاینده و بالنده که جغرافیا نویسان یونانی Oxus نوشته اند، و رود وخشاب که یکی از بازوهای جیحون است وجشن وخشنگام، بنخستین جلد یسنا، گزارش نگارنده، صفحهٔ ۵۰ـ۵۱ نگاه کنید.

۱ - بجای آراستن در متن رُایتهونْ rôithwən آمده ودر یسنا ۱۲ پارهٔ ۱ همین جمله ازگاتها تکرار شده است، جز همین یکبار، دیگر در گاتها باین واژه بر نمیخوریم اما واژهٔ رَئِتهوَ raêthwa که بنیاد آن است، دربخشهای دیگر اوستا بسیار آمده است. رَئِتهوَ یعنی آمیختن، بچیزی درآمدن، آمیزش یافتن، پذیرفتن، چنانکه در تیریشت پارهٔ ۱۳ وفروردین یشت پاره ۸۱ و فرگرد ۷ وندیداد پارهٔ ۵۰. باجزء اوپَ upa یعنی رخنه کردن، راه یافتن، چنانکه در فرگرد ۳ وندیداد پارهٔ ۱۴ وفرگرد ۱۰ پارهٔ ۱؛ باجزء پَئِتی paiti نفوذ کردن، سرایت کردن آلودن چنانکه درفرگرد ۵ وندیداد پارهٔ ۲۸ وپارهٔ ۳۳، باجزء هاَم həm بهم آمیختن، درهم وبرهم کردن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۷۲ وزامیادیشت پارهٔ ۵۸ و جز آن، در گزارش پهلوی (vimêxtan ویمیختن) gumêxtan گومیختن (آمیختن)، بواژهٔ رَئِتهویشکَرَ raêthwiškara. (آمیزشکر) که نام یکی از پیشوایان است، دارای ششمین رتبه که امروزه راسپی گویند درجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۶۱ نگاه کنید وبواژهٔ رَئِتهویش بَجین raêthwiš-bažina پیاله وجامی که ازبرای آمیختن فشردهٔ هوم بکارمیرود، چنانکه در پاره ۸ ازفرگرد ۱۴ وندیداد آمده است.

هفتمین بند

۲ - بجای فردوس خواتهرَ xᵛâthra آمده، درفارسی خوار گوییم، دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ ازهات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی آسانی وگشایش وفراخی وآسایش ورامش وخوشی است، دربسیاری ازبند های اوستا بهمین معنی است چنانکه در گاتها: هات ۳۳ بند ۹ وبسا هم بمعنی جایگاه خوش وخرم و

سرای پرامش و آسایش یا بهشت وفردوس است، چنانکه در هات ۳۱ بند۷ وهات ۴۳ بند ۲ و هات ۵۰ بند ۵ وهات ۵۳ بند ۶ .

خواتهرَ xᵛâthra از واژهٔ هو hu (خوب) و آتهرَ âthra (دم ، نفس) آمیزش یافته . دوژآتهرَ duzâthra که در پارهٔ۸ ازیسنا۸ آمده یعنی دشخوار یابسختی دمزدن و برنج بودن (دربارهٔ هو و دوژ بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

چند تن ازدانشمندان مصدر خْوَنْ xᵛan را که بمعنی درخشیدن و درفشیدن است بنیاد واژه های آتهرَ âthra ودوژآتهرَ duzâthra دانسته اند امـا واژهٔ آتهرَ نظر باین بنیاد ، بمعنی درخشندگی در همه جای اوستا درست نمی‌افتد (نگاه کنید به : Studien zum Avesta von K. Geldner s. 17_18)

خواتهرَ xᵛâthra بمعنی فردوس باین اعتبار است که در آنجا دم خوش توان بر آوردن و در گشایش و فراخی زیستن .

دوزخ شرری زرنج بیهودهٔ ماست فردوس دمی ز وقت آسودهٔ ماست (خیام)

۳ – روشنایی = رَئُوچَنگَه raočanh ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ – اندیشیدن ( ) = مَنْ man در بند ۱۹ نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – خرد = خرَتْهوَ xrathwa (= خرَتو xratu) بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۶ – آفریننده یـا دادار و کارساز = دانْمی dąmi ، دربند ۸ از همین هات ودربند ۱۰ ازهات ۳۴ ودر بند۴ از هات ۴۴ نیز آمده، دامی dâmi بمعنی آفرینش است چنانکه دربند ۵ از هات ۴۳ و در بند ۱۰ از هات ۵۱ ، مصدر دا دادن ، بخشودن ، آفریدن ریشهٔ آنهاست ، از همین بنیاداست دامن dâman بمعنی آفریده که در بند ۶ از هات ۴۶ و در بند ۷ از

هات ٤٨ آمده است ، همهٔ این واژه ها در گزارش پهلوی (= زند) دام
شده است .

دام درفارسی بمعنی آفریده نیامده است ، دام بمعنی چارپای خانگی وجانور اهلی در برابر دد چارپای دشتی و جانور وحشی از بنیاد دیگر است :

دامست جهان برتوای پسر دام زین دام ندارد جز دد و دام (ناصرخسرو)

۷ — داشتن ، دارابودن ( ) =دَرْ dar درفرس هخامنشی نیزدَرْ dar ، درپهلوی ( )و درفارسی داشتن ، درهات٤٣ بند ۱۳،هات٤٤بند٤ ، هات ٤٦ بند٥ و بند۷، هات٤٩بند۲ ، هات٥١بند ۸ نیز آمده بمعنی دارا بودن و نگاهداشتن و فرا گرفتن و از آن خود ساختن و بازداشتن و واداشتن و ناگزیر کردن و ناچار کردن ، همچنین با جزء های اَوَ ava ، اوپَ upa ، نی nî ، وی vî در اوستا بسیار آمده است .

دَرْdar نیز بمعنی دریدن وشکافتن است، درپهلوی دریتن چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲٥ وجز آن .

۸ — بجای نیروی مینوی درمتن مَئینیو mainyu آمده، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰نگاه کنید .

۹ — برافراشتن ( )=وخش vaxsh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند پیش .

۱۰ — اینك = نورانْمْ nūrəm باواژهٔ نو nū که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت ، یکی است .

۱۱ — همان = هامَ hâma، دربند۱٦ ازهات ۳۲ هَمَ hamaصفت است ، همین واژه است که درپهلوی ( ) ودرفارسی «هم»گوییم .

هشتمین بند

۱ — نخستین پئُواوروِیم paourvîm (یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ از هات ۲۹) ؛ بسین = یَزو yazu صفت است درتأنیث یزیوی yezivi چنانکه

دربند۳ از هات ۵۳ ، یادداشت شمارهٔ ٤ آن بند نگاه کنید .

۲ — پدر = پَتَر patar ، بسا در اوستا پیتر pitar ، آمده ، همچنین درفرس هخامنشی پیتر pitar ، هیئتهای دیگر آن چون پتَر ptar ، پیتهر pithr ، فِذَر fədhr دراوستا بسیار است. درخودگاتها : هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٥ بند ٤ وبند ۱۱ ، هات ٤٧بند۲ وبند۳ ، هات۵۳ بند٤ . دربند۳ ازهات٤٧تا tâ بجای تَر tar (= پدر) است ، در پهلوی پیت pit و پیتر pitar ، در بند ۳ از هات ٤٤ و در بند ۲ از هات ٤٧ مزدا پدر راستی خوانده شده است،یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز نگاه کنید .

۳ — چشم = چشمَن čashman ، در پهلوی ( ) و درفارسی چشم ، دربند ۱۳ همین هات نیز آمده. بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱۳ ازهات ۳۳ نگاه کنید .

٤ — دریافتن ( ) = گرَب grab ، در فرس هخامنشی نیز گربgrab ، درپهلوی ( ) ودرفارسی گرفتن ، دراینجا با جزء هَن: hə̄n-grab یعنی دریافتن یانگریستن ودیدن .

۵ — داور = اَهورَ ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ ازهات ۳۰ ، دربند ۱۰ همین هات نیز آمده است .

٦ — جهان، زندگی وهستی = اَنگهو aṅhu ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

نهمین بند

۱ — سپندارمذ ـ آرمَئیتی ârmaiti یکی از امشاسپندان است ، دراین جهان نگهبانی زمین سپرده باوست ازاینرو دراینجا یادشده، زیرا ازاوست که جانداران ، زمین خوش‌وخرم وچراگاهان خوب و جایگاه پرآسایش ورامش یابند . به بند ۳ از هات ٤٧ و به بند ۵ از هات ٤٨ نیز نگاه کنید .

۲ – بجای سازندهٔ جانداران در متن گَئوش تَشَنْ gə̄us-tashan آمده لفظاً یعنی سازندهٔ گاو، چنانکه میدانیم واژهٔ گَئُو gao دراوستا اسم جمع همهٔ چارپایان سودمند است، ونیز نام جانور مخصوصی که درفارسی نیز گاو گوییم. تَشَن tashan یعنی سازنده، آفریننده از مصدر تَشْ tash تراشیدن‌وبریدن وساختن‌وآفریدن وپدیدآوردن (نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۱ ازهات۲۹). تشن همیشه باواژهٔ گئوش gə̄us آمده، چنانکه در بند ۲ از هات ۲۹ و در بند ۹ از هات ٤٦، در گزارش پهلوی همین سه بند از گاتها گوسپند تاشیتار شده یعنی آفرینندهٔ گوسپند (درپهلوی‌نیز گوسپند بمعنی‌سراسرچارپایان سودمنداست، نگاه کنید بجلد خرده اوستا ص ۱۳۰)

گئوش تَشَن gə̄us-tashan مانند گئوش اوروَنْ gəus - urvan که لفظاً بمعنی روان گاو است ودر بند ۱ از هات ۲۸ و دربند ۱ از هات ۲۹ آمده، نام فرشته ایست، این دو فرشته بسا با هم یاد شده اند، چنانکه در پارهٔ ۱ ازیسنا ۳۹ (هفت هات) گیئوش اوروَنْ (= گوشورون) وتشن که بجای گئوش تشن آمده باهم ستوده شده اند، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از پارهٔ ١٤ سیروزهٔ خُرد در جلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ١٩٤ و بــه:

Foundations of the Iranian Religions : by Gray. The K. R. Cama Oriental Institute No. 15 p. 146.

۳ – ازخردمینوی یا مینوخرد که درمتن هم این دوواژه بکار رفته نیروی‌ایزدی که‌چارپایان‌سودمندپدید آورد، اراده شده‌است، به بند ۳ ازهات ٤٧ نیز نگاه‌کنید.

۴ – ضمیر «او» برمیگردد، به جاندار.

۵ – راه = پتها pathā، در گزارش پهلوی راس (راه)، درفرس هخامنشی پتهیpathi همچنین پَتْهِ path دراوستاودرخود گاتهابسیار آمده،درانگلیسیpath ودر آلمانی pfad؛ پَنتی panti که

هیئت دیگری است از همین واژه در فارسی پند شده بمعنی اندرز ، بواژهٔ پَتهمَن pathman دریادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ٤ از هات ٤٦ نگاه کنید .

پد pad = پتْهه path که بمعنی رفتن است بنیاداین واژه‌هاست

٦ – دادن ( ) از مصدر دا dâ دادن دراینجا بمعنی نشان‌دادن‌یانمودن‌است.

۷ – کشاورز = واستریَه vâstrya صفت است بمعنی برزیگر یا کشاورز و آنچه بکار دهقانی پیـوستگی دارد ، خواه کشت وورز (= کشت و برز) وخواه شبانی (= چوپانی)، در بند های ۱ و ٦ ازهات ۲۹ بآن برخوردیم ، در بند های ۱۰ و ۱۵ از همین هات و در بند ٦ از هات ۳۳ و در بند ۵ از هات ۵۱ و در بند ٤ از هات ۵۳ نیز بآن خواهیم بـر خورد ، در گزارش پهلوی (= زند) از هات ۲۹ و هات ۳۱ دربند های ٦ و ۱۵ کـه یاد کردیم به ورزیتار varzîtâr یعنی ورزنده یاکارگر گردانیده شده‌است‌ودر گزارش پهلوی‌از بند ٤ ازهات۵۳به واستریوش vâstryôš برمیخوریم، از واستریوشان سالار چنانکه طبری یاد کرده و واستریوشبذ که مسعودی نوشته‌که بگاه ساسانیان عنوان سر و بزرگ کشاورزان بوده ، بجای وزیر کشاورزی کنونی جداگانه‌در گفتار پیشه‌وران سخن‌داشتیم .

واستریَه vâstrya از واژهٔ واستر vâstar درآمده که در یادداشت‌شمارهٔ ۱۱ از بند۱ از هات ۲۹ یاد کردیم وگفتیم بمعنی شبان است وبمعنی نگهبان و پاسبان نیز گرفته شده است .

واستَر vâstra که در بند ۲ از هات ۲۹ بآن برخوردیم و بمعنی خورش گرفتیم ، بمعنی چراگاه و کشت زار وبرزیگری نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

واستْرَوَنت vâstravaṇt در تـانیث واستْرَوَئیتی vâstravaiti که در بند ۱۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۲ ازهات

۵۰ آمده یعنی کشتمند یا از چراگاه برخوردار و از کشت و برز بهره ور .

۸ – گـرایيدن ( ) از مصدر ئـی « i » رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۹ – دراینجا واستریه vâstrya با واژهٔ نُوایت nôit که بمعنی « نه » میباشد آمده ، در بند ۱۰ همین هات با حرف اَ « a » که از ادوات نفی است آورده شده : اَواستریه a-vâstrya یعنی نه کشاورز (غیر دهقان) مردم چادر نشین و بیابان گرد مراد است .

دهمین بند

۱ – ضمیر « او » بر میگردد به جاندار یا فرشتهٔ جانداران گِئوش تَشَن gəuš-tashan

۲ – از این دو : برزیگر و نه برزیگر (چادرنشین) مراد است .

۳ – گله پرور = فشویَنت fshuyaṇt یا شُبان اسم فاعل مصدرفشو یعنی پروراندن ، چارپایان پرورش دادن وجانداران سودمند پرورانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۲۹ .

۴ – داور = اَهورَ ahura ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۰ .

۵ – برگزیدن ( ) = فَرَوَرْ fra-var فرا برگزیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۶ – پاسبان = فشِنگهیَه fshəṇghya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۴۹ .

۷ – ناکشاورز . بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش نگاه کنید .

۸ – کوشیدن یا خود رنجه کردن ( ) = دَوْ dav ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۵ ازهات ۲۹ .

۹ – پیام نیك یاخوب پیك = هومرتی hu-mərəti ، یادداشت

شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۰ - بهره یافتن ([اوستایی]) = بخش [اوستایی] . baxsh در بند ۵ از هات ٤۷ ودر بند ۳ از هات ۵۰ نیز آمده ودربند ۱۰ از هات ۳۳ باجزء آ : [اوستایی] . â-baxsh ، درپهلوی بخشیتن [پهلوی] و درفارسی بخشیدن گوییم .

بخش baxsh هیئت دیگری است از مصدر بگ [اوستایی] . bag که در پارهٔ ۸ از زامیاد یشت بکار رفته ، در پهلوی بختن [پهلوی] ، اسم مفعول این مصدر بخت [اوستایی] . baxta که نیز در اوستا بسیار آمده ، همان است که در پهلوی ([پهلوی]) و درفارسی بخت گوییم ، همچنین ازاین بنیاد است بَگَ [اوستایی] . baga کـه در گاتها : هات ۳۲ بند ۸ ، هات ۵۰ بند ۱ و در بخشهای دیگراوستابَغَ [اوستایی] bagha بمعنی بهره‌وبرخ وبخش است ، بغا [اوستایی] . baghâ بمعنی پاره و بهره نیز در اوستا بسیار آمده . نگاه کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۱٤۵ و بنخستین جلد یسنا ص ۲۰۳

یازدهمین بند

۱ - جهان = گَیتها [اوستایی] . gaêthâ کیهان ، گیتی ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۲ - دین = دَئِنا [اوستایی] . daênâ ، در پهلوی نیزدین [پهلوی] ، در دومین جلد یشتها در مقالهٔ دین از این واژه سخن داشتیم و گفتیم این واژه آریایی است و با هیچیك از واژه های بابلی و ارامی که واژهٔ دین عربی از آن درآمده ، پیوستگی ندارد. برخی ازدانشمندان ریشهٔ این‌واژهٔ را دراوستا ، مصدر دا [اوستایی] . dâ پنداشته ، چنانکه در آن گفتار یادکردیم ، بمعنی دانستن گرفته اند .

(دربارهٔ مصدردانستن که در اوستا زَنْ [اوستایی] . zan و در فرس هخامنشی دَن dan آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید) .

بیشتر از دانشمندان ریشهٔ واژهٔ دین‌را مصدر دی [اوستایی] . dî دانسته اندکه

در اوستا بمعنی دیدن و نگریستن است (یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید) و آن را بواژهٔ سانسکریت dhī پیوسته اند ، این واژه را هرتل در سانسکریت بمعنی فروغیدن و درخشیدن نوشته :

Die Arische Feuerlehre von J. Hertel I *Teil*;Leipzig 1925 s. 77 F. 95 F.

دین در اوستا ، در همه جا بمعنی کیش و آیین نیست ، بسا بمعنـی تشخص باطنی آدمی است یا روان و جان و نهاد و هوّیت معنوی و وجدان ، در گاتها بیشتر بهمین معنی بکار رفته است .

در جلد دوم یشتها گفتیم که دین هر کسی پس ازمرگ پیکر آسا نمودار گردد. بروان نیکوکار پس ازمرگ دینش بپیکر دختر زیبا وخوش اندامی روی نموده ، آن را بسوی بهشت رهنمون گردد و بروان گناهکار دینش بپیکر زنی زشت وپتیاره و گندیده روی کرده وی را بسوی دوزخ کشاند ، همچنین در آنجا یاد کردیم که دین یکی ازنیروهای پنجگانهٔ مردمی است . یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ ازهات ۲۸ نگاه کنید وبگفتار دین درجلد دوم یشتها ص ۱٥۹-۱٦٦ وبه هادخت نسك درهمان جلد ص ۱٦۷ ـ ۱۷۳ که از پیکر یافتن دین ، پس از مرگ سخن رفته است و به :

Foundations of the Iranian Religions by H. Gray : The Journal of the K. R. Gama Oriental Institute, No. 15, Bombay, p. 70-73

در انجام افزوده گوییم گروهی از دانشمندان واژهٔ دین را در زبان تازی اصلا ایرانی دانسته اند کـه بمیانجی زبان ارامی به تازیان رسیده است چنانکه اخیراً نیبرك Nyberg :

Hilfsbuch des Pehlevi II Upsala 1931 s. 54

و نگاه کنید به : Nöldeke. Zeitschr. d. Deutsch. Morgen. Ges. XXXVII s. 534 note 2

۳ ـ آفریدن ، ساختن ([illegible]) = تَش [illegible] tash ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ همین هات .

۴ – جان=اوشتَن (𐬎𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀. ustana (= اوشتانَ (𐬎𐬱𐬙𐬁𐬥𐬀) در بند ۱۴ ازهات۳۳ودربند ۱۴ ازهات ۳٤ ودربند۱٦ازهات ٤۳ نیز آمده،درگزارش پهلوی جان

۵ – بجای واژهٔ تن اَستْوَنت 𐬀𐬯𐬙𐬬𐬀𐬧𐬙. astvaṇt آمده ، دربند ۲ از هات۲۸نیز بآن برخوردیم ودرآنجا صفت ازبرای جهان آورده‌شده‌و گفتیم درگزارش پهلوی استومند شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه‌کنید ، در اینجا افزوده‌گوییم این صفت نیزدرگزارش پهلوی تنومند شده‌یعنی دارندهٔ تن وپیکر .

چنانکه ازجملهٔ «بجان تن دادی» پیداست ، جان بکالبد جای دادن یا بپیکر هستی زندگی بخشیدن ، مراد است .

٦ – کردار یا کنش=شیئُوتهن 𐬱𐬌𐬌𐬀𐬊𐬚𐬥𐬀. shyaothana ، نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ – آموزش ، آگهش ، فرمان ، آیین، پیام ایزدی ، داوری (روز پسین) = سِنگهَ 𐬯𐬆𐬧𐬔𐬵𐬀. sə̄ṇgha (=سِنگهَ 𐬯𐬆𐬧𐬵𐬀. sə̄ṅha) باین واژه درگاتها بسیار برمیخوریم چنانکه‌درهات ۳۲ بند ٦ و درهات ٤۳ بند ۱٤ و هات ٤۵ بند ۲ وجز آن ، دربخشهای دیگر اوستا سَنگهَ 𐬯𐬀𐬧𐬵𐬀. saṅha آمده . بهمین معنی‌است سِنگهَنَ 𐬯𐬆𐬧𐬔𐬵𐬀𐬥𐬀. sə̄ṇghana که دربند۹ ازهات۳۲آمده وسِنگهو 𐬯𐬆𐬧𐬔𐬵𐬎. sə̄ṇghu که در بند ۷ ازهات ۳٤ آمده و سَنگهوَنت 𐬯𐬀𐬧𐬵𐬀𐬬𐬀𐬧𐬙 saṅhvaṇt که درپارهٔ ۱۲ازامیاد یشت آمده (درتأنیث saṅhvaitī 𐬯𐬀𐬧𐬵𐬀𐬬𐬀𐬌𐬙𐬍.) یعنی فرمانبردار یا آموزش پذیر . همهٔ این واژه ها از مصدر سَنگهْ 𐬯𐬀𐬧𐬵 saṅh درآمده که‌دریادداشت شمارهٔ۱ازبند ٤ ازهات۲۹ گذشت و گفتیم بمعنی گفتن وآگاهانیدن وآموزانیدن است ، بمصدر سانگه 𐬯𐬁𐬧𐬵. sâṅh دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۵ همان هات‌نیز نگاه‌کنید.

۸ – بجای واژهٔ آزاد : وَسَنگهْ 𐬬𐬀𐬯𐬀𐬧𐬵. vasaṅh یعنی خواهنده و

آرزو کننده ، این صفت در گزارش پهلوی کامك شده یعنی کامه یا آنچه دلخواه واز روی کام و خواهش و آرزو است یا آزاد . وَسُو vasô که در بند ۱۹ از همین هات و در بند ۱۵ از هات ۳۲ آمده ؛ وَس vasā که دربند ۱ ازهات ۴۳ ودربند ۹ از هات ۵۰ آمده ازقیود است ودرگزارش پهلوی په کامك شده یعنی بکام ، وَسْنَ vasna دربند ۱۵ ازهات ۳۴ و در بند ۱۹ از هات ٤٦ و در بند ۱۱ از هات ۵۰ یعنی خواهش و خواست یا اراده‌ومیل،همین واژه‌است که درفرس ، وَشنَ vashnaشده مکرراً درسنگ‌نبشته‌های شاهنشاهان هخامنشی آمده است . وَسَس خشَتهر vasasə-xshathra که در بند ۸ از هات ٤۳ آمده یعنی کشور دلخواه یا شهریار خویشکام و پادشاه کامکار،درگزارش‌پهلوی په کامك‌خوَتاکیه pa kâmak x^vatâkîh یعنی خدایی (پادشاهی) بکام . همهٔ این واژه ها از مصدر وَسْ vas درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن و خواهشداشتن است ، دربندهای ۲ و ٤ و۸و۹ ازهات۲۹ بآن برخوردیم ، اوشتَ usta که اسم مفعول آن است نیز جداگانه در گاتها بسیار آمده، بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۹ — کیش = وَرِنَ varəna ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۱۰ — بجای پذیرد = آمده ازمصدر dâ دادن یعنی : آزاد وبکام وخواست خویش ، کیش و آیین بخود ارزانی دارد .

دوازدهمین بند

۱ — همانگاه = اَثْرا athrâ در اینجا ازظروف زمان است دربند۱٦ ازهات ٤٦ ازظروف مکان است ، یعنی ازهمان آغاز،که در بند پیش سخن رفته :گوهرنیکی مردم‌را بدین راستین خواند و گوهر بدی بکیش دروغین ، آرمئیتی (سپندارمذ) کسانی‌را که در برگزیدن این دو آیین در تردید اند بیاری رسد .

۲ — برداشتن ( ) = بَرْ . bar ، درفرس هخامنشی نیز بر bar ، درپهلوی بُرتن و در فارسی بردن ، دربند ۱۵ از هات ۳۲ و در بند ۹ ازهات ۳۳ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده وبساهم با جزءهای گوناگون چون آ . (â) ، اَوَ . ava ، اَوی . avi ، اوس us (=اوز uz) ، پئیتی . paiti ، فرا . frâ ، وی . vî ، نیز . niz ، هام . ham ، پرا . parâ ، اَپَ . apa .

۳ — دروغ گفتار = میتهنگه وَچَنگه . mithaṅh-vačaṅh ، بواژهٔ وَچَنگه . vačaṅh که بمعنی گفتار است دربند ۳ از هات ۳۰ برخوردیم و واژه ای که در آغاز همین بند به « آواز » گردانیدیم در متن وَچْ . vac آمده ، با وَچَنگه از یک بنیاد است (یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸) میتهنگه . mithaṅh یعنی دروغ ، نادرست . میتهنگه وَچَنگه mithaṅh-vačaṅh درگزارش پهلوی نیز به دروغ گفتار گردانیده شده : کدبا (= دروغ) ، میتهیه mithahya که در بند ۱ از هات ۳۳ آمده نیز صفت است بمعنی دروغ ، نادرست ، واژگون .

۴ — ۵ داناونادان : دانا یا شناسا و آگاه = ویدْوَنگه . vîdvaṅh ودر بخشهای دیگر اوستا ویذْوَنگه . yîdhvaṅh ، در بند ٦ از هات ۲۹ بااین صفت برخوردیم و به هیئت دیگر آن ، ویدوش vîdus نیز دربند ٤ ازهات ۲۸ برخوردیم ، ودربخشهای دیگر اوستا ویذوش vîdhus آمده است . ویدوَنگه اسم فاعل است از مصدر وید vid یعنی دانستن ، شناختن ، آگاه شدن .

همین واژه که با حرف نفی « اِ » آمده : اِویدوَنگه . ə-vîd-vaṅh یعنی نادان ، درگزارش پهلوی آکاس ، اَنْ آکاس (âkâs ،

anâkâs)یعنی آگاه و ناآگاه . دراوستا اَ « a »که ازادوات نفی است بیشتر آمده تا اِ « ə » به بند ۱۷ از همین هات نیز نگاه کنید و بواژهٔ ما mâ در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۷ همین هات .

٦ – دل = زِرِدْ zərəd نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ۱۰ازبند ۱ ازهات ۳۱ . از برای منش = مَنَنگه manañh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۷ – بجای « پسی در پی » آنـوش هَچْ ânushac . ( ) همین یکبار دراوستا آمده ، بارتولومه ترجمه کرده :

Der Reihe nach sich anschliessend, von einem zum andern hingehend .

closely following ; instantly; Steudily Kanga کانگا

unceasingly : Jackson جکسن

festhaltend : Justi یوستی

۸ – بجای روان مئینیو mainyu که درفارسی مینو گوییم ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۹ – سرگردانی = مِئِتها maêthâ زیغ ، گمان (شك ، تردید) یادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ – آشکار = آویشیَه âvîshya، بهمین صفت دربند ٥ از هـات ٥٠ نیز بـر میخوریم ، در بند ۷ از هات ۳۳ آویش âvis یعنی آشکارا یا هویدا وبدیده آمدنی ، هردو درگزارش پهلوی آشکارك شده است .

۲ – نهانی = تَیَه taya صفت است ، در گزارش پهلوی نیهانیك nihânîk ، این واژه‌اصلا بمعنی‌دزدی‌است، چه تایَه tâya که دریسنا ۱۲ بارهٔ ۲ آمده بمعنی دزدی است ودرگزارش پهلوی نیزچنین گردانیده‌شده

است. تایو [illegible] tâyu که در اوستا بسیار آمده یعنی دزد چنانکه دریسنا ۹ پارهٔ ۲۱ ودر فرگرد ٤ وندیداد پارهٔ ۱ ، در پهلوی دوزد [illegible] duzd و جز آن .

۳ – باز خواست یا پرسش = فرَس [illegible] frasa از مصدر پَرس [illegible] parəs که در همین بند ودر بند گذشته و بند های ۱۳–۱٦ نیز بکاررفته است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۲۹ .

۴ – گناه = اَئِنَنگه [illegible] aenaṅh نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۵ – خُرد (کوچك) ،کم ، کاست = کسو [illegible] kasu ،دربند٤ ازهات ٤۷ نیز آمده است ، درگزارش پهلوی کوتاك [illegible] (کودك) .کاستن درفارسی باکسو kasu اوستایی از یك بنیاد است ، در لهجهٔ زرتشتیان ایران که دری نامیده میشود کسوك یعنی کوچاك نگاه کنید به :

Houtum Schindler, die Parsen in Persien, ihre sprache s. 72

٦ – رهایی = بُوج [illegible] bûǰ از مصدر بوج [illegible] buǰ رهانیدن ، رستگار ساختن یا رها کردن و باز کردن چنانکه در خرداد یشت پارهٔ ۳ ، بهرام یشت پارهٔ٤٦ ، هرمزد یشت پارهٔ۱۷ وجز آن . بَئُوختر [illegible] baoxtar که درویسپرد کردهٔ۷ پاره ۳ آمده یعنی رهاننده،درگزارش پهلوی بوختار [illegible] bôxtâr ، در پهلوی بوختن [illegible] bôxtan یعنی رهانیدن وبوژیشن [illegible] bôžišn چنانکه در گزارش پهلوی همین بند ۱۳ از هات ۳۱ بکار رفته یعنی رهایی ورستکاری . از این واژه چندین نام ساخته شده که در کارنامه (= تاریخ) و فرهنگ (= ادبیات) ما بجا مانده است چون سبُخت (یعنی پندارنیك ، گفتارنیك وکردارنیك : هوَمت ، هوخت ، هوَرشْت رستگار ساختند یا برهانیدند) ؛ چهاربُخت (نمیدانم از شمارهٔ چهار چه اراده شده شاید آخشیج چارگانه چون اندروای (=هوا) و آتش و آب وزمین که نیز درمزدیسنا از فرشتگانند) ؛ پنج بُخت (یعنی گاتها : اهنود، اشتود، سپنتمد، وهوخشتر، وهیشتوایشترهانیدند)، هفتان‌بخت (یعنی

هفت امشاسپندان : هرمزد ، بهمن ، اردیبهشت ، شهریور، سپندارمذ ، خرداد، امرداد رهانیدند) ، یزدان بخت ؛ مَهیُزد (یعنی ماه‌رهانید) وجز آن . به‌چهار مقالهٔ نظامی ، بحواشی محمد بن عبدالوهاب قزوینی ص ۲۳۹ـ۲۴۰ نگاه کنید .

۷ – باز جستن ( ) = یَم yam در اینجا باجزء آ آمده و در بند ۹ از هات ۳۲ با جزء اَپ : apa-yam بآن برمیخوریم .

۸ – آگاه = هارَ hâra ، دربند۲ ازهات ٤٤ نیز آمده‌است از مصدر هَرْ har یعنی پاسداشتن و آگاه بودن ، در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات٤۹ ازاین‌مصدر و واژه هایی‌که ازآن درآمده سخن‌خواهیم داشت .

هارَ hâra صفت است یعنی پاسدار و نگران و آگاه، درفارسی نیز بجا مانده و آن درواژهٔ زینهار یازنهار است ، مرکب از زین=«ازاین» و هارَیعنی پاسدارازاین، آگاه باش از این ، هشدار زین : زینهـار از قرین بد زنهار (سعدی)

۹ – دیده یاچشم = چَشمن cashman ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۱۰ – روشن یا رخشان = تهویسرَ thwisra ، همین یکبار در اوستا آمده .

۱۱ – نگریستن ، دیدن ، نگاه کردن ( )–وین vin ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ۳۰ نگاه کنید .

چهاردهمین بند

۱ – بجای رفتن و آمدن ، نخستین ( ) از مصدر ئی و دومین ( ) از مصدر گم gam (= جس ǰas) ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۲ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ – وام = ایشود ishud ، در بند ١٥ از هات ۳٤ نیز آمده در گزارش پهلوی آپام یعنی آوام ، وام(قرض) ، درهفت هات : یسنا ۳٦

پارهٔ ۵ویسنا۳۸ پارهٔ٤ ویسنا ۳۹ پارهٔ٤ فعل ایشوئیدیه ishûidya بکار رفته و در گزارش پهلوی به آپام (وام) یا آپامینیتن âpâmēnîtan (وامگزاردن)گردانیده شده‌است ، مراد ازآن وامی است که‌بندگان درستایش ونیایش بآفریدگار پردازند. درفارسی نیز «آوام» آمده (النهایه ص ۱۲٤)

۳ – مُزد=داتهرَ dâthra ، درگزارش پهلوی داسر dâsr یعنی دهش و پاداش ، در بند ۱۳ از هات ۳٤ دَتهرَ dathra آمده از آن معنی وظیفه و مقرری بر میآید یا پاداشی که در دفتر کُنشها ثبت گردیده . در فـرهنگها واژهٔ داره که بمعنی وظیفه یاد شده و بیك شعر سوزنی گواه آورده شده با واژهٔ اوستایی داتهرَ یکـی است ، چون آن شعر سوزنی درفرهنگها درست نوشته نشده در اینجا یاد نکردیم .

داتهرَ از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن است ، در آمده است . از برای خود واژهٔ مزد که در اوستا میژدَ mizda آمده بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ ازهات ۳٤ نگاه کنید .

۴ – بجای پاك و ناپاك اَشوَنت ashavaṇt ودرِگوَنْتْ drəgvaṇt آمده : از نخستین ، راستی پرست یا پیرو دین راستین زرتشتی‌یا مزدیسنا اراده میشود واز دومی پیرو کیش دروغین یا دیو یسنا . بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۵ – شمار پسین ، امارهٔ روز واپسین ، سرانجام کار=هِنْ‌کرتی hə̄ṇ-kərəti یعنی شمار روز پسین ، آنچنان کـه در سر انجام از روی نامهٔ کردار ، نیکی وبدی مردمان سنجیده شود و نیکوکاران پاداش یابند وگناهکاران پادافراه بینند .

در یسنا ۷۱ پارهٔ ۱ هَنْ‌کرتی haṇ-kərəti یعنی پایان و سرانجام . در رام یشت پارهٔ ٥٤ از هِنْ‌کرتی həṇ- kərəti معنی مناسب بر نمیآید ، در پارهٔ ۱۸ از یسنا ۷۱ هَنْ‌کِرتَهِ

han-kərətha صفت است یعنی بجای‌آورده شده ، پایان یافته ، ازسرتابن سراییده شده وبسر آورده شده و پایان پذیرفته ، دراین‌پاره‌همچنان پارهٔ۱ ازهمان یسناکه یاد کردیم هَن‌کِرتی وهَن‌کِرتِه با گاتها پیوستگی دارد باین معنی که درآن دوپاره از پایان و انجام گاتها واز کاملا سرودن آنها سخن رفته است . این واژه ها از مصدر کَـرْ که بمعنی کردن است در آمده و با جزء هنْ : هَنْ‌کَـرْ han-kar یعنی بجا آوردن ، بسر آوردن کار وپایان دادن چنانکه در یسنا ۱ در هر یك از پارهٔ آن آمده است .

۱ – سزا =مئِنی maêni (مئینی maini) در بند ۱۹ ازهات٤٤نیز آمده ، درگزارش پهلوی همین بند به ویناسیشن پـاتفـراس vinâsišn-pâtfrâs (پادافراه گناه) گـردانیده شده و در بند ۱۹ از هـات ٤٤ ویناسکاریه پاتفراس vinâskârîh-pâtfrâs (پادافراه گناهکاری)

پانزدهمین بند

۲ – دروغپرست=دْرِگْوَنت drəgvant.دریادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند پیش گفتیم‌که ازاین واژه دیویسنا یا گمراه و ناپاك اراده میشود ،درپهلوی و پازند دروند dərvand، دراینجاکسی از بزرگان دیویسنا مراد است ، به بند ٤ از هات ٤٦ نگاه‌کنید .

۳ – شهریاری = خشَثْرَ xshathra .

۴ – فراهم‌کردن( ) =هو hu آماده‌کردن،ساختن، انگیختن ، بکارآوردن . گذشته ازاین‌واژهٔ هو بچند معنی‌دیگرهم‌دراوستا آمده است : هوhu فشردن،هوhuپختن‌وجوشانیدن، هوhu زادن ، زاییدن یا راندن، باین معنی‌آنگاه بکاررودکه ازبچه پس انداختن‌آفریدگان بدواهریمنی سخن باشد.

۵ – بدکنش=دوش‌شیئوتَهن dus-syaothana . بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید .

۶ – زندگی =جیوتو jyôtu، بیادداشت شمارهٔ۱۱ ازبند ۳

از همین هات نگاه کنید .

۷ – یافتن، پیدا کردن ( ) = وید vid، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۸ – جُز یا بی (بدون) = هَنَر hanarə از حروف اضافه است ، در بند ٥ از هات ٤۷ نیز آمده .

۹ – آزار ، ستم ، زور = اَئِنَنگه haênanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰ .

۱۰ – چارپا یا گاو و گوسپند = پَسو pasu نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٥ از هات ۲۹ .

۱۱ – واژه‌ای که به کارگران گردانیدیم ، نیز میتوان به کسان و بستگان و مردان گردانید ، در متن ویرَ vîra ، در بند ۹ از هات ٤٥ نیز با واژهٔ پسو یکجا آمده ، درپهلوی ویر vir یعنی مرد برابر واژهٔ لاتین vir وصفتی که از آن درآمده : virilis در فرانسه viril شده است . ویرَ بمعنی مرد و بمعنی یل و پهلوان در اوستا بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۱٤ وجز آن . درسانسکریت نیز vîra بمعنی مرد است . ویرَ vîra نیز در اوستا بمعنی هوش است ، جداگانه نیامده با واژه های دیگر آمیزش یافته چون هویرَ hvîra (هو + ویرَ hu+vîra) یعنی خوب هوش چنانکه در یسنا ٦۲ پارهٔ ٥ ، پرثهویرَ pərəthvîra (پرثهو + ویرَ pərəthu+vîra) یعنی فراخ هوش چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱ .

درفارسی نیز ویر بهمین معنی در فرهنگ (ادبیات) ما بجا مانده :

زین بدکنش حذر کن وزین پس دروغ او   مینوش اگر بهوش و بصیری و تیزویر
(ناصرخسرو)

۱۲ – کشاورز یا دهکان = واستریَه vâstrya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ همین هات .

۱۳ – راستکردار = اَدروجِیَنت a-drujyant، این صفت باحرف‌نفی اَ واسم‌فاعل مصدر دروج druj (دروغ گفتن) ساخته شده‌یعنی نه دروغگو، نه‌فریبنده، بنابراین پیرودین راستین‌مزدیسنایاپارساوراستکردار.

۱ – نیك اندیش = هودانو hu-dânu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰.

شانزدهمین بند

۲ – افزایش دادن = فِرَدَثائی fra-dathâi (Inf.)، در بند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده یعنی افزودن، بالانیدن. فرَدَثه tra-datha که از همین بنیاد است در اوستا بسیار آمده چنانکه در یسنا۵۵ پارهٔ ۳ ویسنا ٦۸ پارهٔ۲ یعنی فراوانی و افزونی و گشایش و فراخی، هر دو واژه از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشیدن است درآمده است.

۳ – توانایی = خشَثر xshathra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸.

۴ – خان و مان = دمانَ dəmâna، درجا های دیگر اوستا نیز دِمان و نمانَ nmâna آمده در پهلوی mân ودر فارسی مان گوییم، بسا درگاتها با واژهٔ گَرُو garô آمده چنانکه در هات ٤۵ بند ۸ و هات ۵۰ بند ٤ ( ) و هات ۵۱ بند ۱۵ ( ) دربخشهای دیگراوستاگَرُونمانَ garô-nmâna، درگزارش پهلوی گروتمان همان است که در فارسی گرزمان شده. اسدی درلغت فرس گوید: گرزمان پارسیان گویند عرش است وشعرا گویند آسمان است، دقیقی گفت:

مه وخورشید با برجیس واسمان زحل با تیر و زهره بر گرزمان
همه حکمی بفرمان تو رانند که ایزد مر ترا داذ است فرمان

گرودمان = گرونمان یاگرزمان یعنی خان ومانِ سرود وستایش، وسرای‌نیایش. از این واژه بارگاه فرّ اهورا یا بهشت برین‌اراده میشود، واژهٔگر gar بمعنی

ستایش ونیایش وسرود است ، همین واژه نیزمصدراست بمعنی سراییدن وستاییدن ، در توراة نیز نشستگاه یهوه (خدای بنی اسرائیل) در میان سرودهای بنی اسرائیل دانسته شده است ، چنانکه درزبور داود مزمور بیست و دوم فقرهٔ٤، نگاه کنید به :
La vie future d'après le Mazdéisme par N. Söderblom paris 1901 p. 98–99

بساهم واژهٔ دِمانَ (= نمانَ) باواژهٔ دروج آمده: دروجُودِمانَ drûjô-dəmâna [Avestan] . یعنی خان و مان دروغ ، از آن دوزخ اراده میشودچنانکه درهات ٤٦ بند ۱۱ و هات ٤۹ بند۱۱ وهات ۵۱ بند ۱٤ .

در بند ۱۳ از هات ۳۲ دِمانَ با واژه های بدترمنش و در بند ۱۵ از همان هات با واژه های منش نیك آمده ، از خان و مان بدتر منش دوزخ واز خان ومان منش نیك بهشت اراده شده است .

۵ – روستا = شوئیتهر [Avestan] shôithra، دربند۱۸ازهمین‌هات و در بند ٤ از هات ٤٦ نیز آمده ، در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم چنانکه درهمهٔ پاره های نخستین فرگرد وندیداد و در تیریشت پارهٔ ۱ وبهرام یشت پارهٔ ٦۳ و یسنا ۲ پارهٔ ۱٦ و جز آن ، در گزارش پهلوی روستاك [Pahlavi] (روستا) ،روستا در فارسی بمعنی ده گرفته شده :

هرکه روزی باشد اندر روستا تا بماهی عقل او ناید بجا (جلال‌الدین در مثنوی)

رُستاق ورُزداق مُعرّب آن است ، اما در روزگاران پیش روستاك (=روستا) نام سرزمین بزرگی بوده دارای چندین ده و آبادانی وکشت زار : « در ذکر عدد رستاقهای شهر قم . . . . برقی درکتاب بنیاد چنین آورده است که رستاق قم سیصدو شصت و پنج دیه است » .

(تاریخ قم چاپ طهران ص ٥٦ باهتمام جلال‌الدین طهرانی .)

واژه‌های ده وشهروکشورکه بزودی یادخواهیم کرد مانند واژهٔ روستا اهمیت پارینهٔ خود را باخته دایره آنها تنگ تر شده ، امروزه درفارسی سرزمینهایی نسبت

بزمان گذشته، خُرد تر، چنین خوانده میشوند.

روستاك rôstâk و هیئت کهنتر این واژه در پهلوی روتستاك rôtastâk در گزارش پهلوی (= زند) از پارهٔ ۲ از نخستین فرگرد وندیداد چنین یاد گردیده: «یعنی روستا جایی است که مردم بر آن زندگی کنند».

شُوئیتهرَ shôithra نیز در اوستا سرزمینی است که در آنجا زیست کنند، چه این واژه از مصدر شی shi درآمده که دراوستا بمعنی جای گزیدن و نشیمن‌ساختن است ودرگزارش پهلوی به مانتن گردانیده‌شده (بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ نگاه کنید).

در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ روستا برابر است با واژهٔ اوستایی رَئُوذیَه raodhya (= رئوئیذیَه raoidhya)، صفت است یعنی رویاننده یا باردهنده ازمصدررئُود raod روییدن (بیادداشت‌شمارهٔ ۳ از پارهٔ ۱۳ چهاردهمین فرگرد وندیداد نگاه کنید). از اینکه از واژهٔ شوئیتهرَ shôithra وپهلوی آن روستاك دِه اراده نشده ازنخستین فرگرد وندیداد که یاد کردیم بخوبی پیداست، دراین فرگرد از شانزده کشور چون ایران ویج (خوارزم) وسغد و مرو و بلخ و قندهار و هلمند وری و جز آن یاد شده و همهٔ آنها با واژه های اَسَنگه asaṅh وشُوئیتهرَ shôithra آورده شده، اینچنین: «نخستین جاها وسرزمینها که بهتر آفریدم، من که اهورا مزدا هستم، ایران ویج است...» ودرگزارش پهلوی این دو واژه به جیناك jînák یعنی جا (در برهان قاطع واژهٔ جیناك یاد شده) و روستاك rôstâk گردانیده شده است.

درکتاب پازند مینوخرد درفصل٤٤ فقرهٔ ٢٤ آمده: «وپیدا کو هرمزد ایران ویج اژاورکان جایکان ورُستاگان وه داند» یعنی: وپیداست که هرمزد ایران ویج را ازجاها و روستا های دیگر بهتر آفرید (دربارهٔ ایران ویج، بگفتار آن درجلد اول یسنا، گزارش نگارنده، ص ۳۳ــ ۵۲ نگاه کنید.)

در هر جای اوستاکه واژهٔ شوئیتهرَ آمده از آن معنی سرزمین و مرز و بوم بر میآید نــه بویژه ده . شوئیتهرَ در گــاتها بجای زنتو zantu در بخشهای دیگر اوستا بکار رفته است . دربند ۱۸ همین هات آبادانیها و سرزمینهای ایران کهن نظر ببزرگــی آنهــا از روی ترتیب چنین آمده : دِمــانَ dəmâna ، ویس vîs ، شوئیتهرَ shôithra ، دخیــو dahyu یعنی خانوار ، ده ، روستا ، ایالت یاکشور . در جاهای دیگر بسا باین واژه ها با هم برمیخوریم و بهمین ترتیب ، جزاینکه چنانکه گفتیم بجای شوئیتهرَ واژهٔ زنتو بکار رفته‌که در پهلوی زند گوییم. ازواژهٔ دخیوکه در یادداشت آینده سخن خــواهیم داشت بخوبــی پیداست که شوئیتهرَ سرزمینی است خردتر از ایالت یاکشور و بزرگتر از ده بنا بــراین باید سرزمینی باشدکه امروزه بلوك خوانند .

۶ – واژه‌ای‌که بجای‌کشور آوردیم درمتن‌دخیو dahyu آمده نگارنده دراینجاکشور راکه در اوستاکرشْور karshvar آمده و برابر نامهٔ دینی ایرانیان ، دردیباچهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری چنین یادشده : « هرکجــا آرام‌گاه مردمان بوذ بچهارسوی جهان ازکران تاکران این زمین ببخشیدند وبهفت بهرکردند و هر بهری را یکی‌کشور خواندند . . . » باین معنی نگرفته است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۳ ازهات ۳۲ . گذشته ازهفت‌کشورکه در داستانها و فرهنگ (ادبیات) مامعروف است ، مملکت وبسا یك ایالت هم در فارسی‌کشور خوانده شده ، آنچنان که واژهٔ خشَتْهرَ xshathra که دراوستا وفرس هخامنشی بمعنی مملکت وپادشاهی است، درفارسی ازبزرگی آن‌کاسته، شهر گوییم . درپارینه سراسرمرز وبوم ایران‌را ایرانشهر گفتندی ، خودواژه دخیو اهمیّت دیرین خودرا باخته همان است‌که درفارسی دیه یا ده‌گوییم .

دخیو dahyu در جا های دیگــر اوستا نیــز دخیو ودَئینگهو dainhu و دنگهو danhu آمده ، در فرس هخامنشی دهیو dahyu

در سنگ نبشته های شاهنشاهان هخامنشی بواژهٔ دهیو بسیار بر میخوریم چنانکه در بهستان (بیستون) آمده : « گوید داریوش پادشاه : اینها (هستند) دهیوها (سرزمینها)که از آن من شدند و بخواست اهورا مزدا من پادشاه شان شدم : پارس ، شوش ، بابل ، آشور ، عربستان ، مصر... » ، داریوش پس‌ازبرشمردن همه مملکتهاکه در زیر فرمان وی بوده در انجام گوید : « رویهم بیست وسه دهیو (= مملکت) » .

درجای دیگر همان سنگ نبشته آمده : « گوید داریوش پادشاه : آنگاه که من در بابل بودم این دهیوها از من سرپیچیدند: پارس ، شوش (عیلام) ماد، آشور، مصر ، خراسان (پَرتَهو Parthava)، مرو، تَهتَهه‌گو Thathagu ، سکستان (sakâ) » در هرجای از سنگ نبشته‌های هخامنشیان که ازدهیو نام برده شده همان است که یك خشتهرَ پاوَن xshathra Pâvan یاشهردار (= مملکت‌دار) که نویسندگان یونان ساتراپ نوشته‌اند ، بر آن گماشته بوده است.

از دهیو در فرس هخامنشی باهمیت دخیو یا دنگهو در اوستا بخوبی میتوان پی برد ، درجلد وندیداد از نمانَ و ویس و زنتو و دهیو (=دنگهو) سخن داشتیم . در نخستین جلد یشتها درصفحهٔ ٤۳٥ در یادداشت پای صفحه سهوی بنگارنده روی داده ، واژهٔ «داه» را در ردیف دیه وده آورده است پیداست که واژهٔ داه بمعنی دَه ازشماروبرابر واژهٔ دَس [illegible] dasa اوستاست ، پیوستگی با دهیو ندارد . از برای دِمانَ و زنتو و ویس و دخیو بیادداشت پارهٔ ٤۱ از فرگرد ۷ وندیداد نگاه کنید .

۷ – کوشیدن ([illegible]) بارتولومه .Barthol آن را در فرهنگ خود (ستون 1613) از مصدر sparəz یادکرده‌است . سپَرزْ [illegible] در اینجا با جزء اَ [illegible] آمده است ، درگزارش پهلوی اَکوشیتار [illegible] akôsîtâr یعنی کوشا .

۸ – مانند تو یا بتو مانند= تهواوَنت [illegible] thwâvant ، درهات

۴۳ بند۳ وهات ٤٤ بند۱ وبند۹ وهات ٤۸ بند۳ نیز آمده؛ بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱ ازهات ٤٤ نگاه کنید .

هفدهمین بند ۱ - بزرگتر = مزیَنگه mazyañh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ ازهات ۲۹

۲ - گرویدن( ) = وَرْ var ، بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - آگاهانیدن ، گفتن ( ) = مرو mrû، درگزارش پهلوی گپتن ، دراوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات۳۲ بند۱۲ وبند۱٤ ، هات ۳٤بند۱۳ ، هات ٤۳ بندهای۱۱-۱۲ ، هات ٤٥ بند ۲ وبند٥ ، هات ٥۱بند ۸ و بند۱۹ ؛ هات٥۳ بند٥ . دریادداشت شمارهٔ۱ ازبند ۳ ازهات ۲۹ گفتیم که مرو با جزء پئیتی : paitî-mrû بمعنی پاسخ گفتن است ، چنانکه در بند ۳ ازهات ۲۹ و دربند ۲ از هات ۳۲ آمده . بواژهٔ مروایتِ mrûitê دریادداشت شمارهٔ۲ ازبند٦ ازهات ٤۹ نیز نگاه کنید .

۴ - بجای « مباد» در متن « ما » mâ آمده بمعنی نه ؛ ازبرای واژهٔ فریفتن آورده شده، «ما» دراوستاازحروف نفی‌است، درسرجمله یادرسرفعل افادهٔ نهی میکند ، همین واژه است که درفارسی مَه شده، بفتح اول‌وباخفای هاء ، حرف‌نفی‌است بمعنی نه ، درفارسی بسا درسرفعلها میآورند چون مپندار ، مگو، مرو . درآغاز بند ۱۸ همین‌هات بواژهٔ «ما» برمیخوریم .

٥ - از برای دانـا و نـادان بیاد داشت شمـارهٔ ٥ از بند ۱۲ همین هـات نگاه کنید .

٦ - فریفتن ( ) = اَئیپی دِبو aipî -dəbu ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند٦ ازهات ۳۰

۷ - آموزگار = فرَدخشتَر fra-daxštar ، دربند ۳ از هات ٥۱ نیز آمده از مصدر دَخش daxsh (آمـوزانیدن و

نمودن) چنانکه در بند ۱ از هات ۴۳، در بند ۱۳ از هات ۳۳ با جزء فرّ: ... fra-daxsh

۸ – باش (...) از مصدر اَه ... ah بودن.

هجدهمین بند

۱ – مباد = «ما» ... mâ، در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند پیش گذشت.

۲ – گفتار، سخن = مانثهر ... mąthra، بجای آموزش ساسنا ... sâsnâ آمده بمعنی دستور و فرمان، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۸ و یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات ۲۹

۳ – گوشدادن، گوشیدن، شنیدن، نیوشیدن، شنفتن (...) = گوش ... gush، در آغاز بند آینده نیز آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۲۹

۴ – از برای خان و مان و روستا و کشور = دِمان ... dəmâna، ویس vis، شوئیتهر ... shôithra، دَخیو dahyu نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ٤ - ٦ از بند ۱٦ همین هات.

۵ – ویرانی = دوشیتی ... dushiti : از دوش ... dus بد و زشت و شیتی ... shiti جا و آرامگاه و نشستگاه، از مصدر شی ... shi جای گزیدن و نشیمن ساختن. بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱٦ همین هات نگاه کنید. دوشیتی در گزارش پهلوی به دوش روشنیه ... dus ravišnih بدبختی، خواری، زبونی گردانیده شده.

٦ – تباهی یا مرگ = مَرَکَ ... maraka، در جاهای دیگر اوستا مَهرکَ ... mahrka یعنی مرگ، در گزارش پهلوی نیز مرگ ... نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ همین هات.

۷ – بجای ساز جنگ در متن سنَئیتهیش ... snaithish آمده در فارسی ساز جنگ گویند یعنی ابزار جنگ یا جنگ ابزار:

میان دولشکر دوفرسنگ بود همه ساز و آرایش جنگ بود (فردوسی)

درداستان جمشید نیز در شاهنامه آمده :

بفرّ کیی نرم کرد آهنا چوخود وزره کردوچون جوشنا

بدین اندرون سال پنجاه رنج ببرد و از این ساز بنهاد گنج

سوزنی گوید :

زهیبت توعدو نقش شاهنامه بود کزو نه‌مردبکار آیدونه‌اسب‌ونه‌ساز

در تازی سِلاح خوانند وجمع آن اسلحه. زمخشری درمقدمةالادب، سِلاح را درفارسی سازجنگ یادکرده است .

درپهلوی سِنه snêh ،درگزارش فارسی هرمزدیشت آمده : «بسیار سنه یعنی بسیار سِلاح» نگاه کنیدبه :

Études Iraniennes par Darmesteter vol. II p. 266

همچنین دریك نسخهٔ خطی اوستاکه در سال ۱۱۷۹ یزدگردی نوشته شده ، درپارهٔ ۲۹ ازسروش یشت (=یسنا ۵۷) دربرابر واژهٔ اوستایی سنَئیتهیش snaithish و واژهٔ پهلوی آن سِنه snêh ، در فارسی افزوده شده سِنه . نگارنده در ادبیات فارسی باین واژه بمعنی سِلاح درجایی برنخورده است ، اما واژه سنی بفتح سین که درفرهنگهای فارسی یاد شده وبمعنی آهن وپولاد گرفته شده باید با واژه سِنه بمعنی سلاح پیوستگی داشته باشد .

آب در حلق بدسگالانش عجب‌است ارنمیشود چوسنی (شمس‌فخری)

همچنین واژهٔ ستی باتاءکه در فرهنگها بمعنی آهن وپولاد یادگردیده و بشعر ابوشکورگواه آورده شده :

زمین چون سَتی بینی وآب رود بگردد فراز و بیاید فرود

بگمان نگارنده باید سهوی ازنساخ باشد، تاء بجای نون نوشته شده‌است واین‌سهوی است که بآسانی روی میدهد .

در اوستا بواژهٔ سنئیتهیش snaithish بسیار برمیخوریم ، چنانکه در یسنا

۵۷ (= سروش‌یشت) در پاره های ۱۰ و۱٦ و ۲۲ و۲۹ و ۳۱ و درفروردین‌یشت پارهٔ ۷۱ و جز آن سنَتهه snatha یعنی زنش و آن زنش یا ضربتی است که با سلاح باشد چنانکه درفرگرد چهارم وندیداد در پاره‌های۲٦ و۲۹ و ٤۰ از مصدر سنَته snath که بمعنی با سلاح زخم زدن و اسلحه بکار بردن است .

در انجام گوییم : سنی درفارسی برابر سِنِه snêh پهلوی وسنئیتهیش snaithish اوستاست، هرچند که سنی درفارسی بمعنی آهن و پولاد گرفته‌شده، امابابد بیاد داشت که بسا از ابزار های جنگ بنام هر آن چیزی که باآن ساخته میشده ، نامزد گردیده است‌چون نیزه ازنی وژوبین ازچوب (چوبین)، نگاه کنیدبه :

Le Berceau des Armeniens par Marquart p. 213

۸ — راندن ، از خود دورکردن ( ) = sà در بند ۷ ازهات ٤۸ نیز آمده و باجزء پئیتی آورده‌شده : paitî·sâ در آن بند واژهٔ پئیتی دوبار آورده شده ، دومی در وزن شعر زیادتی است ، افزوده شده است . پئیتی‌سا یعنی پذیره شدن ، بستیزه درآمدن و با هماورد برابر شدن و بضد کسی رفتن . بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ از همین هات بمصدر پئیتی اَرْ paitî-ar نگاه کنید .

نوزدهمین بند

۱ — اندیشیدن ( ) = مَنْ man ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ ازهات ۲۹

۲ — پزشك زندگی = اَهوم‌بیش ahûm-bis دربند۲ ازهات ٤٤ نیز آمده‌است، صفت است : ازدوواژه، نخست اَهوْ ahu یعنی زندگی ، جهان ، روزگار ، هستی ، در یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ ازهات۲۸ گذشت،دوم بیش bish که بمعنی دارو و درمان است ، بیشَز bishaz یعنی دارو ودرمان‌کردن وچاره بخشیدن چنانکه در پاره های ٤۰ - ٤٤ از فرگرد هفتم‌وندیداد بئشَز baêshaza یعنی درمان‌بخش، همین‌واژه است

که درفارسی پزشك و درتازی طبیب گویند :

هر آنگه که دل تیره گردد زرشك مر آن درد را دیو باشد پزشك (فردوسی)

دراینجا یادآور میشویم که دُرستبد نیز در فارسی بمعنی پزشك است ، واژه های دیگر از بنیاد bish در اوستا بسیار است . بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ۳٦ از هفتمین فرگرد وندیداد نگـاه کنید و نگاه کنید بواژهٔ ahûmbiš-ratûm دریادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات٤٤

۳ — سخن = وچنگه vacañh ، زبان = هیزو hizû ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات۲۸ ویادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۴ — بجای «آنچنان که باید» وسُو vasô آمده ، ازقیود است یعنی بکام وبدلخواه وآزادانه ، در گزارش پهلوی په کامك ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ همین هات .

۵ — استوار کردن = اِرِزا وخذائی ərəz-uxdhâi راست گفتن ، در اینجا نمودن راستی و نشان دادن درستی مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ — توانستن ( )=خشی xshi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۳ ازهات ۲۸

۷ — بجای آذر وصفت افروزان ، آتهر âthr وسوخرَ suxra آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۳ همین هات نگاه کنید .

دربند ۹ ازهات ۵۱ نیز از آزمایش آذرسرخ یا افروزان و آهن گداخته که در روز پسین بکار آید وازپاداش وپادافراه نیکان وبدان یادشده است .

۸ — پخش (تقسیم) = وی داتی vîdâtî (= ویـدانـا)، دربند ٦ ازهات ٤۷ ( ) نیز آمده ازمصدر دا

dâ (دادن، بخشودن)، با جزء وی: vî-dâ بخش کردن (تقسیم کردن) در بند ۱۲ از هات ۳٤ و در بند ۱۲ از هات ٤۳ بآن برمیخوریم.

۹ - واژه‌ای که به مزد گردانیدیم در متن وَنگهو vañhu (= وُهو vohu) آمده، در پهلوی وِه و در فارسی به گوییم، بسا در گاتها اسم است بمعنی بهی و نیکویی. دراین بند، چنانکه در بند ٦ از هات ٤۷، بمعنی مزد و پاداش و بخشایش است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۱ از هات ۲۹

۱۰ - گروه = رانَ rana دسته و فرقهٔ دینی که مزدیسنا و دیویسنا باشد، مراد است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ ازهمین هات.

۱ - پیرو راستی = اَشَوَنْ ashavan، خود پیغمبر

بیستمین بند

زرتشت مراد است که آورندهٔ اَشَ asha یا دین راستین است.

۲ - آمدن ( ) = ای (i)، دراینجا با جزء آ آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ ازهمین‌هات.

۳ - دور مانده = دیوَمنَ divamna، صفت است از مصدر دو du یعنی دور کردن و بر کنار کردن، ازهمین واژه‌است زدودن درفارسی، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ ازهات ۲۹ و دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ ازهات ۳۱ گفتیم که واژهٔ دو du نیز بمعنی وادار کردن و بر آن داشتن و کوشیدن و یاخود رنجه کردن است، همچنین دو du بمعنی گفتن است اما ازبرای گفتن اهریمنی در برابر مرو mrû که گفتن ایزدی است یعنی آنگاه که از گفتن پاکان و نیکان سخنی باشد فعل مرو بکار برند و هرگاه سخن از گفتن ناپاکان باشد فعل دو du آورده میشود.

۴ - آینده = اَپَرَ apara (درتأنیث اَپَرا) در فرس هخامنشی نیز اَپَرَ apara، صفت است یعنی آنچه پس ازاین خواهد بود، در پهلوی اپاریك apârîk بمعنی «دیگر» در بند ۱۱ از هات ٤٥ نیز آمده.

۵ – بدبختی یا زبونی ، تباهی، بیچارگی ، پریشانی = خشیُو xshyô ، در بند ۵ از هات ۳۲ نیز آمده، درگزارش پهلوی شیون sêvan ، بارتولومه Bartholomae دراین بند خشی xshî و دربنده ازهات۳۲ خشیو xšyô نوشته، نخستین را بمعنی تنگدستی ونیازگرفته ودومی را بمعنی تباه‌کردن (Altiranisches Wörterb. Sp. 554)

۶ – تیرگی ، تاریکی = تِمَنگهْ təmanh ، در بنده ازهات ۴۴ نیز آمده ، در پهلوی توم tûm در فارسی تَمْ بمعنی پرده‌ای‌که درچشم کشیده شود ، در تازی غشاوه گویند . ابن یمین گفته :

نرگس نشان‌سروری اندرجبین تو   بیند اگرچه در بصرش آفت تم است

تِمَنگهْ təmanh و تِمَنگهَ təmanha (تاریك) و تِمَنگهونت təmanhvant (تاریك مند = تیره و تار) و تِمَسْ چیتهر təmas-čithra (تیره نژاد) در جا های دیگر اوستا بسیار آمده است .

۷ – بلند یا دراز = دَرِگَ darəga ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند۱۱ ازهات ۳۰

۸ – دیرپایا = آیو áyu (آیو ayu) بمعنی سِنّ درپارهٔ ۱۴ تیریشت نیز آمده .

۹ – خورش‌بد = دوش خوَرِتهَ duš. xᵛarətha، در بند۱۱ازهات۴۹ ودربند۶ ازهات۵۳نیز ازخورش‌بدکه درروز پسین گناهکاران‌را پیش آورند ، نیزیادشده، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۳ ازهات۳۰ وبیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند۸ از هات ۳۲

۱۰ – بانگ دریغ : بجای دریغ اَوَئِتاتْ avaêtâţ آمده وباوازهٔ وَچْ vač که بمعنی سخن‌و گویش است به‌بانگ دریغ گردانیدیم، در بند ۶ از هات۵۳ صفت وَیوبرتْ vayû-bərəţ نیز گویای

همین معنی است یعنی وای‌بر (= وای‌گو) ، واژهٔ « وای» در فارسی که از اصوات است باواژهٔ وَیوئی vayôi که دربند ۷ ازهات ۳۵ آمده یکی‌است ودر آنجا مانند واژهٔ اَوَئتات با واژهٔ وَچْ آمده است . بواژهٔ آوُئی avôi در یادداشت شمارهٔ۵ ازبند ۳ ازهات ٤۵ نیزنگاه کنید .

۱۱ – روزگار ، زندگی = اَهو ahu ، در یادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند پیش گذشت .

۱۲ – دین = دَئنا daênâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۱۱ همین هات .

۱۳ – کشانیدن یا رهبردن ، رهنمودن ( ) = نی nî درفرس هخامنشی نی ni ، درپهلوی نیتن nîtan ، این لفظ درفارسی‌بجانمانده امادرپازند ، چنانکه درنامهٔ مینوخرد بسیار آمده‌است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند ۱۳ ازهات ٤٤

۱ – خداوندی = خـواپئیتیه xvâ-paithya ، در

بیست و یکمین بند

گزارش پهلوی نفشمن پتیه = خـویش پتیه xvês-patîh ، جـزء پسین از واژهٔ پئیتـی paiti درآمده که درپهلوی پت و درفارسی بَد گـویند چون سپهبد ، موبد ، دُرستبد . از واژهٔ خواپئیتیه = خویشبدی که بمعنی خود سروری است ، پادشاهی وخدیوی وخدایگانی وخداوندی اراده میشود .

۲ – رسا (تمام ، کامل) = بوری bûri (= بوئیری bûiri) ، در گـزارش پهلوی بَوَندك bavandak ، درنامهٔ پهلوی بُندهش بَوَندَكْ پـاتیخشـاهیه bavandak -pâtixšâhih یعنی پادشاهی رسا (سلطنت کامل) درست برابر واژهٔ اوستایی خواپئیتیه xvâ-paithya وصفت‌بوری میباشد . واژهٔ بوری درپارهٔ۱ ازیسنا ۰ ٤ (هفت‌هات) بافعل کَـرْ kar (کردن) آمـده یعنی بجای آوردن و انجام دادن و پایـان رسانیدن ، و در

گشتاسپ یشت پارهٔ ٥ ٤ بمعنی فزون و فراوان است .

۳ — انبازی یاپیوستگی وپیوند = سر sar ، دربندهای۸ـ۹ ازهات ۴۹ ودربند۳ ازهات ۵۳ نیز آمده ، میتوان آن را بمعنی آمیزش ویگانگی گرفت، سر sar نیز مصدر است بمعنی پیوستن و انجمن کردن . بـواژه هـای از همین بنیاد در اوستا بسیار برمیخوریم ، چنانکه درگاتها : هات ۳۲ بند۲ ، هات ۴۹ بند۳ و بند۵ ، هات۵۱ بند۳ ، نگاه کنید به : Baunack Studien II S. 354

۴ — پایدار = وَزدوَرْ vazdvar، در جا های دیگر اوستا بمعنی پایداری (دوام) است چنانکه درپارهٔ ٤٤ ازفرگرد نهم وندیداد ودربهرام‌یشت پارهٔ ۲۹ و یسنا ٤۸ پارهٔ۱۱

وَزْدَنگه vazdaṅh که در بند ۱۰ از هات ٤۹ آمده یعنی پایدار،بادوام . بیادداشت شمارهٔ ۸ آن بند نگاه کنید ونگاه کنید به :

Geldner, Drei Yasht S. 119

آندرآس و واکرناگل ، وَزوَرْ را بمعنی رهبری گرفته اند ، نگـاه کـنید بـه : Yosno 31 von Andreas und Wackernagel in N. K. G. W. G. 1911 Heft s. 32

۵ — بجای رسایی و جاودانی و راستی وتوانایی ونیك منشی درمتن : خرداد و امرداد و اردیبهشت (اَشَ) وشهریور و بهمن آمده، دراینجا معنی‌این امشاسپندان اراده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ همین هات نگاه کنید .

٦ — بجای اندیشه مَئینیو mainyu آمده ومیتوان بمعنی‌روان گرفت، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۳ ازهات ۳۰

۷ — دوست = اورْوَتهَه urvatha، درگزارش‌پهلوی‌نیزدوست ، دربند ۱۱ ازهات ٤٥ ودربند ١٤ از هات٤٦ و دربند ٦ ازهات۵۰ و دربند ۱۱ ازهات ۵۱ نیز آمده است .

بیست و دومین بند ۱ - پیدا = چیتهرا ۲ čithrâ (در تذکیر چیتهرَ ۲ čithra) صفت است یعنی هویدا، آشکار، پدیدار، در گزارش پهلوی پیتاك همین است که در فارسی چهرگوییم بمعنی روی، دربند۷ ازهات ۳۳ و در بند ۱٦ از هات ٤٤ نیز آمده است. چیتهرَ اَوَنگه ۲ čithra-avanh که در بند٤ از هات ۳٤آمده یعنی آشکارا یاری‌دهنده یا پیدا رامش بخشنده. ازبرای واژهٔ اَوَنگه avanh یاری، یاوری بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند۹ از هات ۲۹ نگاه کنید. چیتهرَ čithra نیز در اوستا بمعنی تخمه ونژاد است چنانکه دربند ۳ از هات ۳۲ آمده است، در گزارش پهلوی توخماك ، در فرس هخامنشی نیزچیتهرَ بمعنی تخمه و نژاد است، ازهمین واژه است نام منوچهر که دراوستا منوش چیتهرَ ۲ Manuš-čithra آمده یعنی ازپشت وتخمه ونژاد منوش، درپارهٔ۱۳۱ فروردین‌یشت باین نام بر میخوریم (نگاه کنید بگفتار منوچهر در دومین جلد یشتها، گزارش نگارنده، ص۵۰-۵۲). هوچیتهرَ hu-čithra صفت است، درتأنیث هوچیتهرا hučithrâ یعنی خوب نژاد یا نیك بنیاد چنانکه دریسنا ۵۸ پارهٔ۱ آمده‌ودرگزارش پهلوی‌هوتوخماك ۳ hutoxmak شده، هوچیتهرَ درپارهٔ۱۵ ارت یشت یعنی خوبچهر وخوشروی یانیك نژاد و خوب پیوند، هوچیتهرا Hu-čithrâ نیز نام دختری است (کنیزك) در پارهٔ ۱٤۱ فروردین یشت در میان گروهی ازکنیزکان دیگر ستوده شده است.

هوچیتهرَ در فارسی هُژیرشده نام یکی از دلاوران است، همچنین هُژیر بمعنی نیکو وخوب وپسندیده است:

یکی نامه بنوشت خوب و هُژیر سوی نامور خسرو دین پذیر

(دقیقی درشاهنامه)

ازبرای واژهٔ هو hu که بمعنی خوب ونیك‌ونغزوزیباست بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۳ ازهات ۳۰ نگاه‌کنید (هُژیر بضم هاء درست است نه بفتح آن).

۲ – نیك اندیش = هودا hu-da نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – همچنان = یتهنا yathanâ از قیود و از حروف ربط است، درگزارش پهلوی گاهی بهچیگون و گاهی به ایدون گردانیده شده است ، دربند۱۰ ازهات ٤۳ نیز آمده است .

۴ – آگاه گردیدن ، شناختن ، دانستن ( ) = وید vid ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۵ – ضمیر «او» برمیگردد به «نیك اندیش» که از آن زرتشت اراده شده : اوست که از گفتار و کردار درست خویش نگهدار راستی وکشور مینوی جاودانی اهورا مزداست .

٦ – ازکشورنیك ،کشور آسمانی یاپادشاهی مینوی مزدا مراد است .

۷ – نگاهداری کردن یا برپا داشتن و برگرفتن ( ) = هَپْ hap ، درگزارش پهلوی همین بندبه گرفتن گردانیده شده ، در بند٤ ازهات ٤۳ نیز بآن برمیخوریم .

۸ – کارگزارتر = وازیشتَ vâzista صفت تفضیلی است از مصدر وَزْ vaz ، دریسنا ۳٦(هفت هات) پارهٔ ۳ معنی کارسازتر ازآن برمیآید . وازیشتَ دربند ۲۲ از هات ۳۱ چنانکه در پارهٔ ٤ ازیسنا ۷۰ صفت استی asti (یاور) آورده‌شده‌است، بسیاری ازدانشمندان آن را بمعنی سودمند گرفته اند ، هرچندکه این معنی بسیارمناسب میافتد اما بانگاه بریشهٔ واژه که وَزْ vaz باشد، بهتردانسته بجای آن «کارگزار» آوریم .

وَزْ vaz در اوستا همان است که در پهلوی وزیتن و در فارسی وزیدن گوییم وازبرای باد بکاربریم ، اما دراوستا این واژه بمعنی راندن و رفتن ودر آمدن وبرانگیختن و کشیدن‌وگردانیدن وتاختن بسیار آمده، درپارهٔ ۳۳ تیریشت از برای وزش باد بکار رفته ، درپارهٔ ۱۱ آبان‌یشت ازبرای گردونه بکاررفته یعنی گردونه

راندن ، درپارهٔ ۵۸ بهرام یشت ازبرای سپاه بکار رفته : پی کردن سپاه ، از پی لشکر راندن ، درپارهٔ ٤٧ مهریشت ازبرای اسب آمده : اسب برانگیختن ، درپارههای۲-۲۷ بهرام یشت ازبرای باد وگاو واسب وشتر وگراز وجوانمرد پانزدهساله ومرغ شاهین ومیش و بز و مرددلیر بکاررفته ، بمناسبت هریك ازآنها باید در فارسی به وزیدن ، در آمدن ، روی نمودن ، خرامیدن ، تاختن ، پریدن برگردانیم . در بند ۵ از هات ۵۳ بمعنی بشوی رفتن، شوهر گرفتن آمده است .

وز vaz دراوستا ازبرای هرآنفعلی که افادهٔ جنبش کند بکاررفته است.

۹ — یاور ، یار ، پیرو = اَستی asti در هات ۳۳ بند۲، هات ٤٦ بند۱۱ ، هات٤٩ بند۱۱ نیز آمده ازمصدر اَهْ ah ، بودن ، هستن درآمده است. استی asti مانند واژهٔ «است» ast که دریادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۲۸ یادکردیم بمعنی «است» و استه و هسته واستخوان هم میباشد .

اَهنَودگات ـ یسنا ، هات ۳۲

نخستین بند

۱ - خواستن ( ) = یاس yâs ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ - آزاده یا رزمی (= لشکری) و برزیگر و پیشوای دینی = خوَئِتو xvaêtu ، وِرِزِنَ vərəzə̄na ، ائیریَمَن airyaman ، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلد نخست) .

۳ - آموزش = مَنَ mana پیمایش و اندازه و با جزء فرَ : fra-mana درفارسی فرمان گوییم و درفرس هخامنشی فرمانَ fra-mâna از مصدر « ما » mâ درآمده که بمعنی اندازه گرفتن و پیمان کردن است و با جزء فرَ : فرَما fra-mâ فرمان دادن ، دستور دادن چنانکه دربند ٤ ازهمین هات آمده، مصدر«ما » در تصریف فعلهای فارسی چون فرماید ، پیماید ، آزماید ، نماید بخوبی پیداست.

۴ - شادمانی، رامش = اوروازِمَن urvâzəman ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱ ازهات ۳۰

۵ - گماشته ، فرستاده ، پیك = دوُتَ dûta ، همچنین دوُتیَه dûtya که دربند ۱۳ ازهمین هات آمده .

بجای دوُتَ دربند ۸ از هات ٤۹ ، فرَئِشتَ fraêsta بکار رفته که بمعنی فرستاده و پیك است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از آن بند .

٦ - دورداشتن = داریُو dâryô (Inf.) ازمصدر دَرْ dar داشتن ، نگاهداشتن ، بازداشتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازهات ۳۱

۷ - بد خواستن، دشمنی کردن، ستیزیدن ([Avestan script]) = دئیبیش [Avestan script] daibish ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند٦ از هات ۲۸

دومین بند

۱ - یگانه، پیوسته ([Avestan script]) از مصدر سر [Avestan script] sar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۲۱ از هات ۳۱

۲ - خوب دوست = هوش هخی [Avestan script] hus - haxi (صفت است) یادرنیاك بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید (درجلد نخست) .

۳ - درخشان = خونونت [Avestan script] x^vənvaṇt باشکوه، دربند٤ از هات ۵۳ نیز آمده، در بخشهای دیگر اوستا خونونت [Avestan script] x^vanvaṇt

۴ - پاسخ گفتن ([Avestan script]) = پئیتی مرو [Avestan script] paitî-mrû ، بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۷ از هات ۳۱ نگاه کنید.

۵ - بجای پارسایی آرمئیتی [Avestan script] ârmaiti (آرمتی [Avestan script] ârmati) همان است که در بند های ۳ و۷ از هات ۲۸ و دربند ۷ از هات ۳۰ و در بندهای ٤ و۹ و۱۲ از هات ۳۱ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز خواهیم برخورد و آن امشاسپند « سپندارمذ » است اما دراینجا چنانکه در چندبند دیگر : هات ٤٤ بند ۱۰ ـ ۱۱ ، هات ٤٥ بند۱۰ ، هات ٤۷ بند۲ ، هات ٤۹ بند۵ وبند۱۰ ، هات ۵۱ بند ۲۱ ، هات ۵۳ بند۳ وجز آن معنی این واژه مراد است .

آرمتی ârmati یا آرمئیتی ârmaiti از دو واژه آمیزش یافته : نخست اَرِمْ [Avestan script] arəm ، دربخشهای دیگر اوستا اَرِمْ [Avestan script] arəm ازقیوداست بمعنی درست یا «آنچنان که شاید» خود جداگانه در گاتها بسیار آمده، چنانکه در بند ۸ از هات ٤٤ و بند۱۱ از هات ٤٥ وبند ١٤ از هات ۵۱ (دراین بند پسین صفت است یعنی فرمانبردار) ؛ دوم [Avestan script] mati از مصدر مَنْ [Avestan script] man یعنی اندیشیدن که دریادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۰ از هات ۲۹ گذشت . آرمئیتی رانیز بمعنی بردباری وسازگاری وفروتنی گرفته‌اند دربرابر ترمئیتی [Avestan script] tarəmaiti که بمعنی بادسری وخیره سری وناسازگاری و برتنی وسرکشی است ودر بند ٤ از

هات ۳۳ آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۱ ازهات ٤٥ نگاه کنید .

واژهٔ ترمنشت بروزن سرنوشت که دربرهان قاطع بمعنی بدکرداری یاد شده همین واژهٔ اوستایی است که در پازند ترمنش شده ، نگاه کنید بواژهٔ پئیری متی pairimati در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند آینده ، همچنین به بند ٤ از هات ٤٥ نگاه کنید که در آنجا از آرمئیتی ، زمین اراده شده است .

آنچنانکه در بند ۲ از هات ۳۲ آرمئیتی را بمعنی پارسایی گرفته‌ایم ، بجای وُهو مَنَنگه vohu manańh (بهمن) وأشَ asha (اردیبهشت) و خشَتهر xshathra (شهریور) منش نیك و راستی و توانایی آورده‌ایم .

٦ — پاك (مقدس) = سپنتَ spəṇta ، این واژه در جزء چندین واژهٔ فارسی بجای مانده چون اسفندیار واسفنددانه و گوسفند وجز آن، درجای دیگر از آن سخن داشتیم ، در گفتار امشاسپندان به سپند مینو نگاه کنید .

۷ — برگزیدن ( ) = ورْ var ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

سومین بند ۱ — نژاد یا تخمه = چیتهرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ ازهات ۳۱ .

۲ — زشت ، بد ، تباه = آکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۳ — هستید = ستا از مصدر اَهْ ah هستن ، بودن .

۴ — آنکس، گرهْمَ grəhma میباشد که دربند ۱۲-۱٤ ازهمین هات یاد شده است ، از پیشوایان دیو یسناست .

٥ — بسی = مَش mas از واژهٔ مَزْ maz که بمعنی مه و بزرك دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت .

مَشْ دراین بند ، چنانکه مز دربند ۱۱ ازهمین هات ازقیود است یعنی بس ،

بسی ، بسا ، بسیار ، درپهلوی وَسْ vas ، مش دربند۹ از هات۴۴ نیز آمده واژهٔ مَشت بفتح میم که درفرهنگها بمعنی انبوه و بسیار و پر یادگردیده ودر فرهنگ جهانگیری بشعر شیخ سودان گواه آورده شده شاید پیوندی باواژهٔ اوستایی مش داشته باشد .

۶ - خود ستایی = پئیری مَتی pairi-mati از جزء پئیری که در فرس هخامنشی پری pariy ودر فارسی پَر که درجزء چند واژه چون پروریدن و پراگندن و جز آن بجا مانده ، و از واژهٔ متی که در یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ همین هات یاد کردیم . جز همین یکبار، دیگر در گاتها بواژهٔ پئیری‌متی بر نمیخوریم ، در اردیبهشت یشت در پاره های ۸ و ۱۱ و ۱۵ پئیری متی pairimati (در نسخه بدل مئیتی maiti) با تَرُومتی که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند پیش گذشت یکجا آمده ونام دیوی است ، در گزارش پهلوی همین بند ۳ ازهات ۳۲ اَپَرْمینشن apar-mênišn (برمنش) آورده‌شده‌است .

۷ - پس‌اینچنین = اَئیپی aipî ، درفرس‌هخامنشی اَپی apiy ، در گزارش پهلوی همین بند و در بند ٤ از هات ۲۹ ودربند ۱۷ از هات ۳۱ پس ، ازپس آمده ، در بند۸ از همین هات ودربند۵ ازهات ٤۸ نیز بواژهٔ اَئیپی برمیخوریم یعنی پس ازاین ، آنچه پس‌ازاین خواهد بود یاآینده .

۸ - دیرباز = دَئیبیتا daibitâ (= دئیبیتانا daibitânâ) ، دربند ۱ ازهات ٤۸ ودر بند ۹ ازهات ٤۹ نیز آمده ، ازقیوداست .

۹ - کردار = شیئُومَنْ šyaoman یعنی کار و کردار و رفتار ، با واژهٔ شیئُوتَهنَ šyaothana که در گاتها بسیار آمده و در بند ۵ ازهمین هات نیــز بآن برمیخوریم ، یکی است . هر دو از مصدر شیو šyu که بمعنی شدن و رفتار کردن است در آمده اند ، بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۳ از هات ۲۹ نگاه کنید .

۱۰ - هفتم = هَپتَتهَ haptatha ، هَپتَ

hapta هفت ، هپتَ دَس ‌ haptadasa هفدهم .

۱۱ - بوم = بومی ‌ bûmî ، درفرس‌هخامنشی‌نیز بومی‌درسانسکریت بهومی bhûmî ، درپهلوی (‌) ودرفارسی بوم یعنی‌خاك ، زمین ، کشور. این واژه درپارهٔ ۱ ازیسنا ۳۷ (هفت‌هات) نیز آمده ودرپارهٔ۱ ازیسناه تکرار شده‌است . درپارهٔ ۳ ازیسنا ٤۲ و درپارهٔ ٢٦ زامیادیشت نیز بآن برمیخوریم ، بگفتهٔ بارتولومه Bartholomae گذشته ازگاتها وهفت هات‌که آنهم درانشاء ازگاتها شمرده میشود ، درجاهای دیگر اوستا واژهٔ بومی (= بوم) رواج نداشته . پارهٔ۳ ازیسنا ٤٢ ، ازپارهٔ ۱ از یسنا ۳۷ (هفت‌هات) برداشته شده وپارهٔ ٢٦ زامیادیشت ، یادآور بند۳ ازهات ۳۲ میباشد .

در گـاتها واژهٔ بـومی (= بـوم) بـا واژهٔ هفتم بجـای هپتو کَـرشوَر ‌ . ‌ haptô-karəshvar که درتیریشت پارهٔ۹آمده، بکار رفته است . کرشوَر ‌ . karəshvar یا کَـرشوانْ ‌ karshvan باواژهٔ هفت در نامهٔ مینوی بسیار آمده چنانکه درآبان یشت پارهٔ ٥ ، تیریشت پارهٔ ۳۳ وپارهٔ ٤٠ ، مهریشت پارهٔ ٦٤ ، زامیادیشت پارهٔ ۸۲ ، یسنا٦١ پارهٔ٥ وجز آن، در اوستا ازاین هفت‌کشور بـاز نام برده شده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ١٥ وپارهٔ ۱۳۳ ، رشن‌یشت پاره های ۹-١٥ و فرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۹ و در بسیاری از جاهای دیگر.

دربند ۳ ازهات ۳۲ واژهٔ بومی (= بوم) با صفت هفتم آمده ، چنین مینماید که هفتمین کشورکـه در اوستا خونیرَتهَه ‌ xᵛaniratha نامیده شده ، مراد باشد . خْونیرتهه‌که‌کشور میانکی است سرزمین ایرانیان است ، چون در جاهای دیگرازهفت‌کشور سخن‌داشتیم دراینجا بیش از این نباید . درنامه سوشیانت بفهرست واژه هاگرد آوردهٔ نگارنده نگاه‌کنید و به بیست مقالهٔ قزوینی جلد دوم باهتمام‌اقبال چاپ طهران ص۳۰-۳٥

۱۲ - نامبردار = ‌ دارای‌آوازه و نام ، خَنیده (مشهور) ، از

مصدر سرو sru شنیدن و شنوانیدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ ازهات ٢٨

چهارمین بند

۱ - فرمانگزاردن ، دستوردادن ( ) =فرما fra-mâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ از همین هات .

۲ - بدتر = اَچیشتَ aċ'sta ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند٤ ازهات ۳۰

۳ - دادن ( ) = دا dâ دادن ، بخشیدن .

۴ - دوست دیو = دَئِوُزوشتَ daêvô-zušta ، زوشتَ اسم مفعول است ازمصدر زوش zush که بمعنی دوست داشتن است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۸ ازهات۲۸

۵ - خواندن ( ) = وَچْ vaċ خواندن ، گفتن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۱۱ ازهات ۲۸

٦ - دور شدن ( ) = سیزْدیَــه sîždya دور شدن ، باز ماندن ، واپس ماندن ، بازداشتن ، دورکردن ، راندن . در پسارهٔ ٨٤ زامیادیشت ( ) نیز آمده ، از همین بنیاد است واژهٔ سیَزدَ syazda بمعنی دور ماندن ، واپس افتادن کــه در بند ۹ از هات ۳٤ آمده است .

۷ - خرد = خرَتو xratu ، در اینجا بمعنی خواست مینوی ودانش ایزدی است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ ازهات ۲۸

۸ - راستی = اَشَ asha ، دراینجا بمناسبت خرد که دریادداشت پیش گذشت دین راستین مراد است .

۹ - برگشتن ( ) = نَس nas : این واژه بمعنی ازراه برگشتن ، نابود شدن ، آسیب یافتن ، ازدست‌رفتن ، دگرگون گردیدن،

تباه شدن ، بدر رفتن در اوستا بسیار آمده ، درگاتها : هات ۵۱ بند ۱۳ ، هات ۵۳ بند۶ و در بند ۷ از همان هات ۵۳ با جزء آ و پرا para بمعنی دچار گزند شدن است و در بند ۱۵ از هات ۳۲ با جزء وی : vî-nas بهمین معنی است ، از همین بنیاد است واژهٔ نَسو nasu که در اوستا بمعنی لاشه و مردار است و در فرهنگهای فارسی نسا بهمین معنی یادگردیده ونسا سالار یعنی مرده‌کش ، نسو یا لاشه چیزی است برگشته و دگرگون‌گردیده و آسیب یافته ، نسوکَش nasu-kasha در پارهٔ ۱۱ از فرگرد هشتم وندیداد یعنی مرده کش ، همچنین مرده‌کش در اوستا ایریستُوکَش iristô-kasha آمده چنانکه در پارهٔ ۱۵ از فرگرد سوم وندیداد . نَسومَنت nasumant (در تأنیث nasumaitî)که درپارهٔ ۷۹ از فرگرد هفتم وندیداد آمده صفت است یعنی نسامند یا به لاشه و مردار آلوده . نسوسپَیه nasu-spaya که در پارهٔ ۱۲ ازنخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی لاشه بخاك‌کردن ومرده بگور سپردن .

نسو nasu نیز دیولاشه و مرداراست و باین معنی دروج نسو (drŭj) دیو دروغ لاشه دراوستا بسیار آمده نگاه‌کنید به :

Foundations of the Iranian Religions by Gray p.211

نس nas نیز بمعنی یافتن و بچیزی رسیدن و بدست‌آوردن و پذیرفتن است چنانکه دربند۶ ازهمین هات ودربند۱۶ ازهات ۵۱

پنجمین بند

۱ – گمراه کردن یا فریفتن ( ) = دَبْ dab نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۰

۲ – زندگی خوب = هوجیاتی hu-ǰyâti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – جاودانی یا بیمرگی = اَمِرتات amərətât ، به یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند٦ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۴ – واژه ای که به اهریمن گردانیدیم در متن مئینیو mainyu آمده یعنی مینو، با صفت اَکَ aka یعنی بد و زشت، در پارهٔ ۱۵ از یسنا ۱۹ اَکَ تنها آمده از آن نیز اهریمن اراده شده، در اینجا این صفت با واژهٔ مئینیو مانند انگرُو مئینیو anrô-mainyu که در فارسی اهریمن گوییم در برابر سپنتُو مئینیو spəṇtô_mainyu میباشد، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۵ – ضمیر « او » بر میگردد به گَرِهمَ Grəhma پیشوای کیش دیویسنا که در بندهای ۱۲ـ۱۴ یادشده است.

۶ – تباهی = خشَیُو xshayô، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۱

۷ – آموزانیدن ( ) = فرَچیتْ fra. čit، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۳ از هات ۳۱

ششمین بند

۱ – بسیار، پُر، بیش = پئُواورو paouru، پئورو pauru و پُئورو pouru و پَرو paru در اوستا بسیار آمده، در فرس هخامنشی نیز پَرو paru، در پهلوی و درفارسی پر.

۲ – گناه = اَینَنگه aênanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۸ از هات ۳۰

۳ – رسیدن ( ) = نَس nas رسیدن، یافتن، بدست آوردن در بند ۱۶ از هات ۵۱ نیز آمده، همچنین در بخشهای دیگر اوستا بهمین معنی آمده است چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ۵۸ و گشتاسب یشت پارهٔ ۲۹، در یسنا ۲۳ پارهٔ ۳ باجزء اَئیوی آمده: aiwinas، در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ همین هات گفتیم که نَس nas نیز بمعنی برگشتن و دگرگون شدن و آسیب یافتن و تباه گردیدن است.

۴ – دارای آوازه و نام ، نامور ، نامبردار ، خنیده (مشهور و معروف) = سراوَهیئیتی [Avestan] sravahyeitî از مصدر سرو [Avestan] ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۳ همین هات .

۵ – هرچند این چنین = [Avestan] یـزی تائیش آتهـا yezî-tâis-athâ

٦ – بجای « بیاد داری » هـاتامرانی [Avestan] hâtâ-marâni آمده ، در جا هـای دیگر اوستا هاتَ مَرنی [Avestan] hâta-marəni چنانکه در هرمزدیشت پارهٔ ۸ یعنی کسی که بیاد دارد آنچه راکه در خور و شایستهٔ کسی‌است یابیاددارندهٔ پاداش ومزد ، ازهاتَ [Avestan] hâta اسم مفعول‌مصدر هَنْ [Avestan] han یعنی بچیزی ارزانی شدن وبچیزی سزاوارگردیدن ، در اوستا بسیار آمده و بسا باواژهٔ مزد (= میژدَ [Avestan] mîzda) آمده چنانکه در هات٤٤ بندهای ۱۸ـ ۱۹ وهات ٤٦ بند ۱۹، در گزارش پهلوی (=زند) به ارژانیك بوتن [Pahlavi] ارزانی بودن‌گردانیده‌شده(بواژهٔ هوشَنَ [Avestan] hu-shāna دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ ودریادداشت شمارهٔ ١٤ از بند ٥ از هات ۵۳ نگاه‌کنید) ، جزء دوم مرانی [Avestan] marâni از مصدر مَر [Avestan] mar در آمده‌که بمعنی بیادآوردن وبرشمردن است، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱ ازهات ۳۱

۷ – آگاه بودن ([Avestan]) = وید [Avestan] vid ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸

۸ – فرمان = سِنگهَ [Avestan] sāŋgha ، نگـاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۹ – دادن([Avestan])ازمصدردا [Avestan] dâ ، باجزء وی: [Avestan] vî-dâ صادر کردن، دریادداشت شمارهٔ۷ ازبند۱۹ ازهات ۳۱ گفتیم که‌همین‌واژه‌بمعنی پخش‌کردن (تقسیم‌کردن) هم آمده است .

هفتمین بند ۱ - هیچیك = نَئِچی naêči هیچکس ، در بندهای ٦ و۱۳ ازهات ٤۳ نیز آمده .

۲ - دست بردن یا ورزیدن = اَئوجوئی aojôi (Inf.) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۸ ازهات ٤٦

۳ - کامیابی یا آرزوی رسیدن بآنچه خواهش است = هادرُویا hâdrôyâ .

۴ - سود یا بهره و پاداش = جُویا jôyâ ، این واژه و واژهٔ پیش همین یکبار در اوستا آمده است .

۵ - چنان ، چون ، چگونه = یائیش yâiš .

٦ - شنیده شده ( ) از مصدر سرو sru ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۲ ازهات ۳۰

۷ - در این بند چنانکه دربند ۷ ازهات ۳۰ ودربند ۹ از هات ٥۱ از آهن (= آیَنگه ayanh) یاد شده ، در هات ٥۱ بند ۹ با صفت خشوشت xshusta آمده که بمعنی روان است ، دراین بند۷ از هات ۳۲ با صفت خوَئن xᵛaên آمده یعنی گداخته چنانکه در یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۳ ازهات ۳۱ یادکردیم ، در روزپسین ، درآزمایش آهن گداخته و آذر افروزان پاك از ناپاك شناخته خواهدشد . در بند ۹ ازهات ٥۱ از آزمایش آهن روان و آذر افروزان هردوباهم یادشده ، دربند ۳ و بند ۱۹ ازهات ۳۱ و دربند ٤ از هات٤۳ از آزمایش آذر جداگانه سخن رفت .

۸ - نوید دادن ،آگاهانیدن ( ) = سَنگه sanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند٤ ازهات۲۹

۹ - سرانجام = ایریخت irixta ، دربند۲ ازهات٤٤ نیز آمده بمعنی انجام وفرجام وپایان است . در دومین فرگرد وندیداد پارهٔ٤ ایریخت ازبرای ستارگان و ماه و خورشید آورده شده بمعنی نشستن یا نهفتن و فرو رفتن در برابر

سَذا sadhâ که ازبرای بر آمدن وسرزدن و برخاستن ستارگان‌وماه و خورشید آورده شده است . ایریختَ ازمصدر ریچ ric (= رَئچ raêc) درآمده که درپهلوی ( ) و درفارسی ریختن گوییم وازهمین ریشه است‌واژهٔ رَئِخِننگهْ raêxənanh که دربند۱۱ ازهمین‌هات‌ودر بند ۷ از هات ۳٤ آمده ، در گزارش پهلوی بند ۱۱ از همین هات نیز ریخن آمده امادرتوضیح افزوده‌شده خواستك یعنی خواسته‌ٔهمین واژه است که در فارسی ریگ شده در واژهٔ مرده ریگ که در فارسی مرده ری نیز آمده و درتازی میراث :

از خراج ار جمع آری زر چوریگ — آخر آن از تو بماند مرده ریگ

(جلال‌الدین در مثنوی)

۱۰ – آگاه‌تر = وَئِدیشتَ vaêdišta، صفت تفضیلی‌است از ویدْوَنگه vîdvanh آگاه، دانا . درجاهای‌دیگر اوستا وَئِذیشتَ vaêdhista ، چنانکه دررشن یشت پارهٔ ۷ ودر فرگرد هجدهم وندیداد پارهٔ ۷ . بمصدر وید vîd آگاه بودن ، دانستن ، شناختن در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند٤ ازهات ۲۸نگاه کنید .

هشتمین بند

۱ – شناخته شده یا شنیده شده وبگوش همه‌کس رسیده و مشهور گشته = سراوی srâvî از مصدر سرو sru شنیدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ ازهات ۳۰ .

۲ – جم = ییمَ yima درگاتها بیش‌ازهمین یکبار نیامده، امادر بخشهای‌دیگراوستا بسیاریاد شده‌وبسابا صفت خشَئِتَ xshaêta آمده‌که بمعنی درخشان ودرفشان وروشن است . خشَئِتَ درفارسی شید شده :

برزم اندرون شیر پاینده‌ای — بیزم اندران شید تابنده‌ای (فردوسی)

همین صفت است که با جم آورده شده جمشید وباواژهٔ خور ، خورشید گوییم برابر هوَرِ خشَئِتَ hvarə-xshaêta که دراوستا آمده

۳ – ویوَنْگهان = ویوَنگهوش [illegible] vîvañhusha صفت است یعنی از پُشت ویونگهوَنت [illegible] vîvañhvaṇt که نام پدر جمشید است و در نامهٔ دینی هندوان ویوَسونت vivasvant آمده چنانکه جم در وید یم میباشد، در نخستین جلد یشتها صفحهٔ ۱۸۰–۱۸۸ ازاو سخن داشتیم، دراین جلد باز ازاو یاد خواهیم کرد. دراینجا از برای روشن کردن معنی این بند گوییم: مقصود این نیست که گوشت خوردن گناه است، زیرا در آیین مزدیسنا چنین فرمانی نیامده است. آنچه مـایهٔ ناتوانی و رنجوری باشد در دین زرتشتی نکوهیده و گناه است، بی زن و فرزند بسر بردن و بخانه وزندگی پشت پازدن و ازتن پروری و تنبلی دچاربدبختی وبینوایی گردیدن وازنخوردن رنجوروناتوان شدن وسست اندیش گردیدن نکوهیده است، درپاره های ٤٧–٤٨ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده: « بدرستی بتو گویم، مرد زن گرفته‌را برتری میدهم، ای‌سپیتمان زرتشت، بآن کس که زن نگرفته زندگی کند، آن خان و مان دارنده‌را [برتری‌دهم] بآن کس که خان و مان ندارد، کسی‌را که‌فرزند دارد [برتری‌دهم] بآنکس که بی‌فرزنداست، توانگر را [برتری‌دهم] بآن درویش، و از دو مرد آنکه شکم بگوشت انباشته (گوشتخوار)، منش پاك بهتر دریافته تاآنکس که نه اینچنین کرده (نگاه کنید بجلد وندیداد).

از بند ۸ ازهات ۳۲ برمیآید که از گوشت خورش ساختن نیز بجمشید پیوسته است چنانکه درداستان ماآمده جمشید نخستین کسی است که آهن نرم کرده، ابزار جنگ چون خود و زره وجوشن ساخت، ازاوست که از گل وخشت سرای و کاخ و گرمابه ساختن آموختند، اوست که سیم وزر ازخارا و گوهر ازدریا برآورد، اوست که ازگیاه بویهای خوش بیرون آورد ورنگهای گوناگون هویدا ساخت، اوست که ازبرای هر درد درمان جست، اوست که کشتی بآب انداخته ازکشوری بکشوردیگر شتافت. درگفتار پیشه‌وران گفتیم که بخش کردن مردمان‌را بچهارگروه چون پیشوایان ولشکریان و کشاورزان ودستورزان نیز بجمشید پیوسته‌اند. در شاهنامه وطبری وجز آن، جایی ندیدم که گوشت خوردن را هم، جمشید بمردم آموخته باشد. مانند بند ۸

از هات ۳۲ که گوشت خوردن از آیین جمشید یاد شده ، در توراة سفر پیدایش در باب نهم فقرهٔ ۳ ، از گوشت جانوران خورش ساختن بروزگار نوح پیوسته است . خداوند به نوح گوید : « هر آن جنبنده که دارای زندگی است خورش شما باشد ، آنچنان که همهٔ روییدنی سبز را بشما دادم » .

همچنین درداستان ما ودرنامهٔ دینی ایرانیان اوستا یادشده : درروزگارجمشید مردمان وجانوران را مرك و آسیب نبود ، پیری و بیماری وسرما وگرما نبود ، پدر وپسر هر دو چون پانزده ساله مینمودند ، اینچنین بود تااینکه جمشید دروغگویی آغازکرد، یابگفتهٔ طبری بفریب اهریمن خودراآفریدگارپنداشت ومردمرا بهپرستش خویش خواند . فردوسی گوید :

هنر در جهان از من آمد پدید — چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را بخوبی من آراستم — ز روی زمین رنج من کاستم
خور و خواب و آرامتان ازمنست — همان پوشش و کامتان از منست
گرایدون که دانید من کردم این — مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد فرّ یزدان ازاوی — گسست وجهان شد پراز گفتگوی

در این بند ۸ از هات ۳۲ پیغمبر ایران شاعرانه یاد آور همین داستان شده فرماید : از همین گناهکاران است جمشید، امیدوارم که توای اهورامزدا چنان سازی که من از اینگونه بزهگران شناخته نشوم وازاین گروه مردمان جدا باشم .

۴ — خوشنود ساختن = خشنو xshnu ، در این بند و بند ۵ از هات ۴۳ ودربند ۹ از هات ٤٥ cixshnushô ودر بند ۱ از هات ٤۹ cixshnushâ آمده بهیئت فعلی که désidératif نامیده میشود . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۲۸ .

۵ — ما = ضمیر اضافه است .

٦ — پاره یا بهره‌وبخش = بَگَ baga ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ ازهات ۳۱ .

۷ - گوشت = گئو gao ، همین واژه نیز دراوستا از برای سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو و همچنین بمعنی شیر و گوشت آمده، بنخستین جلد یسنا صفحه ۱۳۱ نگاه کنید . درگزارش پهلوی همین بند ۸ از هات ۳۲ بسریا basryâ (= گوشت) آمده است .

۸ - خوردن ( ) = خوَر xᵛar، خوَر نیز صفت است چنانکه در آشْ خوَرِتَم aš-xᵛarətəma درپارهٔ ۲۰ از فرگرد سوم یعنی پرخوارترین ، ازواژهٔ آشْ خوَر aš-xᵛar درست برابر واژهٔ خوار در فارسی چون پرخوار وگوشتخوار وگیاهخوار ولاشخوار و جز آن. ازهمین بنیاد است خوَرِتَه xᵛarətha که دربند ۱۱ ازهات ۳۴ ودربند ۵ از هات ۴۸ آمده یعنی خورش (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۲۰ ازهات ۳۱)، این واژه با خوال فارسی که بمعنی خورش است ، یکی است ، خوالیگر یعنی خورشگر (آشپز) .

پر از درد خوالیگران را جگر پراز خون دودیده پر ازکینه سر (فردوسی)

۹ - آنان ، این ضمیر برمیگردد به گناهکاران .

۱۰ - پس ازاین = أئیپی aipī، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات .

۱۱ - باز شناختن ( ) = وی چیتَهِ vîčitha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۲ از هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ - آموزگار بد = دوش سَستی dus-sasti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ ازهات ۳۰ .

۲ - گفتار یا سخن و سرود و آموزش = سرَوَنگه sravaṅh، دربند آینده نیز آمده ، بمعنی آموزش دینی وستایش هم میباشد چنانکه دربند ۱۵ ازهات ۳۴ ، ازاینکه دراینجا بمعنی گفتار ایزدی وسخن مینوی و آموزش دینی گرفته شده ، از توضیحی که دربرخی از جاها درگزارش پهلوی بآن داده شده

نیز بخوبی پیداست و آن توضیح عبارت است ازواژهٔ اپستاك [اوستایی] (اوستا) یـا اپستاك و زندکـه از بـرای روشن کـردن معنی پس از واژهٔ سروب [اوستایی] (گفتار ، سخن) افـزوده شده است . (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۰ از هات ۲۸)

واژهٔ سروا که در فرهنگهای فارسی بروزن پروا یاد شده و بمعنی سخن و حدیث و حکایت گرفته شده ، ناگزیر با واژهٔ اوستایی سَرَوَنگه یکی است . شمس فخری گفته :

علو پایهٔ قدرش از آن بلند تر است که فکرهمچو منی اندرآن‌کند سروا

بیادداشت پارهٔ ٤٥ ازفرگرد چهارم وندیداد نیز نگاه‌کنید .

۳ - تباه‌کردن ([اوستایی]) = مَرِدْ [اوستایی] marəd ، دربند های ۱۰ـ۱۲ ازهمین هات نیز آمده ، درمعنی باواژهٔ مَرِنچ [اوستایی] marəṇč که درشمارهٔ ۸ ازبند۱ ازهات ۳۱ سخن داشتیم یکی‌است و ازهمان بنیاد است و در گـزارش پهلوی مـانند واژهٔ مرنچ به مورنجینیتن [پهلوی] murnǰênîtan گردانیده شده یعنی میرانیدن ، نابودکردن ، کشتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۱ ازهات ٤٦

۴ - خـرد = خرَتـو [اوستایی] xratu مـانند بند ٤ و بند ١٤ از همین هات

۵ - زندگی = جیاتو [اوستایی] ǰyâtu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند۳ ازهات ۳۱

٦ - آموزش = سِنگـهَنَ [اوستایی] sāŋghana ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند۱۱ ازهات ۳۱

۷ - بازداشتن= اَپَیَمْ [اوستایی] apa-yam ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱

۸ - دارایی ، توانگری= ایشتی [اوستایی] ištî دراوستا بسیار آمده ، از

آن بخشایش ایزدی اراده میشود . درگاتها : هات ۳٤ بند٥ ، هات ٤٤ بند۱۰ ، هات ٤٦ بند ۲ و بند۱٦ و بند ۱۸ ، هات ٤۸ بند ۸ و جز آن ازمصدر ایس is (= اَیْس aês) درآمده که بمعنی توانا بودن است ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۲۸)

این واژه درگزارش پهلوی نیز ایشتی îsti یا ایشت îst شده یعنی همان واژهٔ اوستایی بکاررفته و نیز بخط اوستایی نوشته شده ولی در چند جا از برای توضیح افزوده شده خواستك x^vâstak یعنی دارایی (دولت) وبساهم بمعنی خواهش گرفته شده وبجای آن « خواست یا خواهد» آورده شده است .

۹ – بلند=برخذَ bərəxdha ، درتأنیث برخذا bərəxdhâ ، صفت‌است (اسم‌مفعول ازمصدر بَرِجْ barəǰ) درگزارش پهلوی آرژوك ârzôk (آرزو) و ارژانیك arzânîk (ارزانی)آمده ودرتوضیح افزوده شده اپاییشنیك apâyišnîk یعنی بـایستنی از مصدر اپاییتن apâyîtan که درفارسی بایستن گوییم . واژهٔ ارزانی و بایستن درگزارش پهلوی تا اندازه‌ای معنی واژهٔ اوستایی برخذَ bərəxdha رامیرساند و از ریشهٔ این واژه که گفتیم مصدر بَرِج barəǰ میباشد ، معنی روشن تر میشود . فعل بَرِجْ دراوستا بسیار آمده و درگزارش پهلوی بورژیتن burzîtan شده. باین مصدر که بایستی در فارسی بُرزیدن باشد، نگارنده در جایی برنخورده اما واژهٔ بُرز بمعنی شکوه وبزرگی وفرّ وبمعنی بلند ورسا وکشیده بالا درفرهنگ (ادبیات) مابسیار بکار رفته :

یکی اسب‌خواهم کجاگرز من کشد بـا چنین فره و بُرز من (فردوسی)

نگاه کنید بواژهٔ هَرابرزَیتی harâ -bərəzaitî یعنی البرز در جلد دوم یشتها ص ۳۲٤

بَرِجْ barəǰ بمعنی بلند داشتن ، ارجمند و گرامی داشتن یا ارج و پایهٔ کسی یاچیزی را شناختن وخوش آمد گفتن است چنانکه درپارهٔ ۹ مهریشت و پارهٔ ۱۱ ازیسنا

٦٥ وجز آن .

صفت برخذَ bərəxdha درگاتها بسیار آمده چنانکه درگاتها : هات ٣٤ بند ۹ ، هات ٤٤ بند۷ ، هات ٤٨ بند ٦ ، هات ۵۱ بند ۱۷

۱۰ - سخن = اوخذَ uxdha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ ازهات ۲۸

۱۱ - بجای روان مَئینیو mainyu (مینو) آمده ، در اینجا بمعنی روان یانهاد ودل است : یعنی باسخنانی که ازدلم برخاسته بنزدشماگله میبرم .

۱۲ - گِله گزاردن ( ) گَرِزْ garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱ از هات ۲۹

دهمین بند

۱ - کسی : درمتن مانا mânâ آمده اما باید دو واژه باشد واز همدیگر جدا گردد : « ما » « نا » mâ ، nâ . « ما» ازحروف تأکید است ، از برای نمودن اهمیت سخن ویا از برای نیروبخشیدن بجمله آورده میشود ، دربند۹ ودربند ۱۱ همین‌هات نیز آمده ودر بسیاری از بند های دیگر گاتها (مشتبه نشود باحرف نفی « ما » mâ که دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ از هات ۳۱ گذشت) .

« نا » از واژهٔ نر nar میباشد که درفارسی نیز نرگوییم یعنی مرد ، درجای دیگر گفتیم که بمعنی کس ، کسی ، هم بکاررفته است.

۲ - چارپا = از واژهٔ گَئو gao بمعنی سراسر چارپایان سودمند و بویژه گاو است ، نگـاه کنید بیادداشت شـمارهٔ ٦ از بند ۸ همین هات .

۳ - خورشید = هْوَرْ hvar ، در سانسکریت سوَر svar ، در فارسی هور :

ز شبگیر تـا سایـه گسترد هور همی آن براین این بر آن کرد زور (فردوسی)

همین واژه نیز بهیئت خوَن xʸan آمده چنانکه دربند ۳ ازهات٤٤ ودربند

۲ وبند ۱۰ ازهات ۵۰ ( ) ، ازهمین هیئت است خور درفارسی . واژهٔ هوَر بسا دراوستا با صفت خشئِتَ آمده : هوَرِ خشئِتَ ، hvarə-xshaêta ، در فارسی خورشید گوییم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ همین هات و بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ١٦ ازهات ۴۳

۴ – زشت : درمتن اَچیشتَ aēista آمده واین صفت تفضیلی است یعنی زشت‌تر و بدتر ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ از هات ۳۰

۵ – یاد کردن ، گفتن ، نامیدن ، خواندن ( ) = ائوج aoj ، دربند۸ ازهات ۴۳ ودربند ۱۱ از هات ۵۰ نیز آمده ، باجزء پئیری pairi بمعنی فرمودن است چنانکه دربند۱۲ از هات۴۳

٦ – دیده یا چشم = اَشْ ash ، دربند ۸ ازهات۳۱ دیدیم که چشم در اوستا چشمَن ēashman میباشد ، همچنین دراوستا واژهٔ دُئیثهر dôithra بمعنی چشم است اما این واژه درجایی بکار رفته که سخن از آفریدگان ایزدی است ، در جایی که سخن از آفریدگان ناپاك اهریمنی است ، واژهٔ اَشْ ash میآید ، خْشْوَشْ اشی xshvas-ashî یعنی شش چشم ، دربارهٔ ۸ ازیسنا ۹ اژدهاك (ضحاك) چنین نامیده شده است . درنخستین جلدیسنا صفحهٔ ۲۳۳-۲۳۸ ازواژه‌های ایزدی واهریمنی سخن داشتیم ، دراینجاچون بواژه اشْ برخوردیم چند واژهٔ دیگر را یادآور میشویم ، از آنهاست آه âh ( ) که دربند ۱۱ از هات ۲۸ دیدیم بمعنی دهان است ، از برای دهان آفریدگان ناپاك اهریمنی زَفَرْ zafar آمده ، واژه ای که در فرهنگ ها نیز بجا مانده است ، فرخی گوید :

خدای خواند آن سنگ را همی شمنان چه بیهده‌سخن‌است این که‌خاکشان بزفر

زَسْتَ zasta که در بند ۱ از هات ۲۸ بآن برخوردیم یعنی دست ،از برای آفریدگان پاك‌میآید، دست‌ناپاکان اهریمنی گَوْ gav خوانده شده است و جز آن ، همچنین است در بسیاری ازفعلها : دْوَرْ dvar که

در بند ٦ از هات ۳۰ آمده مصدری است که از برای رفتن ناپاکان بکاربرده شده در برابر گم gam گامیدن و رفتن که از برای آفریدگان پاك میآید و جز آن .

۷ – دیدن ( ) = وین vin ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

۸ – بخرد یا دانا = داتهه dâtha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۹ – کشتزار = واستْرَ vàstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ ازهات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۱۰ – بیابان کردن ، ویران کردن ( ) = وَپْ ، باجزء وی = vî-vap ، درگزارش پهلوی به ویاپانینیتن vyâpânînîtan گردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده تباه کردن . در یسنا ۱۲ پارههای ۲ ـ ۳ وی واپَ vî-vâpa یعنی ویرانی ، درگزارش پهلوی ویاپانیه vyâpânîh شده است .

۱۱ – بجای تبرزین در متن وَدَرْ vadar آمده ، در پاره های ۳۰ـ۳۲ ازیسنا ۹ نیز بآن برمیخوریم ، در سانسکریت ودهر vàdhar سلاح مخصوص ایندرَ Indra میباشد . این واژه را برخی گرز دانسته وبرخی بمعنی مطلق سلاح گرفته اند ، وَدَرْ یکی از ابزارهای جنگ وبا واژهٔ وَدَ vada که درپارهٔ ۷ ازفرگرد ٤ وندیداد آمده، پیوستگی دارد. بگمان نگارنده وَدَرْ باید تبرزین باشد یاابزاری مانندهٔ آن، درجای دیگر ازهمهٔ ابزارهای جنگ که دراوستا یادشده سخن خواهیم داشت .

۱۲ – کشیدن ، آختن ، آهیختن ( ) = وُئیزْدَ vôizda ، درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ با جزء ائیوی آمده : aiwi-vôizdaya که با واژهٔ کَمِرِذَ kamərədha (سر) بکار رفته یعنی سربرافراختن ، سربلند کردن .

یازدهمین بند

۱ - بسی = مَزْ ‎𐬨𐬀𐬰‎ maz ، یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۲ نگاه کنید .

۲ - اندیشیدن = چیت ‎𐬗𐬍𐬙‎ čit ، یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۹ از هات ۳۰ و یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - کدبانو و کدخدا : اَنگوهی ‎𐬀𐬢𐬵𐬎𐬌‎ aṅuhî = بانو . انگهو ‎𐬀𐬢𐬵𐬎‎ aṅhu (= اَهو ‎𐬀𐬵𐬎‎ ahû) = سرور، خدایگان در گزارش پهلوی به کدبانو و کدخدا گردانیده شده ، بگفته گِلدنر Geldner دراین بند زن ومردی از یك خاندان بزرك مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۴ - بازداشتن یابرکنار کردن = اَپَیئیتی ‎𐬀𐬞𐬀𐬌𐬌𐬈𐬌𐬙𐬍‎ apayêitî از مصدر اَپَ یَمْ ‎𐬀𐬞𐬀-𐬌𐬀𐬨‎ apa-yam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۳ از هات ۳۱ .

٥ - بجای رسیدن وَئِدَ ‎𐬬𐬀𐬈𐬛𐬀‎ vaêda آمده که بمعنی یابندگی و رسیدگی است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ همان هات .

٦ - واژه‌ای که به بخشایش گردانیدیم درمتن رَئِخِنَنگه ‎𐬭𐬀𐬈𐬑𐬥𐬀𐬢𐬵‎ raêxənaṅh آمده ، همان است که دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۷ ازهمین هات از آن سخن داشتیم و گفتیم بمعنی میراث است . چنانکه از این بند ۱۱ ازهات ۳۲ پیداست ، از این واژه میراث ایزدی مراد است یا بخشایش مینوی .

۷ - روگردان‌ساختن یاسرپیچیدن ونافرمانی کردن = (‎𐬭𐬀𐬱𐬀𐬌𐬌𐬈𐬌𐬥𐬙𐬍‎) از مصدر رَش ‎𐬭𐬀𐬱‎ rash که در فارسی ریش کردن و زخم زدن و آسیب رسانیدن است و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۳۰ از آن سخن داشتیم ، در نیامده .

بارتولومه آنرا ازمصدر رَه rah (= ‎𐬭𐬀𐬢𐬵‎ raṅh) دانسته و بمعنی‌ای

که یاد کردیم گرفته است . در بند ۱۲ از همین هات [Avestan] و دربند ٤ ازهات ٤٧ [Avestan] آمده، رارِش [Avestan] râresha که‌در بند۲ ازهات ٤۹ آمده صفت است یعنی روگردان ، سرپیچان .

در سروش‌یشت هادُخت پارهٔ ٦ واژهٔ râresyêiṇtî را نیز یـادآور میشویم

دوازدهمین بند

۱ – گفتاریاآموزش وآیین=سَرَوَنْگْـه [Avestan] . sravaṅh، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۲ ازبند۹ ازهمین‌هات .

۲ – بجای نفرین آکَ [Avestan] aka آمـده یعنی بد و زشت و نکوهیده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند۳ از هات ۳۰ .

۳ – خروش‌شادمانی یاآواز وفریاد شادی= اورواخش اوختی urvâxs-uxtî [Avestan] ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۴ – تباه‌کردن‌یامیرانیدن وکشتن = مَرِدْ [Avestan] marəd همان است که دربندهای ۹–۱۱ از همین هات بآن برخوردیم .

٥ – برتری دادن([Avestan])= وَرْ [Avestan] var، بااین‌واژه بمعنی گرویدن وبرگزیدن ودین پذیرفتن بسیاربرخوردیم ، دراینجا بمعنی برتری دادن‌نیز همان معنی را میرساند . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۳۰ .

٦ – خواستار یا جویا = ایشَن [Avestan] îshan از مصدر ایش [Avestan] ish ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

سیزدهمین بند

۱ – کشور = خشَتْهرَ [Avestan] xshathra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۲ – خان‌ومان= دِمانَ [Avestan] dəmâna دراینجا باواژه های‌بدترمنش آمده ، واز آن دوزخ اراده شده ، دربند ١٥ ازهمین‌هات باواژه‌های منش نیك‌آمده بهشت مراد است . در بند ۳ از هات ۳۳ «چمن راستی ومنش نیك» بمعنی فردوس آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند١٦ از هات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٤ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۳ – فرود آمدن، رسیدن ( ) ازمصدر هَنْت .
hanṭ ، دربند ۲ ازهات ۵۰ باجزء نی : ni-hanṭ آمده ، همچنین
هَنت hanṭ درتأنیث هائیتی . hâitî یعنی بونده ، ازمصدر اَهْ .
ah هستن ، بودن .

۴ – تباه کننده = مَرَخْتَر . maraxtar از مصدر مَرِنچ
. marəṇč ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ از هات ۳۱ .

۵ – جهان = اَنْگهو . aṅhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤
از بند ۲ از هات ۲۸ .

٦ – ناله بر آوردن، گله کردن ( ) = گَـرِزْ
garəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ ازهمین هات .

۷ – آرزو یـا خواهش و کام = کامَ . kâma ، نگـاه کنید
بیادداشت شماره ٥ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۸ – پیك یا گماشته و فرستاده = دوتیَه . dûtya ، نگاه کنید
بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ همین هات .

۹ – پیغمبر = مانْثِرَنْ . mąthran ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ
٦ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۱۰ – نگریستن (.) = دَرِسْ . darəs ، نگاه
کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٥ ازهات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۰

۱۱ – راستی = اَشَ . asha ، از این واژه سرای راستی یعنی بهشت
اراده شده در برابر دروجُودمانَ . drûǰô-dəmâna یعنی
خان ومان دروغ یا دوزخ .

۱۲ – بازداشتن (.) = . pâ ، دربند های ٤ و ۸ از هات
٤٦ نیز بهمین معنی است ، در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۱ از هات ۲۸ گفتیم که
این واژه بمعنی نگاهداشتن و پاییدن است .

چهاردهمین بند

۱ - ستم ، آزار = آ - هُوئیتهُوئی â-hôithôi ، درنسخه بدلها با املاء های مختلف نوشته شده ، بارتولومه Bartholomae مصدر ها hâ(y) را ریشهٔ این واژه دانسته ، در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۲۹ از این مصدر یا « هی » hi که بمعنی بستن و بند کردن و بستوه آوردن و بتنگ آوردن و فشار دادن و ناچار ساختن است سخن داشتیم ، بآن نگاه کنید .

۲ - ضمیر وی بر میگردد بـه مانتهرَنْ mathran = پیغمبر کـه در بند پیش گذشت .

۳ - کَـوی kavi ، در فارسی کی گوییم (کیانیان) : عنوانی است چون فرمانده وسردار وخدیو ، دراینجا از کَـویها سران و بزرگان آریاییهای دیویسنا اراده شده، جداگانه ازکوی و گرِهْمَ grəhma که از پیشوایان دیویسنان هستند سخن رفت .

۴ - دیـر باز = فْرَایدیوا fraidivâ از قیود است بـرابر pradivi , pradivah در سانسکریت :

Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae sp. 983

۵ - بجـای خردْ خرَتو xratu و بجـای ورج وَرِچَنْگهْ varəčanh آمده که درفارسی ورج گوییم بمعنی پایه و رتبه ، مُعِزّی گوید : ای بورج و کامرانی ثانی اسفندیار وی بعدل و نامداری نائب نوشیروان

(فرهنك جهانگیری)

ورِچَنگهْونت varəčahvant کـه در پارهٔ ۴۹ تیر یشت و در پارهٔ ۷۲ زامیاد یشت وجز آن آمده یعنی ورجمند یا نیرومند و بلند پایه و بزرگوار .

۶ - فرو نهادن ، پایین گذاردن ، زیر گذاشتن ( ) ازمصدر دا با جزء نی : ni-dâ ، در بند ۸ از هات ۴۵ ودر بند ۳ از هات ۴۹

نیز آمده .

۷ – برآن شدن (𐬬𐬌𐬯𐬀𐬌𐬙𐬈) = ویس 𐬬𐬌𐬯 vîs (=وَئِسْ 𐬬𐬀𐬉𐬯 vaês) درآمدن ، آماده بودن ، پذیرفتن ، در اوستا بسیار آمده ، بپارهٔ ۱ ازسومین کردهٔ ویسپرد نگاه کنید .

۸ – یاری کردن = اَوُ 𐬀𐬎𐬋 avô از مصدر اَوْ 𐬀𐬎 av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۹ – کشتن = جَیدیائی 𐬘𐬀𐬌𐬜𐬌𐬌𐬁𐬌 (Inf.) ǰaidyâi از مصدر جَنْ ǰan 𐬘𐬀𐬥 ، درفرس هخامنشی نیزجَنْ ǰan ، در پهلوی زَتن و درفارسی زدن . جَن بمعنی زدن و کشتن و برانداختن در اوستا بسیار آمده و واژه‌هایی که از آن درآمده نیز بسیار است .

۱۰ – واژه‌ای که به «مرگ‌زدای» درآوردیم درمتن دورَئوشَ 𐬛𐬏𐬭𐬀𐬋𐬱𐬀 آمده ، صفت است وازدوجزء ساخته شده : نخست دورَ 𐬛𐬏𐬭𐬀 dûra dûraosha درفرس هخامنشی نیز دورَ dûra همان است که در فارسی دور گوییم ، جداگانه در بند ۱ از هات ٤٥ و در بسیاری از جا های دیگر اوستا نیز آمده است؛ دوم اَئوشَ 𐬀𐬋𐬱𐬀 aosha که بمعنی تباهی و نیستی و مرگ است؛ اَئوشَنگه 𐬀𐬋𐬱𐬀𐬢𐬵 aoshaṅh که در بند ۱ از هات ٤٩ آمده بهمین معنی است . اَئوشَنگهوَنت 𐬀𐬋𐬱𐬀𐬢𐬵𐬬𐬀𐬥𐬙 aoshaṅhvaṇt (درتأنیث ائوشنگهوئیتی aoshaṅhvaiti 𐬀𐬋𐬱𐬀𐬢𐬵𐬬𐬀𐬌𐬙𐬌) یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نیست شدنی ، آسیب‌یافتنی چنانکه در پارهٔ ۵۰ ازفرگرد چهارم وندیداد آمده . واژهٔ اَئوشَ با «اَ» که ازادوات نفی است : 𐬀𐬥𐬀𐬋𐬱𐬀 an-aosha یعنی تباه نشدنی، مرگ ناپذیر چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۱۲۵ . درپهلوی اوش aôs یعنی مرگ و نیستی، صفت دورَئوشَ در جا های دیگر اوستا چندین بار از برای هوم آورده شده چنانکه درپاره ۲ ازیسنا ۹ درگزارش پهلوی همان پاره این صفت چنین تعریف شده :

[Pahlavi] یعنی «کو اوش از رَوان مردمان

دور دارد » ، این تعریف درست است در فارسی نیز میتوان آن را به دور دارندهٔ هوش گردانید . هوش با واو مجهول بمعنی مرگ ونیستی است ، فردوسی گوید :

نگه کن که هوش تو بردست کیست ز مـردم نژاد ار ز دیو و پری است

فخرالدین گرگانی در داستان ویس ورامین گوید :

چرا بـا من بتلخی همچو هوشی که با هرکس بشیرینی چو نوشی

همچنین این واژه باحرف نفی « اَ » : اَن‌اَوش an-aosha در فارسی بجامانده وآن لغت انوشه است :

بدو گفت پیران که ای شهریار انوشه بزی تا بود روزگار (فردوسی)

انوشیروان = انوشه روان یعنی روان آسیب ناپـذیر یا جاودانی . نوش در فارسی که بمعنی آشام بیمرگی یا آب زندگی است ، (نوشدارو ، درمان بیمرگی) با واژهٔ اَن‌ئوش = انوشه یکی است . دراینجا باید یادآور شویم که واژه هوش با واومعروف بمعنی بخردی وفرزانگی وزیرکی و گربزی بواژهٔاوستایی اوشْ ush پیوسته است . اَوشْ در اوستا که همیشه بهیئت تثنیه آمده : اوشی ushi بمعنی دوگوش است چنانکه در هرمزدیشت پاره ۲۷ و بهرام یشت پاره ٥٦ وجز آن ، همین واژه نیز در اوستا بمعنی هوش است ، چنانکه در یسنا ٦۲ پاره ٤ وویسپرد کرده ١٥ پارهٔ ۱ وجز آن .

گفتیم درپاره۲ ازیسنا ۹ صفت دوراَوش dûraosha صفت هوم است ،همچنین است در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ و ۱۳ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ از همان یسنا ودرپاره ۲۱از یسنا ۱۰ و در پاره های ۳ و ۱۰ از یسنا ۱۱ .

چنانکه میدانیم این‌سه‌هات ازیسنای ۹ــ۱۱ در بارهٔ گیاه وفشردهٔ هوم است ، هوم نیز دریسنای نهم فرشته آسا با پیغمبر ایران درگفتگو است ، در سراسر اوستا (بجز گاتها) ازمراسم هوم سخن رفته اما درگاتها که ازسرود های خود پیغمبراست از هَئوم haoma (نزد برهمنان سوم soma) یاد نشده و نه درهفت هات یعنی یسنا ۳٥ ـ ٤١ که پس ازگاتها کهنترین بخش نامهٔ مینوی است . چون‌صفت

دور دارندهٔ مرگ یامرگ زدای همیشه درسه هات از یسنا ۹ ـ ۱۱ از برای هوم آورده شده ، میتوان گفت که پیغمبر ایران در بند ۱۴ از هات ۳۲ ازاین صفت هوم را اراده کرده ونکوهیده است از اینکه آریاییهای دیویسنا در مراسم سوم (soma =هوم) بفرمان پیشوایانشان بیهوده خون چارپایان ریزند باین امید که پروردگاری بیاری آنان خواهد آمد ، به بند ۱۰ از هات ۴۸ نیز نگاه کنید .

۱۱ ـ برانگیختن ( ) = سَئوچ ، saoc بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ ازهات ۳۰ نگاه کنید .

پانزدهمین بند

۱ ـ از اینرو = أنائیش آ ، anâiš-â از قیود است . بیادداشت شمارهٔ ۱۵ از بند ۶ از هات ۵۳ نگاه کنید

۲ ـ آسیب یافتن ( ) = وی‌نس ، vî-nas نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۴ همین هات .

۳ ـ رواداشتن : ازمصدردا dâ یعنی دادن، باجزء أئیبی aibi یا ائیوی aiwi بمعنی پیوستن وباواژهٔ نفی « نه » نوئیت nôit معنی روا نداشتن ، نگذاشتن از آن برمیآید .

۴ ـ زندگی = جیاتو jyâtu ، دربند های ۹ و ۱۱ و ۱۲ از همین هات نیز بآن برخوردیم ، بیادداشت شماره ۱۱ ازبند ۳ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۵ ـ آزادانه یا بکام ودلخواه = وَسو ، دربند ۱ از هات ۴۳ و در بند ۹ از هات ۵۰ ( ) با فعل خشی آورده شده .

۶ ـ فرمان راندن ( ) = خشی xshi ، دربند آینده نیز آمده بمعنی فرمان راندن و دست یافتن و شهریاری کردن و پادشاهی کردن و توانستن و یا رستن است . از همین مصدر است شایستن درفارسی ، در پهلوی نیز شایستن sâyistan و شایتن sâyîtan مانند واژهٔ خشنا xshnâ که در فارسی شناختن و خشپ xshap که در فارسی شب و خشتهر xshathra

که درفارسی شهرشده ، افتادن خاء اوستایی درسر واژه‌های فارسی بسیاراست . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۷ – ازاین «دو» بناسنت ، چنانکه درگزارش پهلوی ودر گزارش‌سانسکریت نریوسنگ Neryôsang (دستور پارسیان در قرن دوازدهم میلادی) برمیآید ، امشاسپندان خرداد و امرداد اراده شده ، دربارهٔ این دوامشاسپند بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – از خان و مان‌نیك ، گرزمان یابهشت اراده شده ، چنانکه از خان ومان بدتر منش که دربند۱۳ همین هات گذشت دوزخ مراد است .

۹ – بردن ([Avestan]) = بَرْ [Avestan] . bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ از هات ۳۱

شانزدهمین بند

۱ – آموزش= [Avestan] ، درگزارش‌پهلوی آموختیشن [Pahlavi] amôxtišn بنا براین باید از مصدر سَچ [Avestan] sac که بمعنی آموختن و دریافتن است در آمده باشد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۱ ازهات ۳۰

۲ – بجای مرد پارسادرمتن دَهْمَ [Avestan] dahma آمده ، این واژه‌در اوستا صفت است بمعنی آزموده یا ازدین آگاه واز آیین برخوردار همچنین اسم است یعنی مردنیك ، مردپارسا ، پرهیزگار وخداشناس . درگزارش پهلوی همین بند ازهات ۳۲ نیز دَهم آورده شده ودر توضیح آمده وه مرت (بِه‌مرد) ، نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا صفحهٔ ۲۲۹ وبیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۷ ازهات ٤٦

۳ – از روی هوش = [Avestan] ushuruyê ، در گزارش پهلوی فراخوهوشیه [Pahlavi] frâxô. hôsih آمده یعنی فراخ هوشی و در توضیح افزوده شده داناك هوشیه [Pahlavi] . در بند ۷ از هات ۳٤ نیز [Avestan] آمده ، اوشورو [Avestan] ushuru ناگزیرازدو واژه آمیزش یافته : نخست اوش [Avestan] ush = هوش که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱٤ همین هات

گذشت، جزء دوم آن؛

۴ – آزار یا رنج و تباهی و آسیب = آتهی âthî (آئیتهی aithî)، در فرس هخامنشی نیز آتهی âthî ازمصدر آتهه âth آسیب رسانیدن، تباه ساختن، آزردن، چنانکه دربارهٔ ۱۲ زامیادیشت آمده ودربارهٔ ۴۸ از همان‌یشت باجزء فرا frâ و پئیتی و اَپَ apa آمده بمعنی یکسره تباه‌کردن و نابود کردن. ازهمین بنیاد است آئیتهیوَنت âithivant که در فرگرد دوم هادخت نسك بارهٔ ۱۷ آمده یعنی پراز آسیب ورنج یادردمند. بواژهٔ آتهری بمعنی درد ورنج و گـزند در یادداشت شمارهٔ ۴ ازبند ۸ ازهات ۴۶ نگاه کنید.

۵ – بیم = دوَئِتها dvaêthâ، بهمین واژه با واژهٔ آتهی âthî در بند ۹ از هات۴۸ نیز برمیخوریم، درگزارش پهلوی ویمانیکیه vimânikîh یعنی بیم.

۶ – آزردن، زیان آوردن، ستم کـردن = اَئِنَنْگـْهِ aênanhê، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۰

۷ – دوست، یـار = ایشیَه isya (در تـأنیث ایشیـا isyâ) صفت است یعنی آرزو شده، آنچه دل خواسته، از مصدر ایش که بمعنی آرزو داشتن وخواستار بودن است. دربند ۸ ازهات ۴۸ ودربند ۱۷ از هات ۵۱نیز به ایشیه برمیخوریم، این صفت بویژه از برای ائیریَمَن airyaman آورده شده، نگاه‌کنید به‌پارهٔ ۱ ازهات۵۴. دربارهٔ حرف « به » به دوستانم که در متن اِ اِ آنو əəânû آمده وازحروف اضافه است دریادداشت شمارهٔ۲ از بند۲ ازهات ۴۷ سخن خواهیم داشت.

۸ – بازداشتن ( ) = آهی â-hi، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۲۹

اهنودگات : یسنا، هات ۳۲

نخستین بند

۱ – آیین : داتَ dâta ، در فرس هخامنشی نیز داتَ dâta ، درپهلوی دات ودرفارسی دادگوییم . این واژه بمعنی آیین وقانون‌است‌درفارسی‌عدل باین اعتباراست که قانون‌را ازروی‌عدالت وانصاف وضع کنند ، دادگر یاعادل کسی است که ازقانون برنگردد . واژه‌های دیگر که باهمین واژه آمیزش یافته درفارسی بسیار است چون دادار ، دادخواه ، دادگاه ، دادگستر ، دادبخش ، بی‌داد ، بیدادگر و جز آن . داتستان در پهلوی یعنی داوری ، حکم . داتَ dâta از مصدر دا dâ که بمعنی دادن و بخشودن و ارزانی داشتن و نهادن است ، در آمده است ، در اوستا بسیار بآن بر میخوریم چنانکه در گاتها : هات ٤٦ بند ١٥ ، هات ٤٩ بند ٧ ، هات ٥١ بند ١٤

۲ – نخستین = پئُواوروی‌یَه paouruya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹

۳ – زندگی = اَنگهو aṅhu جهان ، هستی ، بود ، زندگی . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸

۴ – داور = رَتو ratu در فرهنگ (ادبیات) مانیز بجامانده ردگوییم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ – درست‌تر = رَزیشتَ razišta صفت تفضیلی است از واژهٔ اِرزو arəzu ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۳ ازهات ۳۰

٦ – کردار = شیئُوتَهنَ šyaothana کنش ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۲۸

۷ – رفتارکردن ، ورزیدن( ) = وَرِزْ

varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند٤ ازهات ۲۹

۸ – نادرست یا کژ = میتهیه mithahya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند۱۲ ازهات ۳۱

۹ – درست = آرزو ârəzu هیئت دیگری است از واژهٔ اِرِزو ərəzu که دریادداشت شمارهٔ ٥ گذشت و دربند٥ همین‌هات نیز آمده .

۱۰ – بهم آمیخته ( ) از مصدر هام میس ham-myas . نگاه کنید بخود بند۱ ازهات ۳۳

دومین بند

۱ – دروغپرست = دِرِگونت drəgvant در برابر اَشَوَنْت ashavant یعنی راستی پرست یا پیرو دین راستین . باین دو واژه درگاتها بسیار برمیخوریم از آنها دیویسنان و مزدیسنان اراده میشود، بساهم دِرِگونت از برای پیشوای گمراه کننده و اَشونت ازبرای پیامبر راستین آمده است ، در این بند چنانکه در بند ۱۸ از هات ۳۱ و در بند ١٤ از هات ۳۲ دِرِگونت اشاره بیك پیشوا یا پیامبر دروغین است که مردم را براه کژ رهبری کند ، بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ از هات ۲۹ نیز نگاه کنید .

۲ – بد = اَکَ aka ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۰

۳ – کردن یا ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz ، دریادداشت شمارهٔ ۷ ازنخستین بند همین‌هات گذشت .

۴ – پیرو = اَستی asti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲۲ ازهات۳۱

۵ – آموزانیدن ( ) = چیتهْ cith ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ ازهات ۳۱، دراینجا از « نیکی آموزانیدن » یعنی از راه کژ کیش دروغین دیویسنا براه راست‌دین مزدیسنا درآوردن.

۶ – کام = وارَ vâra در بند ۱۸ از هات ٤٦ و در بند ٦ از هات ٥١ نیز آمده، از مصدر وَرْ var گرویدن، برگزیدن درآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ ازهات ۲۸

۷ – خواست (اراده) = زَئوشَ zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸

۸ – بجای‌آوردن ( ) = راد râd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۹ ازهات ۲۹، دربند ٦ ازهات ٥١ واژه های راد و وارَ vâra نیز یکجا آمده‌اند.

سومین بند

۱ – ازآزاده یا سپاهی و رزمی و کشاورز یابرزیگر و از پیشوایان دینی‌که در متن خوئِتو xᵛaêtu و وِرِزِنَ vərəzəna و اَئیریَمَن airyaman آمده، جداگانه درگفتار پیشه‌وران در بخش نخست سخن داشتیم.

۲ – کوشش = ثْوَخشَنگه thwaxshanh در فارسی تخشا شده، دربند۲ ازهات ۲۹ نیزبآن برخوردیم و دربند۱۲ از هات ٤٦ هم خواهیم برخورد. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند۲ ازهات ۲۹

۳ – نگاهداری‌کردن، پرستاری‌کردن( )=وی‌دا vi-dâ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۲ از هات ۲۹

۴ – چمن= واسترَ vâstra، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۲ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – ( ): یز yaz بمعنی پرستیدن و ستاییدن در اوستا بسیار آمده، در یادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱ از هات ۳۰ بآن برخوردیم و دربسیاری از بندهای دیگر نیز. در اینجا یز yaz با جزء اَپا = یعنی با ستایش چاره کردن وباپرستش درمان‌کردن یا زدودن ودورکردن و برکنار کردن‌آسیب و رنج

بانماز و درود .

۲ – نافرمانی یا نـا شنوایی = اَسروشتی a-srušti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۵ از هات ۲۸

۳ – خیره سری‌یابرتنی وسرکشی = تَرِمَئیتی tarə̄maiti نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۲ ازهات ۳۲

۴ – همسایه = نزدیشتَ nazdišta (در تأنیث نزدیشتا nazdištâ) درپهلوی نزدیست nazdist صفت تفضیلی‌است ازواژهٔ نزدیَنگه nazdyaṅh که در فارسی نزدیک گوییم . نزدیُو nazdyô که در پارهٔ ۲۱ از ارت یشت آمده ازقیود است درفارسی نزد گوییم .

دراینجا از واژهٔ نزدیشتَ سرزمین نزدیك وهمسایه یا مرز وبوم دیوسنان کـه از دشمنان مزدیسنانند اراده شده است، به بند۳ از هات۵۰ نیز نگاه‌کنید. از واژهٔ دروغ (druǰ) پیروان‌کیش دروغین دیوسنا اراده شده .

۵ – نکوهندگان ( ) = نَدَنت nadant اسم فاعل است از مصدر نَد nad کـه بمعنی نکوهیدن وپست شمردن است ، فعلی ازاین مصدر دراوستایی‌که امروزه دردست‌است بجا نمانده .

۶ – بجای نگهدار در متن مَنتو mantu آمده از مصدر مَنْ man که بمعنی پنداشتن واندیشیدن است ، منتودرگزارش‌پهلوی(=زند) ازهمین بند به پتمان یعنی پیمان‌کردانیده شده ودرتوضیح افزوده شده : کوپهـریچ گوسپندان نه‌کُنت = کـه پرهیز چارپایان نکند یعنی‌که ازگله ورمه پاس نگاه ندارد، چنانکه از این توضیح پیداست از منتو دهقان ودارندهٔ خاك وآبادانی یا مباشر ده اراده شده اما نظربریشهٔ واژه، منتو کسی‌است‌که پنددهد (مشاور) بنابراین کسی‌است که ادارهٔ خاك‌وسرزمینی سپرده بدوست ، در بند ۷ از هات ٤٦ نیز باین واژه بر میخوریم و معنی پندگـوی ازآن برمیآید .

پنجمین بند

۱ – سروش = سرَئُوشَ sraosha ، دراین بند نیزمعنی واژه که فرمانبری باشد مناسب میافتد ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۲ – از همه بزرگترین = ویسپ مَزیشتَ vispā. mazišta صفت است .

۳ – یاری = اَوَنگهانَ avaṅhâna از مصدر اَوْ av ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۹ از هات ۲۹ .

۴ – خواندن ، بیاری خواستن ( ) = زبا zbâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند٤ ازهات ۳۱

۵ – زندگی جاودانی ، زندگی بلند و دیرپایا = دَرِگوجیاتی darəgô-ǰyâti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ ازهات ۳۰ .

٦ – یافتن ( ) = اَپْ ap ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۰ از هات ۲۸ .

۷ – از کشورِ (= خشَتهرَ xshathra) منش نیك (= وُهومَنَنْگه vohu . manaṅh) بهشت اراده شده ، به بند ۳ ازهمین هات وبه بند ۱۳ ازهات ۳۲ نگاه کنید که از «چمن راستی و منش نیك» و از «خان و مان منش نیك» نیز بهشت اراده شده .

۸ – راه = پَتهِ path ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

۹ – درُست = اِرِزو ərəzu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ همین هات .

۱۰ – آرام داشتن یا جای گزیدن ونشستگاه ساختن ( ) = شی shi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ ازهات ۲۹ ، جایگاه ایزدی یا گرزمان همانجایی است که در آنجا منش نیك وراستی فرمانرواست ، یعنی بهشت .

ششمین بند

۱ - بجای پیشوادرمتن زَئُوتَر zaotar آمده،وخشور زرتشت خود را پنج بار در گاتها مانتهرَن mathran نامیده یعنی پیغمبر ، چنانکه دربند ۷ ازهات ۲۸ ودربند۱۳ ازهات ۳۲ ودر بندهای ۵ و٦ از هات ۵۰ ودر بند ۸ از هات ۵۱ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۵ از هات۲۸) درگاتها همین یکبار پیغمبر خود را زَئُوتَـر zaotar یعنی پیشوا خوانده امادرجاهای دیگرنامهٔ مینوی این واژه بسیار آمده ، در پهلوی زوت zot ودر پازند نیززوت ، در سانسکریت هُوتر hotar . در آیین مزدیسنا هفت موبد یزشنه (مراسم دینی) بجای میاوردند، زوت در پایه برتر از شش موبد دیگر ودر سر آنان جای داشت، امروزه دو موبد بجای هفت موبد پـارینه یزشنه میگزارنـد . نخست زوت و دوم راسپـی (= رَئِتْـهویشکَـرَ raêthwiškara) ، بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ۱٦۱ نگاه شود ، زَئُوتَر zaotar ازواژهٔ زَئُوتهرَ zaothra (زَئُوتهرا zaothrâ)در آمده‌است. باین واژه در خودگاتها برنمیخوریم اما درجاهای دیگراوستا بسیار آمده و آن‌دهش وبخشش روان‌است، چیزی‌است آشامیدنی‌دربرابرمیـَزْدَ (myazda) دهش خشك که چیزی است خوردنی چون نان‌وگوشت ومیوه و جز آن . درگاتها : هات ۳٤ بند ۳ بواژهٔ میزد خواهیم برخورد، بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ همین هات نگاه کنید .

۲ - در متن واژهٔ « راه » نیامده اما در بند پیش راه دُرست (راستی = اَشَ asha)آمده ، دراینجا نیزهمان راه درست مُراد است که پیغمبر گوید از اَشَ = راستی‌بیاموختم .

۳ - بهتر منش : در متن مَنیو manyu آمـده با صفت تفضیلـی وهیشتَ vahišta که بجـای وُهومَنَـنگـهْ vohu-manaňh بکار رفته چنانکه در بند ۲ از هات ۳٤ ودر بند ۵ ازهات ٤٥ و در بند ۸ از هات ٤۸ واژهٔ مَنیو با وُهو vohu بجای وهُومَنَنگه

(= منش نیك) آورده شده است ، از برای منیو بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۴ - آموزش خواستن ([اوستایی]) = کا [اوستایی] kâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۱۰ ازهات ۲۸ .

٥ - برزیگری=واستریَه [اوستایی] vâstrya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ ازهات ۳۱ .

٦ - منش = مَنَنگه [اوستایی] manaṅh .

۷ - بکار انداختن ،کردن ، ورزیدن = وِرِزْیِئیدیائی [اوستایی] vərəzyeidyâi (Inf.) از مصدر وَرِزْ [اوستایی] varəz ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۸ - بجای امید ، مَنتا [اوستایی] maṇtâ آمده از مصدر مَنْ [اوستایی] man که بمعنی اندیشیدن و پنداشتن است ، درگزارش پهلوی (= زند) مَنتا مانند واژهٔ منتو [اوستایی] maṇtu که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٤ همین هات گذشت به پتمان [پهلوی] گردانیده شده ، نگـارنده از برای نمودن مقصود بجای آن « امیـد » آورده است .

۹ - آرزو داشتن ([اوستایی]) = ایز [اوستایی] iz بمعنی آرزو داشتن و کوشش داشتن است ، در بند ۳ ازهات ٤۹ نیز آمده . از همین بُنیاد است واژهٔ ایزا [اوستایی] îzâ که بمعنی کوشش ودلگرمی وغیرت است ، دربند ۱۰ ازهات ٤۹ و دربند ۸ ازهات ٥۰ ودربند۱ ازهات ٥۱ بآن برمیخوریم ودربند ٥ ازهات٤۹ بمعنی خوشبختی و کامیابی است یا پایان کوشش و سر انجام جستجو که کامیابی و بختیاری است ، آزو [اوستایی] âzu نیزبهمین معنی دربند ۷ ازهات ٥۳ بکاررفته است ، واژه های دیگـر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، واژه‌ای که درفارسی ازهمین بُنیاد بجا مانده ، واژهٔ « آز» است که درتازی طمع گویند :

یکی چاه تاریك و ژرف است آز بُنش ناپـدیـد و سرش پهن باز (اسدی)

در اوستا آزی [illegible] âzi آمده و نیز نام دیو آز است. بجلد دوم یشتها گزارش نگارنده، صفحه ۲۰٤ نگاه کنید و از برای واژهٔ ایژا îžâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۲۹.

۱۰ – درمتن «این دو» آمده، باید دو امشاسپند اَشَ [illegible] asha (= اردیبهشت) و وُهومَننگْهْ [illegible] vohu-manaṅh (= بهمن) مُراد باشند چه دربند آینده ازهمین دو با مزدا نام برده شده و دیدارشان درخواست گردیده.

۱۱ – دیدن ([illegible]) = دَرِسْ [illegible] darəs دیدن، نگریستن، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ ازهات ۳۰.

۱۲ – پند پرسیدن ([illegible]) ازمصدر پَرِس [illegible] parəs باجزء هامْ [illegible] hąm بمعنی اندرز پرسیدن و گفت و شنود کردن و مشورت کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ از هات ۳۱)، درپهلوی همپرسیتن [illegible] گویند و همپرسکیه [illegible] بمعنی پرسش و پاسخ و گفت و شنود و مشاوره است، به بند ۳ از هات ٤۷ و به بند ۳ ازهات ۵۳ نیز نگاه کنید.

هفتمین بند

۱ – آمدن ([illegible]) ای [illegible] i، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱.

۲ – خود = خوَئیتیه [illegible] x^{v}aithya

۳ – پدیدار = دَرِشَتْ [illegible] darəshat بدیده آمدنی، نمودار، از مصدر دَرِسْ darəs دیدن، نگریستن، یادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند پیش نگاه کنید.

۴ – گذشته = پَرَ [illegible] parā، در جاهای دیگر اوستا پَرُو parô [illegible] یعنی بیرون.

۵ – مُغان: بجای آن مَگَوَنْ [illegible] magavan آمده، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۹ نگاه کنید.

۶ – گوش دادن، شنیدن ([illegible]) = سرو [illegible] sru، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٥ از هات ۲۸ .

۷ – اندر (میان) = اَنتَر aṇtarə ، **در فرس هخامنشی انتَر** antar در پهلوی ( ) ودرفارسی اندر .

۸ – آشکار = آویش âvis ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند۱۳ از هات ۳۱ .

۹ – پیدا = چیثْرَ čithra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند۲۲ ازهات ۳۱ .

۱۰ – رادی = راتی râti ، **در اوستا ، چنانکه در فارسی بمعنی دهش و بخشش است ، در اینجا بمعنی ادای وظیفه است .**

۱۱ – نمازگزار = نِمَخوَنتْ nəmaxᵛaṇt (در تأنیث نِمَخوَئیتی nəmaxᵛaitî) ، از نِمَنگْهْ nəmaṅh یعنی نماز (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱ ازهات ۲۸) و وَنت vaṇt (مند) یعنی نماز گزار یاپرستنده وستاینده ، درگزارش پهلوی به نیایشْنمند گردانیده شده است .

هشتمین بند

۱ – واژه‌ای که بجای دادخواهی آوردیم درمتن اَرِتَهِ arətha آمده ، دربند ۱۳ ازهات ۴۳ ودربند ٥ از هات ٤٤ نیز آمده ، در جاهای دیگر اوستاهم بآن برمیخوریم چنانکه‌درفرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۷۱ و جز آن، در گزارش پهلوی داتستان ، این واژه درپهلوی از برای هر آنچه به داد (= قانون) پیوسته است ، بکار رفته است چون دادگری و دادخوهی و داوری (مُحاکمه ، حُکم ، قضاء) بسا هم بمعنی مطلق کار و امر است ، همچنین از واژهٔ اَرِتَهِ arətha در اوستا معنی پیمان و فریضه و وظیفه و تکلیف برمیآید ، واژه های دیگر از این بُنیاد در اوستا بسیار است ، چون اَرِتْیَه arathya (داوری)، درپارهٔ ٥ سروش یشت هادُخت، اَرِتَهمنتْ arəthamaṇt (دادخواه) درپارهٔ ۷ رشن یشت وجز آن .

۲ – بجای آوردن ( ) از مصدر شیو syu شدن ، رفتن، بمعنی کردن نیز بکار رفته . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۲۹ .

۳ – فراشناختن ( ) ازمصدر وید vid با جزء فْرَ fra یعنی شناختن ، آگاه شدن ، دریافتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸، وُئیزدیائی vôizdyâi (Inf.) که در بند ۱۳ از هات ٤۳ آمده از همین بنیاد است .

۴ – درود = یَسنَ yasna یا پرستش، نیایش ، ستایش ، نماز، در بند ۱ از هات ۳٤ ودر بند ۱۰ از هات ٤۵ ودر بند ۹ از هات ۵۰ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۵ – مانند شما = خْشماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۹ .

٦ – ستایش = سْتَئُومیَه staomya صفت است از سْتَئُومی staomi ستایش که از مصدر ستو stu (ستودن ، ستاییدن) در آمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۷ – بجای بخشایش درَئُونَ draona آمده، درجلد وندیداد از درئُون یا درَئُونَنگه draonaṅh سخن خواهیم داشت ، در اینجا کوتاه گرفته گوییم : درَئُونَ بیش از همین یکبار در گاتها نیامده اما دربخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، درنامه‌های دینی پهلوی و پازند نیز کم و بیش یادشده‌است. این واژه بمعنی بخشایش و برخ و بهره وروزی ودهش و خواسته و نیکویی و خورش است. درگزارش پهلوی اوستا (= زند) گاهی بهمْت پهلوی دْرون drûn و گاهی هم سور بجای آن آورده شده چنانکه در همین بند ۸ از هات ۳۳ واز برای توضیح افزوده‌شده مْیزد ، سور ومیزد هردو درزبان مابجای‌مانده: نخستین در اوستا سوئیریَه sûirya و دومین میزْدَ myazda میباشد، سوئیریَه دراوستا بمعنی چاشت است و میزَد چیزی خوردنی است که درجشن

دینی (یزشنه) برسرخوان نهند چون نان و گوشت ومیوه ، نه‌چیزی‌روان و آشامیدنی که زَئُوثْر zaothra (آبزور) نامند و در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٦ همین هات گذشت ، سور در فارسی بمعنی مهمانی بزرگ و جشن است . ناصر خسرو گفته :

در سور جهان شدم ولیکن   بس لاغر باز گشتم از سور
زین سور بسی زمن بتررفت   اسکندر و اردشیر و شاپور
گر تو سوی سور میروی رو   روزت‌خوش بادوسعی‌مشکور

میزد درفارسی بمعنی بزم و انجمن شادمانی و کامرانی است . سنائی گفته :

گه خروشان چو در نبرد تونای   گـاه نالان چو در میَزد توچنگ

فرخی گفته :

ای بمیزد انـدرون هزار فریدون   وی بنبرد انـدرون هـزار تهمتن

در اینجا یاد آور میشویم که از همین واژه است میزبان که در پهلوی میزدپان آمده . در اوستا ، چنانکه از بند ۸ از هات ۳۳ پیداست درَئُون بمعنی بخشایش بکار رفته ، همچنین است در جا های دیگر اوستا ، چنانکه در پارهٔ ۸ از زامیادیشت آمده : « آفریدگـار کوهها را مایهٔ بهره و روزی (درَون) پیشوایان و رزمیان و برزیگران بخش کرد » پس از آن درئون یا درَون نـام نانهای خرد و گِردی شده که درجشنهای دینی درخوانچه نهند، این نشانه‌ایست از دهش و بخشش درراه نیك. واژهٔ درَون در فرهنگها نیز یاد شده ، در فرهنگ جهـانگیری بمعنی پیمانهٔ غله نوشته شده ودربرهان‌قاطع بهمین‌معنی گرفته‌شده وبمعنی‌دعایی که مُغان در ستایش خدا و آذر خوانند وبرخوردنیها بدمند وبعد از آن بخورند . . . .

۸ – پایدار یااستوار = اوتَیوئیتی uta-yûiti ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ ازهات ۳۰ وبیادداشت شماره ۲ از بند۱۲ ازهمین‌هات

نهمین بند

۱ – خـرد : بجـای مَئینیو mainyu کـه در متن آمده .

۲ – رامش یا آسانی و گشایش و خوشی = خواثْرَ ۳سدن‌ه‌ر. xᵛâthra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ از هات ۳۱

۳ – یار = سَرئیدیَه saraidya ، در گـزارش پهلوی سرداری دهشن ، درتوضیح پاتخشاهیه پادشاهی آمده ، ازاین دویاران چنانکه در آغاز گفتیم خرداد و امرداد مراد است

۴ – راستی افزا = اَشَ اُخشَیَنت asha-oxshayaṇt : از اَشَ (راستی) وازمصدر وَخش vaxsh (برفزودن) ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٦ ازهات ۳۱

٥ – رَوش دیگـر = مَئِثها maêthâ برگشتگی ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند ۹ ازهات ۳۰

٦ – ارزانی داشتن یابردن ( ) = بر bar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۱۲ ازهات ۳۱

۷ – یاوری، همراهی = هاکورِنَ hâkurəna ، دربند۱از هات٤٤ نیز آمده، درگزارش پهلوی همکرتاریه (همکرداری)شده

۸ – برخوردار شدن ( ) = اَر ar ، در بند ۳ ازهات ۳٤ و در بند ٥ ازهات ٥۰ نیز آمده ، در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۱ گفتیم که اَرْ ar بمعنی دررسیدن و درآمدن نیز درگاتها بسیار آمده‌است.

۹ – یگانه بودن ( ) = هچ hac ، بمعنی یاری کردن و همراهی کردن و آمیزش کردن و پیروی کردن و انبازی کردن و پیوستن و پیوندیدن ووا داشتن و برگماشتن دراوستا بسیار آمده، بگفتار پیشه‌وران نگاه کنید.

دهمین بند

۱ – درنسخه‌ها نوشته شده ، بجای .

۲ – زندگی خوش ، زندگی خوب = هوجیتی hu-Jîtî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ از بند۳ ازهات ۳۰

۳ – بودنـد ، هستند : از مصدر آه ah هستن ، بودن .

۴ – بودن ( )= بو bû بودن .

۵ – خواست (اراده) =زَئوش zaosha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ ازهات ۲۸ .

۶ – بخشیدن( ): بخش baxsh با جزء آ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱۰ از هات ۳۱ .

۷ – افزودن ( ) = وَخش vaxsh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۶ ازهات ۳۱ .

۸ – اوشتا ustâ خـواهش ، کام ، رستگـاری ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

۹ – تن=تنو tanû ، نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ – توانائر= سِویشتَ səvišta ، صفت تفضیلی است ازسورَ sûra تـوانـا ، نگـاه کنید بیـادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۲ – جهان افزا=فرادَتْ‌گَئیتها frâdat-gaêthâ صفت‌است از فراد frâd که بمعنی پیش بردن و به پایهٔ چیزی افزودن و بزرك کردن است ، خود جداگانه در بند ٦ از هات ٤۳ ودر بند ۱۰ از هات ٤٤ ودربند ۱۳ از هات ٤٦ آمده . این واژه از بنیاد مصدر فرا ـ دا frâ-dâ میباشد کـه بمعنی فرادادن است فرا ـ دا frâ-dâ در گـزارش پهلوی بند ۱۳ از هات ٤٦ فره داتن frêh-dâtan (فره دادن) شده یعنی فزونـی دادن ، در بنـد ۱۰ از هات ٤٤ در گـزارش پهلوی فـراج داتـن (فراز دادن) شده (نگـاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ١٤ از

هات ٣٤) وخود صفت فرادَت گیثها درگزارش پهلوی از بند ۱۱ از هات ۳۳ به فراچ داتار گیهان (فراز دهندهٔ جهان) گردانیده شده . جزء دوم ، گیثها . gaêthâ همان است که در فارسی کیهان و جهان گوییم ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ – آمرزش = مِرژدا . mərəždâ ، در بند ٤ از هات ٥۱ مِرژدیکا . mərəždikâ آمده نیز بمعنی آمُرزش وبخشایش است . درگزارش پهلوی آمرزیشن شده .

۴ – پاداش = آدا . â-dâ ، دربند آینده نیز آمده از مصدر دا . dâ دادن ، بخشودن باجزء آ : â-dâ ، درگزارش پهلوی دهشن این واژه هم از برای پاداش بکار رفته وهم از برای پادافراه ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۰ نگاه کنید .

دوازدهمین بند

۱ – رویآوردن ( ) = اوز ـ اَرْ . uz-ar بسوی کسی رفتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۳ از هات ۳۱ .

۲ – توش = تِویشی . təvishî ، درفارسی توش گوییم بمعنی توانایی (طاقت) ، درگزارش پهلوی توخشیشن tuxš'šn آمده و در توضیح بند ٦ ازهات ٤۸ افزوده شده : نیروک (نیرو) ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

تِویشی بسا درگاتها با واژهٔ اوتَیوتی . uta-yûti که در بند ۸ از همین هات گذشت ، باهم آمده ، چنانکه در بند ۱۱ از هات ۳٤ وبند۱ از هات ٤۳ وبند ۱۰ از هات ٤٥ وبند ٦ از هات ٤۸ و بند ۷ از هات ٥۱ و این دو واژه در گزارش پهلوی به توخشیشن و توبانیکیها (توانایی) گردانیده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ – بجای پاکتر روان سپنیشتَ مئینیو .

spə̄ništa-mainyu آمده ، دربند ۵ ازهات۳۰ نیز بآن برخوردیم ، دربند۲ وبند۱۶ ازهات ۴۳ ودربند ۲ ازهات ۴۷ و دربند۷ از هات ۵۱ نیز آمده ، هرچندکه این دو واژه در فارسی بجای مانده ، میتوان سپندترمینو گفت اما از برای نمودن معنی بهتر دانستیم که به «پاکترروان» گردانیده شود ، ازاین صفت وموصوف خرد مقدس‌ایزدی اراده میشود . سپنیشتَ در گــزارش پهلــوی اوزونیـك awzûnîk (افزونی) شده .

سپنیشتَ . صفت تفضیلی است از سپنتَ spəṇta (= سپند) یعنی پاك‌یا مقدس ، بساهم این صفت با واژهٔ مَئینیو mainyu آمده یعنی سپندمینو یا خرد پاك‌وروان مقدس چنانکه دربند ۱ ازهات ۲۸ وبند ۱ ازهات ۴۷ ، جداگانه ازسپندمینو سخن رفت .

۴ — پــاداش = آدا â-dâ ، در یــادداشت شمــارهٔ ۴ از بند پیش گذشت .

۵ — زور = زَوَنْگـه zavaṅh ، از همین بنیاداست زاوَر zâvar که در جا های دیگر اوستا بسیار آمده ، چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۲۸ و مهریشت پارهٔ ۱۱ و جزآن و درگزارش پهلوی زور شده و در فارسی نیززوور گوییم .

۶ — زبردستی = هَزَنْگـه hazaṅh ، در بند ۱ ازهات۲۹ نیز بآن برخوردیم وبمعنی ستم‌گرفتیم . دراین بند ، چنانکه در بند ۴ از هات ۴۳ بمعنی زبردستی وتوانایی است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ از بند ۱ از هات ۲۹

۷ — نیرومند = اِمَ وَنت ə̄mavaṇt صفت‌است (درتأنیث اِمَ وَئیتی ə̄mavaitî) ، دربند ۴ از هات ۳۴ و در بند۱۰ ازهات ۴۳ ودربند ۱۴ از هات ۴۴ نیز آمده ، درگــزارش پهلوی ، همین واژه بکار رفته : اماوند amâvand ، درپازند هماوند یعنی نیرومندوپیروزمند و زورمند و توانا و سترگ و گستاخ ، در جا هــای دیگــر اوستا اَمَوَنت

amavant آمده ؛ اَمَوَستَر amavastara یعنی نیرومندتر، زورمند تر، تواناتر ؛ اَمَوَستِم amavastəma یعنی نیرومندترین، زورمندترین، توانانرین (نگاه کنید به یسنا۹ پارهٔ ۲۰ و فروردین یشت پارهٔ ٤٤ و بهرام یشت پارهٔ ۳ وجز آن)؛ این واژه‌ها از اَمَ ama در آمده اندکه نیز بمعنی زورمند و نیرومنداست، همچنین اَمَ ama بمعنی زور و نیرو وتوانایی است و بساهم در اوستا نام فرشتهٔ زور و نیرو است نگاه کنید بجلد دوم یشتها صفحه ۱۱۹ و به :

Foundation of the Iranian Religions by Louis H. Gray, p. 132

۸ – بجای بخشایش فِسِرَتو fəsəratû (در نسخه بدل fsəratû)، در گزارش پهلوی سرداریه، در بند٤ از هات۱۵ باجزء آ â آمده : âfsəratû بمعنی مزد و پاداش است ، بجلد خرده اوستا، گزارش نگارنده، ص ۱۳۰ بیادداشت شمارهٔ ۳ نگاه کنید.

سیزدهمین بند

۱ – نگهداری، پناه، یاری = رَفِذْرائی rafədhrâi در گزارش پهلوی رامش، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ۱ از هات ۲۸

۲ – دوربیننده = وُاوروچَشانی vouru-čashâni صفت است، از وُاورو vouru یعنی فراخ، دور و از چَشانی ازمصدر چش čash در پهلوی چاشتن یعنی آموختن، چَشَن čashan که در پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳ آمده یعنی آموزکار. چَشْ هیئت دیگری است ازمصدر چس čas که درپارهٔ ۲ از فرگرد ۲۲ وندیداد با جزء « آ » آمده : آـ چَسْ â-čas یعنی نگریستن، دیدن. واژهٔ چَشمَن čashman یعنی چشم که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ ازهات ۳۱ گذشت بهمین دومصدر چش و چس پیوسته است

۳ – پیمانند = اَبیفرَ a-bifra جز همین یکبار، دیگر در

اوستا نیامده است .

۴ – پاداش = آشی ashi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۲۸

۵ – ارزانی داشتن ( ) = دیس dis (= دَئِسْ daês) نمودن ، شناسانیدن ، نشان دادن، آموزانیدن ، آگاه کردن ، چیزی بکسی رواداشتن ، دیدن . در اوستا بسیار آمده ، در گاتها : هات ٤٤ بند ۷ وبند ۱۰، هات ۵۱ بند۲ وبند ۱۷؛ از همین بنیاد است دَئِسَ daêsa که بمعنی نشان است، چنانکه درفروردین‌یشت پارهٔ ۱۰٤ ، از همین واژه‌است دیس که در فارسی بمعنی مانند است و در واژه‌هایی چون تندیس وطاقدیس بجا مانده ، دقیقی گفته :

نگارند تندیس او گر بکوه زسنگ وقارش کُه آید ستوه
(فرهنگ سروری)

تندیس یعنی تن مانند ، مانندهٔ پیکر یا مجسمه

۶ – نهاد = دَئِنا daênâ ، در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ گفتیم که این واژه همیشه بمعنی‌دین نیست بسا بمعنی روان ونهادوجدان بکار رفته است .

۷ – آموختن ( ) = فْرَدَخْش fra-daxsh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷از هات ۳۱

چهاردهمین بند

۱ – دهش = راتا râtâ ، در فارسی رادی . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۷ ازبند ۸ ازهات ۲۸

۲ – زرتشت = زَرَتهوشترَ Zarathuštra ، پیغمبر ایران بسا درگاتها ازخود نام‌برده چنانکه درهات ۲۸ بند ٦ و در هات ۲۹ بند ۸ که گذشت جداگانه از پیغمبر سخن داشتیم و در هرکجای ازگاتهاکه این نام آمده ، یادکردیم .

۳ - زندگی = اوشتَنَ 𐬎𐬱𐬙𐬀𐬥𐬀 . ustana ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱

۴ - از بـرای واژهٔ « خویشتن » بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۲ از هـات ۳۰ نگاه کنید .

۵ - بجای برگزیده پَئورۡوَتات 𐬞𐬀𐬎𐬭𐬎𐬎𐬀𐬙𐬁𐬙 . paurvatât آمـده یعنی پیشین ونخستین ، ازآن سرآمده وبرگزیده اراده شده، پیغمبر ازاندیشه‌وکردار وگفتارخودآنچه سرآمد وبرگزیده ودرپایه پیش ازهمه بشماراست ، بپیشگاه مزدا فرود میآورد ، بیادداشت پارهٔ ٤ ازنهمین‌کردهٔ ویسپرد (در دومین جلد یسناگزارش نگارنده) نگاه‌کنید .

٦ - فرمانبری=سرَئُوشَ 𐬯𐬭𐬀𐬊𐬱𐬀 . sraosha ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ ازهات ۲۸

۷ - توانایی = خْشَثْرَ 𐬑𐬱𐬀𐬚𐬭𐬀 xshathra

اهنودگات : یسنا ، هات ۳٤

نخستین بند

۱ — بجـای کـردار و گفتار و پرستش ، شیئُوتَهن šyaothana ، وَچَنگـه vačaṅh ، یسن yasna آمـده ، در یاد داشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ از هـات ۳۰ گفتیم که یسن بمعنی ستایش و پرستش ونماز و درود است اما در این بند ۱ از هات ۳٤ باواژه‌های کردار و گفتار ، بمعنی اندیشه وپندار گرفته شده‌است ، معمولا در گاتها از برای‌اندیشه وگفتار وکردار (چه‌نیك و چه بد)که بنیاد دین مزدیسناست ، واژه هـای مَنَنگـه manaṅh ، وَچَنگـه vačaṅh ، شیئُوتَهن šyaothana آورده‌شده ، چنانکـه درهات ۳۰ بند۳ وهات۳۲ بند۵ وهات ٤۷ بند ۱ وهات ٤۸ بند ٤ . بیادداشت شمارهٔ٦ ازبندآینده نگاه شود .

۲ — بجای ارزانی‌داشتن درمتن داونگها dâoṅhâ آمده ، دربند ۱۸ ازهات ٤٤ نیزبآن برمیخوریم ، اسم است بمعنی بخشایش وپاداش‌روزپسین ازمصدر دا dâ دادن ، بخشودن ، ارزانی داشتن .

۳ — بیش ازبیش = پئُواوروتِم paourutəma ، صفت تفضیلی است از واژهٔ پئُواورو paouru که دریادداشت شمارهٔ ۱از بند ٦ ازهات۳۲ گذشت‌ودرفارسی پُر گوییم . پئُواوروتِم یعنی‌برترین،درگزارش‌پهلوی پیشتر = بیشتر .

۴ — بخشودن = دَستِ ، دربارهٔ ۱ ازپانزدهمین‌کردهٔ ویسپرد نیزآمده ( ) ز مصدر دا dâ دادن ، بخشودن .

دومین بند

۱ — منش نیك = مَئینیو mainyu با صفت وَنگهو vanhu اندیشه نیك وکردار نیك مردمان نیك‌منش یاپیروان دین راستین مزدیسنا مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند

٦ ازهات ۳۳.

۲ – مرد پارسا = نَر nər (نَر nar) یعنی نر و مرد ، باصفت سپنتَ spənta یعنی مرد پاك و پارسا ، خود پیغمبر زرتشت مراد است .

۳ – پیوستن ( ) = هچْ hač ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ و دربارهٔ روان بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه شود .

۴ – واژه‌ای که بجای پیشگاه آوردیم درمتن پئیری گئیتها pairigaêthâ آمده از واژهٔ پئیری pairi که بمعنی پیش و نزد است ، دربند ۸ ازهمین هات جداگانه بکار رفته است ، همین واژه درفارسی پرشده و در سر یکدسته ازواژه‌ها چون پرامون (= پیرامون) و پراکندن وجز آن بجا مانده . جزء دوم از واژهٔ گئیتها gaêthâ درآمده که دریادداشت‌شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰ گفتیم بمعنی کیهان و گیتی و هستی است .

۵ – نیایش = وَهْمَ vahma ، درگزارش پهلوی نیز نیایشن درگاتها بسیار آمده چنانکه در بندهای ٦ و ۸ از هات ٤٥ و در بند های ۱۰ و ۱۷ ازهات٤٦ و جز آن ، همچنین وَهْمَ vahma درگاتها صفت است بمعنی نیاینده و نیایشگر و نیایشگزار چنانکه دربند ۱ ازهات ٤۸ و دربند ۲ از هات ٥۱ ، دربخشهای دیگر اوستا چون صفت بکار نرفته است . هیئت دیگر این واژه : وَهمیَه vahmya (درتأنیث و همیا vahmyâ) نیز بمعنی نیایش کننده در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده ، ایـن واژه از مصدر وَنْ van بمعنی دوست داشتن و گرامی داشتن درآمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ٤ از هات ۳۱ نگاه کنید .

٦ – سرود هـای ستایش = ، ایـن واژه نـاگزیر بجای وَچَنگْـه vačaṅh یعنی گفتار (نیك) بکار رفته ،

با مَنَنگه manañh یعنی اندیشه (نیك) و شیئُوتَهنَ syaothana یعنی کردار (نیك)که در آغاز آمده ، نگاه کنید بیاد داشت شمارهٔ ۱ از بند پیش . از برای سرود = گَرَنگْه garañh و ستاینده = ستوتْ stût بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱٦ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سومین بند

۱ – نماز = نِمَنگْه nəmañh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸

۲ – میزد = میزدَ myazda ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ ازهات ۳۳

۳ – پیش آوردن یادادن ( ) = دا dâ بخشیدن، تقدیم کردن چیزی برسم نذر پیش آوردن .

۴ – جهانی = گَیثها gaêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ٤ ازهات ۳۰

٥ – رسا ساختن ( ) = تهرَئُوش thraoš بانجام رسانیدن، دربند۷ ازهات٤٦ نیز آمده، همچنین درپارهٔ ٤ از دوازدهمین کردهٔ ویسپرد درگزارش پهلوی پرورتن پروردن، پرورانیدن شده است .

تهرَئُوش هیئت دیگری است از تْهرو thru که دریسنا ۱ پارهٔ ۱ آمده و بمعنی پروراندن و رسا ساختن است، ازهمین بنیاد است تْهرَئُوشتی thraošti که درپارهٔ ٦۲ آبان یشت آمده بمعنی انجام وپایان ورسایی.

٦ – نیك اندیش = هودا hu-da ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰

۷ – برخوردار شدن ، بهره ور گردیدن ( ) = اَرْ ar ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۹ ازهات ۳۳

۸ – سود = سَوَ sava ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۱

از هات ۳۰

۹ – مانند شما = خشماوَنت xshmâvaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۱۱ ازهات ۲۹

چهارمین بند

۱ – زورمنـد = اَئوجَنگ‌هوَنت aojaṅhvaṇt ، نگـاه کنید بیـادداشت شمـارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هـات ۲۹

۲ – نیرومند = اِمَوَنت ēmavaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۲ از هات ۳۳

۳ – پیمان رفته یاآموخته و فرمان رفته = asištəm ، در نسخه‌بدل . از مصدرسانگْـه sâṅh باجزءآ â فرمودن ،آموزانیدن ، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٥ ازهات۲۹ نگاه کنید .

۴ – خواستار بودن ( )=وَس vas خواستن ، خواهش کـردن ، آرزو داشتن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹

۵ – دوست، یار = رَپَنْتْ rapaṇt ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۲ از هات ۲۸

٦ – آشـکارا رامش دهنـده = چیثْرَ اَوَنگـه čithra-avaṅh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲۲ از هات ۳۱

۷ – بجای واژهٔ ستُوئی stôi بُوَد آوردیم . ستوئی درگاتهـا ، ستِ ste در بخشهای دیگـر اوستا بسیارآمـده ، در بنـد ۸ ازهـات ۳۱ بآن برخوردیم ودربند ۱۰ ازهات ٤٥ و بند ١٦ ازهات ٤٦ و بند۲ از هات ٤٩ و بند ٦ از هـات ٥٠ نیز بـآن خواهیم برخورد ، بمعنی بودن است و با واژهٔ ستی sti از یك بنیاد و هـردو از مصدر اَهْ ah (هستن ، بودن) در آمده‌اند ، ستی sti بمعنی بود و هستی و آفریده و باسم جمع آفرینش (موجودات، کائنات) چنانکه درهات ٤۳ بند۳ و بند ۱۳ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند

۱۹ از هات ٤٦ .

۸ – دشمن، بدخواه = دَئیبیشوَنت ، daibishvant ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از هات ۲۸ .

۹ – واژه‌ای که بجای «بخواست دست» آورده‌ایم درمتن زستا ایشتَ zastâ-ista آمده : زَستَ zasta (دست) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱ ازهات ۲۸ گذشت، ایشتَ از مصدر ایش ish درآمده که بمعنی خواستن و آرزو کردن است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ از بند ٤ از هات ۳۱)، ازاین واژه‌همان معنی که امروزه‌اشارهٔ دست گوییم ، بر میآید، دربنده‌از هات ۵۰ نیز بآن برمیخوریم .

۱۰ – هویدا رنج دهنده یا آزار بدیده در آمدنی = دِرِشتَ اَئِنَنگه darәsta-aênañh : ازدوواژه آمیزش یافته ، نخست دِرِشتَ ازمصدر دَرِس darәs دیدن ، نگریستن که دریادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ گذشت ، دوم اَئِنَنگه aênañh ستم وزور و رنج و گزند که دریادداشت شمارهٔ۳ ازبند۸ از هات۳۰ یادکردیم .

پنجمین بند

۱ – شهریاری،توانایی=خشَتهرَ xshathra .

۲ – توانگری ، دارایی وبخشایش = ایشتی îstî ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۹ از هات ۳۲ .

۳ – کردار = شیَئوتهنائی shyaothanâi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۴ – اینك که = یَتها yathâ ، در گزارش پهلوی ، درهرجا که آمده ، به چگون وبسا به ایدون که ، چندکه گردانیده شده است .

۵ – پیوستن = هَچ hac ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳، درمتن آمده درنسخه بدل واژهٔ دومین درست است از مصدر هچ .

۶ – پناه‌بخشیدن=ثرایُوئیدیائی thrâyôidyâi (Inf.)

در بند ۷ از همین هات نیز آمده بمعنی پناه دادن و نگاهداری کردن ازمصدر تهرا [Avestan] thrâ . درگزارش پهلوی‌سرایشن یهبونتن [Pahlavi] (=داتن [Pahlavi] دادن) یعنی پناه‌دادن،تهراتَر [Avestan] thrâtar که دربند۱ ازهات ۵۰ آمده یعنی پناه دهنده ، نگاهدار. واژه های دیگر از همین بنیاد در جاهای‌دیگر اوستابسیاراست چون تهرائیتی [Avestan] thrâiti یعنی پناه درپارهٔ٤ ازیسنا٦٢ آمده، تهراتهرَ [Avestan] thrâthra بهمین معنی است درپارهٔ٦٩زامیاد یشت ، تهرایُو دریغو [Avestan] thrâyô-drighu یعنی پناه دهندهٔ درویشان ، نگهدار بینوایان چنانکه در دو سیروزهٔ خرد وبزرك در پارهٔ ٤ و جز آن .

۷ — درویش ، بینوا، بیچاره = دریگو [Avestan] drigu، دربخشهای‌دیگر اوستا دریغو [Avestan] ، درتأنیث دریوی [Avestan] drîvî دربند ۹ از هات ۵۳ آمده، در پهلوی ([Pahlavi]) ودرفارسی درویش،درپارهٔ۱۳ ازیسنا ۲۷ دردعای معروف « یتها اهو وئیریو » که پاره ای از گاتها بشمار است ، واژهٔ دریگو drigu نیز آمده،درآنجا چنانکه دربند ۵ ازهات ٣٤ زرتشت از برای پناه دادن ونگهداری کردن درویشان و بینوایان برانگیخته شده است. درویش را درفارسی دریوش نیز گویند . ناصر خسرو گفته :

این خانهٔالفنج ازین معدن کوشش   برگیر هلا زاد ومرو لاغرو دریوش

بنخستین جلد یسنا ، گزارش نگارنده ، صفحه ۲۰٦ نیز نگاه کنید .

۸ — جدا خواندن ، ترك گفتن ([Avestan] ... [Avestan]) از مصدر وَچ (گفتن) با جزء پَرِ که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۷ از هات ۳۳ گفتیم بمعنی بیرون و برکنار است : پَرِ وَچ [Avestan] parā-vac یعنی از خود دور وبیگانه خواندن .

درمتن دوبار واژهٔ پَرِ [Avestan] آمده ، دومی در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۹ — زیانکار = خرَفسترَ [Avestan] xrafstra، نگاه کنید

بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

ششمین بند

۱ ـ چون = یَزی yazî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۲ ـ براستی = هَئیتهیَه haithya، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۳ ـ چنین = اَتها athâ یعنی چون براستی شما توانا ترو برترهستید که در آغاز بند پیش آمده .

۴ ـ نشان (علامت) = دخشتَ daxšta در بند ۹ از هات ۵۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی دخشَك daxšak ، دخشك نیز علامت خونی است که زنان بینند ، چنانکه در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱۷ آمده و در گزارش پهلوی دشتان dastân شده ، دشتان در پهلوی وفارسی که بمعنی زن حایض است باواژهٔ اوستائی دَخشت یکی است .

بواژهٔ دَخشارَ daxshâra در بند ۷ ازهات ٤۳ نیز نگاه کنید .

۵ ـ برگشتن (تغییر وتبدیل) = مِئتها maêthâ ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۹ از هات ۳۰ .

٦ ـ جهان، زندگی = اَنگهو anhu، نگاه کنید بیادداشت شماره ٤ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۷ ـ شادماتر = اوروائیدینگه urvâidyanh ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۸ ـ پرستیدن و ستاییدن (...) = یَز yaz ، ستو stu، بیادداشت شماره ۵ـ٦ ازبند۱ ازهات۳۰ نگاه کنید.

۹ ـ آمدن ، گراییدن (...) = با جزء پئیتی

[illegible] ، نگاه‌کنید بیادداشت شماره۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

هفتمین بند

۱ — کدام ،کجا = کوتهرا kuthrâ

۲ — راد مـرد = اَردَر aredra صفت است، درتأنیث اَردرا aredrâ ،دربنـد ۳ از هات ۴۳ و در بند های ۹ و ۱۶ از هات ۴۶ و بند ۸ از هات ۴۸ و بند های ٤ و۸ از هات ۵۰ نیز آمده ، درگزارش پهلوی رات — راد، بنیاد این واژه درست روشن نیست،دانشمنـدان اوستا شناس در هر کجای اوستا که بآن برخورده اند بمناسبتی وفا شناس ، پارسا ، نیك اندیش ، نیکخواه ، ستایشگر و جز آن ترجمه‌کرده اند، معنی سنتی کـه از گزارش پهلوی (= زند) بما رسیده ، در سیاق عبارت درست می‌آید .

۳ — شناخته شده ( ) = وَئِد (vaêd) درانجام همین بندنیز آمده، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند٤ ازهات ۲۸.

۴ — آموزش=سِنگهو sañhu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ — آزردگی ( ) : سپا spâ یعنی‌خوشی و نیکبختی ، با حرف اَ که از ادوات نفی است : اَسپا a-spâ یعنی درد ، آزار ، بدبختی ، دربند ۹ ازهات ٤۵ سپا و اَسپا بمعنی خوشبختی و بدبختی یا بهروزی و سیه روزی هر دو باهم آمده .

سپا spä نیز درگاتها بمعنی برافزودن وپیش بردن است چنانکه درهات ۵۱ بند۲۱،سپا بمعنی افکندن ودور انداختن دربخشهای دیگراوستا بسیارآمده است.

٦ — رنج ( )= سادرا sâdra ،در بند ۱۱ از هات ٤۳ ودربند ۷ از هات ٤۵ نیز آمده ، درگزارش پهلوی تنگ تنگیه (تنگی) ، همین واژه است که درفارسی سار شده و درفرهنگ هابمعنی‌رنج مانده . خسروانی گفته :

جانم بلب آمد ازغم‌و سار   مردم زجفا وجور بسیار   (فرهنگ جهانگیری)

ازهمین بنیاداست ساستَ sâsta که صفت است بمعنی آزاردهنده، سنگدل ، ستمکار چنانکه درارت یشت پارهٔ ۵۹ و جـز آن ، ساست با واژهٔ ساستَر یکی است ، این واژهٔ پسین که دراوستابسیار آمده بمعنی فرمانگزار وامیر است ، درگاتها بویژه از برای بزرگ و سرکرده و سالار دیویسنان و فرمانده بدخـواه دین مزدیسنا بکار رفته ، چنانکه در بند ۱ از هات ٤٦، درپهلـوی ساستار sâstâr بمعنی فرمانفرمای ستم پیشه وسالار بیدادگر و حاکم مستبد است،این واژه‌ها ازمصدرسانگه sâṅh (فرمودن) درآمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ٥ ازهات ۲۹ .

۷ — بجای « ازروی هوش» درمتن اوشئورو ushəurû آمده، دربند ١٦ ازهات ۳۲ نیز باین واژه برخوردیم ( ) ودریادداشت شمارهٔ ۳ آن بند گفتیم که درگزارش پهلوی به فراخو هوشیه گردانیده شده ودر توضیح داناک هوشیه آمده همچنین است درگزارش پهلوی بند ۷ از هات ۳٤ .

۸ — بهره = رَئخنَنگه raêxənanh ،دریادداشت شمارهٔ ۹ازبند۷ ازهات ۳۲ گذشت .

۹ — ساختن ( ) = کَرْ kar کردن ، سازیدن، ساختن .

۱۰ — دیگر (دیگـران) اَنیَه anya (= اَئینیَه ainya) در فرس هخامنشی انیَه aniya ، دربند ١ ازهات ۲۹ نیزبآن بر خوردیم و در بسیاری از بند های دیگر هم آمده ازآنهاست بند ۳ از هات ٤٤ .

۱۱ — پناه دادن ( ) = تهرا thrâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ همین هات .

هشتمین بند

۱ — بیم دادن ( ) = بی bî ، در گزارش پهلوی نیز آمده ،فعل بیم دادن دراوستاگاهی لازم وگاهی متعدی بکار رفته : ترسیدن و ترسانیدن ، چنانکه درفروردین یشت پارهٔ

۱٤ و ارت یشت پارهٔ ۱۲ـ۱۳

۲ ـ گزند=ایتهیجَنگه ithyejanh ( ) در جاهای دیگر اوستا نیز چندین بار آمده ، چنانکه در مهریشت پارهٔ ۲۲ و یسنا ۵۷ پاره ۱٤ ویسنا ٦٥ پارهٔ ۸ و جز آن .

ایتهیجَنگهوَنت ithyejanhvant (در تأنیث ithyejanhvaitî) صفت است یعنی آسیبمند، پر گزند، خطرناک چنانکه درفر گرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۵ وفر گرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۳۱ ، این دوواژه در گزارش پهلوی سِژ sêž وسِژومند sêžomand شده ودر فارسی سیج وسیچ وسیز شده بمعنی رنج و درد و آزار و در فرهنگها یاد گردیده است .

۳ ـ توانا ، بازور = اَئوجَنگه aoǰanh ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۴ ـ ناتوان = نائیدیَنگه nâidyanh ، اَئوجَنگه و نائیدینگه در پارهٔ ۱۰ از یسنا ۵۷ نیز باهم آمده، درفروردین یشت پارهٔ ۱٦ بواژهٔ نائیدیَنگه جداگانه برمیخوریم وبمعنی برافتاده و شکست یافته است

۵ ـ دشمنی، کینه ، ستیزه = آنستْ ąst ، دربند ۱٤ ازهات٤٤ ودر بند ۱۸ ازهات ٤٦ نیز آمده ، دراین بند پسین آنستائی ąstâi (.Inf) دشمنی کردن و کینه ورزیدن است .

٦ ـ آیین ، دستور ، فرمان = اوروانَ urvâta ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ ـ اندیشیدن( )=مَن man ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۸ ـ جایگاه یا خان و مان =مَنو manô ، از این واژه بهشت اراده شده ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ ازهات ۳۰ .

۱ — در بارهٔ امشاسپند سپندار مذ (= سپنتَ آرمئیتی spənta-ârmaiti [Avestan script]) که میشود در اینجا معنی واژه مراد باشد و یا زمین اراده شده باشد بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ نگاه کنید .

نهمین بند

۲ — داننده یا دانا و آگاه ([Avestan script]) ازمصدر وید [Avestan script] vid دانستن ، شناختن. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۳ — ارجمند، گرامی، بزرگوار = برخذَ [Avestan script] bərəxdha، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ ازهات ۳۲ .

۴ — بدکرداری =دوش‌شیئوتهن [Avestan script] dus.syaothana بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۵ — فروگذاردن ، هشتن، هلیدن ([Avestan script]) = اَوَزا avazâ، زا [Avestan script] zâ بمعنی فروگذاردن یا هشتن در اوستا بسیار آمده ، دراینجا باجزء اَوَ [Avestan script] نیز بهمین معنی است،دربند۷ ازهات۵۳باجزء وی: وی‌زا [Avestan script] vî-zâ بمعنی رهاکردن ، جدا شدن‌است، اَوَزا دربند۹ از هات ۳٤ درگزارش پهلوی نیز هشتن [Pahlavi script] شده است .

٦ — نیافتن یا نیابندگی، نابرخورداری = اِویستی [Avestan script] ā-visti از مصدر وید [Avestan script] vid (= وَئِد [Avestan script] vaêd یافتن ، جستن ، بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات۲۹ نگاه کنید .

اِ [Avestan script] ā ازادوات نفی‌است، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۱۸ازهات۵۱ .

۷ — بسی = مَش [Avestan script] mas، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۲ .

۸ — دورماندن‌یاواپس‌افتادن ([Avestan script])=سیزْدَ [Avestan script] syazda، نگاه کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ از هات ۳۲ .

۹ — بجای جانور خرَفسترَ xrafstra آمده ، در بند ۵ از همین هات نیز بآن

برخوردیم ، جانوران زیان‌کار وددان مراد است ، نگاه کنیدیادداشت شماره ۸ از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۰ - بیابانی = اَ اوروَن auruna ، در پارهٔ ۳٦ تیریشت ودر پاره ۲۳ بهرام یشت اَ اوروَن از برای جانوران و چارپایان دشتی بکار رفته در برابر چارپایان خانگی، درگزارش پهلوی اَرَمَك aramak (آ درپهلوی نیز از ادوات نفی است) یعنی نه ازرمه، جانوری مراداست که ازگله ورمهٔ چارپایان‌خانگی نیست ، مراد جانوری است آزاد وبیابانی ، دد (وحشی)

دهمین بند

۱ - دریافتن، گرفتن ، بدست‌آوردن( )= گَرَبْ grab، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ٤ از بند۸ از هات ۳۱ .

۲ - بجای اندرزدادن آمده‌ازمصدر وَچْ vac . گفتن ، آگاهانیدن ، یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات۲۸ نگاه‌کنید .

۳ - بجای خردمند هوخرتو hu-xratu خوب خرد ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ از هات ۳۰ .

۴ - کارساز= دانْمی dąmi ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳۱ .

۵ - یار یا پیوند وهمدم = هیتهه hitha در تأنیث هیتها hitha از مصدر هی hi پیوستن ، بستن . نگاه کنید یادداشت شمارهٔ۱۰ از بند۱ از هات۲۹ ، ازهمین بنیاد است هیتهو hithu که دربند ۷ از هات ٤۸ آمده .

٦ - امید=وُیَتهرا vôyathrâ ،بنیاد واژه درست روشن نیست، نگاه‌کنید به : Altiranisches wörterb. von Bartholo. 1475

یازدهمین بند

۱ - دوگانه= اوبَ uba صفت است (درتأنیث اوبا ubâ) بسا صفت جهان (= آهو ahu) آورده

شده : دوجهان، چنانکه دریسنا ۳۵(هفت‌هات) پارهٔ ۳ و پارهٔ ۳۸ و یسنا ۳۸ (هفت هات) پارهٔ ۳ و یسنا ۴۱ (هفت هات) پارهٔ ۲ وجز آن.

۲ — خورش = خورَتهه xvarətha ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۳۲ .

۳ — با = مَتْ mat ، درگزارش پهلوی اپاك apâk بساهم در اوستا بمعنی همیشه آمده ودرگزارش پهلوی هم همیشك شده است

۴ — اُستواری، پایداری = اوتَ یوتی uta-yûti ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ از هات ۳۰ .

۵ — نیرو = تویشی təvîshî ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۹ ازبند ۱ ازهات ۲۹ .

۶ — برافراشتن = وَخش vaxsh ، نگاه کنیدبیادداشت‌شماره۹ از بند۱۱ ازهات ۳۰ .

۷ — اینچنین = تائیش آ tâiš-â ، بیادداشت‌شماره۹ ازبند ۱۱از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

۸ — پیروزساختن ، کامیاب کردن = ثوُئی thwôi ، نگاه کنید به :

Altiranisches Wörterb. von Bartholo. sp. 798,

Les infinitifs Avestiques par Benveniste p. 57

۹ — هماوردبدخواه = ویدواِشَنگْهْ vî-dvaêshaṅh در گزارش پهلوی جوت بش ǰut-bêš : از واژه وی vî که بمعنی ضد و مخالف است (نگاه کنید بمقاله وندیداد ، در جلد وندیداد) وازواژه دواِشَنگْهْ dvaêshaṅh ستیزه ، دشمنی که در یادداشت شماره۶ ازبند ۶ ازهات ۲۸ گذشت .

دوازدهمین بند

۱ — آیین ، دستور ، داد = رازَر râzar ، در بند ۶ از هات ۵۰ رازن râzan ، درهمین بند ۱۲ از هات ۳۴ نیز راشن râshn بمعنی پاداش است، پاداشی که

ازروی آیین‌ودستورایزدی‌است‌مراداست،نگاه‌کنیدبیادداشت‌شماره۸ ازبنده ازهات۴٦

۲ ـ خواستن(........)=وَس .... vas ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۸ ازبند ۱۱ ازهات ۳۱ .

۳ ـ ستایش= ستوت .... stût ، نگاه‌کنیدبیادداشت شماره‌ه ازبند ۱ از هات ۳۰ .

۴ ـ پرستش= یسنَ .... yasna ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شماره٦از بند ۱ از هات ۳۰ .

ه ـ شنودن = سروئیدیائی .... srûidyâi (Inf.) در بند ه از هات ٤ه نیز آمده، دربندهای ۱۳ـ۱٤ از هات ٤٦ با جزء فرَ آمده : .... fra-srûidyâi ازمصدرسرو .... sru ،بیادداشت‌شمارهٔ ٤ از بند ه از هات ۲۸ نگاه‌کنید .

٦ ـ اشی .... ashi ایزد پاداش است، نگاه‌کنید بیادداشت شماره‌ه از بند ٤ ازهات ۲۸ وازبرای واژه پخش‌کردن=وی دا .... vîdâ بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه‌کنید .

۷ ـ آموزانیدن(........)=سانگه .... sânh،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ه از هات ۲۹ .

۸ ـ راه=پَتهْ .... path، نگاه کنید بیادداشت شماره ه از بند ۹ از هات ۳۱ .

۹ ـ خوشگذر : [راهی]که ازآن بخوبی وآسانی توان گذشت=خْوَئتَ .... xᵛaêta ، از خْو .... xᵛa (خوب) واز اسم مفعول ایتَ .... از مصدر .... ای (رفتن)،نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٤ از بند ۱۱ ازهات۳۰ .

سیزدهمین بند

۱ ـ راه = اَدْوَنْ .... advan ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۲ از بند ۲ ازهات ۳۱ .

۲ ـ گفتن (........) = مرو .... mrû، در بند پیش بجای

همین واژه فعل وَچ بکار رفته باجزء فرا: frâ-vač فرا گفتن .

۳ ــ خوب ساخته شده، خوب کرده شده = هوکِرِتَ hû-kərəta .

۴ ــ دین = دَئِنا daênâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ ازهات ۳۱، درآنجا گفتیم که این لفظ همیشه دراوستا بمعنی دین و کیش نیامده بسا بمعنی وجدان است ، دراینجا یاد آور میشویم که دین در مزدیسنا روان و گوهری است که پس ازمرك پیکر آسا پدیدار گردد ، نیکوکاران را به بهشت و گناهکاران را بدوزخ رهنمون گردد ، این عقیده که یکی ازنغز ترین آیین مزدیسناست ،بخوبی ازهمین بند ۱۳ ازهات ۳٤ پیداست .نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص ۱۵۹ ـ ۱٦٦ .

۵ ــ سوشیانت = سَئوشیَنت saošyant ، در کتاب سوشیانت جداگانه از آن سخن داشتیم، آنچه دراوستا و نامه‌های پهلوی و پازند دربارهٔ آن آمده یاد کردیم، دراینجا یادآور میشویم که درآیین مزدیسنا بظهور سه موعود نوید داده شده که هرسه ازپشت خود پیغمبر زرتشت اند وهریك هزار سال جدا از همدیگر، پدید خواهند آمد وجهان از آسیب اهریمنی خواهند رهانید . پسین موعود که بویژه سوشیانت خوانده شده ، رستاخیز خواهد برانگیخت . درگاتها ، سرود های مینوی خود پیغمبر ، شش بار بواژهٔ سوشیانت برمیخوریم . سه بار مفرد آمده چنانکه در بند ۱۱ از هات ٤۵ و در بند۹ ازهات٤۸ ودربند ۲ ازهات ۵۳ دراین سه بند پیغمبر ایران خود را سوشیانت خوانده ودر سه بند دیگر جمع آمده و از آن پیغمبر و یاران دینی اراده شده اند ، چنانکه در بند ۱۳ از هات ۳٤ و در بند ۳ از هات ٤٦ ودربند ۱۲ ازهات ٤۸ .نگارنده درگزارش این شش بند خود همان واژه را نگاشته، سوشیانت آورده است اما باید معنی آن را بیاد داشت ، سوشیانت ازمصدر سو su درآمده که بمعنی سود بخشیدن است ،سوشیانت (اسم فاعل) یعنی سود بخشنده یاسوددهنده وسود رساننده، چنانکه درجای دیگر گفتیم سود بمعنی بخشایش ایزدی و رستگاری است همچنین از واژهٔ سوا svâ که از همان بنیاد

است، دراوستا ازسودجاودانی بهره‌وبخششی‌که درروزپسین مایهٔرستگاری‌است، اراده میشود(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ٤٤).

بجای سئوشیانت در گزارش پهلوی، بسا سودمند آورده شده یعنی کسی‌که از او سود آید یا رهاننده و رستگار سازنده و یاوری کننده.

٦ ـ خرامیدن ( ) = اورواخش . urvâxš،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ ـ مزد = میژد mižda ، در پهلوی مزد mozd ؛ میژدونت miždavant که دربنده ازهات٤٣آمده یعنی‌مزدمند، در گاتها واژه میژد بسیار آمده ، چنانکه در بند های ۱۸ـ ۱۹ ازهات ٤٤ و جز آن .

۸ ـ نیك اندیش = هودا hu-dâ ، نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ .

۹ ـ پیمان داده شده : درنسخه‌بدل . از مصدرچیش čish آموزانیدن، نوید دادن، پیمان‌کردن،پیش‌بینی‌کردن ، امید وار بودن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤از بند ۳ از هات ۳۱ .

۱۰ ـ بخشایش (وظیفه ومقرری = دَتهر dathra)،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ١٤ از هات ۳۱ .

چهاردهمین بند

۱ ـ آری = زی zî، دراین بند دوبار آمده بجای دومی « چه » آورده‌ایم .

۲ ـ آرزو شده = وئیریه vairya صفت است (درتأنیث وئیریا vairyâ)، در بند ۱۳ از هات ٤٣ نیز آمده از مصدر وَرْ var برگزیدن. نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۳ ـ کنش = شیئوتهن šyaothana، دربندآینده نیز آمده ، بجای آن «کردار » آورده ایم .

۴ ـ بجای زندگی اوشتانَ [Avestan] ustâna ، (= اوشتَنَ ustana [Avestan]) وبجای صفت جهانی یا خاکی ومادی اَستوَنت [Avestan] astvant آمده، بیادداشتهای شماره ٤ ـ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه شود .

۵ ـ همسایه = وِرِزِنَ [Avestan] vərəzāna، درپایان‌همین‌بندنیزبآن‌بر میخوریم‌وبمعنی‌برزیگر گرفته‌ایم، بآغاز گفتار پیشه‌وران‌درجلد نخست گاتها نگاه کنید.

٦ ـ از برای صفت « بارور » = اَزی [Avestan] azî که صفت گاو آورده شده‌نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٥از هات ۲۹(ازواژه گاو بسا همه‌چارپایان سودمند خانگی اراده میشود .)

۷ ـ آیین‌نیک‌یا خوب‌آموزش = هوچیستی [Avestan] hu-čistî، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ۳ ازهات ۳۰ .

۸ ـ بخردی = خرَتو [Avestan] xratu، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۹ ـ بجای « گشایش دهنده » فراد [Avestan] frâd در بند ۱۲ از هات ٤٦ نیزآمده، فراد frâd نیزمصدراست(ازواژه دا [Avestan] dâ دادن،بخشودن،ارزانی داشتن باجزء فرا [Avestan] frâ) در بند٦ ازهات ٤۳ ودربند۱۰ ازهات٤٤ آمده همچنین دربسیاری ازجاهای‌دیگر اوستا،درگزارش پهلوی فراخیتن [Pahlavi] frâxvānîtan (فراخیدن) و فراج داتن [Pahlavi] frâč-dâtan(فرازدادن) و فره داتن [Pahlavi] frêh-dâtan (فره = افزون ، بسیار) آورده شده ، بیادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند ۱۱ ازهات ۳۳ وبواژهٔ فرائیدی [Avestan] frâidi در یادداشت‌شمارهٔ٤ ازبند ٦ ازهات ٥۳ نگاه‌کنید .

پانزدهمین بند

۱ ـ گفتار یاآموزش دینی = سرَوَنگْهْ [Avestan] sravaṅh ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ ازهات ۳۲ نگاه‌کنید .

۲ ـ وام (قرض، فریضه) = ایشود [Avestan] ishud، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ١٤ از هات ۳۱ .

۳ ـ آشکار = هَئیثْیَه haithya ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۵ از هات ۳۰ .

۴ ـ زندگی، جهان = اَهو ahu ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۵ ـ خواست (اراده ، میل) = وَسْنَ vasna ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

٦ ـ خُرم یا تازه و نو = فِرَش fərasha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۹ از هات ۳۰

اُشتَودگات ـ یسنا ، هات ۴۲

۱ ـ در این جملهٔ بجای واژه‌های « بکام‌دل »،« خواستارم »،« خواستاراست»، « کام فرما » **نخستین بند** ؛ ustâ ؛ vasəmî ؛ ustâ ؛ vasā آمده ، همه ازمصدر وَس vas که بمعنی خواستن و خواهشداشتن و آرزو کردن است (بیادداشت شمارهٔ۱۲ ازبند۲ ازهات ۲۹ نگاه‌کنید) ، نخستین اوشتا ustâ درآغازجمله از قیود است بمعنی بکام (دل) و بدلخواه و بخواهش و بآرزو (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰از بند ۱۱ ازهات ۳۰) همچنین واژهٔ وَسِ vasā از قیود است مانند واژهٔ اوشتا و بهمان معنی است (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ازهات ۳۱)

در اینجا با فعل از مصدر خشی xshi که بمعنی توانستن و توانا بودن و یارستن وفرمانراندن و پادشاهی کردن است ، یعنی کام فرما یاکسی‌که درکام و آرزوی خود آزاد است وآن‌کس اهورا مزداست‌که آنچه خواهد ، تواند کردن ودر برآوردن کام وآرزو تواناست .

۲ ـ نیرو =تویشی təvîshi ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ از هات ۲۹ .

۳ ـ پایدار=اوت‌یوتی uta-yûti ،نگاه‌کنید‌بیادداشت‌شمارهٔ ۳از بند۷ ازهات ۳۰ .

۴ ـ رسیدن : درمتن گت‌توئی gat-tôi ، دربند ۱۰ از هات ۵۱ گت‌ته gat-te باید گتوئی gatôi و گته (Int.)gate باشد ازمصدر گم gam رسیدن،گامیدن،

گرایبدن. نگاه کنید به: Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 489
Les Infinitifs Avestiques par Benveniste p. 66

۵ — داشتن=دِرِدیائی darədyâi (= دِرَئیدیائی dəraidyâi Inf.) از مصدر دَرْ dar داشتن ، یادداشت شمارهٔ۷ از بند۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۶ — شکوه=رئه rae، واژه‌هایی ازهمین‌بنیاد دراوستایادشده‌چون رئِو raêva یعنی‌شکوهنده درپارهٔ ٤۲ ازیسنا۲۲؛ رَئوستَم raəvastəma یعنی توانگرتر ، شکوهنده‌تر درپارهٔ ۱۳ از یسنا ۱۰ ودرپارهٔ ۷۹ از زامیاد یشت ؛ رئِوَس چیتهر raêvasčithra (در تأنیث رئِوَس چیتْهرا (raêvasčithrâ) یعنی آزاده نژاد در پارهٔ ۹ از دومین فرگرد ها دُخت نسك ؛ رئِونت raêvant یعنی شکوهمند در پارهٔ ۲ از تیریشت درپهلوی رایومند

درپاره های۱-۷ اززامیاد یشت ازپنجاه وسه کوه ایران زمین نام برده شده، از آنهاست رَئِوَنت raêvant که در پارهٔ ٦ آن یاد گردیده است ، در بندهش فصل ۱۲ فقرهٔ ۱۸ آمده «کوه رَیوَند درخراسان‌است،برزبرآن آتش برزین جای گرفته،رَیوَند یعنی رایومند» آتشکدهٔمعروف آذر برزین در روزگارساسانیان که از پرستشگاهان بزرگ ایران بوده درهمین ریوند جای داشته است .ریوند سرزمینی‌بوده در ابرشهر (نیشابور) بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده‌صفحه ۳۳۰ نگاه کنید .

۷ — پاداش اشی ashi ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ٤ از هات ۲۸

۸ — زندگی=گَیه gaya،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

دومین بند

۱ — آرزوی فردوس = خواتهرُویا x'âthrôyâ نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۷ ازهات ۳۱

۲ – پاکتر خرد = سْپِنیشتَ مئینیو .... ‌spāništa-mainyu، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۳ – آگاه : درمتن چیچیثْوا .... čîčîthwâ آمده ، درنسخه بدلهامختلف نوشته شده‌است ، صفت است بمعنی آگاه وشناسا و بینا ، ازمصدر چیت .... čit ،بیادداشت شمارهٔ ۱۱ ازبند ۹ ازهات ۳۰ وبیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۴ – بخشایش = مایا .... mâyâ، در پارهٔ ۱۲ از یسنا ۱۰ مَیا .... mayâ نیزبا واژهٔ وُهومَننگه (منش نیك) یکجا آمده است .

۵ – روز = اَیَر .... ayar در جا های دیگر اوستا نیز ایر و اَیان .... ayan آمده، در بند ۷ ازهمین هات نیز بواژهٔ ایر برمیخوریم.این واژه درفارسی درواژه پریر (یعنی پریروز) بجا مانده . رکن الدین گوید:

پریرابلیس باجمعی ز اتباع   بلفظ دلگشا میکرد تقریر   (فرهنگ سروری)

انوری گوید: پریروقت سحرچون‌نسیم‌بادشمال   همی رساند بارواح بوی عنبرتر

(فرهنگ انجمن آرا)

پریر از دو واژه آمیزش یافته نخست از پَئوُاورو .... paourva (در فرس هخامنشی پرووَ paruva) که‌بمعنی پیش‌است و از اَیَر ayar بمعنی‌روز .

چنانکه پیداست واژهٔ روز (= اَیر) دربند ۲ از هات ۴۳ بمعنی گاه وزمان بکار رفته است .

٦ – شادمانی = اوروادَنگه .... urvâdanh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۷ – زندگی‌دیرپایا یا زندگی‌بلند= دَرِگوجیاتی .... daraǰō-ǰyâti ،نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۰ .

سومین بند

۱ – به = وَنگهو .... vanhu ؛ بهتر = وَهیَنگه .... vahyanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ازبند

۳ از هات ۳۰

۲ ــ گرایدن،رسیدن( ) = گم‌باجزءائیبی : ائیبی‌گم . aibi-gam ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۲ از هات ۲۸ .

۳ ــ راه= پَتْهه path ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۹ از هات ۳۱ .

۴ ــ راست= ارزو arazu،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ۸ ازبند ۳ از هات ۳۰

۵ ــ سود=سَونْگه savaṅh، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ۸ از بند ۱۱ از هات ۳۰ .

٦ ــ آموزانیدن( ) = سانگه sāṅh ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۷ ــ زندگی = اَنگهو aṅhu ،نگاه‌کنید بیدداشت‌شمارهٔ ٤ از بند ۲ ازهات ۲۸

۸ ــ جهانی (مادی)=اَستونت astvant ،بیادداشت‌شمارهٔ ٥ ازبند ۲ از هات ۲۸ وبیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ ازهات ۳۱ نگاه‌کنید .

۹ ــ مینوی(معنوی)=مَنَنْگه manaṅh ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۱۰ ــ درست‌یاآشکار= هَئیثْیَه haithya ،نگاه‌کنیدبیادداشت شماره ۹ از بند ٥ از هات ۳۰ .

۱۱ ــ آفریدگان = ستی sti ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۳٤ .

۱۲ ــ آرام گـزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی با جزء آ : ā-shi ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

۱۳ ــ راد مرد =اردر aradra ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲

از بند ۷ از هات ۳٤ .

۱۴ ـ مانند تو، بتومانند= ثْهواوَنت thwâvant ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱٦ از هات ۳۱ .

۱۵ ـ خوب شناسا، نیك دانا=هوزِنتو hu-zāntu از دو واژه آمیزش یافته ، نخست از هو hu (خوب) و از مصدر زن zan (دانستن)،درگزارش پهلوی خوب شنا ساك درجاهای دیگر از گزارش پهلوی خوپ شناسکیه (خوب شناسایی)، دربند ٥ از هات ٤٦ ودر بند ٥ ازهات ٤٩ نیز بواژهٔ هوزِنتو برمیخوریم . بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند ۱۱ ازهات۲۹و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ از هات ۳۰ و بواژهٔ هئوزانتهو haozathwa دریادداشت شماره ۹ از بند ۹ از هات ٤٥ نگاه کنید .

۱٦ ـ پاك= سْپِنتَ spənta، نگاه کنید بیادداشت شماره۳ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

چهارمین بند

۱ ـ بجای توانا تخمَ taxma آمده، صفت است (در تأنیث تخما taxmâ) یعنی دلیر ، پهلوان، در فرس هخامنشی نیز تخمَ چنانکه در نام چیثْهرَ تخمَ čithra-taxma کـه یکی از سرکشان بوده ، در اَسَگَرتْ Asagarta (در سرزمین شرقی ماد) خود را پادشاه خواند ودرنام تَخمَ سپادَ taxma-spâda که یکی از سرداران داریوش بزرگ بوده ، از ماد ، داریوش او را از برای سرکوبی چیثهرَ تَخمَ فرستاد و درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) از این پادشاه دروغین و سرداری که بجنگ وی فرستاد یاد کرده است.چیثْهرَ تَخْمَ یعنی دلیر نژاد و تخمَ سپادَ یعنی دلیرسپاه‌یا دارندهٔ سپاه دلاور.تخمَ در پهلوی تك tak و در فارسی تهم گوییم، فردوسی گوید :

یکی آفرین کرد سام دلیر که تهما هُژبرا بزی سال دیر

در جای دیگر گوید :

تهم هست در پهلوانی زبان بمردی فزون ز اژدهای دمان

در نام رستم که رستهم نیز گوییم واژهٔ تهم بجا مانده است،نام رستم در اوستا یاد نشده ، اگر میبود بایستی رَئود تخم Raodataxma باشد نخستین جزء آن با واژهٔ اوستایی رَئود raod که بمعنی روییدن ورستن است ، یکی است و دومین جزء همان تخم taxma میباشد ، بنا بر این رستم = رستهم یعنی یل اندام یا پهلوان بالا ، همچنین گستهم بایستی در اوستا ویستخم vistaxma باشد ازواژه ستر باجزء وی :وی ـستر vî-star که درپهلوی‌ویسترتن vistartan و در فارسی گستردن گوییم بنابر این گستهم یعنی گسترده پهلوانی یاکسی‌که زور ودلیری وی‌کشیده و گسترده است.واژه تخم اوستایی در واژه تهمتن نیز بجا مانده، تهمتن که لقب رستم است در معنی با خود نام رستم یکی است یعنی تن پهلوان ، پهلوان اندام. وجه‌اشتقاقی که دربرهان قاطع از برای تهمتن نوشته شده : « بی همتا تن یعنی تنی‌که عدیل ونظیر نداشته باشد » درست نیست .

از همین بنیاد است تانشیَنگه tashyañh (در تأنیث tashyêhî) چنانکه در پارهٔ ٦٤ فروردین یشت ، یعنی دلیر تر ؛ تنچیشت tançista چنانکه دریسنا ۹پارهٔ ۱۵، یعنی دلیرترین؛ تَخمو تانشیَنگه taxmô-tashyañh چنانکه در کردهٔهفتم ویسپرد پارهٔ۳ ، یعنی ازدلیر دلیرتر .

۲ ـ شناختن‌یااندیشیدن( )=مَن man،دربسیاری از بند های دیگر این هات نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۰ از هات ۲۹ .

۳ ـ پاداش = اَشی ashî،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ٤ از هات ۲۸ .

۴ ـ بر گرفتن ( ) = هَپ hap ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲۲ از هات ۳۱

۵ - پیرو دروغ یا دروغمند ودروغپرست = درِگْوَنت dregvant؛ پیرو راستی یاراستی پرست = اَشَوَنْ ashavan، ازین دو واژه پیرو کیش دروغین یادیویسنا وپیرو دین راستین یامزدیسنا اراده میشود. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۶ - گرما = گَرِمَ garema، درفرس هخامنشی نیز گَرَمَ garema .

۷ - زور = اَئُوجَنگه aoǰanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٤ ازهات ۳٤ .

۸ - نیرو = هَزَنگه hazanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ از هات ۳۳ .

۹ - روی نمودن یا رسیدن وآمدن ( ) = گم gam ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

پنجمین بند

۱ - نخست = پئوائوروِیم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ ازهات ۲۸ .

۲ - آفرینش = زانْتَهه zatha، در بند۳ از هات ٤٤ و دربند ۵ و٦ از هات ٤۸ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا نیز بسیار بآن برمیخوریم چنانکه دریسنا ۱۹ پارهٔ ۸ و فرگرد ۲۱ وندیداد پاره ٦ ، از مصدر زن zan که بمعنی زادن است درآمده. زانْتَهه درگزارش پهلوی گاهی بهدهشن (آفرینش) وگاهی به زایشن گردانیده شده است .

۳ - زندگی = اَنگهو anhu ، نگاه کنید بیادداشت شماره٤ ازبند۲ از هات ۲۸ .

۴ - نگریستن ( ) = دَرِسْ dares، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱۰ ازبند۱ ازهات۳۰

۵ - مزد = میژدَوَن mîždavan صفت است یعنی مزدمند یا

مزد دارنده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۳ از هات ۳٤ .

٦ – هنر = هونَر hunara درپهلوی هنر معنی که امروزه بواژه هنر درفارسی میدهیم، درست همان مفهومی است که واژه هونَر دراوستا دارد. هونَرتات hunarətât که در بند ۸ از هات ۵۰ آمد بهمان معنی است . هونَرَوَنت hunaravant صفت است (در تأنیث هونَرَوَئیتی hunaravaitî) چنانکه در دین یشت پاره ۱ و جز آن یعنی هنرمند، درپهلوی هنرومند (هنرهومند) .

۷ – پایان ، انجام = اَپَم apāma نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۸ – گردش = اوروَئِس urvaêsa، دربند آینده نیز آمده و در بند ٦ از هات ۵۱ نیز بآن بر میخوریم از مصدر اوروَئِس urvaês که بمعنی گردیدن وچرخیدن است درپهلوی ورتیتن. از اوروَئِس، پایان و سر انجام زندگی اراده میشود .

۹ – آفرینش = دامی dâmi، بیادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۷ ازهات ۳۱ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٦ از هات ۵۱ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – جهان = گَیْثها gaêthâ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ از هات ۳۰ .

۲ – بر افزودن ( ) = فراد frâd ( ) بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ از هات ۳۳ و بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ١٤ از هات ۳٤ نگاه شود .

۳ – ضمیر « آنان » بر میگردد بدینداران .

۴ – داوری = رَتو ratu ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ از هات ۲۹ .

۵ – آگاهانیدن ( ) = سَنگْه sanh

نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۶ – خرد = خرَتو xratu

۷ – هیچکس = نَیچی naêči، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۷ ازهات ۳۲ .

۴ – فریفتن ( ) = دَبْ dab، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٦ از هات ۳۰ نگاه کنید .

هفتمین بند

۱ – درآمدن یا بسوی کسی گراییدن ( ) = پَئیری‌جَس pairî-ǰas ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۲ از هات ۲۸ .

۲ – نشان = دَخشارَ daxshâra ازواژهٔ دَخشتَ daxsta (نشانه)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۳٤ .

۳ – روز = اَیَر ayar، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲از همین هات .

۴ – پرسش = فِرَسا fərasâ ؛در بند ۹ از همین هات نیز آمده ازمصدر پَرس parəs (= fras) پرسیدن که در همین بند بکار رفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۵ – زندگی = گَیثها gaêthâ ،همین واژه است که دربند پیش،جهان آورده ایم.

۶ – خود یا خویشتن = تَنو tanû،واژه‌ای که درفارسی تن گوییم دراینجا بمعنی خویشتن بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۹ ازبند۲ ازهات۳۰ .

۷ – شناسانیدن ( ) = دیس dis (= دَیس daês)،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ از هات ۳۳ .

هشتمین بند

۱ – گفتن ( ) = اَئوج aoǰ ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۲ ـ نخست = پئوااوروِیم paourvîm ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ زرتشت = زَرَتهوشتر Zarathustra

۴ ـ توانستن ، یارستن ( ) = ایس is در بند آینده نیز آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۵ ـ بدرستی دشمن یا دشمن آشکار = هَئیتهیَه دوَاِشَنگه haithya-dvaêshaňh این صفت از دو جزء ساخته شده ، از هر دو جزء در یادداشت شمارهٔ ۹ از بنده از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٦ از هات ۲۸ سخن داشتیم

٦ ـ پناه = رَفِنَنگه rafənaňh ، در بند ۱٤ از همین هات نیز آمده ، در بند ٦ از هات ۲۸ نیز بآن برخوردیم ، در بخشهای دیگر اوستا رَفنَنگه rafnaňh آمده چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۵ وجز آن ، در گزارش پهلوی رامشن ، ازهمین بنیاد است رَفذَر rafədhra که در بند ۱ از هات ۲۸ آمده و بجای آن رامش آوردیم ، این واژه‌ها از مصدر رَپ rap که بمعنی یاری کردن و پناه دادن و رامش بخشیدن است در آمده‌اند نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ از هات ۲۸ .

۷ ـ نیرومند = اَئوجَنگهوَنت در بند ٦ از هات ۲۸ نیز با رَفِنَنگه rafənaňh یکجا آمده ، بیادداشت شمارهٔ ۵ آن بند نگاه کنید .

۸ ـ در بارهٔ دروغ پرست و پیرو راستی بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ٤ همین هات نگاه کنید .

۹ ـ بودن ( ) = اَه ah بودن ، هستن .

۱۰ ـ آینده = آبوشتی âbûsti ، در نسخه بدل . از مصدر بو bû بودن ، از همین بنیاد است بوزدیائی bûzdyâi که در بند ۱۷ از هات ٤٤ آمده است ، نگاه کنید بیادداشت

شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

۱۱ - کشور دلخواه = وَسَس خشَتهر vasasə-xshathra ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۲ - دارا گردیدن ( ) = دا da دادن و بخشیدن و ارزانی داشتن وآفریدن و بمعنی دارا شدن و پذیرفتن ویافتن نیز آمده است .

۱۳ - تا هنگامی ، تا هرچند = یَوَتْ yavat ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ ازهات ۳۰ .

۱۴ - ستایدن( ) = ستو stu ستودن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱ از هات ۳۰ .

۱۵ - سراییدن ، سرودن ( ) = وَفْ vaf ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۳ ازهات ۲۸

نهمین بند

۱ - خواستن ( ) = وَسْ vas، نگاه‌کنید بیادداشت شماره ۱۲ از بند ۲ ازهات ۲۹ .

۲ - بازشناختن، امتیازدادن = vîvîduyê ،نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ از بند ۳ ازهات ۲۹ .

۳ - دهش ، رادی ، بخشش = راتا râtâ ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ - نماز = نِمَنگه nəmañh ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۱ ازهات ۲۸ .

دهمین بند

۱ - آیین راستین = اَشَ asha ، در اینجا داد و دستور راستین ایزدی مراد است که شخصیت یافته ،یا امشاسپند اردیبهشت .

۲ - نگریستن ، دیدن ( ) = دیس dis، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ ازهات ۳۳ .

۳ — بجای پارسایی، آرمئیتی ârmaiti آمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۲ از هات ۳۲ .

۴ — بهم‌پیوسته یا یگانه و همراه( )= هَچْ hač ، در بند ۱۲ از همین هات نیز آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ۳۳ .

۵ — خواندن( )=زو zuیاری خواستن،خواندن، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۳۱ .

٦ — درآمدن( ) =اَرْ arبا جزء آ . درآمدن، رسیدن ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۳ از هات ۳۱ .

۷ — پرسیدن( )=پَرس paras (=فَرس fras) که درهمین بند نیزبکار رفته و در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند هفتم همین هات نیز گذشت .

پَرشتی paršti یعنی پُرسش‌و پاسخ یا گفت‌وشنود و گفتگو چنانکه در فروردین یشت بند ١٦ آمده .

۸ — نیرومند= اِمَونت əmavant ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۲۳ .

۹ — توانایی داشتن ، توانستن ، یارستن( )= خشیxshi ،نگاه‌کنیدبیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۲۸ .

۱۰ — کامروا ، بختیار = اَئِشَ aêsha، باین واژه در بند ۱۷ از هات ٤٤ و در بند ۷ از هات ٤٥ نیز برمیخوریم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ۲۹ .

اَئِشَ aêsha در اوستا بمعنی گاوآهن است که در فارسی خیش شده چنانکه در پارهٔ ۱۰ از فرگرد چهاردهم وندیداد آمده ، همچنین اَئِشَ بمعنی جستجوی‌میباشد چنانکه در یسنا ٦٨ پارهٔ ۱۳ ازمصدر ish (=اَئِشْ aêsh، نگاه

کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٤ از هات ۳۱ .

یازدهمین بند | ۱ - سخن=اوخذَ uxdha ،همین‌واژه‌است که بجای آن‌در بند ٥ از همین هات ،گفتار آوردیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ٦ از هات ۲۸ .

۲ - آموزش یافتن ،آموخته‌شدن( )=دَنگه daṅh آموزانیدن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ از هات ٤٦ .

۳ - رنج= سادرا sâdrâ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۷ از هات ۳٤ .

۴ - به‌بار آوردن ، ساختن ،انجام‌دادن ( )=سَنگه saṅh ،نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ١٥ از بند ۱ از هات ۲۹ .

٥ - دلداد گی=زَرَزْدائیتی zarazdâiti :برخی‌این‌واژه را از زِرِزْ zarəz (دل) و دا dâ (دادن)دانسته‌اند،بنابراین دلدادگی‌دُرست معنی است که ازدو جزءآن برمیآید،درگزارش پهلوی رواك دَهِشنیه ravâk (rubâk) dahišnîh آورده شده ، چنانکه واژهٔ زَرَزْدا zarazdâ در بند ۱ از هات ۳۱درگزارش‌پهلوی رواك‌دهشن ravâk (rubâk) dahišn شده است ، واژهٔ زَرَزْدائیتی بمعنی اطمینان نیزبکار رفته است ، نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ ازهات ۳۱ .

٦ - انجام دادن ، بجای‌آوردن ، ورزیدن ( )= وَرِزْ varəz،بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٤ از هات ۲۹ نگاه‌کنید .

دوازدهمین بند | ۱ - آموختن ، فراشناختن، شناسایی‌بهمرسانیدن ( ) = فراخشنا frâ-xshnâ ، بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۱ از هات ۲۹ و بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۷ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

۲ - فرمان دادن( ) ازمصدر اَئوج با جزء پَئیری

= pairi-aoj ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۱۰ از هات ۳۲ .

۳ – نافرمانی ، ناشنوایی = اَسروشتی a-srusti ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٥ از هات ۲۸ .

۴ – برخاستن ، بلند شدن = اوزاِردیائی uz-ərədyâi (inf.) (= اوزاِرئیدیائی uz-əraidyâi)،در بند ١٤ همین هات نیز آمده ازمصدر اَر ar که دریادداشت شمارهٔ ٦ ازبند ۱۰ همین هات گذشت،در اینجا با جزء اوز uz آورده شده.

۵ – همراه (.) از مصدر hac ، که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۰ همین هات گذشت .

٦ – اَشی ashi ، ایزد پاداش و فرشتهٔ بهره و بخش است و نیز بمعنی پاداش است ، چنانکه در همین بند باین معنی هم آمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند ٤ از هات ۲۸ .

۷ – بسیار توانگر یا بزرك شکـوهنده = مانْزا‌ـرَیَه mazâ raya از صفت مَز maz (مِـه ، بزرك) که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ از هات ۲۹ گذشت و از رَیَه rae (شکوه ، توانگری)که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱ همین هات برخوردیم .

۸ – هماورد = ران rāna دو گروه دینی : مزدیسنان و دیویسنان مراد است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥از بند ۳ از هات ۳۱ .

۹ – بخش کردن(.)= ویدا vîdâ، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۹ از هات ۳۱ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ – شناختـن = وُئیزدیائی vôizdyâi (inf.) ازمصـدر ویـد vid شناختـن ، دانستن ، آ گـاه شدن . بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ از هات ۲۸ و بیادداشت شمارهٔ ۳

از بند ۸ از هات ۳۳ نگـاه کنید .

۲ ـ دادخواهی = اَرِتهِ aratha ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۳۳ .

۳ ـ کام = کامَ kâma ، دربند ۱۰ از هات ۲۸ و در بند ۱۳ از هات ۳۲ بآن برخوردیم . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ از هات ۲۸ .

۴ ـ بجای « زندگی جاودان » دَرِگَ darəga یعنی دیرو درنك ؛ یو yu یعنی جاودان و پاینده که در یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۳۰ و در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۸ از هات ۲۸ گذشت ،از این دو واژه زندگی جاودانی اراده شده است .

۵ ـ هیچکس = نَئِچی naêči ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۱ از بند ۷ از هات ۳۲ .

٦ ـ بجای « بر آن شدن » = ایتِ itê (Inf.) از مصدر ای یعنی شدن، رفتن ، آمدن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۱ .

۷ ـ ناگزیر کردن،ناچار کردن، واداشتن ( ) = دَرْ dar، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ ـ هستی = ستی sti، بیادداشت شمارهٔ۷ از بند٤ ازهات۳٤نگاه کنید

۹ ـ آرزو شده = وَئیریَه vairya ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱٤ ازهات ۳٤ .

۱۰ ـ گفته شده ( ) وَچْ vač ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ .

چهاردهمین بند

۱ ـ پناه = رَفِنَنگْه rafənanh، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۸ از همین هات .

۲ ـ مهربان :بجای آن فراخشمن frâxshman آمده، صفت است از مصدر خشنا xshnâ با جزء فرا frâ یعنی

فرا شناختن که در یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ ازهات۲۹ گذشت. بارتولومه Bartholo و مارکوارت Markwart آنرا fürsorglich (غمخوار) ترجمه کرده‌اند، ازهمین بنیاد است واژهٔ فرَخشنی fraxshni (فرخشنین fraxshnin)که در مهریشت پارهٔ ۹ و پارهٔ ۲۴و در زامیاد یشت پارهٔ ۴۸ آمده یعنی اندیشناك .

۳ — مرد = نا nâ = نَر (نر) مـرد ، کس ، در بند آینده نیز آمده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ — دانا = وَئِدمَن vaêdamna از مصدر ویـد vid ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ ازهات ۲۸ .

۵ — توانا : بجای آن ایسْوَنْ isvan در بند ٤ از هـات ٤۷ نیز آمده ،صفت‌است ازمصدر ایس is توانستن ، نیروداشتن.ایسون‌درگزارش پهلوی به خواستار گردانیده شده ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ٤ از هات ۲۸ .

٦ — دوست = فَریَه frya صفت است در تأنیث فـریا fryâ یعنی‌دوست ،ارجمند ،گرامی . درگزارش‌پهلوی‌نیزدوست‌آمده ،ازمصدر فری frî دوست داشتن ، خشنود کردن ، درآمده است. دربند ۱ از هات ٤٤ و در بندهای ۲ و ٦ از هات ٤٦ نیز بواژهٔ فریه برمیخوریم . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۵ از هات ۲۹ .

فْرِیَه frya نیز نام دوتن از پارسایان است ، چنانکه در پارهٔ ۱۱۰ و پارهٔ۱۱۹ از فروردین یشت یاد شده‌اند .

۷ — ارزانی داشتن( )= دا dâ دادن ، بخشیدن .

۸ — شهریاری = خْشَثْرَ xshathra .

۹ — میانجی، دستیاری = هچا hacâ یعنی « از »، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ ازهات ۲۸ .

۱۰ — اَشَ asha دین راستین .

۱۱ – رسیدن ( ) از مصدر آنْس . as بدست آوردن ، به بهره رسیدن ، برخوردار شدن چنانکه در بند ۱ از هات ۴۸، دراین بند ۱٤ از هات ٤۳ همچنان در بند ۸ از هات ٤٦ با جزء فرا . frâ (فـرُو . frô) آمده ، درگزارش پهلوی رسیتن ، شتن آمتن رسیدن ، شدن ،آمدن .یادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۱۲ ازهات ۵۱ و بواژهٔ آژدیائی . azdyâi در بند ۱۷ از هات ۵۱ نگاه کنید .

۱۲ – برخاستن ، بلندشدن .=اوز اِرِئیدیائی . uz-əraidyâi نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۲ همین هات .

۱۳ – برابر شدن ، پذیره گردیدن ، بضدکسی رفتن=اَزِ . azə̄ از . zâ یعنی رفتن ،گراییدن، دربند ۷ از هات ۵۰ با جزء آ . آمده .

۱۴ – خوار دارندگان ،ننگین کنندگان، پست شمرندگان= سَرِدَنا saradanâ . بارتولومه Bartholomae آنرا ازبُنیاد واژهٔ سانسکریت sardhati دانسته ، درگزارش پهلوی بهسرداراِناك گردانیده شده و این درست نیست .

۱۵ – آیین ،آموزش ، فرمان ،آگهش= سِنگَه . sə̄ṇgha ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ از هات ۳۱ .

۱۶ – با= مَتْ . mat ،نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ۳ ازبند۱۱ ازهات۳٤

۱۷ – همه =ویسپ . vîspa یکسره ، سراسر .

۱۸ – آموزش، گفتار ایزدی، سخن‌مینوی=ماثْرَ . maṭhra، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٦از بند ۵ از هات ۲۸ .

۱۹ – بیاد داشتن ، برشمردن(.)=مَرْ . mar، نگاه کنیدیادداشت شمارهٔ ۲ ازبند٤ ازهات۲۹ و یادداشت شمارهٔ۱ ازبند۱ از هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ – آگاه ساختن = اوشیائی . uśyâi (Inf.) از مصدر وَچ vac آگاهانیدن ، گفتن

یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۲ — آموختن ، آموزانیدن ([Avestan]) = دَخش [Avestan] daxsh ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۷ ازهات ۳۱ .

۳ — توشنامَئیتی [Avestan] tushnâ-maiti ، دراوستا همین یکبار باین نام که از آن ایزدی اراده شده برمیخوریم . بارتولومه Bartholo. آنرا نام دیگری از برای سپنت آرمئیتی (سپندار مذ) دانسته،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۲ ازهات۳۲ وبه . Altiran. wörterb. von Bartholo. Sp. 658

توشنامئیتی = توشنـامتی [Avestan] Tushnâ-mati نیز نام زن پارسایی است که در پارهٔ ۱۳۹ فروردین یشت باگروهی از زنان نیك یادگردیده به فروهرش درود فرستاده شده است .

توشنامئیتی یعنی نهادآرام یامنش خموش.توشنی [Avestan] tushni بمعنی آرام و خموش است ؛ توشنی‌شَد [Avestan] tushnishad که درپارهٔ ۲۹ فروردین یشت آمده صفت است یعنی آرام نشسته ، خاموش جای گزیده.جزء دومی این صفت که شَد [Avestan] shad باشد از مصدر هَدْ [Avestan] had (نشستن) در آمده است .

۴ — همیشه = پُورو [Avestan] pouru یعنی پُر ، بسیار ، بیش.این واژه‌و هیئتهای دیگر آن‌در هر کجای‌اوستاکه‌آمده، درگزارش پهلوی وَس [Pahlavi] vas (کبد [Pahlavi] kabad) بس، بسیار یا پور [Pahlavi] pur (پُر) شده‌است، در اینجا « همیشه » بمعنی بسا و بیش گرفته شده، یادداشت شمـارهٔ۱ از بند ٦ از هات۳۲ نگاه کنید .

۵ — بجای « مایهٔ خوشنودی شدن » در متن [Avestan] آمده از مصدر خشنو [Avestan] xshnu خوشنود کردن، نگاه کنید یـادداشت شماره ۳ از بند۸ از هات ۳۲ .

٦ — در بارهٔ پیرو دروغ و راستی پـرست ، یادداشت شمـارهٔ ۵ از بند ٤

همین هات نگاه کنید .

۷ - برآشفته یا کینه‌ور و دشمن = اَنگرَ angra ، نگاه کنید یادداشت‌شمارهٔ۲ ازبند۳ ازهات۳۰ و یادداشت شمارهٔ۵ ازبند۱۲ ازهات ٤٤ .

۸ - کردن( ) از مصدر دا . dâ دادن باجزء آ : â-dâ یعنی کردن ، ساختن ، برگماشتن .

شانزدهمین بند

۱ - برگزیدن( )=وَرْ . var نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ از هات ۳۰ .

۲ - پاکترروان = سْپِنیشْتَ مَئینیو . spəništa-mainyu یادداشت شمارهٔ ۳ از بند۱۲ ازهات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۳ - بپیکر آراسته = اَستوَنت . astvaṇt یعنی تنمند یا دارندهٔ تن و پیکر. نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۴ - زندگی = اوشتانَ . ustâna ،نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱۱ از هات ۳۱ .

۵ - از نیرو برخوردار ، نیرومند = اَئوجُنگهوَنْت . aojôṇghvaṭ، نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۲۹ .

٦ - بجای « باد »که دو بار در این بند آمده ، خیات . hyâṭ از مصدر اَه . ah هستن ،بودن ،میباشد .

۷ - خورشیدسان = خْونگ دَرِس . xᵛəng .darəsa این صفت ازخْونگ . ، از واژهٔ خْوَن . xᵛan درآمده و در گاتهابمعنی‌خور وکرهٔ خورشید وآفتاب است. هیئت دیگرهمین واژه راکه نیز در گاتها و در جاهای دیگر اوستا هوَرْ . hvar آمده ، در فارسی هورْ (= خور)گوییم (نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۰ از هات ۳۲) واز دَرِس . darəsa بمعنی نگرش و بینش از مصدر دَرِس . darəs

نگریدن ، نگریستن ، دیدن ، (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ٥ ازهات ۲۸)

همین صفت در جا هـای دیگر اوستـا هُوَرِ دَرِسـا [Avestan script]

hvarə-darəsâ آمده ، چنانکه در پارهٔ ۱۳ ازفرگرد پنجم وندیداد ودر پارهٔ ۱٥ از فرگرد ششم وندیداد و در پارهٔ٤ از فرگرد هفتم وندیداد و جز آن . درگزارش پهلوی بهخورشیت نگیرشن [Pahlavi script] خورشید نگرش گردانیده شده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ ازبند ۱ از هات ۳۰ نگاه کنید .

۸ - پاداش = آشی [Avestan script] ashi بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ همین هات نگاه کنید .

اُشتَوُد گات: یسنا، هات ٤٤

نخستین بند

۱ – درست = اِرِش ǝrǝš، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید.

۲ – نماز = نِمَنگه nǝmaṅh، دریادداشت شمارهٔ ۲ ازبند۱ از هات ۲۸ گفتیم که همین واژه در پهلوی نماج و در فارسی نماز شده، درگزارش پهلوی (= زند) بجای آن نیایشن آورده شده است.

۳ – واژه هایی که در این بند به « مانند شما » و« مانند تو » و « مانند من » آورده‌ایم درمتن خشما وَنت xshmâvaṇt، بساهم درگاتها یوشماوَنت yûshmâvaṇt آمده‌است صفت است یعنی مانند شما، بشما مانند، چون شما، بسان شما (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۱ از بند ۱۱ ازهات ۲۹)، ثهواوَنت thwâvaṇt یعنی‌مانندتو، بتومانند چون تو، بسان تو(نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱٦ از هات ۳۱)

موَنت mavaṇt دربند۷ ازهات ٤٦ نیز آمده مانند دو واژهٔ‌پیش صفت است یعنی مانند من، بمن مانند، چون من، بسان من، دراینجا افزوده‌گوییم صفت هواوَنت hvâvaṇt یعنی مانند خود، بخود مانند، چون خود، بسان خود. درگاتها باین صفت بر نمیخوریم اما دربخشهای دیگر، چنانك در فروردین یشت پارهٔ ١٤٦، بآن برمیخوریم.

هوَنت havaṇt که‌پسین‌جزء این‌صفتهاراساخته خودجداگانه در اوستا بسیار بکار رفته، چنانکه در فرگرد هشتم وندیداد پاره‌های ۳۱ ـ ۳۲ و در فرگرد پانزدهم وندیداد پارهٔ ١٤ و جز آن یعنی یکسان، همسان، مانند، مانا،در پهلوی هاوند hâvand

۴ ـ آموزانیدن ، آگاهـانیدن ( ) = سنگه sanh ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ از هات ۲۹ .

۵ ـ ارجمند = فریه frya، دوبار در این بند آمده : یکبار صفت اشا (اش asha) ودرجملهٔ پیش از آن بمعنی دوست گرفتیم ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱٤ از هات ٤۳ .

٦ ـ یاری، همراهی = هاکورن hâkurəna ، نگاه کنید بیادداشت شماره ۷ از بند ۹ ازهات ۳۳ .

۷ ـ دادن = دزدیائی dazdyâi (inf.) از مصدر dâ دادن ، بخشیدن. در یسنا ۲۷ پارهٔ ۱ و در یسنا ۳٥ (هفت‌هات) پارهٔ ٤ نیز آمده .

۸ ـ بجای فرود آمدن ( ) از مصدر گم gam گامیدن، آمدن ، رسیدن . دراینجا با جزء آ â آمده‌است .

دومین بند

۱ ـ چگونه = kathâ، همچنین در بسیاری از بند های همین هات آمده .

۲ ـ درآغاز یانخست = پئوارویم paourvîm ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند۳ از هات ۲۸ .

۳ ـ جهـان ، هستی = آنگهو anhu با صفت وهیشت vahišta بهتر ،نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ٤ ازبند۲ ازهات ۲۸ویادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۸ از هات ۲۸ .

۴ ـ پاداش یا تاوان : کاثه kâtha ( ) ازمصدر چی či که بمعنی تلافی کردن وجبران کردن و دیه دادن‌و تاوان گزاردن است (بارتولومه Bartholomae در فرهنگ خود kây نوشته) کاثها و چیثها čithâ که بمعنی سزا در جاهای دیگر اوستا بسیارآمده ، هردو از یك بنیاد هستند.چیثهادرگزارش پهلوی (= زند) توژشن شده چنانك چی či در گزارش پهلوی به توختن گـردانیده شده . توختن و توزیدن در فارسی بمعنی

خواستن و گزاردن و اداکردن و واپس دادن و گردآوردن و پرداختن است .

به‌از بندگی توختن شصت سال پراکنده گنج و برآورده یال (فردوسی)

زنهار از آن دوچشم مستت فریاداز آن دو چشم کین توز (فخرالدین عراقی)

بآغاز گفتار پادافـراه ، در جلد وندیداد نگاه کنید .

۵ ـ سود دادن = سوئیدیائی sûidyâi (Inf.)از مصدر سو su، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ ـ دریافت کردن( )=ایش ish ،یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ . دراینجا با جزء پئیتی paiti آمده .

۷ ـ ضمیر او ( ) برمیگردد بزرتشت .

۸ ـ پاك سپنتَ spənta سپند،مقدس .

۹ ـ سراسر،همه = ویسپ vîspa .

۱۰ ـ انجام ، فرجام ، پایان = ایریختَ irixta،یادداشت ۹ بند ۷ هات ۳۲ .

۱۱ ـ نگران،آگاه = هارَ hâra ، یادداشت ۸ بند۱۳ هات ۳۱ و یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤۹ .

۱۲ ـ دوست = اوروَتَهِ urvatha ،یادداشت۷ بند ۲۱ هات۳۱ .

۱۳ ـ درمان‌بخش زندگی یـا پزشك زنـدگی = آهوم‌بیش ahûm.bis در بند ۱۹ از هات ۳۱ نیز پیغمبر خودرا پزشك زندکی خوانده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ آن بند .

سومین بند ۱ ـ کیست = کَه ka ، درتأنیث کا kâ در پهلوی« که » و« چه » ؛ درفارسی کی، به‌بندهای ۱ ـ ۲ ازهات ۲۹ و بندهای ٥ و ۱۲ از هات ۳٤ نگاه‌کنید .

۲ ـ آفرینش = زانتهِ zątha،یادداشت ۲ بند ٥ هات ٤۳ .

۳ ـ پدر = پَتَر patar در بند ۲ ازهات٤۷ نیزمزدا پدر راستی

خوانده شده ، چنانکه در بند ۸ از هات ۳۱ مزدا پدر منش نیك (وهومَنَنگه)و در بند ۳ از هات ٤۷ مزدا پدر سپند مینواست،یادداشت۲ بند ۸ هات ۳۱ نگاه شود .

۴ ــ راستی = اَشَ asha،میتوان گفت در اینجا بمعنی دین راستین زرتشتی و آیین مزدیسنا مراد است .

۵ ــ نخستین = پَئُوورویَه paouruya،یادداشت۹ بند ۱۰ هات ۲۹ .

٦ ــ خورشید = از واژهٔ خوَن xᵛan،خورشید،یادداشت ٦ بند ۱٦ هات ٤۳ .

۷ ــ ستاره = ستر star درپهلوی نیزستار دراینجا یاد آورمیشویم که ستر نیزدراوستا بمعنی گستردن است همچنین ستر star دراوستاوفرس هخامنشی بمعنی گناه کردن آمده ، چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۵ و جز آن ، درپهلوی آستاریتن âstârîtan وآستارینتن âstârênîtan،ستَرَ stara یعنی گناه،بزه، یادداشت۷ ازبند٤هات ٤٤ .

۸ ــ راه = اَدوَن advan ،یادداشت ۲ بند ۲ هات ۳۱ .

۹ ــ دادن = (دات dâṯ)از مصدر dâ آفریدن .

۱۰ ــ ماه = ماوْنگه mâ̊nh ، در سانسکریت mâ̊s ، در فرس هخامنشی و پهلوی وفارسی ماه،بجلد خرده اوستا،گزارش نگارنده، ص۲۰۵ ــ ۲۰۸ نگاه کنید .

۱۱ ــ میفزاید و میکاهد : میفزاید از مصدر وَخش vaxsh افزودن ، اوخشیانستات uxshyastâṯ که در پارهٔ ۲ ماه یشت آمده بمعنی فزایش (ماه) از واژهٔ اوخشینت uxshyanṯ یعنی فزاینده (اسم فاعل مصدر وَخش vaxsh) (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۱) ؛ . میکاهد ازمصدر نَرفس narəfs کاستن(بارتولومه Bartholomae نرپnarəp نوشته)

درگزارش پهلوی (=زند) نِرفسیتن nirfsîtan کاهیدن ، کاستن، نِرفسانستات nərəfsąstât که در پارهٔ ۲ ماه‌یشت آمده بمعنی کاهش (ماه) از واژهٔ نرفسَنت nərəfsant یعنی کاهنده (اسم فاعل مصدر نَرفْس narəfs) ، در پاره ۲ ماه یشت ، که در پارهٔ ٤ ماه نیایش تکرار شده ، آمده : « چگونه ماه میفزاید ؟ چگونه ماه میکاهد؟ ـ پانزده (روز) ماه میفزاید ، پانزده (روز) ماه‌میکاهد. مانندهنگام افزایش،همچنین(است) هنگام کاهش ، همچنین (است) هنگام کاهش ، مانندهنگام افزایش؛ «از کیست که ماه میفزاید (و) دگر باره میکاهد؟ » پسین‌جمله از بند ۳ ازهات ٤٤ میباشد ، نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ٦ از بند ۹ هات ٥۳ .

۱۲ ـ دگرباره=تهوَ thwa از ظروف زمان،تهوَ نیز ضمیر منفصل است بمعنی تو،که درآغاز نوزده بند از همین هات بکار رفته ، همچنین تهوَ thwa از ضمایرملکیه (وصفیه) است ، در تأنیث تهوا Thwa یعنی از تو ، از آن تو،چنانکه در بند ۱۱ همین هات و جز آن.

۱۳ ـ دیگر = اَنیَه anya،یادداشت ۱۰بند ۷ هات ۳٤ .

۱۴ ـ دانستن ،دریافتن= ویدویه vîduyê،یادداشت ٥ بند ۳ هات ۲۹ .

۱۵ ـ خواستار بودن ( ) =وَس vas،یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹ .

چهارمین بند

۱ ـ نگهداشتن ( ) = دَرْ dar داشتن، نگهداشتن،بمعنی دریدن هم‌آمده است . نگاه‌کنید یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۲ ـ زمین=زانَم zam،درپهلوی‌زمیك درفارسی‌زمی‌نیز گوییم:

اساسی‌که در آسمان وزمی است بانداز‌هٔ قدرت آدمی است (نظامی)

در بند ۱ از هات ٤٦ نیز آمده و بمعنی سرزمین‌ومرز و بوم گرفته شده ، دریسنا ۹ ،

پارهٔ ۱۵ زِمَر گوز zəmar-gûz در متن اوستای گلدنر Geldner زِمَر گورُو صفت است یعنی در زمین پنهان یا بزمین نهفته : از واژهٔ زانم zam وازگوز gûza اسم مفعول گوز guz (= gûz، بارتولومه Bartholomae نوشته gaoz) در فرس هخامنشی گود gaud یعنی نهفتن ، پوشیده داشتن، پنهان کردن، در بارهٔ زمین بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۳۰۳ ــ ۳۰۶ نگاه کنید .

۳ ــ زیر = اَدِ adə از ظروف مکان است یعنی پایین ، زیر، درجاهای دیگر اوستا اَدَرَ adhara ،چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۱۸ همچنین اَدَرَ صفت بکاررفته بمعنی زیرین دربرابر اوپرَ upara زبرین چنانکه در فرگرد چهاردهم وندیداد پارهٔ ۷ و جز آن، درسانسکریت àdhara هیئت دیگر همین واژه اَدَئیری . چنانکه درپارههای ۵۵ ــ ۵۶ ارت یشت وجز آن، اَدَئیری دَخیو adhairi-dahyu صفت است یعنی زیرین کشوری چنانکه در مهر یشت پارهٔ ۱۴۴ ؛ اَدَئیری زِمَ adhairi-zəma یعنی زیر زمینی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۴۸، ازهمین واژه است در پهلوی اَدَر adar و هچ اَدَر hacadar و در پازند ازیر و در فارسی زیر گوییم، اَدِ adə دربرخی ازنسخه ها با واژه‌ای که پس از آن آمده سرهم نوشته شده و در معنی مایهٔ اشتباه گردیده است .

۴ ــ آسمان : بجای این واژه در متن نَبَنگه nabaňh آمده بمعنی سپهر، جزهمین یکبار ، دیگر در اوستا بآن برنمیخوریم . برابر است با واژهٔ سانسکریت nabhas .

۵ ــ افتادن ( ) از مصدر پَت با جزء اَوَ = ava-pat، ازهمین واژه است افتادن درفارسی و اُپستن opastan درپهلوی و pat دراوستا که ازبرای رفتن و گردیدن آفریدگان اهریمنی بکار رفته چنانکه در یسنا ۹ در پاره های ۱۵ و ۱۸ و در زامیاد یشت پارهٔ

۵۸ و جز آن .

۶ - آب = اَپ ap (= آپ âp) در فرس هخامنشی آپی âpi در پهلوی آپ ، آفنت âfant که در پارهٔ ۳۵ تیریشت و در پارهٔ ۱۴ مهریشت و در پارهٔ ۹ فروردین یشت آمده یعنی آبمند ، دارای آب. واژهٔ آوند که در فرهنگهای فارسی بمعنی ظرف ، چون کاسه و کوزه یاد شده همان آفنت اوستاست .

۷ - گیاه = اوروَرا urvarâ بسا در اوستا بصیغهٔ جمع آمده ، مفرد آن نیز اسم جنس همه گیاه ورستنی و درخت است ، در پهلوی اوروَر urvar در لاتینی arbor و درفرانسه arbre، دربند ٦ ازهات ٤٨ نیز آمده، در جاهای دیگر اوستا نیز بسیار آمده و بسا باواژه های دیگر آمیزش یافته چون اوروَرُوچیثر urvarô-čithra صفتی است که از برای ستارگان آورده شده یعنی در بردارندهٔ تخمهٔ گیاهها چنانک در رشن یشت پارهٔ ۱۳ وجز آن ؛ اوروَرُوبئِشز urvarô-baêshaza نیز صفت است یعنی با گیاه درمان کننده چنانک درفرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ٤٤ وجز آن؛ اوروَرُوستریه urvaro-straya نام گناهی است که نسبت بگیاهها از کسی سرزند چنانک در ویشتاسپ (گشتاسپ) یشت پارهٔ ۷۳ و هادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ ۱۳، جزء دوم از واژهٔ ستَر star (گناه کردن) در آمده است ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۳ از همین هات و بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ، ص ۱۳۵ .

۸ - باد = واتَ vâta در پهلوی وات ، درگاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم همچنین بواژههایی که با آن آمیزش یافته چون واتُو برت vatô-barəta یعنی بادبرده چنانکه درفرگرد پنجم وندیداد در پارههای ۳ـ٤؛ واتُوشوتَ vatô-shûta برباد شده چنانکه در یسنا ۹ پارهٔ ۳۲. در اینجا یادآور میشویم که زانم (زمین) و آپ (آب) و اوروَرا (گیاه) و واتَ (باد) در بخشهای دیگر اوستا نام ایزدان زمین و آب و گیاه و باد هم

هستند. چنانك میدانیم در آیین مزدیسناهر آنچه نیك و نغز است و هر آنچه از آن سودی آید و مایهٔ خوشی زندگی و آسایش مردمان و چارپایان سودمند و آرایش جهان باشد فرشته‌ای دانسته شده در خور درود و ستایش.

۹ — ابر = دوانمن dvanman در گزارش پهلوی اَوْر awr (ابر) در جاهای دیگر اوستا دونمن dunman آمده، چنانکه در تیریشت در پاره‌های ۳۲ ـ ۳۳ و در فرگرد پنجم وندیداد پارهٔ ۱۵ یعنی ابر، همچنین دراوستا اَوْرَ awra که در فارسی ابر گوییم بسیار آمده چنانکه در تیر یشت پارهٔ ٤۰ وجز آن، همچنین واژهٔ میغ: «میغ ابر بوذ فردوسی گفت

همانا که باران نبارذ ز میغ فزون زانك باریذ برسرش تیغ»

(فرهنگ اسدی)

در اوستا مئیغَ maêgha در همان پارهٔ ٤۰ تیر یشت و بسا در جاهای دیگر آمده است.

۱۰ — تندی = آسو âsu، درسانسکریت نیز آسو âsu، همین واژه بمعنی تند و چست و تیز در جاهای دیگر اوستا بسیار بکار رفته چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۳۱ و فروردین یشت پارهٔ ۵۲ و جز آن، در گزارش پهلوی تیژ (تیز)؛ آسیشتَ âsišta یعنی تندتر چنانکه در مهریشت پارهٔ ۹۸ و جز آن؛ آسیَنگه âsyanh که در یسنا ۵۷ پارهٔ ۲۸ و در ویسپرد کردهٔ هفتم پارهٔ ۳ نیز بمعنی تندتراست، بسا با واژه‌های دیگر آمیزش یافته چون آسواسپَ âsu-aspa صفت است یعنی تنداسب یا کسی که دارای اسب تند است، چنانکه در پارهٔ ۱۲ ارت یشت؛ آسواسپُوتَمَ âsu-aspôtəma یعنی دارندهٔ تندترین اسب چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۹۸؛ آسواسپیَه âsu-aspya یعنی دارای اسب تندرو یا تیز تك چنانکه درمهر یشت پارهٔ ۳؛ آسوکئیریَه âsu-kairya تند کار چنانکه در پارهٔ ۱ دین یشت؛ آسویَسنَ âsu-yasna یعنی چست جشن گزار

یا کسی که ره و رسم دینی تند و تیز بجای آورد چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸۹، واژهٔ آسو âsu در فارسی نیز بجای مانده و آن واژهٔ آهو میباشد یعنی غزال درپهلوی آهوك ahûk این جانور چون تیزتك وتند رو و چست دو است چنین نامیده شده‌است ،اما آهو بمعنی پلیدی وآلودگی وبزه یاعیب ونقص که در فرهنك (ادبیات) ما بسیار بکار رفته :

بینی آن جانورکه زاید مشك نامش آهو واوهمه‌هنراست (خاقانی)
مرحبا ای بنای آهــو یا آهوئی درتونا نهاده خدا (ابوالفرج رونی)
چنان‌درهجر برمن بگذرد روز کـه در صحرا بـر آهو بگذرد یوز
اگر گویم بدین‌تیمارنیکواست گرستن بر چنین حالی نه‌آهو است
(فخرالدین گرگانی)

و جز آن ، این آهو با واو مجهول باید باشد . در یك رشته از واژه هـای فارسی بواسطهٔ نقصان الفبای عرب درکتابت ، رفته‌رفته در تلفظ امتیـاز از میان رفته ، واو مجهول از واو معـروف ، چنانکه یای مجهول از یای معروف ، از همدیگر شناخته نمیشود . آهو بمعنی پلیدی و آلودگی از واژهٔ اوستایی آهیت âhita که در پارهٔ ۱٦ از شـانزدهمین فرگرد وندیداد بآن برمیخوریم در آمده است، در پهلوی آهوك âhôk،آهیتَ صفت است یعنی پلید ، پلشت ، آلوده، ناپاك ، شوخگین . آهیتی âhiti که در پارهٔ ۲۷ از پنجمین فرگرد وندیداد و در پارهٔ ۳ از بیستمین فرگرد وندیداد و در یسنا ۱۰ پارهٔ ۷ ودرمهر یشت پارهٔ ۵۰ آمده یعنی پلیدی، پلشتی ، آلودگی ، ناپاکی است ، درگزارش پهلـوی آهو کینشن âhokînêsn شده، ناهید که‌نام‌ستارهٔ زهره است درفارسی و نیز نام‌فرشتهٔ آب است در مـزدیسنا، از همین صفت آهیتَ با آن (= اَ a)که از ادوات نفی است ، میباشد: anâhita یعنی پاك ، بی آلایش.بنخستین جلد یشتها ،گزارش‌نگارنده ،ص۱٦٤ ــ ۱٦۵ نگاه‌کنید .

۱۱ ــ پیـوستن ( ) = یوج yuǰ) = یَئُوگ

yaog)، نگاه کنید بیادداشت‌شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۳۰ .

۱۲ ـ دادار ، آفریننده = دانمی dąmi ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

پنجمین بند

۱ ـ روشنائی = رَئُوچنگَه raočanh ، یادداشت۹ بند ۱ هات ۳۰ .

۲ ـ خوب‌کُنش = هواپَنگه hvâpanh صفت است ، در مهر یشت پارهٔ ۹۲ و آبان یشت پارهٔ ۸۷ ویسنا ۱۰پارهٔ ۱۰نیزآمده ازهو hu (خوب)که در یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۳ هات ۳۰گذشت و از آپَنگه âpanh برابر سانسکریت âpas و لاتینی opus کار .

۳ ـ تاریکی = تِمَنگه təmanh،یادداشت٦ بند۲۰هات ۳۱ .

۴ ـ آفریدن ( ) = دا dâ دادن ، آفریدن ،بخشودن .

۵ ـ خواب = خوَفنَ xᵛafna،یادداشت ٦ بند ۳ هات ۳۰ .

٦ ـ بیداری =زَئِمَن zaêman، درگزارش پهلوی زیناونـدیه zênâvandîh زَئِنَنگَه zaênanh نیز بهمین معنی است ، صفتی‌که از آن درآمده: زَئِنَنگهوَنت zaênanhvant یعنی بیدار،زنده‌دل ، هشیار در پهلوی زیناوند zênâvand چنـانکه در مهر یشت پارهٔ ٦۱ ؛ زَئِنَنگهَن zaênanhan یعنی بیدار چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ٤٦ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ١٦ ؛ زَئِنی zaêni که در پارهٔ ٤۰ ازفرگردسیزدهم وندیدادآمده نیزصفت‌است بمعنی بیدار، هشیار ، تخشا، زَئِنی بوذْرَ zaêni-budhra کـه در پارهٔ ۳۹ از فـرگرد سیزدهم وندیداد آمده یعنی دریابندهٔ هشیار.بوذْرَ ازمصدر بود bud = بوذ budh (= بَئُود baod)بوی‌بردن،دریافتن،درآمده است (یادداشت۱۲ بند۲هات۳۰) وی‌زُایشتَ vî-zôišta که در پارهٔ ۱۰ از فرگرد هشتم وندیداد آمده یعنی بیدارتر، هشیارتر .

۷ — بامدادیاسپیده دم= اوشَنگه ushanh ،بجلد خرده‌اوستا ص ۹۸ - ۹۹ و از برای‌اوشَهین ushahina که یکی از پنج هنگام شبانروز است : از نیمشب تا برآمدن خورشید ، بهمان کتاب بصفحهٔ ۱۴۹و۱۷۱ نگاه کنید .

۸ — نیمروز =اَرِم‌پیتهوا arəm-pithwâ ازاَرِم arəm که‌جداگانه دربند۸ از همین‌هات آمده ودریادداشت شمارهٔ ۵از بند ۲ هات ۳۲ گفتیم از قیود است بمعنی درست ، بجا یا « آنچنان‌که شایدوسزاوار است . » و از پیتهواکه با واژهٔ پیتو pitu که در پارهٔ ۱۱ از یسنا۹ آمده ودرگزارش پهلوی پیت pît شده بمعنی خورش ، ازیك بنیاد است.بنابراین ارِم‌پیتهوا هنگامی است شایستهٔ خورش و آن‌گاهی‌است ازشبانروز‌که ناهار خورند یا نیمروز (ظهر) یاآنچنان‌که‌در بندهش‌فصل ۲۵ پارهٔ ۹آمده : رَپیتوین rapitvîn یعنی نیمروچ گاس nemrôč gâs (نیمروزگاه) همین واژه است که در جاهای دیگر اوستا رپیتهوا rapithwâ آمده یعنی‌نیمروز چنانکه‌درفرگرد دوم وندیدادپارهٔ ۱۰، رَپیتهوین rapithwina صفت است یعنی نیمروزی چنانکه در تیر یشت پارهٔ ۲۸ و یسنا ۹ پارهٔ ۱۱،دربارهٔ رپیتوینگاه بگفتار پنجگاه در جلد خرده اوستا ص ۱٤۸ ـ ۱۵۱ و صفحه ۲٤۵ نگاه کنید .

۹ — شب = خشپا xshapâ در مهریشت پارهٔ ۵۰ نیزخشپا درفرس هخامنشی‌خشَپxshap درجاهای‌دیگراوستاخشپ xshap هم آمده چنانکه در پارهٔ ۵ سروش هادخت یشت وجز آن، درپهلوی شپ هیئتهای دیگر این واژه خشَپن xshapan و خشَفن xshafn در اوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ٤۵ و آبان یشت‌پارهٔ ۱۵ و جز آن ؛ خشَفنیه xshafnya که در پارهٔ ۲۰ بهرام یشت‌آمده یعنی خورش شب یا شام ؛ خشافنیه xshâfnya

که دریسنا ٦٢ پارهٔ ۷ آمده با واژهٔ شام فارسی یکی است .

۱۰ – یادآور : در متن مَنثُوتهری manaothrî از مصدر مَن man اندیشیدن ، پنداشتن، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹.

مَنثُوتهری manaothrî بمعنی گردن که در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷ و در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۳۰ آمده ، ناگـزیر از بنیاد دیگر است، در اینجا یادآور میشویم مَنُوتهری در اوستا کـه درگزارش پهلوی گرتن شده ، در جایی بکار رفته که سخن از گردن آفریدگان پاك ایزدی باشد در برابر گریوا grîva که از برای گردن آفریدگان ناپاك اهریمنی آمده چنانکه در فرگرد سوم وندیداد پارهٔ ۷ ازبرای گردنهٔ کوه اَرِزور Arəzûra کوهی که بر زبر آن دیوها انجمن کنند ، بکار رفته است (نگـاه کنید یـادداشت پارهٔ ۷ از فرگرد سوم وندیداد)

گریوا grîvâ در گـزارش پهلوی گریوك grîvak شده همین واژه است که درفارسی گریوه شده باید گردنهٔ کوه باشد درفرهنگها بمعنی کوه‌پست و پشتهٔ بلند گرفته شده ، اوحدی گفته :

دیده اند از پس گریوهٔ غیب رب خود را بدیدهٔ لا ریب

(فرهنك جهانگیری)

گریوپان grîv-pân درگزارش پهلوی پارهٔ ۹ از فرگرد چهاردهم وندیداد بجای کوئیریس (Kuiris) (بارتولومه.Barthol نوشته) kuîrit میباشد وچنین توضیح داده‌شده = آن هیچ ترك اباچ آن زره بست یعنی آن‌که ترك را (کلاه خودرا) به‌زره بندد.
گریبان و گریواره بمعنی گردن بند (چون گوشواره) مانندگریوه از همین واژهٔ اوستایی گریوا grîvâ میباشد، درپهلوی گریو grîv

۱۱ – برگزیده،هوشمند،بخرد،فرزانه = چَزدَنگهونت čazdańhvant ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۳ — پیمان، وظیفه، فریضه، تکلیف = اَرِتَهه aratha ، یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ — بدرستی = هَئیتهیه haithya ، یادداشت ۹ بند ۵ هات ۳۰ .

۲ — نوید دادن ( ) از واژهٔ وَچ vac که در نخستین جمله هریك از نوزده بند این هات آمده بمعنی گفتن است، در اینجا باجزء فَر fra . یعنی فرا گرفتن، نوید دادن .

۳ — یاوری کـردن ( ) = دباز dəbaz در جاهای دیگر اوستا باز baz چنانکه در پارهٔ ۹ فـروردین یشت با جزء پئیتی آمده: paiti-baz بمعنی پناه‌دادن، نگاهداری کردن، دِباز نگه dəbazanh که در بند ٦ از هـات ٤٧ آمـده یعنی یاوری، پناه ، نگاهداری ، پشتیبانی .

۴ — شناختن ( ) = چیش cish (= کَئش kaêsh) نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۵ — از برای واژهٔ جانور و صفت بارور نگاه کنید بیادداشت شماره ۵ بند ۵ هات ۲۹ .

٦ — خرّمی‌بخش : رانیُوسکِرِتی ranyô. skərəti در بند ۳ ازهات۴۷ودربند ۲ازهات۵۰ نیز آمده ومانند همین بندصفت گئو gao گاو یا جانور و چارپا آورده شده و میتوان آن را به رامش دهنده و شادمانی بخشنده وخوشکردار گردانید ، درگزارش پهلوی به راتیه‌کرتار râtîh kartâr (رادی‌کردار) گردانیده شده، بارتولومه Bartholomae نخستین جزء این‌صفت‌رابواژهٔ‌سانسکریت ranyati پیوسته وجزءدومی‌راکـِرِتی kərəti ازمصدرکر kar (کردن) دانسته .

۷ — آفریدن، ساختن، پدیدآوردن = تَش tash

در بند آینده نیز آمده، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱

هفتمین بند

۱ ـ ارجمند ، بزرگوار = برخذ barəxdha نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۹ هات ۳۲ .

۲ ـ فرزانگی = ویانا vyânâ ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۹ .

۳ ـ پسر = پوتهر puthra، در فرس هخامنشی نیز putra پوتر درسانسکریت پوتر putra در پهلوی پوس pus، پوسر در فارسی پس و پسر و پور گوییم . در گاتها همین یکبار آمده اما در بخشهای دیگر اوستا بسیار بآن برمیخوریم ، نگاه کنید بیادداشت ۷ بند ۱۱ هات ٤٥ .

پوتهر دراوستا از برای فرزندان و زادگان نیکان و جانداران سودمند ایزدی میآید ودربرابر هونو hunu که از برای زادگان اهریمنی ناپاك بکاررفته چنانکه دربند ۱۰ از هات ۱٥ همچنین است دربخشهای دیگر اوستا چنانکه در آبان یشت پاره ٥٤ و مهریشت پارهٔ ۱۱۳ و زامیادیشت پارهٔ ٤۱ وجز آن. در یسنا ۹ در پاره های ٤ و ۷ و ۱۰ پوتهر puthra بمعنی پسراست دربرابر دختر، چه دراین پاره سخن از پسر ویونگهونت vîvanhvant (ویونگهان) است که ییم yima (جم) باشد ؛ وازپسر آتهویه Athwya (آتبین) که تهراِتئون Thraêtaona (فریدون) باشد، و ازپسران تهریت Thrita (اترط) که کرساسپ Kərəsâspa (گرشاسب) و برادرش اوروا خشیه urvâxshaya باشند، همچنین است در پارهٔ ۱۸ آبان یشت که ازپسر پئوروشسپ Pourushaspa سخن رفته که زرتهوشتر Zarathuštra (زرتشت) باشد ودر پارهٔ ۱۰٥ ازهمان یشت پسر اَئوروَت اسپ Aurvat-aspa (لهراسب) که ویشتاسپ Vîštâspa (گشتاسب) یاد شده است چنانکه پیداست از این چند پاره که از برای نمونه بر شمردیم پوتهر puthra در برابر دختر بکار رفته یعنی از برای فرزند نر ، اما واژهٔ پوتهر در

پارهٔ ۱۱ فروردین یشت ناگزیر بمعنی بچه وفرزند است خواه نرو خواه ماده ، چه درآنجا سخن ازبچگانی‌است که هنوززاییده نشده ودرشکم مادراند . همچنین‌واژهٔ پوتهر دراوستا ازبرای بچهٔ جانوران بکاررفته خواه نرینه وخواه مادینه چنانکه در پاره های ۷ ــ ۱۰ ازآفرینگان گهنبار که از میش وگاو و مادیان وشتریاد شده واز برای بچه های آنها واژهٔ پوتهر آورده شده است پیداست که این واژه در اینجا بمعنی بره وگوساله وکره وبچه شتراست .

در پارهٔ ۱٦ ازفرگرد چهاردهم وندیداد از برای بچه سگ (توله) نیزواژهٔ پوتهرآورده‌شده‌است، اینگونه مثال دراوستابسیاراست.ازاین چندمثال که برشمردیم بخوبی دیده‌میشود که واژهٔ پوتهر که درفارسی پس و پسروپور شده دراوستا بهمین معنی و بمعنی بچهٔ نرینه ومادینه مردمان وچارپایان‌است.همچنین واژهٔ گئو gao در اوستا که هم نام چارپایی است که در فارسی گاو گوییم و هم اسم جنس همهٔ جانوران سودمند .

۴ ــ دوستار = اوزِم uzəma صفت است ازمصدراوز uz(aoz) درآمده که‌بمعنی گرامی داشتن یابزرگ وبلندداشتن‌وحرمت داشتن است چنانکه در بند ۹ از هات ٤٦ ، در گـزارش پهلـوی بلند اوزیتن buland-uzîtan یعنی بلندوبرشدن،ازهمین بنیاد است اوزیَه uzya که‌نام‌یکی ازپارسایان است و در پارهٔ ۱۱۹ فروردین یشت یاد گردیده است و اوسمانَر usmânara لفظاً یعنی ستوده وگرامی نران (مردان) یاکسی‌که مردان‌وی را بزرگ وبرتر دارند و نام دو تن از پارسایان است که در پارهٔ ۹۷ و پارهٔ ۱۲۰ فروردین یشت یاد شده‌اند .

۵ ــ پدر=پیتهر pithr، یادداشت۲ بند۸ هات ۳۱.

٦ ــ کردن ( ) = کَر kar ،یادداشت٤ بند۹ هات ۳۰

۷ ــ همانا = تائیش tâiš ،یادداشت ۹ بند ۱۱هات ۳۰ .

۸ ــ کوشیدن ( ) = اَو av،یادداشت ۱۳ بند ۹

هات ۲۹ .

۹ - خردپاك (روان مقدس) = سپنتا مئینیو ، سپند مینو، یادداشت ٦ بند ۱ هات ۲۸.

۱۰ - دادار = داتر dâtar درپهلوی نیز داتار ، در بند های ٦ و ۱۱ از هات ٥۰ نیز آمده ازمصدر دا dâ دادن ، آفریدن ، یادداشت ۲ بند ۲ هات ۲۸ .

۱۱ - فراشناختن = فرخشنی (Inf.) fra-xshnî، یادداشت ٥ بند ۱۱ هات ۲۹ ،

هشتمین بند

۱ - آموزش = آدیشتی â-disti ازمصدر دیس dis نمودن ، شناسانیدن ، آموزانیدن ، آگاه کردن ، یادداشت ٥ بند ۱۳ هات ۳۳ .

۲ - یاد سپردن = منداییدیائی mǝṇdâidyâi ، یادداشت ٥ بند ٥ هات ۳۱ .

۳ - دستور ، گفتار ، سخن ، دستور و گفتار ایزدی مراد است : اوخذ uxdha دربند۱۰ ازهمین هات نیزآمده، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۴ - زندگی = اَنگهو aṅhu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

٥ - پرسیدن( ) = فَرس fras پرس pǝrǝs ، درآغاز هریك ازنوزده بند این هات آمده .

٦ - بدرستی = اَرِم arǝm ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۷ - دریافتن ، دانستن ، آموختن = وَئِدیائی vaêdyâi (Inf.) از مصدر وید vid ، یادداشت ۷ بند٤ هات ۲۸ .

۸ - روان = اوروَن urvan ، یادداشت۲بند ٤ هات۲۸ .

بجای« چگونه » کا kâ ودربندآینده بجای آن کتها

kathâ آمده است .

۹ — بخشایش = وُهُو [Avestan] vohu صفت است، در فارسی به (خوب ، نیك) دراینجا چون اسم بکار رفته بمعنی بهی ، خوشی ، نیکی یا دهش و بخشایش .

۱۰ — شادی انگیز یا شاد کننده = اورواخشنْتْ [Avestan] urvâxshant، یادداشت ۷ بند ۱ هات ۳۰، درمتن اوستای گلدنر Geldner در بند ۸ از هات ۴۴ [Avestan] نوشته شده ودرنسخه‌بدل [Avestan] و [Avestan]

۱۱ — رسیدن یابهره‌ورشدن ([Avestan]) = گم [Avestan] gam باجزء آ [Avestan] درپارهٔ ۵ از یسنا ۷۰ نیز باین فعل با همین پسین جمله ازبند ۸ از هات ۴۴ برمیخوریم، درمتن [Avestan] بجای [Avestan] آمده، نگاه کنید به : Altiranisches Wörterbuch von Bartholomae Sp. 497

نهمین بند | ۱ — ؛ ۳ — درمتن آمده : کَتْها موئی- یانْم- یئوش- دَئِنانْم- یئوش- دان Kathâ - môi - yąm - yaos - daênąm-yaos - dâne

[Avestan] یئوش دومی افزوده شده، دروزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

نخستین یئوش باواژهٔ دانِ پیوسته است : یئوش دا = یئوزدا [Avestan] yaozdâ ، نخستین جزء این فعل مرکب ، یئوش(= یئوزْ) برابر است باواژه سانسکریت yos ولاتینی jus (بنیاد واژهٔ Juste فرانسه)، دومین جزء ازمصدر دا [Avestan] dâ (دادن) میباشد. یئوزدا یعنی درست کردن ، رسا ساختن، پاك کردن ، ازآلودگی بدرآوردن و از آلایش گناه پرداخته کردن . از اینکه در جمله بالا دو جزء یك فعل از هم جدا شده باز در اوستا مانند دارد : ازآنهاست مصدرمانْزدا [Avestan] mąz-dâ یعنی بیاد دادن یا بخاطرسپردن که درپارهٔ ۳۱ از یسنا ۹ بکاررفته ودوجزء آن ازهمدیگرجداشده، درمیان آنهاواژهٔ وَچَ [Avestan] vača فاصله‌است، درآغاز بند ۴ ازهات ۲۸ دیدیم که فعل منْ [Avestan] با جزء دیگرش دِدِ [Avestan] dadê = [Avestan] + [Avestan] man+dâ که مرادف واژه مانْزدا mąz-dâ و بمعنی بیاد دادن و

بخاطر سپردن است، جداشده دو واژه میان آنها فاصله است: [Avestan script]. [Avestan script]. دو جزء فعل [Avestan script]. [Avestan script]. = زرزدا [Avestan script] zraz-dâ که بمعنی اطمینان کردن وایمان داشتن است ودرپارهٔ ۲٦ درواسپ (گوش) پشت آمده ازهم جدا گردیده حرف چَه [Avestan script]. ča که ازحروف عطف است میان آنها فاصله است (چَه [Avestan script]. ča یا چا [Avestan script]. čâ چنانکه در گاتها و فرس هخامنشی بجای واو عاطفه است) از صفت زرزدا [Avestan script]. zarazdâ = (zrazdâ) دریادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱ از هات ۳۱ سخن رفت.

یَئُوژدانگْه [Avestan script]. yaoždânh که دربند ٥ ازهات ٤٨ آمده ودرپارهٔ ۲۱ ازپنجمین فرگرد وندیداد باهمان جملهٔ گاتها تکرار گردیده، بمعنی رسایی و پاکی است. یَئُوزدا [Avestan script] yaoždâ وواژه‌های دیگر ازهمین بنیاددر اوستا بسیار آمده بویژه درونديداد و گزارش پهلوی، این واژه وواژه‌هایی که از آن در آمده بـه یوشداسرینیتن [Pahlavi script] yôšdâsrênîtan و یوشداسریه [Pahlavi script] yôšdâsrîh وجز آن گردانیده شده است وازبرای توضیح افزوده گردیده پاك کردن، ازگناه پاك داشتن (نگاه کنید بگفتار پادافراه درجلد وندیداد)

ازواژهٔ دین = دَئِنا [Avestan script]. daênâ که دراین بند و دربندهای ۱۰ و ۱۱ آمده در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۱۱ هات ۳۱ سخن داشتیم و گفتیم بسا بمعنی وجدان است.

۳ - نیك اندیش = هودانو [Avestan script]. hudânu، پیرو آیین مزد یسنا مراد است، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰.

۴ - بجای خداوندگار در متن [Avestan script]. آمده از واژهٔ پَیتی [Avestan script]. paiti، دربند ٤ ازهات ٥۳ پَیثی [Avestan script]. paithi و در بند ۱۱ از هات ٤٥ پَتی [Avestan script]. pati آمده درگزارش پهلوی پت [Pahlavi script] pat شده ودرتوضیح بند ۱۱ از هات ٤٥ پس از پت pat افزوده شده خوتای [Pahlavi script] (خدای)، همین واژه است که در فارسی بَذْ یا بَدْ شده بمعنی مهتر و بزرگ و سرور و خداوند یا

صاحب و رئیس ودر جزء یك رشته از واژه‌ها چون موبد و هیربد و سپهبد ودرستبد (پزشك) واندرز بد وجزآن بجا مانده است .

در بند ٤ از هات ۵۳ واژهٔ پئیتهی paithi بمعنی شوهر بکاررفته همچنین دریسنا ۹ پارهٔ ۳۳ ودرارت یشت پارهٔ ۵۸ ، بسا در اوستا پئیتی paiti با واژه های دیگر آمیزش یافته : چون‌نمانُو پَئیتی [illegible] nmânô-paiti؛ ویس‌پئیتی [illegible] vis-paiti؛ زنتوپئیتی [illegible] zantu-paiti ؛ دَئینگهوپئیتی [illegible] daiṅhu-paiti ، درپهلوی مان‌پَت [illegible] ویس پت [illegible] ؛ زندپت [illegible] ؛ دهیوپت [illegible] ،درفارسی‌میتوان خانخدا ودهخدا و مرزبان و شهریار گفت . نگاه کنید بیادداشت پارهٔ ٤١ از فرگرد هفتم وندیداد در جلد وندیداد .

۵ ـ نوید یا پیمان = [illegible] a-sîšti ،یادداشت٦ بند ۱۰ هات ۳۰ واژه اَسیشتی درگزارش پهلوی به تیژ (تیز)گردانیده شده ناگزیر با واژهٔ آسیشتَ [illegible] âsišta که صفت‌تفضیلی‌است ازآسو [illegible] âsu (تند ، تیز) که در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ٤ همین هات گذشت ، مشتبه شده است .

۶ ـ راستین = اِرِشو [illegible] ərəshva ،یادداشت٤ بند٦ هات ۲۸ .

۷ ـ آموزاند = [illegible] ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۱ همین هات .

۸ ـ مانند تو = ثْوَاوَنت، بیادداشت۳ از بند ۱ همین هات نگاه کنید .

۹ ـ واژه‌ای‌که « دریك سرای » آوردیم بجای هَدَمْ [illegible] ha-dam ([illegible]) در بند ١٤ از هات ٤٦ نیز آمده یعنی همان خانه،نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۱۰ هات ٤۵ .

۱۰ ـ آرام‌داشتن، جای‌گرفتن،خانه‌ساختن، ([illegible])=شی [illegible] shi ،نگاه کنیدبیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۱۰ هات ۲۹.

دهمین بند

۱ – پیوسته یا یگانه وانباز ( ) از مصدر هَچ ، hac یاری کردن ، همراهی کردن، پیوستن، انبازی کردن ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۲ – جهانی = گَیتَها . gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – فزونی دادن، پیش بردن ، گشایش بخشیدن ( ) = فراد frâd ( )، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۱ هات ۳۳ و یادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ .

۴ – پارسایی = آرمئیتی . ârmaiti ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳۲ .

۵ – نگریستن، نگاه کردن ( ) = دی . di ، یادداشت ۳ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ – کیش ، آیین ، آموزش = چیستی . čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – بآرزو ، بخواهش = اوسَنْ . usan از مصدر وَس . vas که بمعنی خواستن وخواهشداشتن و آرزو کردن است (یادداشت ۱۲ بند ۲ هات ۲۹) در بند ۹ از هات ٤۵ نیز آمده . اوسن Usan نیز نام کسی است، همین واژه است که در فارسی کاوس شده . از کاوس ، دومین پادشاه کیانی ، پسر کی اپیوه ، نوه کیقباد چندین بار در اوستا یاد شده ، چنانکه در آبان یشت پارهٔ ٤۵ و بهرام یشت ۳۹ : کَوی اوسَنْ . . kavi Usan (کیکاوس) ، این نام بایستی در فارسی اوس باشد. کاوس نامی است که باعنوان کیی که در اوستا کوی Kavi آمده ، آمیزش یافته امایکبار دیگر هم این عنوان بدو پیوسته کیکاوس شده . بگفتار کیکاوس در جلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ، ص ۲۲۷ ـ ۲۳٦ نگاه کنید .

۸ – بخشایش = ایشتی . îsti ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

یازدهمین بند

۱ – پارسایی مانند شمارهٔ ٤ از بند پیش و نیز میتوان بمعنی فرمانبری و فروتنی و نرمخویی گرفت در برابر

خیره‌سری و برتنی و درشتخویی.

۲ ـ گراییدن ( ) ازمصدر گَم gam (گامیدن، رفتن)، باجزء وی= . vî-gam یعنی راه یافتن و گستریدن و نفوذ کردن.

۳ ـ گفتن ( ) از مصدر وَچ . vač

۴ ـ برای این یا «ازینرو» = آئیش . âiš ، یادداشت ۶ بند ۲ هات ۳۱.

۵ ـ در آغاز یا نخست = پئوئوروِیه . paouruyê ، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰.

۶ ـ برگزیدن ( ) ازمصدر وید vid جستن، پیداکردن، بدست آوردن، با جزء . fra یعنی فراجستن، برگزیدن. یادداشت ۴ بند ۶ هات ۲۹.

۷ ـ دیگران = اَنیَه . anya ، یادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۷ هات ۳۴.

۸ ـ بجای « خرد » مَئینیو . mainyu آمده که در فارسی مینو گوییم. این واژه را گاهی بمعنی خرد گرفتیم و گاهی بمعنی روان. یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۹ ـ بدخواهی = دوَاَشَنگَه . dvaêshanh ، یادداشت ۶ بند ۶ هات ۲۸.

۱۰ ـ نگرستن ( ) = سپَس . spas ، دربند ۶ از هات ۲۵ نیز آمده، در گزارش پهلوی پاسپانیتن پاسیدن ، پاسداشتن، پاسبانی کردن ، نگهبانی کردن. واژهٔ سپس spas در اوستا بمعنی پاسبان نیز آمده چنانکه در مهر یشت در پاره های ۴۵ ـ ۴۶ و جز آن، بهمین معنی است سْپَشتَر . spaštar چنانکه درهرمزدیشت پارهٔ ۱۳، سْپَسَن . spasan صفت است یعنی پاسدارنده چنانکه در فرگرد سیزدهم وندیداد پارهٔ ۲۸ آمده. این دو واژه پسین در گزارش پهلوی به پاسبان گردانیده شده است؛ سپَشیتی . spashiti که در زامیاد یشت پارهٔ ۶ آمده یعنی

پاس ، نگاه .

دوازدهمین بند

۱ – سخن‌داشتن ( ) = پرس parəs (فْرَسْ fras) کـه در آغاز هر یك از نوزده بند این هات آمده ، دراینجا بمعنی گفتگو کردن و سخن داشتن است .

۲ – یا = وا vâ برابرواژهٔ لاتینی ve از حروف ربط است. درگاتها بسیار آمده چنانکه در هات ۳۱ بند ۱۳ ، هات ۳۳ بند ۳ ، هات ٤٥ بند ۱۱ ، هات ٤٦ بند ٤ و جز آن .

۳ – پیروراستی=اَشَوَنْ ashavan؛دروغپرست= دْرِگْوَنت drəgvant ، ازاین دوواژه‌پیرودین راستین یامزدیسناوپیروکیش دروغین یا دیویسنا اراده میشود. نگاه‌کنیدبیادداشت ۱۳ بند ۲ هات ۲۹ وبند٤ از هات ٤٦ .

۴ – کدام یك = کتار katâra .

۵ – دشمن ، بدخواه ، کینه‌ور=اَنگرَ angra درپهلوی گنّاك ، در بخشهای دیگـر اوستا اَنْگرَ añgra با واژه مَئینیو یامئینیو : añrô mainyu ؛ añrô mainyava درپهلوی گنّاك مینوك gannâk mênûk ، درفارسی اهریمن گوییم یعنی گوهر تیره یاخردخیره وروان‌پلید (روح خبیث وشریر)، نگاه کنیدبیادداشت۲بند ۳ هات ۳۰ . دراین بند۱۲ ازهات ٤٤ ازانگرَ angra اهریمن اراده نشده، بلکه دشمن و بدخواه مراد است چنانکه دربند ۱۵ از هات ٤۳ بهمین معنی بکار رفته امادربند ۲ از هات ٤٥ اهریمن مراد است .

٦ – بخشایش = سَوا savâ سود : سود جاودانی ایزدی مراد است‌یابهره وبرخی که درروزپسین مایهٔ رستگاری است یعنی بخشایش ایزدی،بهمین معنی است در بند ۱۱ از هات ۳۰ و بند ۱۲ ازهات٤۳ و بند ۷ ازهات ٤٥ و بند ۱ از هات ٤۸ و بند ۱۵ از هات ٥۱ ، نگاه کنید بیادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۷ – ستیزه کردن ، پرخاش کردن (𐬞𐬀𐬌𐬙𐬌.𐬭𐬆𐬙𐬆𐬨) = پئیتی اَر 𐬞𐬀𐬌𐬙𐬍-𐬀𐬭 . paitî-ar پیکار کردن ، پذیره آمدن ، یادداشت ۵ بند ۳ هات ۳۱ نگاه کنید .

۸ – بجای چیست درمتن 𐬗𐬌𐬌𐬀𐬢𐬵𐬀𐬚 . cyañhat آمده : باید چی 𐬗𐬍 . čî که ازقیوداست بمعنی چه ، ازانگهت که از مصدر اَه 𐬀𐬵 . ah (هستن، بودن) درآمده ، جدا شود . نگاه کنید به :

Mills , Sacred Books of the East, Vol. XXXI, P, 117 ; A Dictionary of the Gathic Language, Vol. III, P. 198; Bartholomae, Altiranisches wörterbuch SP. 276 F. U. 584.

۹ – پنداشتن، اندیشیدن(𐬨𐬀𐬥𐬙𐬀.)= مَن 𐬨𐬀𐬥 . man، یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۰ هات ۲۹ نگاه کنید .

سیزدهمین بند

۱ – دروغ = دروج 𐬛𐬭𐬎𐬘 . druj: ازین واژه پیروان کیش دروغین دیویسنا ارادهشده، همچنان دربند٤ ازهات۳۳.

۲ – درمتن آمده : نیش، اَهمَت، آ، نیش، ناشاما nîš-ahmat-â-nîš-nâshâmâ
𐬥𐬍𐬱.𐬀𐬵𐬨𐬀𐬙.𐬁.𐬥𐬍𐬱.𐬥𐬁𐬱𐬁𐬨𐬁. دراین جمله واژهٔ نیش 𐬥𐬍𐬱. nîsh دومی افزوده شده در وزن شعر زیادت است باید برداشته شود. ناشاما از مصدر ناش 𐬥𐬁𐬱 . nâsh (بردن) با جزء نیش، (= نیز 𐬥𐬌𐬰 . niz) : نیش ناش 𐬥𐬍𐬱.𐬥𐬁𐬱 . nîš-nâsh یعنی دور کردن ، بیرون بردن ، دور راندن، برکنار ساختن .

در یسنا ٦۱ پارهٔ ۵ نیز بهمین فعل بر میخوریم یعنی که همین جمله ازبند ۱۳ هات٤٤ درآنجا تکرار شده ، درگزارش پهلوی بجای آن نیتن nîtan = (در هزوارش دزلونتن dzluntan یعنی کشانیدن و بدر بردن ، آورده شده . در یادداشت شمارهٔ ۱۳ ازبند ۲۰ هات ۳۱ دیدیم که نیتن در پهلوی با واژهٔ اوستایی نی 𐬥𐬍. nî (کشانیدن) یکی است .

واژهٔ ناش با جزء فرا : فراناش frâ-nâsh دوبار در پارهٔ ۵ از آفرینگان گهنبار آمده و در گزارش پهلوی بورتن (بردن) شده است ، در پارهٔ ۱۲ از زامیاد یشت با جزء نیش nis و پئیتی paiti آمده یعنی دگرباره راندن ، دوباره کشانیدن. آ ...ناش â-nâshê که در بند ۱٤ ازهمین هات آمده (با جزء آ) نیز بمعنی آوردن است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ آن بند .

۳ - پُر = پرنَ pərəna، درپهلوی پور pur ، پرنَ pərəna نیز در اوستا بمعنی پَر (پرمرغ) است چنانکه در بهرام یشت پارهٔ ٤٤، پرن بمعنی پُر صفت است (اسم مفعول) ازمصدر پَرْ par یعنی پُر کردن، انباردن که در بند ۱۰ از هات ۲۸ برخوردیم. پر باجزء هام: ham-par درپارهٔ ٤۸ ازچهارمین فرگرد وندیداد آمده، درپهلوی هنبارتن han-bârtan ودرفارسی انباردن (انباشتن) گوییم . ازهمین بنیاد است انبار . پر par نیز بمعنی گذشتن و گذرکردن است چنانکه دربند ۱۰ از هات ٤٦ باجزء فرا frâ (فرُو) آمده است، همچنین در پارهٔ ٦ از یسنا ۱۹ بمعنی گذرانیدن است ، درپهلوی ویتارتن vitârtan گـذشتن ، در پارهٔ ۲۷ از فـرگرد سوم وندیداد با جـزء آ بمعنی گذرکردن ، فرا رسیدن و درآمدن . در پارهٔ ۱ از خورشید یشت با جزء نی ni آمده بمعنی فرو بردن . پایین آوردن و جز آن . همچنین پَرْ par بمعنی بسزا رسانیدن است چنانکه در پارهٔ ۱۷ از فرگرد چهارم وندیداد و بمعنی برابرکردن و درست کردن و درگذرانیدن گناه و جبران کردن است چنانکه در پارهٔ ۲۷ از فرگرد ۱۹ وندیداد و باجزء پئیتی paiti درپارهٔ ۱۰۷ ازفرگرد ۸ وندیداد . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۲ از هات ٤۸ .

۴ - نافرمانی = اَسروشتی a-srušti ، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - کوشیدن ( ) ازمصدر دیو div (بارتولومه

نوشته 1 dyav در ص . Sp. 761) همین یکبار در اوستا آمده باجزء آ â .

۶ - پیوستن ([Avestan]) = هَچ [Avestan] haē ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۷ - پرسش = فِرَسا [Avestan] fərasâ، یادداشت٤ بند۷ هات ٤۳ .

۸ - آرزوداشتن([Avestan])=کَن [Avestan] kan درباره های ۱۱ ـ ۱۲ ازفرگرددوم هادخت‌نسك بمعنی دوست داشتن است، بمصدر کا [Avestan] kâ که از همین ریشه و بمعنی خواهشداشتن و آرزو کردن است دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۶ از هات۳۳ برخوردیم ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۰ هات ۲۸ .

کَن [Avestan] kan نیـز دراوستابمعنی کندن‌است ، درپهلوی کنتن [Pahlavi]

چهاردهمین بند

۱ - سپردن ([Avestan]) از مصدر دا [Avestan] dâ دادن، دربند ۸ ازهات ۳۰ نیز از سپردن دروغ بدست راستی سخن رفته است .

۲ - برافکندن = نی مِرانژدیائی [Avestan] ni-məraz-dyâi (.Inf)،درگزارش‌پهلوی(= زند)مرنجینیتن [Pahlavi] mrenjênîtan (میرانیدن تباه‌کردن)،ناگزیرمِرانْژدیائی ازمصدرمَرِچ [Avestan] marəč (تباه‌کردن،میراندن کشتن) پنداشته شده(نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸بند۱هات۳۱) اما مِرانژدیائی از مصدر مرَز [Avestan] marəz در آمده ، مصدری‌که در پهلوی مالیتن [Pahlavi] ودرفارسی مالیدن شده ، این واژه با جزء نی [Avestan] nî بمعنی فرو مالیدن و بزیر افکندن و پست کردن است .

۳ - دستور =مانثهر [Avestan] mathra ، یادداشت ۶ بند ۵ هات ۲۸ .

۴ - آیین=سِنگَهَ [Avestan] səngha، یادداشت۷ بند۱۱هات ۳۱.

۵ - شکست یاگُسستگی=سینا [Avestan] sinâ،ازمصدر سیدْ [Avestan] sid ، (بارتولومه .Bartho نوشته saêd) دربارهٔ ٥٤ تیر یشت با جزء [Avestan] paròit وجـزء [Avestan] ava ([Avestan])آمده،درفارسی گسستـن

(گسلیدن).

۶ – سترگ یا نیرومند وزورمند = اِمَ وَنت ğmavant، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۲ از هات ۳۳.

۷ – دادن = داوُئی (Inf.) dâvôi یعنی دادن، رسانیدن، از مصدر دا dâ، دربند ۲ ازهات ۲۸ نیز بواژهٔ داوُئی برخوردیم، دربند ۹ از هات ۵۱ باجزء اَئیبی aibî بآن خواهیم برخورد، بمعنی گذاردن و نهادن.

۸ – رنج، آزار، تنگی، تباهی ( ) = دوَفش dvafsha، دربند ۸ از هات ۵۳ ( ) دْوَفشَنگْه dvafshanh. آمده، درگزارش پهلوی درهر دو بند این واژه از مصدر دَب dab (فریفتن) دانسته شده، از اینرو برخی ازدانشمندان آنرا بمعنی فریب و برخی دیگر بمعنی فریفتار گرفته‌اند، بواژهٔ دَفشنیه dafshnya (از مصدر دَب) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۸ هات ۳۵ نگاه کنید و به Geldner : Beiträge zur kunde der indogermanischen sprachen B. 14 S. 27 ; Bartholomäe : Arische Forschungen Heft 2 S. 177.

۹ – ستیزه = آسْتَ asta، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۴۳.

۱۰ – آوردن : در متن â. is. dvafshəng. Mazdâ. anâshê درواژهٔ آناشِ anâshê حرف آ در سرواژه زیادتی است بایدازبرای وزن‌شعرازمیان برداشته شود. ناشِ باجزء آ = آ ... ناشِ (Inf.) â...nâshê از مصدر ناش nâsh درآمده که درشمارهٔ ۲ از بند پیش گذشت.

پانزدهمین بند:

۱ – پس آیا = یَزی yazî، دربند ۶ همین هات نیز بآن برخوردیم، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۱.

۲ – توانابودن، توانستن ( )=خشی xshi، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸.

۳ – پناه دادن = پوئی pôi (Inf.) دربندآینده نیز آمده ودرگزارش پهلوی پانَك Pânak، پناه (واژهٔ پهلوی بند ۱۵ روشن نیست) از مصدر پا pâ پناه دادن و برکنار داشتن، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۴ – سپاه = سپادَ spâda، درجاهای دیگر اوستا سپاذَ spâdha چنانکه درپارهٔ ۶۸ آبان‌یشت و پارهٔ ۳۶ مهریشت و پارهٔ ۴۳ بهرام یشت وجز آن، درپهلوی ( )ودرفارسی سپاه ، درفرس هخامنشی سپادَ چنانکه درنام تَخمَ سپادَ Taxmaspâda که یکی ازسرداران داریوش بود ودریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ٤۳ گذشت .

۵ – ناساز گار = اَن اَئوچَنگَه an-aočaṅh ، ترجمهٔ آن درگزارش پهلوی روشن نیست، نخستین جزء این صفت که اَنْ an باشد پیداست که ادات نفی است بمعنی «نه» وجزء دیگر را که اَئوچنگه aočaṅh باشد ، برابر واژهٔ سانسکریت akas دانسته اند بمعنی آسودگی وآسایش و رامش و بهبودی بنا براین اَنْ اَئوچنگه یعنی ستیزه جو وکینور ، بی رامش و بی سازش یا ناسازگار .

٦ – بهمرسیدن (...) = هانْم گَمْ ham gam ، نگاه کنید بیادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۰ .

۷ – پیمان = اوروات urvâta، یادداشت ۱ بند ۱۱ هات ۳۰.

۸ – استوار بودن ( ) از مصدر دَرِزْ darəz استوار کردن، بستن ، پایدار کردن . درگزارش پهلوی بستن ، درپاره ۵۵ تیریشت باجزء آ آمده: â-darəz درپارهٔ ۳۱ ازفرگرد سیزدهم وندیداد باجزء نی آمده نی دَرِزْ ni-darəz وبازدرهمان پاره ازفرگرد ۱۳ وندیداد باجزء فرا و نی باهم آمده frâ-ni-darəz ودر پاره ٤۹ از فرگرد نهم وندیداد با جزء هَن آمده : han-darəz وجز آن. ازهمین بنیاد است واژهٔ فارسی درز(درز جامه ؛ درزی = خیاط ؛ درزن=

سوزن) برابر دَرِزَ ‌ 𐬛𐬀𐬭𐬆𐬰𐬀 darəza یعنی بند،بست.نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۵ بند ۸ هات ۵۳ .

۹ — پیروزی = وَنَنا ‌ 𐬬𐬀𐬥𐬀𐬥𐬁 vananâ، یادداشت شمارهٔ۸ بند٤ هات۳۱.

۱ — پیروزگر = وِرِتهرَجَنْ 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬚𐬭𐬀𐬘𐬀𐬥 vərəthrajan صفت است. در

شانزدهمین بند گـزارش پهلوی پیروزکریه pêrozkarîh ، در توضیـح آمـده زتارِ ویناسکاران zatâr-i-vinâskârân (زننده گناهکاران) وِرِتْهرَ 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬚𐬭𐬀 vərəthra بمعنی پیروزی دراوستا بسیار آمده چنانکه در فروردین یشت پارهٔ ٢٤ و یسنا ۷۱ پارهٔ ۸ وجز آن. وِرِتْهرَ vərəthra نیز بمعنی سپر است یا سلاح دیگری که تن بپوشاندو نگاهداری کند ازمصدر وَر 𐬬𐬀𐬭 var که بمعنی نهفتن و پوشانیدن است. وِرِتْهرَغْنَ ، 𐬬𐬆𐬭𐬆𐬚𐬭𐬀𐬖𐬥𐬀 vərəthraghna نام‌فرشتهٔ پیروزی‌است،دربهرام یشت در نیایش اوست،همین واژه است که در فارسی بهرام‌شده، بیستمین روز از ماه راکه باین فرشته سپرده شده بهرام روز نامند،درجاهای دیگر از این فرشته سخن داشتیم دراینجا بیش ازاین نباید ، نگاه کنید بجلد دوم‌یشتها ص ۱۱۲ ـ ۱۱۹ و بجلدخرده اوستا ص ۲۰۸ .

۲ — آیین = سِنگَهَ 𐬯𐬆𐬢𐬵𐬀 sə̄ngha ، یادداشت ۷ بند۱۱ هات ۳۱ .

۳ — کسانی که هستند : در متن هنتی hə̨ntî صیغـهٔ جمع حاضر است بمعنی هستند ازمصدر اَه 𐬀𐬵 ah هستن، بودن بمعنی آفریدگان وآنانی که هستند و پیکر هستی دارند یا موجودات ، بکاررفته است چنانکه دربند٦ ازهات٤٥ و دربند ۱۰ از هات ۵۱ بهمین معنی است .

۴ — پناه بخشیدن = پُوئی 𐬞𐬋𐬌 pôi مانندیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند پیش .

۵ — آشکارا = چیتهرا 𐬗𐬌𐬚𐬭𐬁 čithrâ، یادداشت۱ بند ۲۲ هات ۳۱ .

٦ — آگهی دادن (𐬗𐬌𐬱𐬀𐬌𐬙𐬌) = چیش 𐬗𐬌𐬱 čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ – برگماشتن = دانْم dam (?.Inf) از مصدر دا دادن.

۸ – از برای واژهٔ رد = رَتـو ratu و صفت درمان بخش زندگی یاپزشك زندگی = اَهوم بیش ahûm-bis نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱۹ هات ۳۱ .

۹ – فرمانبری= سِرَئُوش səraosha، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۱۰ – روی کردن ( )ازمصدرگَم gam آمدن ، گامیدن .

۱۱ – خواستن ( )= وَس vas ، یادداشت۱۲ بند۲ هات ۳۰ .

هفدهمین بند

۱ – بجای کام‌دل‌درمتن‌زَرَ zara آمده جز همین یکبار دیگر دراوستا نیامده بمعنی کامه و مقصود است .

۲ – ساختن ( ) ازمصدرکَر kar کردن ، ساختن، یادداشت٤ بند ۹ هات ۳۰ .

۳ – پیوستن‌یاپیوستگی=آسکیتی â-skitî ( ) از مصدر هَچ hac ، یادداشت ۹بند ۹ هات ۳۳ .

۴ – گفتار( )=وَچْ vac ، یادداشت۷بند۱۱هات۲۸

۵ – کارساز= اَئِشَ aêsha ، یادداشت ٤ بند ۹ هات۲۹ .

٦ – آن = اَوَ ava ، در تأنیث اَوا avâ ضمیر اشاره است، دربند ۱۰ از هات ۲۹ و در بند ٦ ازهات ۳۱ بآن برخوردیم، دربند ۱۹ همین هات نیز آمده .

۷ – دستور = مانْثْـرَ mathra ، یادداشت ٦ بنـد ۵ هات ۲۸ .

۸ – دربارهٔ رسایی وجاودانی یا خرداد وامرداد که دربند ۱۸ همین هات نیز

آمده بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ ازهات ۳۱ نگاه کنید .

۹ – درآمیختن ، یگانه شدن ، بهم پیوستن و آمیزش کردن درمتن سروئی بوژدیائی آمده: سروئی srôi (Inf.) ازمصدرسَر sar (پیوستن انجمن کردن) و از همین بنیاد است سَرِ sarə̄ که در بند ۳ ازهات ٤۹ آمده (یادداشت۳بند۲۱ هات۳۱) ؛ بوژدیائی bûždyâi (Inf.) از مصدر بو bû بودن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ بند ۸ هات ٤۳ .

۱۰ – بهره ور ، برخوردار = راتِهم râthəma،درگزارش پهلوی بهار bahâr، در بند ٦ ازهات۵۳ نیز آمده بمعنی بسته و پیوسته (متعلق) و پیرو است ، صفتی است که از مصدر راتْهِ râth درآمده یعنی از آنِ کسی بودن (تعلق داشتن) چنانکه دربند ۹ ازهات ۵۳ آمده،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازآن بند .

هجدهمین بند

۱ – مزد = میژدَ mîžda دربند ۱۹ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۲ – ارزانی‌شدن،بچیزی‌سزاوارگردیدن ( ) = هَنْ han ،نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۳ – مادیان : اسپَ aspa ، درپهلوی ودرفارسی‌اسپ، مادینهٔ آن اسپا aspâ ، اسب ماده، مادیان .

۴ – بجای «بانر» در متن ارشن وَئیتی arshnavaitî آمده صفت است، درتذکیر اَرشنَ وَنت arshnavânt یعنی دارنده (جفت) نرینه یا نرینه‌مند وبا (جفت) نر،ازاین صفت اسپ مراداست،بنابراین مادیان با جفتش که اسب باشد ، این صفت از واژهٔ اَرْشَن arshan ساخته شده کـه نخست بمعنی مرداست در برابر زن = هائیریشی hâirishî که در یسنا ٦۵ در پاره های ۲ و ۵ وارن یشت پارهٔ ۵۸ ، در برابرجهیکا ǰahikâ (زنِ بدکردار) آمده است ، دوم ارشن بمعنی اسپ نر

است چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۱۲۰ ، در پارهٔ ۱۲ بهرام یشت از بـرای شتر نر آمده‌است . سوم ارشن بمعنی مرد و دلیرویل آمده چنانکه در مهریشت پارهٔ ۸٦ و زامیادیشت پارهٔ ۵۲، اَرشَن arshan بمعنی نر بسا با نامهای چارپایان آمده ، از برای بازشناختن آنها از چارپایان مادینه چنانکه درپارهٔ ۳۱ بهرام یشت و پارهٔ ۱۰ دین یشت با واژهٔ اسپ آمده ؛ درپارهٔ ۷ بهرام یشت و پارهٔ ۵۵ ارت یشت باواژهٔ گاو آمده ؛ درپارهٔ ۳۷ ازفرگرد نهم وندیداد ودرپارهٔ ۱۱ از فرگرد چهاردهم و ندیداد باواژهٔ شتر آمده وجز آن ، درپهلوی گوشن یا وُشن ودرفارسی گُشن گوییم نظامی گوید : زدشت‌رملکه (؟) در هرقرانی بگُشن آید تکاورمادیانی

(خمسهٔ نظامی چاپ بمبئی جلد دوم صفحهٔ ۱۹)

گشن درفارسی چنانکه دراوستا بمعنی همهٔ چارپایان نراست چون گشن اشتر ومیش گشن و گشن بز که درمقدمةالادب زمخشری آمده (چاپ لیپسیك ص۷۱-۷۳) همین واژه است که درنام گشنسپ (= گشن‌اسپ) بجامانده : آتشکدهٔ آذرگشنسپ (= گشسپ) درآذربایجان وجُشنسف، شاهِ فدشوارگر(پتشخوارگر) درطبرستان که نامهٔ معروف تنسر بدو فرستاده شده، نگاه کنید بجلد دوم یشتها ص۲۳۹ . ارشن Arshan نام یکی ازشاهزادگان کیانی است ، نوهٔ کیقباد (کی آرش = کیارش) در فروردین‌یشت‌پارهٔ ۱۳۲ ودرزامیاد یشت‌پاره ۷۱ باپادشاهان‌کیانی‌یادشده، نگاه کنید بنام خشیارشن xšayâršan(خشیارشا) چهارمین پادشاه هخامنشی ، پسر داریوش بزرگ دریادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۷ ازهات ۲۸، بجلد دوم یشتها ص ۲۲۵- ۲۲٦ و ص ۲۲۸نیز نگاه‌کنید . واژهٔ دَئنو daênû بمعنی ماده دربرابر ارشن (نر)arshan دراوستا بسیار آمده،درپارهٔ٤۲ازفرگرد هفتم وندیداد با نامهای چارپایانی چون خروگاو و اسب وشتر بکاررفته ، از برای بازشناختن این ستوران ازنرهای آنها درپهلوی دِنوتك denûtak = ماده آمده است ، بیادداشت شمارهٔ ۱ از پارهٔ ٤۲ هفتمین فرگرد وندیداد نیز نگاه شود .

۵ - شتر= اوشتر ustra

۶ - پیمان داده شده = ... از مصدر وَت vat ... با جزء ائیپی ... aipi بمعنی دانستن و آگاه شدن و دریافتن در فرگرد نهم وندیداد در پاره‌های ۲ و ۴۷ و ۵۲ و در یسنا ۹ پارهٔ ۲۵ و در پاره های ۶-۷ از یسنا ۳۵ (هفت‌هات) با جزء فرا ... آمده است، در این بند ۱۸ از هات ۴۴ بمعنی پیمان (وعده) دادن است .

۷ - بخشایش = داونگها ... dâ̊nhâ ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۲ بند ۱ هات ۳۴

نوزدهمین بند

۱ - بجای درست‌پیمان اِرِزاوخذَن ... ərəz-uxdhan آمده، بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۳ هات ۳۰ و بواژهٔ اِرِزاوخذائی ... ərəz-uxdhâi در یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۹ هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - سزا = مَئِنی ... maêni ، یادداشت ۱ بند ۵ ۱ هات ۳۱.

۳ - نخست = پئوواوروِیه ... paouruyê ، یادداشت ۱ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - پایان = آپَم ... apāma ، یادداشت ۵ بند ٤ هات ۳۰ .

۵ - آگاه بودن (...) = وید ... vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

بیستمین بند

۱ - بجای «هرگز» چیتهنا ... čithənâ (...) در گزارش پهلوی چیگون هکرج ... چگونه هکرز = هرگز .

۲ - بجای خداوند خوب هوخشَتهر ... hu-xshathra آمده یعنی خوب شهریار (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) ، درگزارش پهلوی خوتای ... خدای (= انهوما ... xᵛatâi).

۳ - دیدن = ... در بند ۲ از هات ۵۰ ...

ازمصدر پانگه pâṅh بمعنی دیدن بامصدر پا pâ بمعنی نگاهداشتن وپاییدن که دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۱ هات ۲۸ گذشت، ازیك بنیاد است. بارتولومه Bartholo. و گلدنر Geldner و لومل Lommel و بسیاری ازدانشمندان دیگر بهمین معنی گرفته‌اند و برخی دیگر از مصدر پرت parət که بمعنی پیکار کردن و جنگیدن است ، گرفته اند از مصدری که واژه پشنا pashənâ پیکار ، نبرد ، درآمده است .

۴ – چگونه = یائیش yâis ، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ۷ هات ۳۲.

۵ – اوسیج usij همین یکبار در گاتها آمـده ، در جا های دیگر اوستا از او یاد نشده ، باید مانند کرپن karapan از پیشوایان دیویسنا باشد. ازاوسیج و کرپن چنانکه ازکوی kavi جداگانه سخن رفت ، به بند های ۱۵-۱۴ از هات ۳۲ نیز نگاه شود .

۶ – خشم = أئشم aêshəma، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۷ – همیشه = آنمن anman، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ – نالانیدن ( ) = رود rud ، یادداشت ۱ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ – پروردن ( ) از مصدر میز miz (مئز maêz)این معنی ومعنیهای دیگرچون پرستاری کردن ونگهداری کردن وجز آن از خود جمله بر میآید. miz (مئز maêz) نیز بمعنی میزیدن (شاشیدن)است چنانکه در پارهٔ ٦ از فرگرد سوم وندیداد و جز آن ، در پهلوی نیز میزیتن

۱۰ – گشایش بخشیدن = فرادئینگه (Inf.)frâdaiṅhê از مصدر فراد frâd، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۱٤ هات ۳٤ .

۱۱ – کِشت وورز، کشاورزی، برزیگری = واستر vâstra، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ بند ۲ هات ۲۹ .

اُشتَودگات : یسنا ، هات ۴۵

نخستین بند

۱ – شش بندنخستین این‌هات باأتْ فرَوَخْشیا at-fravaxshyâ . آغاز یافته و پیوستگی آنها را بهمدیگر میرساند .

۲ – اکنون = نو . nû،نون، کنون،یادداشت شمارهٔ ۸از بند۱۱ هات۲۹.

۳ – گوشدادن ( ) = گوش . gush (= گئوش . gaosh)گوشیدن،شنیدن،نیوشیدن. یادداشت۳بند۸هات ۲۹.

۴ – شنیدن (.)=سرو . sru ،یادداشت۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۵ – نزدیك = آسْنَ asna ، درگزارش پهلوی (= زند)نزدیك وکدور

۶ – دور = دورَ . dûra ، در پهلوی نیز دور . ، یادداشت ۱۰بند ۱۴هات ۳۲ .

۷ – خواستن ، جویا شدن ، آرزو داشتن ( ) = ایش . ish (أئش . aêsh)،یادداشت ۱۲بند۴هات۲۸. واژهٔ«آموزش» که نگارنده‌ازبرای نمودن‌معنی افزوده، برابراست‌باآنچه در گزارش‌پهلوی همین‌بند افزوده‌شده:ائرپتستان کرتن ۱۱۴۱۹ ،دربارهٔ‌واژهٔ‌ائرپتستان برابرواژهٔ‌اوستایی‌أئتهر aethra (آموزش) که واژهٔ هیربد (= آموزگار) ازآن‌درآمده ، بجلد دوم یشتها ص ۲۷۹ نگاه‌کنید .

۸ – ضمیر های «آن» و«او» ازخود جمله بر نمیآیدکه ازبرای کیست زیرا چنین اسمی درپیش نگذشته، بارتولومه Bartholomae آنها را ازبرای مزدادانسته

اما گلدنر، Geldner ازبرای آموزگار یا پیشوای دروغین .

۹ — بیاد سپردن ( ) = مـزدا maz-dâ ، یادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱ هات ۳۰ .

۱۰ — چیتهر čithra هویدا ، پیدا، آشکار، پدیدار. یادداشت ۱ بند ۳۲ هات ۳۱ .

۱۱ — آموزگاربد = دوش سستی dus-sasti ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۱۲ — دیگرباره، دیگر = دئیبیتیه daibitya ، در بخشهای دیگر اوستا بیتیه bitya ، درفرس هخامنشی دوویتیه duvitiya، درتأنیث دئیبیتیا daibityâ ، در پهلوی دِتیکر ditikar یادتیکر تر ditikartar ازاعداد وصفی است از واژهٔ دْوَ dva (دو) درآمده است .

۱۳ — زندگی ، جهان ، هستی = اَهو ahu، دربند های آینده نیز آمده (انگهو)، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند۲ هات۲۸، درگزارش پهلوی، جهان دیگر یا روزپسین دانسته شده : پهآن دِتیکر ترژمان به تن پسین (یعنی زمان دیگر ، در جهان پسین) .

۱۴ — تباه کردن ، نیست کردن ، میرانیدن ( ) = مَرنچ maranč ، یادداشت۸ بند۱ هات۳۱.

۱۵ — بجای کیش، وَرَنَ varana آمده دربندآینده نیز آمده یعنی باور (عقیده ، ایمان)، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۰ .

۱٦ — بد، زشت، نکوهیده = اَکَ aka ، یادداشت ه بند۳هات۳۰ .

۱۷ — بجای گـرواند ( ) = آوِرِتی â-varatî بمعنی گروش و اعتقاد وایمان است ، از بنیاد همان واژه ای که درشمارهٔ پیش گذشت، ازمصدر وَرْ var گروانیدن ، گرویدن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بنده هات ۲۸ .

دومین بند

۱ – بجای گوهر مئینیو mainyu آمده در فارسی مینو، یادداشت ۲ بند ۳ هات ۳۰.

۲ – سپَنیَنگه spanyaṅh ، بواژهٔ سپنتَ spənta (سپند) دریادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ۱۲ هات ۳۳ نگاه شود.

۳ – چنین (نیز)=اوئیتی ûitî ، درجاهای دیگر اوستا uiti چنانکه دریسنا ٤ پارهٔ ٤ و جز آن.

۴ – پلید، ناپاك= انگرَ angra ، دراین جااز این واژه‌اهریمن اراده شده در برابر سپند مینو، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ بند ۱۲ هات ٤٤.

٥ – « نه » و «ونه» : بجای نخستین نوئیت nôit و بجای دومین نئدا naêdâ آمده، در بخشهای دیگر اوستا نئذا naêdhâ چنانکه درمهریشت پارهٔ۱۹. دربند٦ ازهات۲۹ نیز به نئدا naêdâ برخوردیم و در بند ۲ از هات ٤۹ نیز خواهیم برخورد.

٦ – واژه‌هایی‌که به منش و آموزش وخرد و کیش (= باور، اعتقاد) وگفتار وکردار ودین وروان گردانیدیم برابراست باواژه‌های اوستایی ازروی‌ترتیب: مَنَنگه manaṅh (یادداشت ۹ بند ۱ هات ۲۸) ؛ سِنگهَ sə̄ngha (یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱) ؛ خْرَتو xratu (یادداشت ۸ بند ۱ هات ۲۸) ؛ وَرَنَ varana (یادداشت ۷ بند۲ هات ۳۰) ؛ اوخذَ uxdha (یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸) ؛ شیئُوتَهنَ syaothana (یادداشت ٥ بند ۱ هات ۲۸) ؛ دئِنا daênâ (یادداشت۲ بند۱۱هات ۳۱) ؛ اورْوَنْ urvan (یادداشت۲ بند ٤ هات ۲۸).

۷ – سازش کردن ( ) = هَچ hac انبازی کردن ، پیوستن ، یادداشت ۹ بند۹ هات ۳۳.

سومین بند

۱ – آیین، گفتار ایزدی، سخن مینوی = مانْتْهرَ mathra، یادداشت ٦ بند ٥ هات ٢٨ .

۲ – ورزیدن ( ) = وَرِزْ varəz، یادداشت ٤ بند ٤ هات ٢٩ .

۳ – اندیشیدن ( ) = مَن man، یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ٢٩ .

۴ – پایان ، انجام = آپِمَ apəma ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۳۰ .

۵ – وای، افسوس، دریغ ، دردا = آوُئی avôi، از کلمات اصوات است ، از همین بنیاد و بهمین معنی است واژهٔ وَیوئی vayôi که در بند ۷ از هات ٥٣ آمده و واژهٔ آوُیَه âvôya که در پارهٔ ١٤ اردیبهشت یشت و بسا درجا های دیگر آمده . درگزارش پهلوی اناك anâk، اناکیه anâkîh که در پهلوی بمعنی درد و رنج وگزند است .

واژهٔ آوَه که درفرهنگهای فارسی بمعنی آه و وای و افسوس گرفته شده همان آوُیه اوستایی است . بواژهٔ اَوَئِتات avaêtât در یادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۲۰ هات ۳۱ نگاه کنید .

چهارمین بند

۱ – برزیگر = وَرِزیَنْتْ varəzyaṇt، صفت است، ورزنده ازمصدر وَرِزْ varəz ورزیدن، بآغاز گفتار پیشه‌وران نگاه کنید .

۲ – دختر = دوگِدَرْ dugədar، دربند ۳ ازهات ٥٣ نیز آمده در بخشهای دیگر اوستا دوغذر dughdhar، درپهلوی دوخت ، ودرفارسی دخت ودختر. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ ازبند۱۱ همین هات .

۳ – نیك کنش ، خوب کردار = هوشیَئوتَهنَ husyaothana، ازهو hu (یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰) وشیئوتهن که در یادداشت شمارهٔ٦ ازبند پیش گذشت .

۴ - فریفتن = دیوژئی دیائی .... diwzaidyâi (.Inf) از مصدر دیوژ .... diwz، نگاه کنید به وندیداد فرگرد ۱۸ پاره های ۱ـ۵ و یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۰ .

۵ - بهمه نگران، همه را بیننده = ویسپاهیشَس .... vîspâhishas صفت است، درپارهٔ ۸ از هرمزدیشت یکی از نامهای اهورا مزداست ، در گزارش پهلوی هرویسپ نکیریتار .... harvisp-nikîrîtâr همه را نگران .

پنجمین بند

۱ - شنیدن = سروئیدیائی .... srûidyâi، یادداشت ۵ بند ۱۲ هات ۳٤ .

۲ - مردم = مَرِت .... marəta، یادداشت ۸ بند ۷ هات ۲۹ .

۳ - ضمیر او = یُوئی .... yôi برمیگردد بپیغمبر زرتشت .

۴ - فرمانبری = سِرَئُوش .... səraosha، یادداشت ٤ بند ۵ هات ۲۸ .

۵ - رسایی = هئوروَتات .... haurvatât (خرداد) ؛ جاودانی = اَمِرتات .... amərətât (امرداد)، یادداشت ٤ بند ٦ هات ۳۱ .

٦ - رسیدن (........) از مصدر گم .... gam ، اوپا .... upâ + گم .... gam، یادداشت شمارهٔ ۵ بند ٦ هات ۳۰ .

۷ - دراینجا منش نیك: منیو .... manyu (مینو) آمده باصفت وَنگهو .... vanhu (وه، به)، همچنین است دربند ۸ ازهمین هات ودربند ۸ ازهات ٤۸. دربند ٦ ازهات ۳۳ منیو .... manyu باصفت وهیشت .... vahista (بهترین) آمده ، درهر سه جا همان وُهومَنَنگه .... vohu-manañh مراداست، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ هات ۳۳ .

ششمین بند

۱ - بزرگتر،مهتر = مزیشتَ .... mazista مزدا اهورا مراد است، یادداشت ٦ بند ۱۱ هات ۲۹ .

۲ - ستاینده( )از مصدر ستو stu ستودن، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ - نیکخواه ، نیك اندیش = هودا hudâ ، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

۴ - آفریدگان = ( ) صیغهٔ جمع حاضر از مصدر ah هستن، بودن . هستی یافتگان و آنانی که هستند(موجودات) مراداست. یادداشت ۳ بند ۱٦ هات ٤٤ .

۵ - بجای روان پاك ، درمتن مَئینیو mainyu آمده باصفت سپنت spənta که دربند ۲ ازهمین هات یادکردیم .

٦ - شنودن، شنیدن ( )=سرو sru درنخستین بند همین هات نیز آمده .

۷ - نیایش = وَهمَ vahma ، دربند ۸ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۵ بند ۲ هات ۳٤ .

۸ - پرسیدن( ) = فرَس fras بمعنی آموختن ومشورت کردن هم آمده .

۹ - آگاهانیدن ، آموزانیدن، الهام کردن (...) = فراسانگَه frâ-sâṅh ، یادداشت ٦ بنده هات ۲۹.

هفتمین بند

۱ - سود = سوا savâ چنانکه در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۲ هات ٤٤ گفتیم ، از این واژه سود جاودانی یا پاداش نیك روز پسین اراده میشود یابخشایش ایزدی .

۲ - بجای « دردست اوست » رادنگَه râdaṅh آمده، صفت است یعنی آماده دارنده یاباختیار خویش دارنده (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ ازبند ۹ هات ۲۹) بیگمان از این واژه همین معنی که نگارنده بآن داده اراده شده چه در بند ٤ از هات ٤۳ که از پاداش و پاد افراه روز پسین سخن رفته چنین آمده : «آنگاه

که آن پاداش بدست گرفته به پیرو دروغ و به پیرو راستی خواهی داد ».

۳ — یافتن ( ) = ایش ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸ .

۴ — زنده = جو jva ، یادداشت ۸ بند هات ۲۹ .

۵ — بودن ( ) = اَهْ ah هستن ، بودن (+) = بو bû بودن .

۶ — جاودانی = اَمرتات amərətât ، دریادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ گذشت .

۷ — همیشه = اوتَ یوتی uta-yûti ، یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰ .

۸ — کامروا = اَیِشَ ( ) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ۹ هات ۲۹ نگاه کنید .

۹ — رنج = سادرا sâdrâ ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳٤ .

۱۰ — آفریدن ( ) = دا dâ دادن ، آفریدن .

هشتمین بند

۱ — از « تو » یك تن اراده نشده ، بلکه هریك از شما مقصود است، همچنان است در بند های ۹ و ۱۰ .

۲ — ستایش = ستَئُوتَ staota ، یادداشت ۵ بند ۱ هات ۳۰ .

۳ — نماز = نِمَنْگَهْ nəmanh ، یادداشت ۲ بند ۱ هات ۲۸ .

۴ — بجای دریافتن ( ) = varəz ورزیدن . دراینجا با جزء آ دریادداشت شمارهٔ ۱ از بند ٤ همین هات گذشت .

۵ — « آری اکنون آن » = نوزیت با نسخه بدلهای گوناگون باید چنین باشد . nû (اکنون ، نون) که دریادداشت شمارهٔ ۲ همین هات گذشت ؛ زی (آری) ؛ ایت ît (آن) ضمیر اشاره است که بر میگردد به خشتهر xshathra (کشور ایزدی) که در بند

پیش یادشده. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ٦ از بند ۸ هات ۲۸ .

٦ - چشم= چَشمَن čashman، یادداشت۳بند ۸ هات ۳۱ .

۷ - نگریستن ، دیدن ( ) = دَرِسْ با جـزء وی: vî-darəs، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۰ .

۸ - اندیش نیك: دراینجا مَنیو manyu باو نگهو vanhu آمده که در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٥ همین هات گذشت .

۹ - بارگاه ستـایش یا خـان و مـان درود و نیـایش = دِمانِ گَرُو dəmânê-garô، همین واژه است که در فارسی گرزمان شده بمعنی عرش و بهشت ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱ .

۱۰ - فرو نهادن، پایین گذاردن( )=داباجزء نی: nî-dâ، در بند ٤ از هات ۳۲ و در بند ۳ از هات ٤۹ نیز آمده .

نهمین بند

۱ - خـوشنود ساختـن ( ) = خشنو xshnu ، یادداشت شمارهٔ ۳ بند ۸ هات۳۲.

۲ - بخواست خود = اوسَن usan، یادداشت ۷بند ۱۰ هات٤٤.

۳ - بهروزی ، خوشبختی = سپا spâ ؛ تیره روزی،بدبختی = اسپا a-spâ ، یادداشت ٥ بند ۷ هات۳٤ .

۴ - دهد ( ) ازمصدر کر kar که بمعنی کردن است ، دراینجا دادن درست تر میافتد .

٥ - توانایی=خشَتهر xshathra، یادداشت٤ بند۳هات۲۸ .

٦ - بجـای کِشت و کار وَرزی varəzî از مصـدر وَرِز (ورزیدن) ازاین واژه برزیگری و کارکشت و ورز اراده میشود ، نگـاه کنید به بند٤ همین هات .

۷ - چارپا =پَسو pasu؛ کَس=ویرَ vîra، در بند٥ ازهات ۳۱ نیزاین دوواژه باهم آمده نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ۱۱ آن بند و

بیادداشت شمارهٔ ۹ بند ۵ هات۲۹.

۸ — گشایش دادن ، فراخی بخشیدن = فرَدَتهائی 𐬟𐬭𐬀𐬛𐬀𐬚𐬁𐬌 . fradathâi (Inf.) ، یادداشت ۲ بند ۱۶ هات ۳۱ .

۹ — شناسایی‌خوب = هَئُوزانْتهو 𐬵𐬀𐬊𐬰𐬀𐬚𐬀 . haozathwa، دریسنا۵۷ پارهٔ ۲۳ نیز آمده ، باواژهٔ هوزِنتو 𐬵𐬎𐬰𐬇𐬧𐬙𐬎 . hu-zəntu یکی است یعنی هیئت دیگری‌است‌از آن واژه . نگاه‌کنید بیادداشت‌شمارهٔ۱۵ ازبند ۳ ازهات ۴۳ .

دهمین بند

۱ — درود،ستایش = یَسن 𐬫𐬀𐬯𐬥𐬀 . yasna، یادداشت ۶بند۱ هات ۳۰ .

۲ — پارسایی = آرمتی 𐬁𐬭𐬨𐬀𐬌𐬙𐬌 . ârmati ، یادداشت ۵بند۲هات ۳۲ .

۳ — بزرگ داشتن : در متن 𐬨𐬀𐬢𐬵𐬀 بارتولومه Bartholomae آن را از مصدر mang دانسته و بواژهٔ سانسکریت mahaya پیوسته است Altiranisches-Wörterbuch sp. 1135 ، بسیاری ازدانشمندان دیگرازمصدر مَزْ 𐬨𐬀𐬰 maz گرفته اند ، هر چند که بنیاد واژه روشن نباشد معنی‌ای‌که گروهی از آنان بر گزیده اند همان است که نگاشتیم .

۴ — همیشه = آنْمَنْ 𐬀𐬥𐬨𐬀𐬥 . anman ،یادداشت ۳ بند ۷ هات ۳۰.

۵ — خواندن (𐬯𐬭𐬁𐬎𐬌𐬌𐬀 .) = سرو 𐬯𐬭𐬎 . sru ، یادداشت ۱ بند ۲ هات ۳۰ .

۶ — نوید دادن ، آموزانیدن (𐬗𐬌𐬱𐬀𐬌𐬙 .) = چیش 𐬗𐬌𐬱 . čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۷ — رسایی و جاودانی = خرداد، امرداد، دریادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ همین هات گذشت .

۸ — بودن = ستُوئی 𐬯𐬙𐬋𐬌 . stôi (.Inf)،یادداشت۷ بند٤ هات ۳٤ .

۹ — بارگاه ، خان و مان و سرای = دانْم 𐬛𐬆𐬨 . dam در بند ۷ از هات ٤۸ و در بند های٤ و ۱۰ از هات ٤۹ و دربند۲ از هات ۵۰ نیز آمده.بواژهٔ دِمانَ

dəmâna که از همین بنیاد و بهمین معنی است یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ١٦ از هات ۳۱ نگاه کنید، همچنین بواژهٔ هَدَمْ ha-dam دریادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۹ از هات ٤٤ .

۱۰ — نیرو = تویشی təvîshi، یادداشت ۹ بند۱ هات۲۹.

۱۱ — پایداری = اوتَ یوتی uta-yûtî ، یادداشت ۳ از بند ۷ هات ۳۰ .

یازدهمین بند

۱ — آینده = اَپَرَ apara، یادداشت٤ بند ۲۰ هات ۳۱ .

۲ — خوار داشتن پست کردن ، زشت پنداشتن دراین بنـد دوبار آمـده : ... از مصدر مَنْ man (اندیشیدن، پنداشتن) باجزء تر tarã (ترُو tarô)، همچنین «نیک اندیشیدن» که درهمین بند آمده: ... نیز از همین مصدر است باجزء اَرِمْ arəm یعنی نیک اندیشیدن ، درست پنداشتن یا کسی را بزرگ داشتن . یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳۲ .

۳ — ضمیر « او » به « رهاننده » که پس از آن آمده بر میگردد .

۴ — بجای نیک اندیشیدن یا اخـلاص ورزیدن (...) : از واژهٔ اَرِم arəm (درست و نیك) و مَن man (اندیشیدن) ، بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ و یـادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۲ هات ۳۲ نگاه کنید .

۵ — رهاننده : بجای آن سُوشیَنت saošyant آمده که بمعنی سود (ایزدی) بخشنده و رستگار کننده است، خود پیغمبر زرتشت مراد است. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٥ از بند۱۳ هات۳٤ .

٦ — کد خدا : ... ازواژهٔ دامْ dam که در یادداشت شمارهٔ ۹ از بند پیش گذشت و گفتیم باواژهٔ دِمانَ dəmâna

= نمان ۶ ... nmâna (خان و مان) یکی است و از واژهٔ پتی ... pati میباشد که در یادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۹ از هات ٤٤ گذشت و گفتیم که در پهلوی پت ... pat و خوتای ... (خدای) گویند و در فارسی بَد گویند چنانکه در واژهٔ موبَد و هیربَد و سپهبَد و دُرستبدَ (پزشك) واندرزبَد و جز آن .

پتی = پت = بَد یا بَذ بمعنی بزرك و سرور و مهتر و خداوندگار است، کدخدا دُرست معنی واژه های اوستایی « دَمْ » و « پتی » میباشد ، چه کده (در اوستا کَتَ ... kata و در پهلوی کَتك ...) بمعنی خانه و سرای میباشد چون آتشکده و بتکده و میکده و جز آن ، اما کدخدا دربند ۱۱ از هات ٤٥ بمعنی بزرك خانه یا بزرك ده گرفته نشده بلکه بمعنی سرور ومهترو فرمانگزار و شهریار است :

کیومرث شد برجهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای (فردوسی)

۷ — دوست = اوروَ تَـهـه ... urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱ .

۸ — برادر = براتر ... brâtar، در فرس هخامنشی نیز براتر در پهلوی هم براتر ... ، واژهٔ خوَنگهر ... xᵛanhar یعنی خواهر در گاتها نیامده اما در بخشهای دیگر اوستا چندین بار بآن بر میخوریم چنانکه در ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ٥ و جز آن . واژهٔ پدر = پتر ... patar در بند ۸ از هات ۳۱ گذشت ؛ ماتر ... mâtar یعنی مادر درگاتها نیامده ، در جا های دیگر چندین بار آمده چنانکه در یسنا ۳۸(هفت هات) پارهٔ ٥ و ارت یشت پارهٔ ۱٦ و فرگرد دوازدهم وندیداد پارهٔ ۱ ؛ از واژهٔ پوثْهرَ ... puthra یعنی پسر واز واژهٔ دوگِدَر ... dugədar یعنی دختر که هر دو درگاتها آمده در یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۷ هات ٤٤ و در یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ٤ همین هات سخن داشتیم. بهمهٔ این واژه‌ها در پارهٔ ۱ و پارهٔ ٥ از دوازدهمین فرگرد وندیداد بر میخوریم و در همان فرگرد وندیداد

خویشان دیگر چنین نامیده شده اند : نیاك 𐬥𐬌𐬌𐬁𐬐𐬀. nyâka = نیا ، پدر بزرك ، پدرکلان ؛ نیاکا 𐬥𐬌𐬌𐬁𐬐𐬁. nyâkâ = مادر بزرك ، مادرکلان (پارهٔ ۹ و ۱۱) ؛ نَپَتْ 𐬥𐬀𐬞𐬀𐬙. napaṯ = نـوه ، نواده ؛ اگر دخـتر باشد نپتی 𐬥𐬀𐬞𐬙𐬍. naptî (پارهٔ ۱۰ و ۱۱) بواژهٔ نَپَت napaṯ در بند ۱۲ از هات ٤٦ خواهیم برخورد ؛ توئیریَه 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀. tûirya برادر پدر (عمّ) درفرهنگهای فارسی اَوْدَرْ (یا افدر) برادر پدر (عم) یاد شده است ؛ توئـیریا 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬁. tûiryâ خواهر پدر(عمه) (پارهٔ۱۵) ؛ براترویَه 𐬠𐬭𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬌𐬀. brâtruya = برادر زاده،اگردختر باشد براترویا 𐬠𐬭𐬁𐬙𐬭𐬎𐬌𐬌𐬁. brâtruyâ = دختر برادر (پارهٔ ۱٤) ؛ توئـیریو پوثْهرَ 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬋.𐬞𐬎𐬚𐬭𐬀. tûiryô-Puthra = پسر برادر پدر (پسرعم) ؛ توئیریَه‌دوغذر 𐬙𐬏𐬌𐬭𐬌𐬌𐬀.𐬛𐬎𐬖𐬜𐬀𐬭. tûirya-dughdhar = دختر خواهر پدر (دختر عمه)) پارهٔ ۱۷) ، ازبـرای خویشان واژهٔ تَئُوخْمن 𐬙𐬀𐬊𐬑𐬨𐬀𐬥. taoxman آمده (پارهٔ ۲۱)، همین واژه است کـه درفارسی تخم شده وبهمین معنی هم در اوستا بسیار آمده چنانکـه درفـرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۲۵ و جز آن .

اُشتَوَدگات: یسنا ، هات ٤٦

۱ ـ زمین = زام zam در اوستا ، چنانکه در فارسی ، بمعنی خاك و مرز و بوم است (یادداشت ۲ از بند ٤ هات ٤٤)، در هادخت نسك فرگرد سوم پارهٔ ۲۰ آمده : روان گناهکار درجهان دیگر سرگشته و پریشان چنین بزبان راند : کام نِمُوئی زام kâm-nəmôi-zam = بکدام زمین روی آورم. نگاه‌کنید بجلد دوم یشتها ، گزارش نگارنده ص ۱۷۲ .

۲ ـ روی آوردن = نمُوئی nəmôi در دومین جمله همین‌بند نیز آمده از مصدر نَم nam ، درجا های دیگر اوستا بسیار بکار رفته:در پارهٔ۳۵ زامیاد یشت باجزءاَپَ: apa-nam (بدررفتن ،برگشتن، گریختن) ؛ در پارهٔ ۹٦ از همان یشت باجزء فرا : frâ-nam (گریختن)همچنین‌است درپارهٔ ۱۸ ازیسنا ۵۷ ودرپارهٔ٤ درواسپ (= گوش) یشت و درفقرهٔ ٥٦ از بهرام یشت بمعنی خمانیدن است ؛ در پارهٔ ۳۹ فروردین یشت و پارهٔ۱۰ ازدومین فرگرد وندیداد با جزء وی : vî-nam (گشودن ، از هم جدا کردن ، تمایل دادن)،واژهٔ نم nam درفرهنگهای فارسی بجا مانده و آن واژهٔ نمیدن است که بمعنی میل‌کردن وتوجه کردن یادگردیده است و در فرهنگ جهانگیری باین شعر مولوی‌گواه آورده شده :

وقت مرگ و درد آنسوئی نمی   چونکه دولت رفت خوانی اعجمی

این شعررا درمثنوی جلال‌الدین نیافتم .

۳ ـ کجا = کوثرا kuthrâ، یادداشت ۱ بند ۷ هات ۳٤ .

۴ ـ رفتن ( ) از مصدر ای i یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۵ ـ آزاده ، رزمی ، سپاهی ، لشکری = خوَئِتو $x^vaêtu$ ؛

پیشوا = اَئیریَمنْ airyaman ؛ برزیگر ، کشاورز = وِرِزنا vərəzə̄nâ (در اینجا بهیئت تأنیث آمده) بگفتار پیشه وران نگاه کنید در بخش نخست.

۶ – دورداشتن(.......)ازمصدر دا باجزء پئیری: pairî–dâ دورداشتن ، جدا کردن .

۷ – خوشنودکننده= خشنو xshnu صفت است، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .

۸ – .... نظر بوزن شعر باید یك واژه افتاده باشد امازیانی بمعنی نرسیده .

۹ – فرمانروا= ساسْتَر sâstar سردار، سرکرده (امیر) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ ازبند ۷ هات ۳٤

۱۰ – کشور= دخیو dahyu ، یادداشت ٦ بند۱٦ هات۳۱.

دومین بند

۱ – ناتوان= اَن اَئِشَ an-aêsha ، یادداشت ٤ بند ۹ هات ۲۹ .

۲ – کم خواسته و کم کس یاکم کارگر: این دوواژه هردو درمتن صفت آمده ، همچنان واژه‌ای که به «بخشای» گردانیدیم نیز صفت است یعنی بخشنده، بخشاینده . بسا صفتهایی که دراوستا بکار رفته ، نه در فارسی و نه درهیچیك اززبانهای دیگر، ترجمهٔ صفت بصفت درست درنمیآیـد نـاگزیر باید بهیئت دیگر درآورد تا همان مفهوم را برساند . کم خواسته = کمنَ فشوَ kamna-fshva : ازدو جزء آمیزش یافته نخست کمنَ kamna در فُرس هخامنشی نیز کمنَ kamna، درپهلوی ودرفارسی کم گوییم . دوم از واژهٔ فشو fshu (= پسو pasu)که دریادداشت شمارهٔ ۹ ازبند ٥ ازهات۲۹ گفتیم بمعنی چارپای خانگی است ،کمنَ فشوَ یعنی کم رمه واندك گله یاکسی که اندك گله و رمه دارد و چارپاکم دارد بعبارت دیگر کم خواسته (اندك مال) درگزارش پهلوی (= زند) نیزکم رمك (کم رمه) شده ودرتوضیح آمده خواستك کم

(کم خواسته = کم مال) . دومین صفت کـه کم کس یا کم کارگر باشد در متن کمنانر kamnā-nar آمده باواژهٔ نر nar ساخته‌شده و در یادداشت شمارهٔ ٥ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که این واژه بمعنی نر و مرد و کس میباشد درگزارش پهلوی کم مرد شده است .

۳ - گله کردن( )= گرز garəz، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۲۹ .

۴ - نگریستن ، دیدن ( ) = وین vin (وئِن vaên) با جزء آ در متن آمده . ، درسرواژه « دروزن زیادتی‌است ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ۳ از بند ۲ هات ۳۰ .

۵ - یاری ، رامش = رَفْذَرَ rafədhra ، یادداشت ٤بند ۱ هات ۲۸ .

٦ - بجای « بخشای » درمتن چَکَـوْنگه čagvanh آمده ، دریادداشت شمارهٔ ۲ گفتیم که این صفت است یعنی بخشاینده ، دربند ۲۰ ازهات ۵۱ چَکِد čagəd نیزصفت‌است بمعنی بخشاینده ، دهنده ، ارزانی‌دارنده، کام برآورنده ، آرزو برآورنده . درپارهٔ ۲ ازیسنا ۳۸ (هفت هات) واژهٔچَکَمَنْ čagəman بمعنی بخشش وارمغان‌است ، برخی‌این واژه‌هارا ازمصدر چَگْ čag دانسته‌بمعنی‌بخشیدن و آرزو کردن ودرخواستن گرفته‌اند .

۷ - دوست=فریه frya ، یادداشت٦ بند١٤ هات٤۳

۸ - آگاهانیدن ، آموزانیدن ( ) = آخسا â-xsâ ، یادداشت۱۱بند ٤هات ۲۸.

۹ - دارایی=ایشتی îštî ، یادداشت۸ بند ۹ هات ۳۲ .

سومین بند

۱ - بامدادِ روز: اوخشانواَسنام . دربند۱۰ازهات۵۰نیز آمده: اَسنام‌اوخشا

(در نسخه بدل اوشا) در گزارش پهلوی بند ۳ از هات ٤٦ آمده : وخشنیتار روچان (روزهای برافزاینده) درگزارش پهلوی بند ۱۰ ازهات ۵۰ آمده به روشنیه خورشیت اندر روچهوش آن اروس (به روشنی خورشید درروز در سپیده دم بامداد) چنانکه از گزارش پهلوی پیداست از این دو واژه سپیده دم یا بامداد اراده شده است . اوخشَن uxshan جداگانه در اوستا بمعنی گاو نر است یا ورزاو = ورزگاو، درآلمانی ochs ، درفرگرد نوزدهم وندیداد پارهٔ ۲۱ و جز آن به اوخشَنْ uxshan برمیخوریم ، درگزارش پهلوی گوشن (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ بند ۱۸ هات ٤٤) ؛ اَسْن asn = اَزَن azan بمعنی روز دراوستا بسیار آمده چنانکه در فرگرد چهارم وندیداد پارهٔ ۱ ودر اُزیرنگاه پارهٔ ۷ وجز آن .

۲ — فراز آمدن ، فرارسیدن ( ) ازمصدر اَرْ ar با جزء فرا ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ — جهان ، هستی ، مردمان = انگهو aṅhu ، دربندهای ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ ازهمین هات نیز آمده . یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۴ — فراگرفتن = دَرِتهرائی darəthrâi (Inf.) از مصدر دَرْ dar (داشتن ، دارابودن ، نگاهداشتن) ، یادداشت ۷ بند ۷ هات ۳۱

۵ — آموزش، آگهش، فرمان، آیین = سِنگهَ sə̄ngha یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۱ .

٦ — فزایش بخش ، برافزاینده = : برخی این واژه را از وَرِزدا varəzdâ دانسته اند از مصدر وَرز varəz (ورزیدن ، کردن ، بجای آوردن) ، بیادداشت شمارهٔ ٤ ازبند ٤ هات ۲۹ نگاه کنید وبرخی دیگر ازمصدر وَرِدْ varəd (بالیدن ، فزایش دادن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ٤ هات ۳۱ .

۷ – رهاننده = سئوشینت saošyant ، یادداشت ۵ بند ۱۳ هات ۳٤ .

۸ – یاری = اوتهائی ûthâi ازمصدر اَوْ یاری کردن، یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹ .

۹ – آگاه ساختن ، آموزانیدن = سانستر ائی sastrâi از مصدر سَنْگه sañh ، بارتولومه .Bartholo ازمصدر سَند sand (ساختن ، انجام دادن) گرفته است . نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۱۵ ازبند۱ و شمارهٔ ۱ از بند ٤ هات ۲۹ .

۱۰ – برگزیدن ( ) = وَرْ var ، یادداشت ۷ بند ۵ هات ۲۸ .

چهارمین بند

۱ – بازداشتن ( ) = پا pâ ، دربند۸ همین هات نیز آمده . یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ – بجای راهبر : وَزدرَ vazdra صفت است از مصدر وَز vaz که درپهلوی وزیتن ودرفارسی وزیدن گوییم .

در فارسی وزیدن از برای باد بکار میرود اما در اوستا بمعنی رفتن وشدن و گراییدن ودرآمدن وتاختن ودویدن وشتافتن وراندن وکشیدن وپریدن وروان‌شدن ووزیدن (باد) آمده است . یعنی ازبرای هر آن فعلی که معنی جنبش و گردش ازآن برآید . در پارهٔ ۳۳ تیریشت و درپارهٔ ۲ بهرام یشت فعلِ واژهٔ باد بکاررفته یعنی وزیدن ؛ درپاره های ۷ و۹و۱۱و۱۵ فعل واژه های گاو (ورزاو) واسب وشترو گراز آمده یعنی تاختن ؛ درپارهٔ ۱۷ همان یشت ، فعلِ مرد جوان است یعنی درآمدن ؛ درفقرهٔ ۱۹ ازهمان یشت ، فعل مرغ شاهین است یعنی پریدن ؛ باز در پارهٔ ۵۸ از همان یشت ، فعل واژهٔ سپاه است یعنی دنبال کردن ، پی نمودن ؛ درپارهٔ ٦۹ زامیاد یشت ، فعل واژه های گرسنگی و تشنگی بکاررفته یعنی روی نمودن ؛ درپارهٔ ۲۰ مهریشت یکبار فعل‌اسپ ویکبار فعل واژهٔ نیزه آمده یعنی تاختن وپرتاب شدن ، در

گاتها نیز باین فعل برمیخوریم و آن‌دربند ۵ ازهات ۵۳ میباشد که فعل‌دختران آمده بمعنی بشوهررفتن . وَزَئیذیائی vazaidhyâi (Inf.) در پارهٔ ۲۴ ازدومین‌فرگرد وندیداد ازمصدر وزvaz میباشدبمعنی‌روان شدن(آب) ، واژهٔپرواز درفارسی ازپئیری pairi یا پَر para (فرا ، پیش) و از وازَ vâza رونده (ازمصدر وَزْ) آمیزش یافته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۶ازبند ۱۲ازهات ۵۱ .

۳ — بجای « دین‌راستین » اَشَ asha آمده ، دربندپیش نیزهمین واژه آمده و ازآن دین راستین زرتشتی یا مزدیسنا اراده شده است .

۴ — ازبرای روستا = شُوئیتهرَ shôithra وکشور = دَخیو dahyu بیادداشتهای شمارهٔ ۵ ـ ۶ از بند ۱۶ هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ — پرورانیدن ، پیش‌بردن (ترقی‌دادن) = فرُورِتوئیش frôrətôis ازمصدر اَرْ ar باجزء فرا frâ که دریادداشت شمارهٔ ۲ازبند پیش گذشت، ازهمین‌بنیاداست فرِرتِی frərəti که درهادخت نسك فرگرد دوم پارهٔ۹آمده ، بواژهٔ فررِتی در پارهٔ۲ از یسنا ۸ نیز نگاه کنید ، در نخستین جلد یسنا .

۶ — بدنام یا بدخوانده‌وزشت‌شناخته‌گردیده = دوش‌اَزوبا dus-azôbâ ، یادداشت ۱ بند ٤هات ۳۱ .

۷ — رفتار = شیئُوتهنَ syaothana باین‌واژه بسیار برخوردیم بسا آنرا به «کردار» برگردانیدیم .

۸ — تباهکار = اَهموستَ a-hāmusta صفت‌است،درگزارش پهلوی فروت مورت یهونت فَرو مرده بُوَد.

از همین بنیاد است مئُوذَنَ در صفت مئُوذَنوکَرَ maodhanô-kara که درپارهٔ ۳۲ ازیسنا ۹ آمده و در گزارش پهلوی موتك کرتار mûtak-kartâr شـده یعنـی تبـاهکار . این واژه در اینجا بمعنـی

شهوتران است که در فارسی ورنج گویند چه مئودَن maodhana
بمعنی حرص وشهوت است(ورون در پهلوی نیز بمعنی شهوت و فساد است)
صفت آهموست a-hāmusta که از آ (ازادوات‌نفی = نه) واز هام
ham (هم) و ازموست musta ساخته شده یعنی کسی که از او شاد
نتوان‌شدن یانفرت‌انگیز(نگاه کنید به : Bartholomae Iran. Wörterb. sp. 280)
در اینجا یادآور میشویم که واژهٔ مُده بضم اول و فتح ثانی که دربرهان قاطع بمعنی
بیمار و ناخوش گرفته شده همان واژهٔ پهلوی موتك mûtak است که یاد
کردیم ، برابر واژهٔ اوستایی مرورَ mrûra یعنی تباه کننده ، زیان
رساننده چنانکه دردومین فرگرد و ندیداد پارهٔ ۲۲ آمده و درگزارش پهلوی نیز
موتك شده است .

۹ - شهریاری = خشَتهر xshathra

۱۰ - بی بهره کردن ، ربودن ( ) = میثه mith
(= مَیَتَه maêtha) دربند ۹ ازهات ۵۳ با جزء هام :
هام میثه ham mith بهمین معنی است در بند ۱۲ از همین هات با جزء های هام و
اَئیبی : ham-aibî-mith بمعنی‌پذیرفتن‌وراه‌دادن است ،
میثهٔ mith برابراست با واژهٔ لاتین mitto

۱۱ - زندگی = جیاتو ǰyâtu ، یادداشت ۱۱ بند ۳ هات ۳۱ .

۱۲ - بجای‌پیشرو : فرُوگا ( ) frô-gâ
صفت‌است یعنی‌گام فرانهنده ، پیش‌رونده ازمصدرگا gâ با جزء فرو = فرا:
فراگا frâ-gâ ، یادداشت ۵ بند ٦ ازهمین هات .

۱۳ - راه = پَثمَن pathman ، یادداشت ۵ بند ۹ هات ۳۱

۱۴ - آیین‌نیك، خوب دانش = هوچیستی hu-čistî ، نگاه
کنیدبیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۳ هات ۳۰ .

۱۵ - آراستن ( ) ازمصدر کَرْ kar کردن ، ساختن،

فراهم کردن ، آماده کردن . یادداشت ٤ بند ۹ هات ۳۰ .

پنجمین بند

۱ ــ دانا ، خوب شناسا ، نیك دانا = هوزِنتو [اوستایی] hu-zə̄ṇtu ، یادداشت ۱۵ بند ۳ هات ٤۳ .

۲ ــ توانستن [اوستایی] = خشی [اوستایی] xshi ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۲۸ نگاه کنید .

۳ ــ نگاهداری کردن([اوستایی])=دَر [اوستایی] dar داشتن،یادداشت شمارهٔ ۷ بند ۷ هات ۳۱ .

۴ ــ برآن داشتن ، وادار کردن ([اوستایی]) ، از مصدر دا [اوستایی] dâ (دادن ، بخشیدن با جزء آ [اوستایی])

۵ ــ روش ، رویه = اورواتی [اوستایی] urvâti ، یادداشت۱ بند ۱۱ هات ۳۰ .

٦ ــ پیمان ، پیوند وپیوستگی ([اوستایی]) = میتهر [اوستایی] mithra در فرس هخامنشی نیز میتهر ، در فارسی مهر گوییم و بمعنی پیمان و پیوند و دوستی و خورشید است و نام هفتمین ماه از سال است . درگاتها همین یکبار آمده و بمعنی پیمان و پیوند (عهد و قرار) است . در بخشهای دیگر اوستا بسیار آمده و بهمین معنی کـه در گاتها آمده در جا های دیگر اوستا نیز آمده چنانکه در فرگرد چهارم و ندیداد در پاره های ۱ ــ ۱۵ و در بسیاری از پاره های دیگر . گذشته از این ، مهر یکی از ایزدان بزرگ مزدیسناست و مهریشت که یکی ازدلکش‌ترین یشتهاست درستایش ایزد مهر است . مهر فرشتهٔ فروغ و راستی و پیمان است . صفت میتهرودروج [اوستایی] mithrô-druǰ که در پارهٔ ۱۹مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ و درسیاری از جا های دیگر آمده‌یعنی دروغگوینده به مهر یا پیمانشکن . همچنین صفت میتهروزیا [اوستایی] mithrô-zyâ کـه در پارهٔ ۸۲ مهریشت و در پارهٔ ۳ از یسنا ٦۱ آمده یعنی به مهر زیان رساننده یـا پیمـانشکن ؛ میتهرواَئوجَنگهٔ [اوستایی]

mithrô-aoǰaṅh یعنی به مهر زورگوینده یا پیمانشکن که در پارهٔ ۱۰۴ مهریشت آمده و جز آن.

اردشیر دوم و اردشیر سوم هخامنشی چندین بار در سنگ نبشته (کتیبه) های خود مهر را یاد کرده اند. همچنین در کنده گری (حجّاری) طاق بُستان ایزد مهر پهلوی اردشیر دوم ساسانی دیده میشود. چون در نخستین جلد یشتها از مهر سخن داشتیم در اینجا بیش از این نباید.

نگاه کنید بصفحهٔ ۳۹۲ ـ ۴۲۰ آن نامه و بگفتار انگلیسی نگارنده:

Mithra-Cult: The Journal of the Bihar and Orissa Research Society, vol. XIX, 1933, Part III, p. 255-280.

۷ ـ برگشتن ([اوستایی]) از مصدر ای [اوستایی] آمدن، شدن با جزء آ [اوستایی]، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ بند ۲ هات ۳۱.

۸ ـ دستور، آیین، فرمان = رَشْن [اوستایی] rashn، در بند ۱۲ از هات ۳۴ بواژه های رازِر [اوستایی] râzarə و راشن [اوستایی] râshn برخوردیم، هر دو از یك بنیاد است، نخستین را بمعنی آیین گرفتیم و دومین را بمعنی پاداش. در بند ۶ از هات ۵۰ بواژهٔ رازن [اوستایی] râzan بمعنی آیین خواهیم برخورد و ازهمین بنیاد است واژهٔ رَسمَنْ [اوستایی] rasman که در آبان یشت پارهٔ ۶۸ و در بهرام یشت پارهٔ ۴۳ بمعنی رده (صف جنگ) میباشد برابر واژهٔ لاتین regimen که در فرانسه régime شده است، از همین واژه است واژهٔ رزم درفارسی، این واژه بمعنی پیکار و نبرد وجنگ بمناسبت رده های (صفهای) آراستهٔ جنگاوران وهماوردان است. همهٔ این واژه ها از مصدر رز [اوستایی] raz درآمده که بمعنی آراستن و مرتب ساختن و نظم دادن است چنانکه در مهریشت پارهٔ ۱۴ و بهرام یشت پاره های ۴۳ و ۴۷ بکار رفته است. از این مصدر با جزء اَئیوی: [اوستایی] aiwi-raz واژهٔ افراختن (افرازم، افرازد) فارسی درآمده است. درنخستین جلد یشتهاص ۵۶۲ سطرسوم لغزشی بنگارنده روی داده واژهٔ «آراستن» را با مصدر رز raz اوستا یکی دانسته است. آراستن، چنانکه در یادداشت شمارهٔ

ه از بند ۹ هات ۲۹ گفتیم ، از مصدر راد rād اوستایی است .

واژه هایی که از مصدر رَزْ raz در آمده در اوستا بسیار است از آنهاست ارزَ araza که در مهریشت پارهٔ ۳۶ و در یسنا ۵۷ پارهٔ ۱۲ آمده ؛ اَرِزَنْگه arəzaṅh که در پارهٔ ۸ مهریشت و پارهٔ ۴۲ زامیاد یشت آمده بمعنی رزم ، آورد ، جنگ ، کارزار ، پیکار ، نبرد و بهمین معنی است اَرِزْیا arəzyâ در پارهٔ ۱۰۷ فروردین یشت ؛ اَرِزَیَنت arəzayant که درپارهٔ ۳۳ فروردین یشت آمده ، صفت است یعنی جنگ کننده ، رزم آزما و جز آن . در فارسی ، گذشته ازواژه های افراختن و رزم ، واژهٔ رده یعنی رسته (صف) ازهمین بنیاد است :

رده بر کشیدند ایرانیان ببستند خون ریختن را میان (فردوسی)

رَشْنو rashnu که نام ایزد درستی و دادگری است نیز از بنیاد رَزْ raz میباشد . رشنو در پهلوی و در فارسی رشن یکی از ایزدان بزرگ مزد یسناست . رشن یشت از آنِ این فرشته است ، نگهبانی هجدهمین روز ازماه سپرده باین فرشته است . در نخستین جلد یشتها ص ۵۶۱ – ۵۶۳ از او سخن داشتیم .

۹ – زندگی کردن ( ) = جی (ji = گی gi) ، یادداشت ۸ بند ۵ هات ۲۹ .

۱۰ – بخرد ، خردمند ، دانا ، هوشیار = ویچیر vīčira ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۱۱ – آزاده = خوئِتو xᵛaêtu ، بیادداشت شمارهٔ ه ازبند ۱ همین هات نگاه کنید .

۱۲ – آگاهانیدن ، گفتن (...) از مصدر مرو mrū با جزء فرَو (= فرا frā) فراگفتن .

۱۳ – گزند ، خونریزی ، ستم = خْرونیَه xrūnya ، در

گـزارش پهلـوی ویخرونیـه vixrûnîh در توضیـح افزوده شده دروندیه drvandîh (ناپاکی) دربند ۸ ازهات۵۳ خرونرا xrunərâ آمـده در گـزارش پهلـوی ویخرونیه vixrûnîh شده و در توضیح افـزوده شده ریش rês (زخم) ، در بند۱۱ ازهات ٤۸ خرور xrûra صفت‌است یعنی خونخوار ، سنگدل ، بیدادگر ، ستنبه ، سهمگین . درگزارش‌پهلوی دروندان‌خروکیه در توضیح افـزوده شـده ریش rês . بهمین معنی است خروم xrûma در پارهٔ ۳۸ مهریشت و پارهٔ ۳۸ فـروردین یشت و نیز بهمین معنی است صفت خـروت xrûta در فرگرد هفتم وندیداد پارهٔ ۲۷ . خرومین xrûmîn در مهریشت پارهٔ ۳۸ از قیود است یعنی‌ستمگرانه ؛ خرو xrû در پارهٔ ۳۳ بهرام یشت یعنی گوشت خونین ، پاره‌گوشت خام . خرو xrû نیزنام دیوی‌است ، درپاره های ۹ و۱۲ از یازدهمین فرگرد و ندیداد با گروهی از دیو های دیگر یـاد شده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ ازپارهٔ ۳۰ ازچهارمین فرگرد وندیداد .

۱۴ – پناه دادن ، یاری کردن ، نگهداری کردن ، رهانیدن =اوزاوئیتهیوئی uz-ûithyôi (یادداشت ۱۳ بند ۹ هات ۲۹) بارتولومه .Bartholo آن‌را ازمصدراَو av یاری‌کردن با جزء اوز uz ، دانسته .

ششمین بند

۱ – درخواستن ( ) = ایش ish . دربند ۹ همین هات نیزآمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ ازبند٤ هات ۲۸ .

۲ – آمدن ( ) = ای . باجزء آ ، در یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند پیش‌گذشت .

۳ – بدرستی = هَئیتهیه haithya دربند۱۹ همین هـات نیزآمده . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بنده هات۳۰ . بارتولومه .Bartholo آن را در این بند haêthahaya نوشته وبمعنیGenossenschaft gehörig گرفته :

Altiranisches Wörterb. sp. 1729

هئیتهیَه haithya در اینجا صفت است یعنی آشکار ، راست ، درست ، هویدا .

۴ — آفریده = دامَن . dâman ، یادداشت ٦ بند ۷ هات ۳۱ .

۵ — بجای پیوستن در متن . از مصدر گا gâ میباشد یعنی رفتن ، گام فرانهادن . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٤ همین هات .

٦ — واژه ای که به نیکخواه گردانیدیم در متن وهیشت . vahišta آمده . در یادداشت شمارهٔ ۱ ازبند ۸ هات ۲۸ گفتیم که صفت تفضیلی است بمعنی بهتر و همین واژه است که در فارسی بهشت شده است . در اینجا بمعنی بهتری خواستار یا نیکخواه بکار رفته ؛ چنانکه در آغاز بند ۳ از هات ۳۳ بهمین معنی آمده است .

۷ — دوست = فریَه . frya ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۲ همین هات .

۸ — نخستین = پئواوروئیَه . paouruya در بند های ۹ و ۱۰ ازهمین هات نیز آمده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفتمین بند

۱ — پشتیبان ، پناه دهنده = پایو . pâyu از مصدر پا . pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ — مانند من ، چون‌من = مَوَنت . mavaṇt ، یادداشت ۳ بند ۱ هات ٤٤ .

۳ — دروغپرست = درِگوَنت . drəgvaṇt ، کسی ازسران و فرمانگزاران و شهریاران دیویسنا مراد است . نگاه کنید به بند ٤ همین هات .

۴ — آزردن ، آسیب زدن = آئِنَنگه . aênanhê در بند ۸ نیز آمده ، نگاه کنید بیادداشت ۳ بند ۸ هات ۳۰

۵ — آماده شدن (.) بارتولومه آنرا ازمصدر دَرْ . dar گرفته (Altir. wört. sp. 690) بمعنی خود آماده کردن . از برای مصدر

dar (داشتن) بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۷ از هات ۳۱ نگاه کنید . گلدنر Geldner آن را ازمصدر daɪs (دَرِش . darəsh) یعنی جرأت کردن، جسارت ورزیدن گرفته است .

۶ - جُز=انیه anya ، یادداشت ۱۰ بند ۷ هات ۳٤ .

۷ - منش = مَنَنگه manaṅh ، دراینجا بی‌واژهٔ وُهو vôhu آمده ناگزیر همان‌امشاسپند بهمن(منش‌نیك) مُراد است که‌نمایندهٔ‌منش نیك اهورامزد است . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

۸ - بجای‌دین‌راستین اَشَ asha دین‌زرتشتی مزدیسنا مُراد است

۹ - رسا ساختن ( )تهرئوش thraoš ، یادداشت ٥ بند ۳ هات ۳٤ .

۱۰ - بجای واژهٔ دستور دانْستوا dąstvâ آمده از مصدر دَنْگه . daṅh(آموزانیدن)که‌دربند۱۱ ازهات٤۳برخوردیم : ازهمین بنیاداست صفت دَنگَر daṅra درتأنیث‌دَنگرا (در نسخه بدل) که در بند ۱۷ از همین هات آمده یعنی دانا ، آزموده ،آگاه ،کارآگه . در فروردین یشت پارهٔ۱۳٤و رام یشت پارهٔ٤٠نیزآمده .

همچنین از این بنیاد است دَنگهَنگهْ daṅhaṅh یعنی آزمودگی، استادی ، چابکی (مهارت) و واژهٔ دَهمَ dahma که در بند۱٦از هات۳۲آمده یعنی پارسا وآزموده و از دین‌آگاه و از آیین برخوردار (یادداشت ۲ بند ۱٦ هات ۳۲)

صفت دانهیشتَ dąhišta کـه در پارهٔ ٥ از کرده سوم ویسپرد ودر پارهٔ ۳ از یسنا ۱۳آمده از واژهٔ دَهمَ میباشد یعنی داناتر و از فرزانگی برخوردارتر .

واژهٔ دستور در فارسی از همین واژهٔاوستایی دانستوا dąstvâ میباشد نه از واژهٔ دست (= ید در تازی) که‌در برخی از فرهنگها پنداشته شده است وداراب

دستور پشوتن سنجانا در ترجمهٔ کارنامك ارتخشیر پاپکان (کارنامهٔ اردشیر بابکان) چاپ بمبئی ۱۸۹٦ میلادی ص۱۷ آن را برابر واژهٔ اوستایی زَستَ zasta دانسته ، (از برای واژهٔ دست = زستَ zasta نگاه کنید یادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱ هات ۲۸) . در فرهنگ رشیدی که واژهٔ دستور بمعنی قاعده و قانون گرفته شده ، درست است . دست در فارسی بمعنی داوری و حکم و قضاء است . بهمین معنی است در پهلوی چنانکه در ارداویرافنامه فصل ۱۵ فقرهٔ ۱۰ آمده : دست‌کرد ، رشید یاسمی در ترجمهٔ ارداویرافنامهٔ خود ، چاپ طهران ص۱۳ سطر ۱٤ بمعنی برنخورده است .

واژهٔ دست که در فرهنگها بمعنی مسند و صدر و بسا بمعنی طرز و روش یاد گردیده ، بشعر انوری گواه آورده شده :

زهی دست وزارت از تو دستور   چنان کز پای موسی پایهٔ طور

همان واژهٔ اوستایی دانستوا میباشد که درنخستین جزء واژهٔ دستور هم دیده میشود .

دستور از دو جزء آمیزش یافته نخست از «دست» بمعنی‌ای که یاد کردیم و از «ور» ، درپهلوی دستوَر (دستوبر) dastovar (dasto-bar) شده جزء دوم کـه وَرْ باشد در اوستا و فُرس هخامنشی بَرَ bara یعنی برنده از مصدر بَر bar بردن‌است‌چنانکه‌دراوستازَئوثْرُوبَرَ zaothrô-bara یعنی (آب) زوْربرنده ، درپارهٔ ۱۳۲ آبان یشت آمده و در فرس هخامنشی تَكَ بَرَ taka-bara که در سنگ نبشته (کتیبهٔ) داریوش بزرگ در نقش رستم آمده‌بمعنی‌سپربرنده یاتاج برنده (=تاجور) وباشد هم که بمعنی تکاور باشد ؛ وَرَ vara و بَرَ bara یکی است ، باء وواو بهمدیگر تبدیل میباید چنانکه در خود اوستا ، مانند واژهٔ گَـذَوَرَ gadha-vara (در یسنا۹پارهٔ۱۰) یعنی گرز برنده یا گرزور ؛ گَئوشـاوَرَ gaoshâ-vara (در آبان یشت پارهٔ ۱۲۷) یعنی گوشواره در فارسی نیز هر دو هیئت بجا مانده ، گاهی در انجام یکدسته ازواژه ها بر و گاهی ور شده چون پیغمبر در پهلوی پتامبر

[Pahlavi] pêtâmbar ؛ رهبر ؛ زنبر (= زنبیل) ؛ داور، در پهلوی داتو بَر [Pahlavi] dâtobar ؛ کینور، در پهلوی [Pahlavi] کینـوور ؛ کـدیـور (کدخدای) چنانکه میدانیم دراین واژه‌ها واو مفتوح و راء ساکن‌است ، بسا هم‌واو و راء زده‌وحرف‌پیش‌ازواومضموم‌است . چون‌وخشور درپهلوی‌وخشوَر [Pahlavi] یعنی پیغمبر (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ٥ هات ٢٨) ؛ رنجور ؛ آزور یعنی آزمند و خود واژهٔ دستور . دستور درنوشته‌های پهلوی از برای وزیر بزرگ یا بزرگ‌فرمدار(نخست وزیر) و بسا ازبرای بزرگ پیشوایان دینی یاموبدبزرگ آمده چنانکه در کارنامك ارتخشیر پاپکان در فصل سوم در فقره های ١٥و١٩ و٢٠ امروزه هم پیشوای بزرگ زرتشتیان را دستور نامند .

همچنین دستوور درپهلوی لفظ مرادف داتوبر یعنی داور است وبمعنی داوری هم‌آمده‌است چنانك درماتیکان هزارداتستان . نگاه‌کنیدبه :

Zum Sassanidischen Recht IV, von Chris. Bartholomae Heidelberg 1922, S. 52–53,

دستور نیز در فارسی بمعنی اندرزدهنده و وزیر است :

سیامك خجسته یکی پور داشت که نزد نیا جای دستور داشت

دستوری کاری است که از یك دستور برآید :

نه موبد مر او را نه فرمانروای جهان پر ز دستوری سوفرای

همچنین دستوری بمعنی رخصت و اجازه است .

کنون من بدستوری شهریار به‌پیچم بدین کینه‌و کارزار (فردوسی)

دستـوَریه [Pahlavi] dastovarîh (= دستـوری) در پهلـوی بمعنی فتوی واجازه است چنانکه درشایست نه شایست فصل ٨ فقره‌های ٥ و١٠ و١١دستور مانندواژهٔوزیر که گفتیم دراوستاویچیرَ [Avestan] vičira آمده بمعنی صاحب رأی وفتوی دهنده و دادگر و قانون شناس و حکم‌گزار است (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٧ از بند ٤ هات ٢٩) . دستورکسی است آزموده و از آیین برخوردار و

دانشور و آگاه و از قانون و داد بهره ور ، امروزه در فارسی واژهٔ دستور بمعنی روش و آیین و قاعده هم بکارمیرود ، نگارنده واژهٔ دستور را در بند ۷ از هات ۴۶ بجای‌دانستوا dąstvâ که ریشهٔ واژهٔ فارسی ماست، بمعنی‌اصلی خودگرفته است .

۱۱ – نهاد بجای دَئِنا daênâ ، یادداشت۲ بند۱۱ هات ۳۱ .

هشتمین بند

۱ – در سر‌داشتن ، دز دل داشتن ( ) از مصدر دا dâ (دادن) ، بهمین معنی است در بند ۱۸ همین هات .

۲ – هستی = گَیتها gaêthâ در بند های ۱۲-۱۳ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰ .

۳ – آسیب آوردن ، آزردن مانند شمارهٔ ٤ بند پیش .

۴ – رنج ، درد ، گزند = آتهری âthri ازمصدر آتْه âth آزردن ، تباه‌کردن ، نابود ساختن ، یادداشت ٤ بند ۱٦ هات ۳۲ .

۵ – رسیدن ( ) از مصدر آنْس ąns با جزء (فرا) ، یادداشت ۱۱ بند ۱٤ هات ٤۳ .

٦ – واژه‌ای‌که به برگشته‌گردانیدیم ازبرای رساندن‌معنی‌است‌چه پَئِیتیئوگَت paityaogət از قیود است : از پئیتی paitî (درفرس هخامنشی پَتی patiy) یعنی‌پذیره درفارسی پاد وپاذ شده ، درسریکدسته از واژه ها بجا مانده چون پاداش که در پهلوی پات دَهشن pâtdahišn گویند ؛ پازهر یا پادزهر وجزآن . خود واژهٔ پذیره : پئیتی + اَرْ paiti-ar یعنی‌پذیره شدن ، بضدکسی‌رفتن . نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ هات ۳۱ جزء دوم از اَئوجوئی aoǰôi درآمده که در یادداشت شمارهٔ ۲ ازبند ۷ ازهات ۳۲ گذشت و بمعنی شدن ورفتن وجنبیدن و بگردش در آمدن است . واژهٔ پئیتیئوگت paityaogət در گزارش پهلوی به pa patirak-ravašnîh به‌پتیرک‌رَوشنیه

گردانیده شده یعنی « به پذیره‌روش » پَئیتیئوگَت تبِشَهیه paityaogət tbaêshahya [illegible] که در پارهٔ ۵۱ تیریشت و در پارهٔ ۸ یسنا شانزدهم آمده یعنی برگشت دشمنی ، بازگشت ستیزه (بخود همان کسیکه بدي و دشمنی از وی سرزده) .

۷ ـ رسیدن ، درآمدن ، گامزدن ([illegible]) = جَس [illegible] ǰas ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۲۸ .

۸ ـ آزار ، دشمنی ، بدخواهی ، کینه ، ستیزه = دْوَاِشَنگه dvaêshanh [illegible] ، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ ـ خود = تَنو [illegible] tanû (خویشتن) ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۳۰ .

۱۰ ـ بی بهره ماندن ، دورماندن و بازداشته شدن ([illegible]) = پا [illegible] pâ ، یادداشت ۳ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۱۱ ـ زندگی‌خوب(خوب زیوشن) = هوجیاتی [illegible] hu-ǰyâtî زندگی‌بد (دژزیوشن) = دوژجیاتی [illegible] duž-ǰyâtî ، نگاه کنید بیادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

نهمین بند

۱ ـ راد = اَرِدَ [illegible] arəda در بند ١٦ همین هات نیز آمده ، یادداشت ۲ بند ۷ هات ۳٤ .

۲ ـ آموزانیدن ([illegible]) = چیش [illegible] čish ، یادداشت٤ بند ۳ هات ۳۱ .

۳ ـ بجای « کارسازتر » زِویشتیَه [illegible] zəvîštya آمده ، میتوان نیز بجای آن تند تر یا تواناتر آورد ، نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ بند ۹ هات ۲۸ .

۴ ـ بزرگ داشتن ، بلند داشتن ([illegible]) = اوز [illegible] uz ، یادداشت ٤ بند ۷ هات ٤٤ .

۵ ـ پاک = سپنت [illegible] spənta (سپند) و بجای درستکردار اَشَوَنْ [illegible] ashavan (اشو) آمده است .

۶ ـ در بارهٔ « آفرینندهٔ جاندار » = گئوش‌تَشَن [Avestan script] gə̄us-tashan یادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۹ هات ۳۱ نگاه کنید.

۷ ـ خواستار شنیدن ([Avestan script]) = ایش [Avestan script] ish ، یادداشت ۱۲ بند ٤ هات ۲۸.

دهمین بند

۱ ـ مرد و زن : در یادداشت شمارهٔ ٥ از بند ۸ هات ۲۸ گفتیم واژهٔ نر [Avestan script] nar که در فارسی نیز نر گوییم بمعنی یل و دلیر و بمعنی مرد ، در برابر زن ، در اوستا بسیار آمده . بسا این واژه در اوستا نا [Avestan script] nâ آمده ، چنانکه در همین بند ۱۰ از هات ٤٦ .

زن = گنا [Avestan script] gənâ دریسنا ۳۸ (هفت‌هات) پارهٔ ۱ نیز آمده، دربخشهای دیگر نامه مینوی غنا [Avestan script] ghənâ و غنا [Avestan script] ghnâ چنانکه در یسنا ۱ پارهٔ ٦ و یسنا ۲ پارهٔ ٦ و ویسپرد کردهٔ ۱ پارهٔ ٥ و جز آن . همچنین در گاتها جِنی [Avestan script] ǰə̄ni آمده چنانکه در هات ۵۳ بند ٦ و در جا های دیگر جَنی [Avestan script] ǰani چنانکه در یسنا ۱۰ پاره های ۱۵ و ۱۷ و در فرگرد ۲۰ وندیداد پارهٔ ۱۰ در پهلوی زن کم و در فارسی زن . در اینجا یادآور میشویم که زن نیكِ شوهر بر گزیده دراوستا نائیری [Avestan script] nâirî خوانده شده ، در هفت هات : یسنا ۳۵ پارهٔ ٦ ؛ یسنا ۳۷ پارهٔ ۳ ؛ یسنا ۳۹ پارهٔ ۲ ؛ یسنا ٤۱ پارهٔ ۲ و بسا در جاهای دیگر بآن برمیخوریم . همچنین بواژهٔ نائیریکا [Avestan script] nâirikâ بهمین معنی در اوستا بسیار بر میخوریم . زن بدکردار و هرزه جَهی [Avestan script] ǰahî و جهیکا [Avestan script] ǰahikâ خوانده شده چنانك در اردیبهشت یشت پارهٔ ۹ و تیریشت پارهٔ ۵۹ و جزآن . درپهلوی جِه [Pahlavi script] ǰêh ودر برهان‌قاطع‌نیز یاد شده ، از لغات زند و پازند ، بمعنی زن‌فاحشه و بدکار گرفته شده است ، همچنین درهمان فرهنك‌واژهٔ جهمرز یادشده و این هم درست‌است . جهمرز یا «زن‌باره» کسی است که بزن جه یاروسپی و بدکار درآمیزد . نگاه کنید بگفتار غلامبارگی در جلد وندیداد .

۲ – بجای آوردن ( ) = دا dâ دادن ، بخشودن ، آفریدن .

۳ – جهان = انگهو aṅhu در بند ۳ ازهمین هات بآن برخوردیم ودر بند های ۱۱ و ۱۳ نیز آمده .

۴ – دانستن ( ) = وید vid ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۸ .

۵ – پاداش = آشی ashi ، یادداشت ٥ بند ٤ هات ۲۸ .

۶ – بجای درستکردار اَش asha آمده است .

۷ – بجای بهشت خشتهر xshathra آمده ، کشور جاودانی مزدا اهورا مراد است یا بهشت چنانکه در بند ۳ از هات ۲۸ و در بسیاری از بند های دیگر گاتها .

۸ – نیایش = وهم vahma ، یادداشت ٥ بند ۲ هات ۳٤ .

۹ – برگماشتن ( ) = هچ hač ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۱۰ – ازبرای پل چینوت بگفتار آن دربخش نخست نگاه کنید .

۱۱ – گذشتن ( ) پَرْ par با جزء فرا (فرو) فراگذشتن ، گذرکردن ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۳ هات ٤٤ .

یازدهمین بند

۱ – توانایی = خشتهر xshathra

۲ – کرپن Karapan ؛ کوی kavi از آنان جداگانه سخن رفت .

۳ – وادارکردن ( ) = یوج yuǰ (= yaog) ، یادداشت ۹ بند ۱۰ هات ۳۰ .

۴ – مردم = مشیه mašya دربند ٤ از هات ۲۹ و در بند ۱۱

از هات ۳۰ و در بند های ٤ و ٥ و ٨ از هات ۳۲ و در بند ٥ از هات ٣٤ و در بند ١١ از هات ٤٣ و در بند ١١ از هات ٤٥ بآن برخوردیم ، در بند های ١ و ٥ ازهات ٤٨ نیز آمده است . بواژهٔ مَرِتَ marəta که از همین بنیاد و بهمین معنی است در بند ٧ از هات ٢٩ و در بند ٥ از هات ٤٥ نیز برخوردیم ، همچنین در بند ١٣ از همین هات و در بند ١١ از هات ٢٩ واژهٔ مَشَ masha بهمین معنی واز همین بنیاد است ؛ در بند٦ از هات ٣٠ و در بند١٢ ازهات ٣٢ واژهٔ مَرِتَنْ marətan صفت است یعنی مردنی ، درگذشتنی (نگاه‌کنید بنام‌کیومرث در یادداشت شمارهٔ ٨ از بند ٥ هات ٢٩) .

واژه های دیگر ازهمین بنیاد چون مرِتْهیو mərəthyu که‌در بند٨ از هات ٥٣ آمده یعنی مرگ ، از واژه های اَمِش a-məsha (امشا + سپند) و اَمِرتات a-mərətaṭ (امرداد) که هر دو با حرف نفی اَ آمده یعنی بیمرگ و جاودانی ، جداگانه درگفتار امشاسپندان سخن‌رفت . همه این‌واژه ها ازمصدرمَرْ mar درآمده که بمعنی مردن است ، لغت مردم که گفتیم از همین ریشه‌است یعنی مردنی ، درگذشتنی ، نگاه‌کنید بیادداشت شماره ٦ از بند ٤ هات ٢٩ .

٥ ــ بد = اَكَ aka ، یادداشت ٥ بند ٣ هات ٣٠ .

٦ ــ تباه کردن = مِرِنگِیدیائی mərəngəidyâi (Inf.) ازمصدر مَرِنچ marəṇč که بمعنی میرانیدن ونیست‌کردن و تباه کردن وکشتن است ، در بند ١ از هات ٣١ ودر بند ١ از هات ٤٥ و در بند١٠ از هات ٥١ و در بند ٦ از هات ٥٣ به مرنچ برمیخوریم ، از همین‌بنیاد وبهمین معنی است . مِرِنچیائی mərəṇčyâi (Inf.) که در بند ١٤ از نخستین فرگرد وندیداد آمده یعنی گزند رسانیدن ، تباه ساختن ونیز از همین بنیاد است واژهٔ مَرِكَ maraka که در بند ١٨ از هات ٣١ آمده و دربخشهای دیگراوستا مَهرکَ mahrka و در فارسی مرگ شده است همچنین

واژهٔ مَرَختَرْ maraxtar که دربند۱۳ ازهات۳۲ آمده، بمعنی تباه کننده ، از همین بنیاد است مَرِدْ marəd که هیئت دیگری است از مرنچ marəṇc و در بند های ۹ و۱۰ و۱۱ و۱۲ از هات ۳۲ بکاررفته است ، برابر واژهٔ لاتین mordere که در فرانسه mordre شده‌است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱ هات ۳۱ .

۷ ـ زندگی = اَهو ahu ، یادداشت ٤ بند ۲ هات ۲۸ .

۸ ـ دین = دَئِنا daêna بمعنی نهاد و منش و وجدان است . چنانکه در بند ۷ از همین هات .

۹ ـ هراسیدن ، بیم‌داشتن ( ) = خرود xrud (خرَئود xraod) در بند ۱۳ از هات ۵۱ نیز آمده ، در گزارش پهلوی خروسیشن پهبونتن (= داتن) یعنی خروش‌دادن ، درگزارش پهلوی واژهٔ خرو xru یا خرود xrud مشتبه شده با واژهٔ خروس xrus (= خرَئوس xraos) که بمعنی خروشیدن است و در پهلوی نیزبه خروشیدن گردانیده شده است . دربند ۸ از هات ۵۳ بواژهٔ خروس (خروشیدن) برمیخوریم (نگاه‌کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند) ، خرود xrud بمعنی هراسیدن وبیم داشتن است ؛ خروَنت xrvaṇt صفت است (اسم فاعل) از مصدر خرو = خرود در نامهٔ پازند اَئو گَمَدَئِچا Aogəmadaêcā در پارهٔ ۲۸ بکاررفته و درپازندبجای آن سهمگین آورده شده است (در بارهٔ این نامه نگاه‌کنید بجلد خرده اوستا ، گزارش نگارنده ص ۱۷٤ـ ۱۷۸) خرَئودَتْاورْوَنْ xraodaṭ-urvan که در پارهٔ ٤ از پنجمین فرگرد و ندیداد آمده ، صفت است یعنی هراسیدن روان .

۱۰ ـ دربارهٔ پل چینوت (پل صراط) نگاه‌کنیدبگفتارآن دربخش نخست .

۱۱ ـ رسیدن ، گراییدن ( ) = ائیبی گم aibî-gam ، یادداشت ۲ بند ۳ هات ٤۳ .

۱۲ ـ بجای « همیشه » ویسپ (همه) ؛ « پاینده » یو yu (جاودان) در بند ۸ از هات ۲۸ و در بند ۸ از هات ۴۹ نیز این دوواژه با هم آمده یعنی هماره جاودان .

۱۳ ـ یار = اَستی asti ، یادداشت ۹ بند ۲۲ هات ۳۱ .

۱۴ ـ خـان و مـان دروغ = دروجـو دِمـانَ drûjô-dəmâna دوزخ مراد است ، یادداشت ٤ بند ١٦ هات ۳۱ .

دوازدهمین بند

۱ ـ نواده = نَپَتْ napat ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ٤٥ .

۲ ـ خویش‌درمتن آمده از واژه نپتیَه naptya آمده و از آن کسانی که از یك پشت و دودمان اند ، اراده شده است . نپتیه Naptya نیز نام یکی از پارسایان است در فروردین یشت پارهٔ ۱۰۲ یاد شده است .

۳ ـ بجای نامور یا نامبردار اَئُوجیَه aoǰya صفت است (اسم مفعول) ازمصدر اَئوج aoǰ نامیدن ، خواندن ، یاد کردن ، یادداشت ۵ بند ۱۰ هات ۳۲ .

۴ ـ روی کردن ( ) از مصدر گم gam با جزء اوس us (= اوز uz) در رسیدن ، درآمدن، اوز در سرفعل جن ǰān در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود .

۵ ـ کوشش = تهوخشَنگه thwaxshaṅh ، یادداشت ۹ بند ۲ هات ۲۹ .

٦ ـ گشایش‌بخش = فراد frâd ، یادداشت ۹ بند ١٤ هات ۳٤ ؛ هستی = گیثها gaêthâ ، یادداشت ۲ بند ٤ هات ۳۰

۷ ـ پذیرفتن ، راه دادن ( ) = هام اَئیبی‌میثه ham-aibî-mith ، یادداشت ۱۰ بند ٤ ازهمین هات نگاه کنید .

۸ — رامش بخشیدن = رَفـذرائی rafədhrâi (Inf.)، یادداشت٤ بند ۱ هات۲۸ .

۹ — سرانجام، پایان، فرجام = سَسْتَ sasta، یادداشت ۵ بند۸ هات ۳۰ .

سیزدهمین بند ۱ — آمادگی = رادَنگه râdaṅh بخدمت آماده بودن و درراه دین جانفشانی کردن وفدا کاری کردن، مراداست . دربند۱۷همین‌هات‌نیز آمده، نگاه‌کنید‌بیادداشت‌شمارهٔ‌ه ازبند۹هات ۲۹ .

۲ — برازنده ودرخور = اِرِتهو ərəthwa، یادداشت۲بند ۱۰ هات۲۸ .

۳ — شنودەشدن = فرسرُوئیدیائی (Inf.)fra-srûidyâi در بند ١٤ همین هات نیز آمده ، شناخته شدن و نامبردار گردیدن یعنی چنین کسی سزاواراست که نام‌و آوازه اش بگوش همه‌کس برسد ، نگاه‌کنید بیادداشت ه ازبند ۱۲ هات ٣٤.

۴ — زندگی = اهو ahu، دریادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ همین هات‌گذشت .

ه — هستی یا دارایی = گَیتها gaêthâ دربند های ۸و۱۲نیزبآن برخوردیم .

٦ — برافزودن = فراد frâd، یادداشت ۲ بند ۱۱هات ۳۳.

۷ — خوب دوست یـا دوست خوب = هوش هَخـی hus-haxi، یادداشت ۹ بند ۳ هات ۳۰ .

شناختن ( ) از مصدر مَن man شناختن، اندیشیدن . یادداشت ۸ بند ۱۰ هات ۲۹ .

چهاردهمین بند ۱ — پاکدین = اَشَونْ ashavanدربند ه از همین هات گذشت و آن کسی است پیرو دین راستین

(آشَ asha)

۲ - دوست = اوروَتهه urvatha ، یادداشت ۷ بند ۲۱ هات ۳۱.

۳ - در بارهٔ آیین مغ = مَگَ maga وصفت مه = مَز maz (بزرگ) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ و شمارهٔ ۷ از بند ۱۱ هات ۲۹ .

۴ - خواستن، آرزو کردن ( ) = وَس vas دربند ۱٦ نیز آمده ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - پایان کار، سرانجام = یآونگه yâṅh (یاه yâh) یادداشت ۱۰ بند ۲ هات ۳۰ .

٦ - یک‌سرای = هَدَم ha-dam ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ٤٤ .

۷ - درآمیختن یا گردهم در آمدن ( ) = میَس myas ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۳۳ .

۸ - گفتار = اوخذَ uxdha ، یادداشت ۳ بند ٦ هات ۲۸ .

۹ - خواندن ( ) = زبا zbâ ، یادداشت ۱ بند ٤ هات ۳۱ .

پانزدهمین بند

۱ - آگاهانیدن ، گفتن ( ) = وَچ vac ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۲ - دانا ، هوشیار = داتهه dâtha ؛ نادان ، بیهوش = اداتهه a-dâtha (با حرف نفی اَ) در بند ۱۷ همین هات نیز باین واژه برمیخوریم ، یادداشت ۱ بند ۱۰ هات ۲۸ .

۳ - بازشناختن ( ) = وی‌چی vi-či در بند ۱۷ از همین هات نیز آمده ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۲۹ .

۴ - بجای راستی، اَشَ asha : شاید که از این واژه همین معنی اراده شده باشد یا درستکرداری که در یادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ همین هات یاد کردیم یا دین راستین که در بند ۱۲ همین هات گذشت .

۵ – ارزانی داشتن ( ) از مصدر دا dâ بخشودن ، دادن ، آفریدن .

۶ – نخستین = پئواوروِیَه paouruya ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۲۸ .

۷ – آیین ، داد = داتَ dâta ، یادداشت ۱ بند ۱ هات ۳۳ .

شانزدهمین بند ۱ – راد = اَرِدَ arəda ، در یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۹ همین هات گذشت معنی‌ای که نگارنده باین واژه داده سنّتی است در اینجا ، همچنان در بند ۹ معنی دیندار و پارسا از آن برمیآید .

۲ – آنجا = اَثره athrâ (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۱۲ هات ۳۱) سه بار دیگر در همین بند « آنجا » آوردیم و آن بجای یَثرا yathrâ میباشد که از ظروف مکان است ، در آغاز بند آینده نیز همین واژه بکار رفته است . (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۹ هات ۳۰)

۳ – رفتن ( ) = ای ، یادداشت ۷ بند ۲ هات ۳۱ .

۴ – خواستن ( ) = وَس vas در یادداشت شمارهٔ ۴ از بند ۱۴ همین هات گذشت .

۵ – خوش = اوشتا ustâ ، یادداشت ۱۰ بند ۱۱ هات ۳۰ .

۶ – بودن = ستُوئی (Inf. stôi) ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳٤ .

۷ – پیوستن ( ) = هَچ haĕ ، یادداشت ۹ بند ۹ هات ۳۳ .

۸ – بکام یا دارائی = ایشتی îstî ، یادداشت ۸ بند ۹ هات ۳۲

۹ – افزایش = وَرِدمام varədəmąm از مصدر وَرِد varəd افزودن ، بالیدن ، یادداشت ۷ بند ٤ هات ۳۱ .

۱۰ – آرام گزیدن ، جای گرفتن ( ) = شی shi ، یادداشت ٦ بند ۱۰ هات ۲۹ .

هفدهمین بند

۱ - بجای سنجیده در متن اَفشَمَن 𐬀𐬟𐬱𐬨𐬀𐬥. afshman و بجای نا سنجیده اَن‌اَفشَمَن 𐬀𐬥𐬀𐬟𐬱𐬨𐬀𐬥. an-afshman (با حرف نفی اَن 𐬀𐬥. an) آمده و در گزارش پهلوی به پتمان patmân و لاپتمانیکیه lâ patmânîkîh گردانیده شده یعنی پیمان یا موزون و نه پیمان و ناموزون چنانکه بارتولومه Bartholomae نوشته در گـزارش پهلـوی افشَمَن با افسمن 𐬀𐬟𐬯𐬨𐬀𐬥. afsman مشتبه شده است . افسمن که در پارهٔ ١٦ از یسنا ١٩ و در پارهٔ ٤ از یسنا ٧١ و پارهٔ ۳ از کردهٔ سیزدهم ویسپرد آمده بمعنی یك فرد شعر یابیت است . این واژه نیز درگزارش پهلوی به پتمان گردانیده شده ودر اینجا پتمان (= پیمان) بمعنی وزن و مقیاس شعر ، درست است اما در بند ۱۷ از هات٤٦ از شیوهٔ سخن پیغمبر، درگاتها ، دور مینماید که واژهٔ افشمن رابمعنی گفتار موزون بکاربرده باشد و خواسته باشد بگوید که در پیشگاه مزدا بنظم شفاعت خواهم کرد . بارتولومه افشمن را بمعنی زیان گرفته (Nachteil) و اَن افشمن را بمعنی سود (vorteil) باین معنی پیغمبر فرماید : ای جاماسب من در پیشگاه مینوی مزدا از زیان یا بیچارگی تو سخن خواهم‌داشت آنچنان که مزدا بتو آمرزش آورد و ترا ببخشاید .

بارتولومه اَفش 𐬀𐬟𐬱𐬀 afshaراکه در پارهٔ ۱۰ از سیزدهمین‌فرگرد وندیداد آمده نیز از همین بنیاد گرفته بمعنی زیان دانسته است (damnum) verlust, schaden ، دانشمندان‌دیگر بمعنی دیگر گرفته‌اند :اشپیگل Spiegelترجمه کرده : unangemessenes, angemessenes ؛ گلدنر Geldner پیش از این مانند اشپیگل معنی کرده وپس از آن : nicht in gemeiner Rede , [Lobes] Hymnen

هوگ Haug : not curses, blessings

جکسن Jackson : not ordinances , ordinances

دهارله De Harlez : conformes aux règles saintes mais rien en dehors d'elles

یوستی Yusti : Unmetriches , Ungemessenes ,metrisch

میلز Mills : not metrical , metrical

دارمستتر : Darmesteter rien qui ne soit conforme à vos lois, vos lois

کانگا : Kanga unmeasured verse ,measured verse

پونگر : Punegar unmetrically ’ in metre

چاترجی : Chatterji ingnoble ,noble

۲ — سخن داشتن ( ) = سَنگه sañh یادداشت ۱ بند ٤ هات ۲۹ .

۳ — همچنین = هدا hadâ ، یادداشت ۷ بند۲ هات۲۹ .

۴ — فرمانبری،شنوایی=سِرَئوش səraosha، یادداشت ٤ بنده هات۲۸ .

۵ — شما : درمتن وِستا vəstâ (درنسخه‌بدل‌ویستا vîstâ ازضمیر وَ va (شما) بارتولومه:
Bartholo. Altira. Wörterb. Sp. 1311

۶ — نیایش=وَهمَ . vahma دریادداشت‌شمارهٔ۸ ازبند۱۰همین هات گذشت .

۷ — آمادگی= رادَنگه . râdañh ، دریادداشت‌شمارهٔ۱ ازبند ۱۳ همین هات‌گذشت .

۸ — اندرزگر (مشاور) = مَنتو mañtu ، یادداشت ٦ بند ٤ هات ۳۳ .

۹ — کارآگاه=دنگرَ dañra ، دریادداشت ۱۰ بند ۷ همین هات گذشت .

۱۰ — بواژه های دانا و نادان یا هوشیار و بیهوش وبازشناختن دربند۱۵همین هات نیزبرخوردیم .

هجدهمین بند

۱ — پایدار( )ازصفت‌یو yu که بمعنی پایدار و استوار است .

۲ – بجای «من خود» آس‌چیت ⋯ as-čit ، یادداشت ۲ بند ۶ هات ۲۹
۳ – دارایی = ایشتی ⋯ ishtî ، در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند ۱۶ همین هات گذشت .
۴ – نوید دادن (⋯) = چیش ⋯ čish ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .
۵ – ستیزه = آنستَ ⋯ asta ؛ ستیزه کردن = آنستائی âstâi ⋯ (.Inf) ، یادداشت ۵ بند ۸ هات ۳٤ .
٦ – درسرداشتن ، دردل‌داشتن (⋯)ازمصدردا ⋯ در یادداشت شمارهٔ ۱ بند ۸ گذشت .
۷ – خواست ، کام (اراده) = وارَ ⋯ vâra ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۳
۸ – خوشنود ساختن (⋯) = خشنو ⋯ xshnu ، یادداشت ۱۰ بند ۱ هات ۲۸ .
۹ – دستور یا حکم وفتوی = وی‌چیتَهَ ⋯ vîčitha ، یادداشت ٦ بند ۲ هات ۳۰ .
۱۰ – از برای واژه های خرد = خرتو ⋯ xratu ومنش = مننگه ⋯ mananh ، نگاه کنید بیادداشتهای ۸-۹ از بند ۱ هات ۲۸ .

نوزدهمین بند

۱ – بجای دین ، آش ⋯ asha آمده ، از آن دین راستین زرتشتی اراده شده چنانکه در بند ۱ از هات ٤۷
۲ – دُرست = هئیتهیَه ⋯ haithya ، بیادداشت ۳ از بند ٦ همین هات نگاه کنید .
۳ – بجای آوردن یا ورزیدن (⋯) = وَرِزْ ⋯ varəz ، یادداشت ٤ بند ٤ هات ۲۹ .
٤ – کام ، آرزو ، خواهش ، خواست (اراده‌ومیل) = وَسنَ ⋯ vasna ، یادداشت ۸ بند ۱۱ هات ۳۱ .

۵ - سازگارتر = فِرَشوتِم fərashôtəma صفت است یعنی بکام و آرزو برابرتر ، باخواهش کارسازتر. در بند ۱۱ از هات ۵۰ نیز این واژه با hyat-vasnâ یکجا آمده است .

۶ - مُزد = میژد mizda ، یادداشت ۷ از بند ۱۳ هات ۳٤ .

۷ - جهان آینده، دیگر جهان = پَراهو parâhu (بارتولومه نوشته parâhva) از پَر para ، یعنی آن یکی ، دیگر ، واز اَهو ahu زندگی، جهان ، هستی ، پراهو صفت است مانند پرو آسن parô-asna که در یسنا ۵۵ پارهٔ ۲ و درفرگرد نهم وندیداد پارهٔ ٤٤ آمده و بهمان معنی است: جهان آینده یا آنچه از آن دیگر جهان است . پَرُواَستی parô-asti که در هرمزدیشت پارهٔ ۲۵ و در هادُخت نسك در نخستین فرگرد پارهٔ ۵ آمده بهمین معنی است . استی با واژهٔ ستی sti بمعنی بود و هستی از یك بنیاد است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ٤ هات ۳٤ .

۸ - بچیزی ارزانی شدن یا در خوربودن ( ) = هَن han، یادداشت ٦ بند ٦ هات ۳۲ .

۹ - دربارهٔ جانور بارور = بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۵ هات ۲۹ نگاه کنید.

۱۰ - آرزومند : مَن ویستَ manā-vista این صفت از مَن (از واژهٔ مننگه manaṅh منش) واز ویستَ vista (اسم مفعول وید vid یافتن ، پیدا کردن) ساخته شده است. من ویست یعنی آنچه دریاد بود یا آنچه دل خواهد، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ٦ از هات ۲۹ .

۱۱ - ساختن ، انجام دادن ( ) = سَنْد sand ، یادداشت ۱۵ بند ۱ هات ۲۹ .

۱۲ - چاره سازتر: وَئِدیشتَ vaêdista صفت تفضیلی است

از وئِدَ 𐬬𐬀𐬉𐬛𐬀· vaêda پدید آرنده (از مصدر وئد 𐬬𐬀𐬉𐬛 vaêd = وید 𐬬𐬌𐬛 vid پیدا کردن ، یافتن) نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ هات ۲۹، و ئِدیشتَ vaêdista نیز بمعنی آگاه تر است ، چنانکه در بند ۷ از هات ۳۲ و باین معنی از مصدر وئد vaêd = وید vid دانستن ، شناختن ، آگاه بودن ، درآمده است . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۷ هات ۳۲ .

سپنتمدگات: یسنا، هات ۴۷

نخستین بند یادداشتی ندارد.

دومین بند ۱ — پاکتر روان یـا سپند تر مینو = سپنیشت مئینیو [illegible] spǝništa-mainyu سپنیشت صفت تفضیلی است از سپنت [illegible] spǝnta (سپند) که در بند پیش گذشت. نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۳ از بند ۱۲ هات ۳۳.

۲ — بجای «از روی» در متن اِااَنو [illegible] ǝǝânû آمده از حروف اضافه است در بند ۱٦ از هات ۳۲ نیز بهمین واژه برخوردیم و بجای آن «به» آوردیم. همین واژه است که در بخشهای دیگر اوستا آنو [illegible] anu آمده چنانکه در آبان یشت پارهٔ ۹۳ ودر فرگرد دوم وندیداد پارهٔ ۱۱، در فرس هخامنشی نیز آنوو anuv بمعنی زی و سوی میباشد. چنانك در سنگنبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون).

بسا هم اِااَنو ǝǝânû یا آنو anu جزئی (préfixe) است که در سر برخی از فعلها در آمده از برای برگردانیدن معنی اصلی مصدر ها، چنانکه در همین بند از هات ۴۷ بارتولومه Bartholomae آنرا بفعل وِرزیات [illegible] (= بجای آورند، ورزند) پیوسته است. نگارنده آن را مانند لومل Lommel به منش نیك (وهومنگه) پیوسته است در گزارش پهلوی (زند) بند ۱٦ از هات ۳۲ و بند ۲ از هات ۴۷ کلمهٔ اِااَنو ǝǝanû به [illegible] ([illegible]) دهان گردانیده شده، یعنی که در گزارش پهلوی اِااَنو ǝǝânû که حرف اضافه است با اسم اِااَونگه [illegible] ǝǝånh که در اوستا بمعنی دهان است، مشتبه شده و مایهٔ اشتباه برخی از دانشمندان اروپایی و پارسی گردیده و اِااَنو ǝǝânû را در بند ۲ از هات ۴۷ بمعنی دهان گرفته اند. از برای ǝǝånh دهان بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۱ هات ۲۸ نگاه کنید.

۳ ـ پارسایی مانند بند پیش بجای آرمئیتی ârmaiti آورده شده.
۴ ـ شناسایی = چیستی čistî ، یادداشت ٤ بند ۳ هات ۳۱ .
۵ ـ در بند ۳ از هات ٤٤ نیز مزداپدر راستی خوانده شده نگاه کنید بآن بند .

سومین بند

۱ ـ پدر : تا tâ بجای تر tar = پتر ptar ، بیادداشت شمارهٔ ۲ از بند ۸ هات ۳۱ نگاه کنید .
۲ ـ خرّمی بخش = رانیوسکرتی rânyô-skərəti در بند ٦ از هات ٤٤ نیز این صفت از برای گئو gao (جاندار، چارپا) آورده شده . نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ آن بند .
۳ ـ آفریدن = هم تَش hām-tash ، یادداشت ۲ بند ۹ هات ۳۱ .
۴ ـ کشتزار = واستر vâstra ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۲ هات ۲۹ و یادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۹ هات ۳۱
۵ ـ رامش دهنده = رامادانگه râmâ-dâ̊nh صفت است: از رامن râman (رامش) و از مصدر دا dâ (دادن) مانند صفت رامو داتی râmô-dâti که در نخستین فرگرد وندیداد پارهٔ ۱ آمده ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ از بند ۱۰ هات ۲۹ .
٦ ـ پرسش و پاسخ کردن یا گفت و شنود کردن = هام فرس ham.fras (نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۱۲ از بند ٦ هات ۳۳)
در متن آمده : ...
دومین ... hāmə افزوده شده ، در وزن شعر زیادتی است باید برداشته شود.

چهارمین بند

۱ ـ سرپیچیدن، نافرمانی کردن (...) = رَنگه raṅh ، یادداشت ۷ بند ۱۱ هات ۳۲ .
۲ ـ توانا = ایسوَن isvan ، یادداشت ٤ بند ١٤ هات ٤۳ .

۳ - کم = کَسو . kasu ؛ بیش = پَرو . paru نگاه کنید بیادداشتهای شمارهٔ ۵ از بند ۱۳ هات ۳۱ وشمارهٔ ۱ از بند ٦ هات ۳۲ .

۴ - مهربان = کاث . kâthê در نسخه بدل . kâthā بارتولومه Bartholomae آن را (inf.) دانسته ازمصدر کن . kan که در یادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۳ از هات ٤٤ بمعنی آرزو کردن ودوست داشتن یاد کردیم اما نظر به اَکَ . aka که پس از آن آمده باید اسم باشد . نگاه کنید به

Gâthâ's des Zarathustra Yasna 47–51 Von Lommel s. 122 .

Les Infinitifs Avestiques par E. Benveniste p. 34.

۵ - بد خواه = اَکَ . aka ، بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۳ از هات ۳۰ نگاه کنید .

پنجمین بند

۱ - پیمان دادن ، نوید دادن = چیش . čish بیادداشت شمارهٔ ٤ از بند ۳ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۲ - بی = هَنرِ . hanrə ، بیادداشت شمارهٔ۸ از بند ۱۵ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۳ - خواست (اراده) = زئوش . zaosha ، بیادداشت شمارهٔ۲ از بند ۸ از هات ۲۸ نگاه کنید .

۴ - بهره ورشدن یا بخش یافتن = بخش . baxsh ، بیادداشت شمارهٔ ۱۰ از بند ۱۰ از هات ۳۱ نگاه کنید .

۵ - منش زشت = اَکَ مَننگه . aka.manañh در پهلوی آکومَن âkôman چنانکه از ترکیب این واژه پیداست آکومن دیوی است همستار (ضد) وهومنه (بهمن) در جاهای دیگر اوستا و در نوشته‌های پهلوی بسیار یاد گردیده ، از او در گفتار « امشاسپندان » سخن داشتیم .

۶ - بسر بردن، جای گزیدن ، نشیم کردن، منزل ساختن = آشی . â-shi ؛ بیادداشت شمارهٔ ٦ از بند ۱۰ ازهات ۲۹ نگاه کنید .

ششمین بند

۱ – بخش = وی‌داتی vîdâtî ، یادداشت شمارهٔ ۸ ازبند ۱۹از هات ۳۱نگاه کنید .

۲ – مُزد = وَنگهو vañhu ، یادداشت شمارهٔ ۹ از بند ۱۹ ازهات۳۱نگاه کنید .

۳ – گروه=رانَ râna ، از این‌واژه دوگروه دینی مزدیسنان و دیویسنان اراده شده یا هماوردان ، یادداشت شمارهٔ ۵ ازبند۳ ازهات۳۱نگاه کنید .

۴ – بجای‌آوردن ( )دا dâ دادن ، بخشودن .

۵ – یاوری= دِبانزَنگه dəbązañh ، یادداشت شمارهٔ ۳ ازبند ٦ از هات ٤٤ نگاه‌کنید .

٦ – چه=زی î ، بااین واژه دراوستا بسیاربرمیخوریم‌وگاهی‌آن را در فارسی به «آری» گردانیدیم چنانك در بند ١٤ از هات ٣٤ و در بند ٢ از هات ٤٨ .

۷ – بساکسان= پئورو pouru= پَرو paru بیش ، پُر، بسیار . دریادداشت شماره ۳ از بند ٤ از همین هات نیزبه‌آن‌برخوردیم .

۸ – خواستار شنیدن ( ) = أَیش aêsh (ایش ish) ، یادداشت شمارهٔ ١٢ از بند ٤ از هات ٢٨ نگاه‌کنید .

۹ – گرویدن ( ) در نسخه بدل (Die Gâthâ's Von Bartholomae) = وَر var ، یادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۲ از هات ۳۰ نگاه‌کنید .

سپنتمدگات: یسنا، هات۴۸

نخستین بند

۱ – چون = یزی [illegible] yezî ، نگاه کنید به یادداشت شمارهٔ ۱ از بند ۲ هات ۳۱ .

۲ – سزا = آدا [illegible] âdâ پاداش، دهش. یادداشت۴بند ۷ هات۳۰

۳ – شکست دادن، چیرشدن، پیروزی یافتن ([illegible]) = وَن [illegible] van ، دربند آینده نیز آمده ([illegible]) یادداشت۸ بند۴ هات۳۱

۴ – مردم = مشیَه [illegible] masya ، یادداشت ۴ بند ۱۱ هات۴۶.

۵ – جاودانی، بیمرگی، پایداری، همیشگی = اَمِرتاتات [illegible] amərətâtât ، یادداشت ۴ بند ۶ هات ۳۱ .

۶ – رسیدن ([illegible]) = آنس [illegible] as ، یادداشت ۱۱ بند ۱۴ هات ۴۳ .

۷ – دیرباز = دَیبیتانا [illegible] daibitânâ ، یادداشت ۸ بند ۳ هات ۳۲ .

۸ – آگهی دادن ([illegible]) = فراوَچ [illegible] frâ-vaε فراگفتن ، ازپیش آگهی دادن ، نوید دادن چنانکه دربند۱۲ ازهات۳۴ ودر بند ۶ از هات ۴۶ و جز آن = وَچ [illegible] vaε گفتن ، آگاهانیدن . در آغاز بند آینده نیز بکاررفته ، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۷ ازبند ۱۱ هات ۲۸.

۹ – بخشایش = سَوا [illegible] savâ سودایزدی ومینوی، نگاه کنید بیادداشت شمارهٔ ۸ از بند۱۱ از هات ۳۰ و بیادداشت شمارهٔ ۵ از بند ۱۲ هات ۴۴

۱۰ – برافراشتن ، بلندکردن ([illegible]) = وخش [illegible] vaxsh ، یادداشت ۵ بند۶ هات ۳۱ .

فهرست
واژه‌های پارسی

آ

الف

ت

ج

چ

خ

ن

و

هـ